



تقی ارانی  
در آینه‌ی تاریخ

خسرو شاکری

ترویج و ترویج آداب و اخلاق و تقویت روحیه ملی و اجتماعی



ترویج و ترویج

ترویج و ترویج

ترویج و ترویج

ترویج و ترویج

ترویج و ترویج

ترویج و ترویج

ترویج و ترویج

ترویج و ترویج

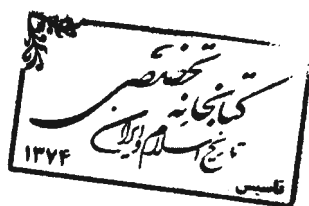


  
نشر اختران

۳۸۰۰ تومان  
978-964-8897-46-3



# ارانی در آینه‌ی تاریخ





# تقی ارانی در آینه‌ی تاریخ

دکتر خسرو شاکری



نشر اختران

---

سرشناسه : شاکری، خسرو، - ۱۳۱۷ -  
عنوان و نام پدیدآور : تقی ارانی در آینه‌ی تاریخ / خسرو شاکری.  
مشخصات نشر : تهران: اختران، ۱۳۸۷.  
مشخصات ظاهری : ۲۶۸ ص. : مصور، عکس.  
شابک : ISBN 978-964-8897-46-3  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا.  
یادداشت : کتابنامه: به صورت زیرنویس  
موضوع : ارانی، تقی، ۱۳۱۸ - ۱۳۸۱.  
موضوع : فرقه جمهوری انقلابی ایران.  
رده‌بندی کنگره : ۲ ش ۳۶ الف / ۱۵۲۸۵ DSR.  
رده‌بندی دیویی : ۹۵۵ / ۰۸۲۴۰۹۲  
شماره کتابشناسی ملی : ۵۲۰۲ - ۸۵ م.

---



نشر اختران

### تقی ارانی در آینه‌ی تاریخ

خسرو شاکری

طرح جلد: ابراهیم حقیقی

شماره‌ی نشر ۱۵۴

چاپ اول ۱۳۸۷

شمارگان ۲۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی پارسیان

چاپ: ماهرنگ

صحافی: چاوش

---

تلفکس انتشارات: ۶۶۴۱۰۳۲۵ - تلفن فروشگاه: ۶۶۴۱۱۴۲۹ - ۶۶۹۵۳۰۷۱

http://www.akhtaranbook.com E mail: info@akhtaranbook.com

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۸۹۷-۴۶-۳ ISBN 978-964-8897-46-3

کلیه حقوق برای نشر اختران محفوظ است

قیمت: ۴۸۰۰ تومان

تقدیم به خواهر فداکار تقی ارانی،  
بانوایران ارانی



## فهرست

۹	.....	سپاسگزاری
۱۱	.....	درآمد
۲۱	.....	تقی ارانی و کمیترین
۲۱	.....	فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰
۴۶	.....	بیان حق: اعلامیه‌ی جمهوری انقلابی ایران
۷۳	.....	ایران در آستانه‌ی انقلاب
		زاجع به پنجاه و سه نفر
۸۷	.....	گزارش سرّی محمود بقراطی به بین‌الملل کمونیست
۱۲۷	.....	نامه‌ی مخفی محمود بقراطی
۱۵۳	.....	ورقه‌ی بازجویی عبدالصمد کامبخش به تاریخ ۷ اردیبهشت ۱۳۱۶
۱۵۷	.....	اسناد رابطه‌ی ارانی با کمیترین
		سرگذشت‌ها
۱۸۱	.....	۱. دو کمونیست متباین
۱۸۱	.....	سرگذشت دکتر تقی ارانی
		سرگذشت عبدالصمد میرزا کامبخش (قنبراف)
۲۱۰	.....	فرزند کامران میرزا قاجار
		۲. سرگذشت چند کمونیستی که از رهبری در
۲۲۷	.....	حزب توده محروم شدند
۲۲۸	.....	سرگذشت عبدالحسین حسابی
۲۳۳	.....	سرگذشت لادین (اسفندیاری)
۲۴۱	.....	سرگذشت مرتضی علوی
		۳. سرگذشت دو ایرانی کمونیست در کمیترین،
۲۴۶	.....	دستیاران سرکوب
۲۴۶	.....	یروند اورلیانی

۲۴۹	نصرالله اصلانی معروف به کامران
۲۵۴	اظهارنظر یک مسئول امور کادرهای کمیترین در مورد ایران - ۱۹۴۳
۲۵۶	گواهی کامران اصلانی درباره‌ی دکتر ارانی
نشریات	
۲۶۶	تدقیقات لسانی
۲۶۶	زبان فارسی
۲۷۵	سؤالات علمی
۲۷۷	آذربایجان یک مسئله‌ی حیاتی و مماتی ایران
۲۸۴	بیرق انقلاب (شماره‌ی ۱)
۳۰۳	بیرق انقلاب (شماره‌ی ۲)
نقد یک کتاب	
۳۲۱	۱. تحریف آگاهانه‌ی تاریخ
۳۳۹	۲. بازنگری در تاریخ
۳۵۹	نمایه

## سیاسگزاری

برای جمع‌آوری اسناد و مدارک مطالب مورد استفاده در این مجموعه، نویسنده مدیون کتابخانه‌ها<sup>۱</sup>، بایگانی‌ها، و افرادی چند است. باید افسوس خورد که تنگ‌نظری‌های ایدئولوژیک و خودخواهی‌های فردی دسترسی به همه‌ی اسناد شناخته‌شده در مورد ارانی را مانع شده‌اند، تا مگر بتوان در جهت تحلیلی جامع پیرامون سرگذشت وی و برنامه‌ای که او را از میان برداشت کوشش همه‌جانبه‌ای شود. اسناد مربوط به کمینترن و شوروی بیش از ده سال پیش که تسهیلاتی گذرا در بایگانی پیشین ح. ک. شوروی در مسکو پدید آمدند به دست آمدند،<sup>۲</sup> و این نویسنده مدیون لطف مسئولان آن مؤسسات است. افزون بر اینها، این نویسنده مدیون محبت همکاران محقق زیر است که هر یک در این راه به‌نحوی به وی مدد رسانده‌اند: فرهاد کشاورز و زنده‌یاد بانو میری دومون (Mme M. Dumont, Paris) به‌خاطر ترجمه‌ی متونی از روسی؛ پروفسور پیاتسا (Prof. H. Piazza) دکتر فریتس کلر (Fritz Keller) (Vienna) برای کمک‌های پژوهشی.

---

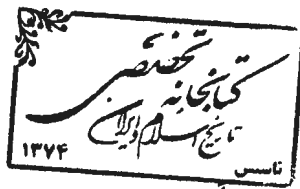
1. Archives Nationales, Archives du Ministère des Affaires Étrangères de France, Archives de l'État Major de l'Armée Française, Bibliothèque de Documentation Internationale Contemporaine, Institut Maurice Thorez/Bibliothèque Marxiste (Paris); German Federal Archives, particularly the Auswertiges Amt (Bonn and Berlin) and Stadt Archiv (Potsdam); Foreign Office and War Office (the Public Record Office), India Office, as well as the British Library (London); International Institute for Social History (Amsterdam); Austrian Neue Politischer Archiv and Stadt Archiv (Vienna); and the United States National Archives (Washington DC), as well as the libraries of the University of California (Berkeley and Los Angeles), Hoover Institution (Stanford), The University of Chicago, Harvard University (Widener at Cambridge).

2. Soviet archives: GARF, RTsKhIDNI (Moscow) ARSPIHMDA (Baku).

۱۰ / تقی ارانی در آینه‌ی تاریخ

در پایان، بایسته نیز هست که از دکتر شوکت ارانی، خواهر دکتر تقی ارانی، و خانواده‌ی وی سپاسگزاری کنم که با لطف بسیار تصاویر شخصی او را در اختیارم نهادند.

خ. ش. (۱۱ آبان ماه ۱۳۸۴)



## درآمد

تاکنون داستان ارانی را هیچ‌گاه از دید تاریخ نگفته‌اند، بل با اهداف خاص از زاویه‌ی افسانه‌پردازی روایت کرده‌اند، چه آنانی که او را کمونیست معرفی کرده‌اند و چه آنانی که کوشیده‌اند او را از «اتهام» کمونیسم بری دارند. نکته‌ی مهم این است که هیچ‌یک از شاگردان خود او هرگز نکوشیدند به بررسی زندگی کوتاه او بپردازند و نوشته‌های او را در متن تاریخی خود ارزیابی کنند؛ ایشان تنها به «ستایش» سودآور او بسنده کردند. اما، ستایش راهنمای نسل‌های بعدی نمی‌تواند بود، و سودی برای جامعه نمی‌تواند داشت، مگر آنکه ادعا شود که ملکه کردن ستایش، کمبود در تحلیل و بررسی را جبران می‌کند! تردید کمی می‌توان داشت دکتر تقی ارانی یکی از افراد برجسته و متفکران نادر ایران در سده‌ی بیستم میلادی بود. بر خلاف آمد عادت، در مورد خود ارانی و دلایل از میان رفتن او کمتر نوشته شده است، بل از آن ارانی‌ای سخن رفته است که سرنوشت آندوهناکش می‌توانست به اهداف سیاسی ویژه‌ی مبلغان مدد برساند. در مورد زندگی و نظرات او هنوز تحلیل ارزشمندی انجام نگرفته است.<sup>۱</sup>

۱. تنها اثر ارزشمندی که در مورد گروه و محاکمه‌ی ارانی، آن هم اخیراً، منتشر شده است همان پرونده‌ی پنجاه و سه نفر (تهران، ۱۳۷۲) است که به همت و مقدمه‌ی تحلیلی حسین فرزانه نشر یافت. به هنگامی که این کتاب به زیر چاپ می‌رفت اثر دیگری در مورد تقی ارانی از چاپ خارج شد: باقر مؤمنی، *دنیای ارانی*، انتشارات خجسته، تهران، ۱۳۸۴. نوشته‌های آبراهامیان در مورد ارانی از همان دستی است که مداحان سودجوی او در چهارچوب حزب توده انجام داده‌اند. وی ارانی جوان را به خاطر دفاع از زبان فارسی و تمدن ایرانی «شوونیست» می‌نامد و اطلاعات نادرستی در مورد علت تعطیل دنیا عرضه می‌کند:

*Iran between Two Revolutions*, Princeton, 1982, p. 156; "Arani, Taqi,"

کمتر کسی از میان شاگردان او کوشید اندیشه‌های ارانی را، که ملهم از اندیشه‌های چپ دموکراتیک آلمان بود، و به‌رغم تأثیرپذیری از انقلاب اکتبر، آگاهانه بر استقلال خود پای می‌فشرد، تحلیل کند و به نسل‌های بعدی بشناساند و آن را همچون اندیشه‌ی چپ مستقل و ملی انکشاف بخشند. برعکس، اینان با دامن زدن به این تفکر جزمی که گویا ملی و چپ بودن دو روش و مشی متباین‌اند، جنبش ایران را در حساس‌ترین مرحله به بی‌راهی کشاندند و مغلوب منافع خاص صاحبان جهانی قدرت کردند، که یکی تحت نام «آزادی» و دیگری تحت عنوان «عدالت اجتماعی» پرچم فریب برافراشته بودند. به‌راحتی می‌شود تصور کرد که اگر ارانی را از میان برنداشته بودند، جنبش ملی و چپ عدالت‌خواهانه‌ی ایران به آن گردابی درنمی‌غلتید که بین تأسیس حزب توده و ۲۸ مرداد به آن دچار آمد.

انگیزه‌ی آنچه را یاران پیشین او طی نیم‌قرن پیرامون او نوشتند و گفتند می‌توان در این اظهار نظر عبدالصمد کامبخش، عامل پلیس سیاسی شوروی (در ان.کا.و.د.)، خلاصه کرد که از طریق رئیس بلافصل خود، پ. م. فیتین، و ردست امنیتی شخص استالین، برای کمینترن فرستاد. در این گزارش مفصل خود درباره‌ی «پنج‌جاه و سه نفر» که، پس از آزادی از زندان رضاشاه، نخست به فیتین عرضه داشت، و سپس با نظارت او پس از یک سال برای بین‌الملل کمونیست ارسال شد، پس از وارد آوردن اتهاماتی چون «خودپسند»، «دسیسه‌چین» و «آنتی‌کمونیست» به ارانی، نوشت که اما (حال پس از مرگ او) «نباید خاطره‌ی او را تیره و لکه‌دار ساخت، چه ما باید از او همچون بهترین انقلابی و رزمنده‌ی کمونیسم یاد کنیم که جان خود را فدای انقلاب کبیر کمونیستی کرد.»<sup>۱</sup> این برخورد فرومایه با مردی که در زندان تا آستانه‌ی

*Encyclopaedia Iranica*, v. 2, 1987, p. 263.

در مورد تاریخ‌نگاری ایدئولوژیک آبراهامیان نگاه کنید به: خسرو شاکری، شالوده‌شکنی یک افسانه. حزب توده از پس پرده اسناد ناشناخته و تاریخ‌نگاری چپ ایران، در دست انتشار.  
۱. گزارش سری ع. کامبخش / RTsKhIDNI, 495/74/ "Secret Report"; (194 به بین‌الملل کمونیست مورخ ۲۵ دسامبر ۱۹۴۱، ارسالی فیتین به گنورگی دیمیتروف در ۱۹ دسامبر ۱۹۴۲).

محاكمه‌ی گروه به‌عنوان لودهنده‌ی یاران و شاگردانش قربانی تزویر و بندوبست کامبخش باپلیس رضاشاه بود، نشانه‌ی آن شیوه‌ی سیاسی‌ای است که هر ارزشی را فدای اهداف قدرت‌طلبانه‌ی خود می‌کرد و هنوز می‌کند. از همین رو بود که همچنین مورخ کمونیست فرانسوی گالیسو، تحت تلقینات رهبران حزب توده، مدعی شد که ارانی حزب توده را تأسیس کرده بود، به این امید که نام نیک ارانی بدنامی حزب توده را بپوشاند.

به هنگام مرگ، ارانی بیش از ۳۶ یا ۳۷ سال نداشت، یعنی هرگز فرصت آن را نیافت که شخصیت نیرومند بالقوه‌ی خود را تا حد اکثر پرورش دهد و ظرفیت‌های دانشین، علمی و انقلابی خود را در زمینه‌ی نیازهای دموکراسی سیاسی و اقتصادی ایران انکشاف بخشد. چنانکه پایین‌تر می‌بینیم، او پس از مراجعت به ایران بینش خود را نسبت به نظراتش در ج.ا.ا. صیقل داد و با ارزیابی از واقعیات کنکرت نظر دقیق‌تری، هرچند به‌اختصار، ارائه داد. تعطیل دنیا، اسارت و مرگ او به این فرایند پویا پایان داد. ارانی هنگامی متوجه دسیسه برای پایان دادن به زندگی خود به‌سان یک اندیشمند چپ و ملی شد که بسیار دیر شده بود و هرگونه کوتاهی در پایداری تنها می‌توانست شایعاتی را که پلیس رضاشاه و کامبخش و استادانش در میان همکاران و شاگردان او پراکنده بودند مُحق جلوه دهد. و بزرگترین جنایت همین بود که او را در چنین وضعیت اجتناب‌ناپذیری قرار دادند و عامدانه او را به ورطه‌ی مرگ حتمی افکندند.

این کتاب می‌کوشد بر زندگی ارانی نوری تازه بیفکند. متأسفانه، به‌علت تن‌رنجوری، این نویسنده فرصت نیافته است تا نگارش کتابی را که، طی بیش از دو دهه پژوهش در چند کتابخانه و آرشیو اروپا و آمریکا، در مورد زندگی، منش اندیشه‌ی ارانی، تحلیل آثار او و برنامه‌ی جنایت‌آمیز از میان برداشتن وی در عصر تصفیه‌های استالینی پی گرفته است به سرانجام برساند. از همین رو، اصلح دانسته شد که با توجه به چشم‌انداز موجود همین مقالات و اسناد در اینجا چاپ شوند تا کوشش‌های سالیان دراز تحقیق در این زمینه از دست نروند. به یاری «بخت» امید است که پروژه‌ی اصلی هم به پایان برسد و هم

خوانندگان ایرانی و هم علاقه‌مندان ایرانی بتوانند این فرزند متفکر ایران را بشناسند، که تجدد را در سطحی عالی و رفیع، و نه با تقلید کورکورانه از غرب کاپیتالیستی و شرق «سوسیالیستی»، درک کرده بود. با توجه به استعدادهای شناخته‌شده‌ی ارانی می‌توان مطمئن بود که، اگر این گل گلستان مبارزات عدالت‌خواهی و آزادی‌طلبی ناشکفته در سرمای استبداد رضاشاهی و سرکوب توطئه‌گرانه‌ی استالینی از دست نشده بود، منش فکری، درایت و حُب وطن وی در راه فهم بهتر جهان مدرن و ساختمان دنیای بهتری او را به ارتفاعات رفیع‌تری از خدمت به عدالت اجتماعی در میهنش می‌رساند.

نگاهی به ارزیابی ارانی از شش ماه انتشار دنیا نشان می‌دهد که، در سایه‌ی دانش تئوریک و توجهش به واقعیات ملموس جامعه، نظرات او نسبت به واقعیات ایران چگونه انکشاف یافته بود و می‌توانست یک جریان فکری متکی هم به دانش تئوریک و روش تحلیلی و هم به پژوهش‌های باریک‌بینانه‌ی تعالی هر روز بیشتری بیابد. پس از شش ماه که از انتشار مجله‌ی دنیا گذشت، تقی ارانی طی سرمقاله‌ای ارزیابی خود را از جامعه‌ی ایران در آن زمان به دست داد، که حاوی نکته‌های مهمی است، به‌ویژه از نظر تعیین زمینه‌های مبارزه‌ی سیاسی و نیز شناخت جهت‌یابی خود ارانی در جنبش چپ جهانی.<sup>۱</sup> ارزیابی او از جامعه‌ی ایران به شرح زیر است: از ده میلیون جمعیت ایران، شش میلیون دهقان (و ایلیاتی)، که توده‌ی اصلی را تشکیل می‌داد؛ دو میلیون شهرنشین متوسط - که متشکل از اصناف، مستخدمین و تجار بود؛ یک میلیون شهرنشین متمول؛ و یک میلیون عمده (کارگر)، یعنی عمده (کارگر) ساختمانی، نساجی و عده‌ای در کارخانه‌ها و معادن.

شش میلیون دهقان پراکنده در سرزمین پهناور ایران دور از هم، عموماً فقیر، بی‌سواد، و در بند اسارت تعصبات و خرافات بودند، با وسایل بسیار ساده‌ی زراعت می‌کردند، و محصول سالیانه‌ی آنان بین زمین، تخم، آب، گاو و کار (خود دهقان) تقسیم می‌شد. لذا، دهقان ایرانی تحت این فلاکت‌های

۱. «شش ماه مجله‌ی دنیا و انعکاس آن»، دنیا، ش ۶، تیر ماه ۱۳۱۳، ص ۱۶۵ به بعد.

طبیعی و اجتماعی «عموماً ترسو، مطیع، متعصب، مکار و محروم از مزایای تمدن بشر امروز» بود. در دهات تقریباً کتابی یافت نمی‌شد. از دید ارانی در دهات از آثار صنایع ظریفه جز نی‌لبک چوپانی و نمایشات ساده‌ی تعزیه چیز دیگری وجود نداشت.

از چهار میلیون شهری، تقریباً دو میلیون باسواد بودند، یعنی تمام طبقه‌ی متمول و یک میلیون از طبقه‌ی متوسط. دو میلیون شهرنشین دیگر - یعنی کسبه، اصناف و نیز عمله‌های (کارگران) شهری و کارخانه‌ها - نیز بی‌سواد بودند و توجهی به مطبوعات نداشتند. از دو میلیون باسواد شهری، یک‌دسته متعصب و کهنه‌پرست و دسته‌ی دیگر منورالفکر (روشنفکر) بودند. علل مادی‌ای که دسته‌ی اول را متعصب کرده بود موقعیت اجتماعی آنان بود. از نظر ارانی، تعصب و کهنه‌پرستی یعنی «علاقه به ایستادن، ثبات، و اثبات حقانیت دائمی برای خود. و هر [متعصب] خوشبختی می‌ترسد که روزگار این نعمت اتفاقی را از چنگ وی دررباید، [و] قهراً، بدون اینکه خود علت را حس کند، دارای این افکار می‌شود.» کهنه‌پرستان از آن جهت عقیده داشتند که علم پیشرفت نمی‌کند که تمام اکتشافات امروز را از قدما می‌دانستند، اما دلیل راستینش منافی بود که در آن نهفته بود: اینکه اعتقاد به علوم جدید حکمای علم الفاظ قرون وسطی، یعنی اسباب معاش آنان را، نابود می‌کند.

به نظر ارانی، «پرستیدن بدون استدلال، اعم از اینکه پرستیدن بت، روح، یا نژاد یا غیر آن باشد، مشخص» آن «طبقه‌ای بود که پیشرفت علم و اجتماع سرمایه‌ی نامشروع وی را درهم خواهد می‌شکست. یک عده از این دسته هر هفته، یا هر ماه، دور هم جمع می‌شدند که چه کنند؟ برگزیده‌های رفته تأسف می‌خوردند، خود را مفتخر به سوابق و شئون موهوم قدیمی اعلام می‌کردند. شخصی که اصلاً ترک، یهودی، یا عرب و یا به واسطه‌ی توفان‌های تاریخی (حملات اقوام مهاجم) مخلوطی از هزار نژاد بود، افتخارات نژاد آریایی را از آن خود می‌شمرد و بدان مباهات می‌کرد. این مجامع را ارانی مجامع «تذکر» (ذکر) نامید، که برای جوانان به کلی مضر بودند. لذا، یکی از وظایف مجله‌ی دنیا متوجه کردن جوانان به احتراز از گرفتار آمدن بدین‌گونه دام‌ها بود.

نکته‌ی ارانی در مورد نوابغ تاریخ قابل تأمل است: «جوانان ما باید بدانند که یک ژنی، هر قدر هم زبردست باشد، محصول و بجهی یک محیط است. شاید بتواند تغییرات چند صد سال آینده را پیش‌بینی کند، ولی، اگر جامعه، مثلاً هزار سال، با تعلیمات یک ژنی زندگانی کرد، معلوم می‌شود هزار سال در جا ایستاده و از پیشرفت‌های هزار سال بشر بی‌بهره است، و افرادش به درجه‌ی تمدن هزار سال قبل تنزل نموده‌اند.» از آن زمان تاکنون جامعه‌ی جهانی، نه فقط در زمینه‌های تکنولوژیک و علوم دقیقه، که، به‌ویژه، در عرصه‌ی‌های متعدد زندگی اجتماعی پیشرفت‌های عظیم کرده است - در عین اینکه در اثر نظام اقتصادی صرفاً سودجویانه، لطمات غول‌آسایی نیز خورده است، چون ازدیاد فقر، بحران افزاینده‌ی محیط‌زیست و جز اینها. شتابی که آهنگ پیشرفت از آن زمان تاکنون گرفته است به‌هیچ‌وجه در زمان ارانی، که به آخرین تئوری‌های علم عصر خود مسلط بود، متصور نبود. برای مثال، بشر دانشمند صدها سال با اندیشه‌های اخترشناسانه‌ی یونانی و عصر تمدن اسلامی زیسته بود، اما شصت سال پس از نگارش این نکته‌ی ارانی، دست‌آوردهای بشریت در عرصه‌ی کشف ستاره‌های جدید، فتوح سماوات، و کسب اطلاعات علمی در مورد آنها به مراتب عظیم‌تر از دوران هفتصدساله‌ی بین حیات دو دانشمند ایرانی - خواجه نصیرالدین طوسی و ارانی - بوده است. در زمینه‌ی پزشکی هم پیشرفت‌های علمی برق‌آسا و حیرت‌انگیز بوده‌اند. اینها همه، همانگونه که ارانی یادآور می‌شد، نتیجه‌ی پویایی علم است، نه دست‌آورد این یا آن نابغه‌ی تاریخی. بر همین نسق، در زمینه‌ی سیاسی هم، اگر ارانی فرصتِ ادامه‌ی حیات یافته بود، مسلماً از دست‌آوردهای تئوری‌های اجتماعی خادم مردم بهره می‌گرفت، و برخلاف شاگردان ناخلفش، اسیر و در مانده‌ی تئوری‌هایی اجتماعی نمی‌ماند که، با همه‌ی صلابت اساسی‌شان، سال‌ها نه، که دهه‌هاست دیگر سودمندی متناسب با اوضاع و احوال جهان - و ایران - را ندارند و ضرورت انکشاف آنها هرچه بیشتر احساس می‌شود.

دنیای ارانی نمی‌کوشید این دسته‌ای را قانع سازد که به «چوب کرم خورده»

چسبیده بود و نمی دانست که خود هم «خواهد پوسید» - و پوسید. از دید ارانی، در کنار این کهنه پرستان، دسته‌ی کوچکی از اصناف و کسبه‌ی باسواد دیده می‌شد که، بر حسب اوضاع مادی و اجتماعی خود، افکاری شبیه به تنوزوفی، انسان دوستی و غیره داشت؛ عیوبی را می‌دید و چون وضعیت مادی‌اش مانع اتخاذ راه صحیح نیل به یک جامعه‌ی کامل‌تر بود، به آرزو پروری می‌پرداخت و می‌گفت: «ای کاش تمام مردم با هم برادر شوند، کاش به همه‌ی بیکارها کار بدهند، کاش جنگ برافتد، و غیره.» ارانی را نظر این بود که این مسلک‌های ضعیف غیر عملی در ایران همچون سایر نقاط، بی‌اهمیت خواهند ماند - و دیدیم ماندند.

از دید ارانی، بقیه‌ی باسوادهای شهری «منورالفکر»ها بودند. این «طبقه» متشکل از اشخاصی بود که به واسطه‌ی سواد، مطالعه و مدرسه، که به لحاظ موقعیت اجتماعی مخصوصش («عموماً طبقه‌ی متوسط») که در دسترسش بود، میدان دید گسترده‌تری پیدا کرده بود. عده‌ی نسبتاً زیادی از این منورالفکرها فاسد بودند. اگر در احوال این دسته دقت می‌شد، علل مادی فساد آنان قابل درک می‌بود. «منورالفکر فاسد نسل جدید» از همان توده‌ی متعصب و قدیمی پرست است، یعنی نسل جدید پیشرفت‌های بدیع دنیا را می‌بیند و کم یا زیاد به سمت آن جلب می‌شود. اما محیط خانوادگی «تحت تأثیر منافع طبقاتی و اجتماعی»، او را به عقب می‌کشاند. و چون همین عمل مادی مانع از آن بود که این دسته از نسل جدید برای ترقی، «یک ایده نولوژی دقیق علمی» داشته بوده باشد، «گسستگی فکری و اخلاقی» در آنان ظاهر می‌شد. این «منورالفکر فاسد عاری از هر نوع اخلاق و اجتماعی» بود، و هست؛ «ضعف نفس، فقدان عزت نفس، تکبر، عدم استقلال فکر، دروغ، تقلب، چاپلوسی، ...<sup>۱</sup> پول پرستی و نداشتن هیچ [گونه] هدف، صفات مشخص این دسته از منورالفکر [ان بود]» - و هنوز هم هست. دورترین چشم‌انداز یک فرد از این «طبقه» پیدا کردن ارتباط خصوصی با رئیس و مافوق و جلب

۱. یک لغت ناخوانا در اصل چاپ ارانی.

موافقت او برای اجرای مقاصد وی بود - و هنوز هم هست.

ارانی در پانویسی به موردی «فرضی»، که باید موردی راستین بوده باشد، اشاره می‌کند و از طیبی که در فرنگستان تحصیل کرده بود یاد می‌کند که صاحب زنی فرنگی و فرزندان‌ی بود و به زنش قدغن کرده بود که به فرزندانش فارسی سخن بیاموزد. «همه‌ی ظاهردهاری‌های» این «وطن پرست» برای این بود که بتواند به هر وسیله‌ای، حتی غیراخلاقی، شغلی کم‌کار، اما پردرآمد در دستگاه دولتی به دست آرد؛ وی حاضر نبود که حتی یک ساعت هم مجاناً برای برادران (و خواهران) وطن معبودش خدمتی انجام دهد. در همان زمان، دسته‌ای از این منورالفکرها جمعیتی از متخصصان فنی تشکیل داده بودند که در مرام‌نامه‌ی آن یکی از مواد عبارت بود از «تقلب نکردن» نسبت به هم‌قطاران؛ به قول ارانی، سوءاخلاق آنقدر رایج بود که می‌بایستی آن را با مقررات ممنوع می‌داشتند، آن هم نسبت به همکارانشان و نه دیگران. «تنزل اخلاقی این دسته به حدی بود که همواره تابع جریان، و در جامعه بی‌تأثیر بودند... تمام عملیات این دسته ظاهردهاری و خودنمایی است. معلومات، تألیفات، اقدامات اصلاحی که اینها به خیال خود انجام می‌دهند بی‌ریشه و اساس و عاری از علاقه و فداکاری، و بنابراین محکوم به اضمحلال است.»

از نظر دنیا، بقیه‌ی منورالفکرها دسته‌ی مهم‌تری را تشکیل می‌دادند، و بر حسب موقعیت اجتماعی خود دارای «پیشرفت و نزاع» بودند. دنیا در این دسته تأثیر داشت. نقش اجتماعی این دسته از منورالفکرای فاسدنشده، که زنان جوان هم در میانشان بودند، و ارانی آنان را «منورالفکران رهبر» می‌نامید، عبارت بود از بالا بردن درجه و سطح تمدن ایرانی و انتقال مزایای تمدن اروپایی به ایران. ویژگی‌های او: (۱) استعداد و ذکاوت طبیعی؛ (۲) صداقت و صمیمیت؛ (۳) همت و شجاعت. اما، این نقش هم موقتی تشخیص داده شد، چون تاریخ دهقانان را به شهر می‌خواهد کشاند، فاصله‌ی بین شهر و ده را تقلیل خواهد می‌داد، سواد در توده‌ی وسیع‌تر بی‌سواد آن روزی نفوذ می‌خواهد کرد. مراد از این سخن آخر که تشریح نشد این بود که با شکل گرفتن طبقه‌ی کارگر جدید در صنایع مدرن، رهبران منورالفکر جدید از

میان این طبقه‌ی جدید پا به عرصه‌ی وجود خواهد گذاشت. اما متأسفانه، ارانی به این گروه اجتماعی بیش از حد خوش‌بین بود. به‌رغم صفاتی که ارانی در این گروه می‌دید - و بسیار از عناصر حزب توده آزمایش آن را به نیکی دادند - رهبران و بسیاری از کادرهای بالای حزب توده (و غیر توده‌ای از همین گروه) به همان ویژگی‌های ناپسندیده و مضرّی دچار آمدند که طرد یا پرهیز از آنها را احسان طبری هم سال‌ها پس از مرگ ارانی توصیه می‌کرد<sup>۱</sup> - یعنی، خصوصیات روشنفکران ضعیف‌النفس، فاقد عزت نفس، متکبر، عاری از استقلال فکری، دروغگویی، تقلب و چاپلوسی. نتیجه این شد که تلاش سه نسل به باد رفت. عدم استقلال فکری در برابر شوروی؛ تکبر سیاسی دایر بر اینکه تنها آنان بودند که مسائل و درد مردم را درک می‌کردند و برای آن نوشدارو داشتند؛ دروغگویی در میان خود و به مردم؛ رفتار چاپلوسانه نسبت به هر سیاستی که سران شوروی پیش می‌گرفتند (و پس از سقوط خودشان نسبت به پهلوی...)؛ جاه‌طلبی، خودخواهی‌های فردی<sup>۲</sup>... همه موجب شکست نهضتی شد که خود را پیشرو و خادم مردم می‌پنداشت. اینها همه نتیجه‌ی نداشتن آن دید انتقادی‌ای بود که ارانی داشت و مرگ نابهنگامش مانع از گسترش آن در میان مدعیان پیرویش شد.

ارانی را باید محصول آن جامعه‌ی ایرانی دانست که هنوز با فرهنگ سنتی می‌زیست، اما خواهان تعالی آن با آموزش انتقادی و خردمندانه از جهان نو بود.

بدین سان، او اهل گسست و تداوم رفیع بود، نه گسیختگی و تداوم فرساینده.

۱. نگاه کنید به احسان طبری، «انتقاد اخلاق: آنچه در عرف "زیرکی" نام دارد و منشأ آن سفاهت است»، نامه‌ی ماهانه مردم، ش ۱، مهر ۱۳۲۶.

۲. در مورد طرز تفکر رهبران چپ، اگرچه هنوز تحلیلی جامع وجود ندارد، خواننده‌ی علاقه‌مند و تیزبین می‌تواند به خاطرات برخی از آنان که پس از انقلاب منتشر شده‌اند رجوع کند، به‌ویژه به خاطرات سرّی اردشیر آوانسیان که به همت این نویسنده در دست انتشار است: شالوده شکنی افسانه. حزب توده از پس پرده‌ی اسناد ناشناخته و تاریخ‌نگاری چپ ایران.

## تألیفات

- سلسله علوم دقیقه:
۱. اصول علم فیزیک ۱۲ جزء
  ۲. اصول علم شیمی ۱۲ جزء
  ۳. بیولوژی و پسیکولوژی  
عمومی و خصوصی دو جلد
  ۴. اصول مادی و منطقی علم
  ۵. اصول مادی و فلسفی
- پژوهش و چاپ:
- تنوری‌های عام
  - عرفان و اصول مادی
  - خوابیدن و خوابدیدن
  - جبر و اختیار
  - ماشینیسیم
  - هنر و ماتریالیسم
  - فرضیه‌ی نسبی
- زندگی و روح هم مادی است
  - بشر از نظر مادی
  - ماتریالیسم دیالکتیک
  - مقالات در ۱۲ جلد دنیا
  - خواص احیاکننده‌ی جوهر هیپوفسفری
  - شرح ما اشکل فی مصادرات
  - کتاب اقلیدس، اثر عمر خیام،  
از روی نسخه‌ی موجود در  
کتابخانه‌ی لایدن هلند
  - رباعیات خیام
  - بدایع سعدی
  - اشعار ناصر خسرو

## تقی ارانی و کمینترن

فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰\*

حزب توده از زمان تأسیس خود در آذر سال ۱۳۲۰ با کمونیسم در ایران پیوند داشت. بسیاری گمان برده‌اند که این حزب تنها سازمان چپی ایران بوده است. این «اشتباه» ناشی از به فراموشی سپردن تاریخ حزب کمونیست ایران توسط دستگاه استالینیستی و نیز دیکتاتوری نظامی در ایران بود. به همین دلیل، نام تقی ارانی به خطا با حزب توده پیوند خورده است. ارانی در بهمن ۱۳۱۸ درگذشت در حالی که حزب توده تقریباً دو سال پس از آن، در آذر سال ۱۳۲۰، به دنبال اشغال ایران توسط نیروهای انگلیسی و روسی تأسیس شد. گروه ارانی در دهه‌ی ۱۳۱۰ و حزب کمونیست ایران که ارانی با آن ارتباطاتی داشت، در همان دهه‌ی ۱۳۱۰ توسط روس‌ها برچیده شده بودند. دلایل این امر روشن است. اکثریت فعالان حزب کمونیست ایران از تسلیم شدن به اقتدار استالین و نمایندگانش سر باز زده بود و ارانی از همان ابتدا مارکسیستی غیر شوروی (non-Soviet) بود. با این همه، از سال ۱۳۲۱ به راحتی از نام ارانی به عنوان «شهید» حزب توده در خدمت روایت استالینیستی از کمونیسم استفاده می‌کردند. در این مقاله‌ی کوتاه، ماجرای اصلی نخستین تلاش ارانی را برای تشکیل گروهی مارکسیستی، فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران (The Revolutionary Republican Party of Persia) در اواسط دهه‌ی

---

\* این متن را از مقاله‌ی زیر: (C. Chaqueri, "Taqi Arani and the Comintern: The Revolutionary Republican Party of Persia," in *Jahrbuch fuer Historische Kommunismusforschung*, Berlin, 2004, pp. 64-79.) آقای حسن مرتضوی به فارسی برگردانده و نویسنده ویراسته است.

۱۳۰۰، زمانی که او هنوز در برلین دانشجوی بود، به اختصار بیان می‌کنم.

### تأسیس فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران

ما تا همین اواخر، به دلیل پنهان ساختن اسناد مربوط به کمینترن و حزب کمونیست ایران، مطالب بسیار کمی درباره‌ی ریشه‌های فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران می‌دانستیم.<sup>۱</sup> حتی دسترسی محدود کنونی به بایگانی‌های یادشده اوضاع و احوال و انگیزه‌های دقیق تشکیل این سازمان «مخفی» کمونیستی را به طور کامل روشن نکرده است. به عبارت دیگر، با وجود انتقاد ملایم حزب کمونیست ایران از آن در سال‌های بعدی، هنوز دقیقاً نمی‌دانیم که آیا حزب کمونیست ایران جداگانه سرمنشأ ایجاد فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران بود یا کمونیست‌های منفرد نزدیک به حزب کمونیست ایران و نیز حزب کمونیست آلمان پیش قدم تشکیل سازمان جدیدی شدند. با این همه، اطلاعات موجود، حتی پیش از گشوده شدن بایگانی‌های یادشده، این اجازه را به ما می‌دهد تا رَد پای برخی از فعالیت‌ها و اثرات آن را بر مناسبات خارجی و نیز سیاست‌های داخلی ایران، چه در کوتاه‌مدت و چه در درازمدت، دنبال کنیم.<sup>۲</sup> اما، همین دسترسی مختصر به اسناد شوروی پرتو جدیدی بر نحوه‌ی تأسیس فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران افکنده است، که ما بخش نخست کتابی را درباره‌ی ارانی به آن اختصاص داده‌ایم.<sup>۳</sup> این سازمان

۱. برای ارجاع اولیه و برخی اسناد مربوط به فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران، نگاه کنید به خسرو شاکری، اسناد تاریخی: جنبش کارگری، سوسیال دموکراتیک و کمونیستی کارگران در ایران، جلد ۲۳، فلورانس و تهران، ۱۹۶۹-۱۹۹۴، جلد‌های ۶، ۲۳-۲۱، سال انتشار به ترتیب در ۱۹۷۵ و ۱۹۸۳. به نظر نمی‌رسد که فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران تشکیلات بازسازی‌شده‌ی حزب کارگران - دهقانان بوده باشد که ایران دوست مدعی می‌شود در سال ۱۹۲۳-۱۹۲۴ در ارتباط با جنبش جمهوری‌خواهی تأسیس شده بود؛ V. Osetrov, "Klassy i Partii Sovremennoi Persii", *Mirovoe Khoziaistvo i Mirovaia Politika*, no. 2, 1926, p. 87.

۲. برای بررسی اولیه‌ی فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران، به خسرو شاکری، حزب کمونیست ایران: تکوین، انکشاف و پایان کار، ۱۹۱۶-۱۹۳۲، رساله‌ی دکتر، سوربن نوول، پاریس، ۱۹۸۰، فصل ۵، رجوع کنید.

۳. رجوع کنید به خسرو شاکری (C. Chaqueri, *The Tragedy of Iranian National*)

در تماسی نزدیک با جامعه‌ی ضدامپریالیستی (Liga gegen Imperialismus) قرار داشت که با اقدام مونتسینبرگ ایجاد شده بود<sup>۱</sup> و کنگره‌ی نخست خود را در فوریه‌ی ۱۹۲۷ در بروکسل برگزار کرد.<sup>۲</sup>

به نظر می‌رسد که در ارتباط با تدارک تأسیس این جامعه بود که دانشجویان انقلابی ایرانی در برلین، که یا عضو حزب کمونیست ایران بودند یا ارتباط نزدیکی با آن داشتند، پیش‌قدم تشکیل فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران شدند. از سوی دیگر، تردید اندکی وجود دارد که وضعیت داخلی ایران به‌شدت هم بر این دانشجویان رادیکال ایرانی و هم بر طرفداران (SSRI) جمهوری سوسیالیستی شوروی ایران که در باکو در تبعید بودند تأثیر داشته بوده باشد. به‌ویژه شورش‌های سه‌گانه‌ی خودجوش و مردمی در خراسان،

---

(Communists, forthcoming), تراژدی کمونیست‌های ملی ایران (در دست انتشار).

۱. برای تاریخ جامعه‌ی ضد امپریالیست، نگاه کنید به:

M. Dreyfus, "La Ligue contre l'Impérialisme et l'Oppression coloniale," *Communisme*, no. 2, 1982, pp. 49-55; idem, "Willi Münzenberg et les organisations de masse proches du Komintern (1925-1936)", in: *Willi Münzenberg, 1889-1940. Un homme contre* (Acte du Colloque International, Aix-en-Provence, 26-29 March 1992), Aix-en-Provence, 1993. See also M. Haikal "Willi Münzenberg et la ligue contre l'Impérialisme et pour l'indépendance nationale", in: *Willi Münzenberg, 1889-1940*. A more detailed, well-researched, and analytical study by M. Haikal ("Die Liga gegen Imperialismus und für nationale Unabhängigkeit, 1927-1937") presented at the IISH Conference on the Comintern in Fall 1922, unpublished.

۲. برای آگاهی از خلاصه‌ی مذاکرات این کنگره نگاه کنید به:

*Liga gegen Imperialismus, Das Flammenzeichen von Palais Egmont, Offiziells Protokoll des Kongresses gegen koloniale Unterdrückung und Imperialismus*, Berlin, 1927; See also *La Correspondance Internationale*, no. 64, 1926, pp. 723024; W. Münzenberg, "The First International Congress against Imperialist Colonisation," *International Press Correspondence*, no. 12, 4 Februart 1927, pp. 216-17; idem, "Le Congrès de Bruxelles contre l'Impérialisme et l'Oppression coloniale," *La Correspondance Internationale*, no. 26, 23, February 1927, "The Brussels Conference of the League against Imperliasm", in *ibid.*, no. 71, 15 December 1927, pp. 1622-23

گیلان و آذربایجان<sup>۱</sup> باید این عناصر خارج از ایران را در عزم خود برای تشکیل سازمان‌های جدید استوار ساخته بوده باشد، تا بتوانند توده‌های ناراضی‌ای را جلب کنند که بیش از پیش به مخالفت با شاه جدید برخیزند.

فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران که کار خود را در سال ۱۹۲۶ آغاز کرده بود، به‌طور جداگانه در میان دانشجویان فعالیت می‌کرد، شاید به استثنای برلین که یک انجمن دانشجویی در آنجا وجود داشت و رهبر برجسته‌ی آن تقی ارانی بود، که خود از اعضای بنیانگذار فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران به شمار می‌آمد. در این مورد نیز کمبود اطلاعات درباره‌ی تماس‌ها و کار سازمانی مانع از آن می‌شود تا فعالیت‌های اولیه‌ی فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران را دقیقاً دنبال و بازسازی کنیم. اما، بنابر «اعترافات» دکتر ارانی در جریان بازجویی توسط پلیس پهلوی در تهران در اردیبهشت ۱۳۱۶، فرقه‌ی جمهوری انقلابی نتیجه‌ی طبیعی سازمانی به نام «انجمن ایران» بود که توسط دانشجویان ایرانی مقیم برلین ایجاد شده بود. به گفته‌ی ارانی، فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران به‌عنوان «فرقه‌ای مخفی» از سوی اعضای رادیکال انجمن یادشده، یعنی احمد اسدوف و مرتضی علوی، که هر دو در آن زمان کمونیست بودند؛ علی اردلان که بعدها به نهضت مصدق پیوست و در سال ۱۹۷۹ عضو دولت موقت جمهوری اسلامی ایران در زمان مهدی بازرگان شد؛ محمد بهرامی و محمد یزدی، که هر دو در سال ۱۹۳۷ به‌عنوان اعضای «گروه ارانی» دستگیر شدند و بعدها در دهه‌ی ۱۹۴۰ از رهبران حزب توده به‌شمار می‌آمدند، اما پس از کودتای ۱۹۵۳ در مقابل شاه به زانو درآمدند و بریدند؛ محمود پورضا و ابراهیم مهدوی که هر دو را ارانی «تا حدی سوسیالیست» توصیف می‌کند<sup>۲</sup>؛ منصور رکنی<sup>۳</sup>؛ پدر مرتضی علوی<sup>۴</sup> و خود

۱. برای تحلیل این سه جنبش، رجوع کنید به خسرو شاکری، «پیشینه‌های جنبش انجمنین»، کتاب جمعه، شماره ۴، ۱۹۸۵؛ C. Chaqueri, *Victims of Faith: Iranian Communists and Soviet Russia, 1917-1940, forthcoming*؛ قربانیان ایمان، کمونیست‌های ایران و روسیه‌ی شوروی، ۱۹۱۷-۱۹۴۰ (در دست انتشار).

۲. «بازجویی از دکتر ارانی» در پلیس تهران در ۱۹۳۷؛ در پرونده‌ی پنجاه و سه نفر، ح. فرزانه، تهران، ۱۹۹۴، ص ۲۳۶.

تقی ارانی تشکیل شده بود.

افزون بر این، ارانی عامدانه، و چنانکه انتظار می‌رود، تصویری نادرست از سازمان به بازجویان پلیس داد. نخست اینکه، فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران در سال ۱۹۲۸ به دلیل نبود قوام ایدئولوژیک فروپاشید.<sup>۵</sup> دوم آنکه، فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران «مطلقاً کمونیست نبود»، بلکه «تا حدی ملی بود» و برنامه‌اش پاسداری از اصول دموکراسی بود. این موضوع کاملاً خلاف آن چیزی است که مرتضی علوی در اوضاع و احوالی به ظاهر متفاوت و با انتظاراتی از قرار معلوم متفاوت به اداره‌ی پلیس برلین ارائه می‌دهد.

وی گفته بود که به گروهی تعلق داشت که در حرف و کلام مخالف مناسبات [اجتماعی] فئودالی-استبدادی حاکم بود و برای نابودی آن و نیز توسعه‌ی صنعتی کشور بر مبنایی اشتراکی (و بنابراین کمونیستی) تلاش می‌کرد. ارگان این گروه که پیش از این خود را «جمهوری انقلابی» یا «حزب کمونیست ایران» می‌نامید، فصلنامه‌ی ستاره‌ی سرخ بود<sup>۶</sup> و اکنون، از آغاز سال با نام پیکار هر دو هفته یک بار انتشار می‌یافت.<sup>۷</sup> برخلاف آنچه ارانی در بازجویی خود درباره‌ی «فروپاشی» گفته بود، مرتضی علوی همچنان به انتشار روزنامه‌ی فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران ادامه داده بود. «اعضای سابق» از

۳. در نامه‌ای به تاریخ ۵ دسامبر ۱۹۳۳ که از طرف رکنی به اوتیس سلطان‌زاده، مرتضی علوی و ذره (ابوالقاسم سجادی) فرستاده شد، وی فعالیت‌های کمونیستی خود را در دانشگاه آلمان که در آنجا دانشجوی بود گزارش کرد. رجوع کنید به:

Russian Centre for the Preservation and studies of Documents of Most Recent History (RTsKhIDNI), 495/90/211.

۴. پدر علوی، ابوالحسن علوی پسر یکی از نمایندگان مجلس بود. وی به آلمان مهاجرت کرد و ظاهراً به دلیل مشکلات مالی در ۱۹۲۷ خودکشی کرد.

۵. فرزانه، پرونده‌ی پنجاه و سه نفر (زیرنویس شماره ۷)، ص ۲۳۶.

۶. ارگان حزب کمونیست ایران؛ برای بررسی موضوعات آن رجوع کنید به اسناد تاریخی، (زیرنویس ۱)، جلد‌های ۶، ۲۱، ۲۲، ۲۳.

۷. برای بررسی این امر، رجوع کنید به پانوش ۲. برای بازجویی ارانی توسط پلیس آلمان، رجوع کنید به گزارش به وزیر کشور پروس، مورخ ۲۸ اوت ۱۹۳۱:

Auswärtiges Amt, Abt, III, berr, Sozialismus, Bolschewismus, Kommunismus, usw, Bd. 1, Persien, 1929-1934.

فعالیت‌های علوی به نام فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران مطلع بودند، اما از لحاظ مالی از کمک کردن به او دست برنداشتند<sup>۱</sup>؛ این واقعیت، بنابر مدارک مستند بایگانی‌های آلمان، مورد تأیید قرار می‌گیرد (به مطالب زیر نگاه کنید). طرح کلی بالا از فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران به‌عنوان آفریده‌ی دانشجویان انقلابی ایران چیزی بیش از یک روایت ناقص از تاریخ این سازمان نیست، روایتی که زیر فشار و شکنجه در جریان بازجویی‌های پلیس گفته شده است. در این تاریخچه باید به شرح زیر تجدیدنظر و آن را کامل کرد.

### تقی ارانی، مارکسیست برجسته‌ی ایران در دهه‌ی ۱۹۳۰

ارانی در ۵ سپتامبر (یا ۲۱ مارس)<sup>۲</sup> ۱۹۰۲ در خانواده‌ی ابوالفتح‌خان، یکی از رؤسای رده‌ی میانی مالیه‌ی حکومت، به دنیا آمد.<sup>۳</sup> اجداد وی از شمال رودخانه‌ی ارس (آران) به تبریز، پایتخت ایالتی آذربایجان، کوچیدند. نام خانوادگی او آرانی (یا آنگونه که خود تلفظ می‌کرد ارانی) از اینجا برگرفته شده است.

وی آموزش ابتدایی را در دبستان شرف‌گذراند و سپس بین سال‌های ۱۹۱۴ تا ۱۹۲۰ در دبیرستان دارالفنون درس خواند و دیپلم خود را در رشته‌ی پزشکی با عنوان «شاگرد ممتاز» دریافت کرد. پس از آن به مدرسه‌ی عالی پزشکی (Higher School of Medicine) در تهران رفت و امتحاناتش را با

۱. پیشین.

۲. ارانی در گزارشی که به‌صورت تاپی برای دانشگاه نوشته بود، اشاره می‌کند که در ۲۱ مارس ۱۹۰۲ زاده شده و نه ۵ سپتامبر. (ص ۵۵۲ پرونده‌ی او در دانشگاه هومبولت، برلین). در دانشگاه شماره‌ی پرونده‌ای برای این موضوع وجود ندارد.

۳. در حالی که عبدالصمد کامبخش در «گزارش مخفی» خود (495/74/194) RTsKHIDNI، به دروغ به کمیتن اعلام کرد که ارانی از «خانواده‌ای، به‌ویژه، ثروتمند» بود و وارث «خانه‌ای از پدر، قطعه زمینی کوچک و بخش کوچکی از یک معدن زغال» بود (با این معنای تلویحی که شاید او کارگران معدن را استعمار می‌کرد). یکی دیگر از رهبران توده (آگاهی «دکتر ارانی...» دنیا، شماره ۵، ۱۹۷۹، ص ۱۵۰) به دلایل تبلیغاتی اظهار می‌کند که ارانی از یک خانواده‌ی «کارمند جزء» در وزارت مالیه برخاسته بود.

موفقیت گذراندند. در سال ۱۹۲۲ عازم برلین شد. در تابستان سال ۱۹۲۳ در دانشکده‌ی فلسفه ثبت‌نام کرد و به‌عنوان دانشجویی عادی ده ترم پی‌اچ‌دی خواند. در ترم زمستانی سال ۱۹۲۴/۱۹۲۵ داوطلب گذراندن امتحانات Verband شد و در ترم زمستانی سال ۱۹۲۵/۱۹۲۶ امتحانات دکترای خود را گذراند. در تابستان سال ۱۹۲۶ رساله‌ی دکترای خود را آغاز کرد و در زمستان سال ۱۹۲۸ آن را به پایان رساند. در دروس دانشگاهی افرادی از جمله ماکس پلانک و آلبرت اینشتاین حضور یافت، و خود نیز به‌عنوان مُدَرَس زبان فارسی در سمینار خاورشناسی (Orientliche Seminar) شرکت داشت که حق ثبت‌نام دانشگاهی‌اش را جبران می‌کرد.<sup>۱</sup> عنوان رساله‌ی وی در شیمی *Die reduzierenden Wirkungen der unterphorigen Säure auf organische Verbindungen* بود و در ۱۹ دسامبر سال ۱۹۲۸ از آن دفاع کرد. بنا به نظر استادش، زبان آلمانی او در رساله معیوب و نیازمند تصحیح بود. ارانی در نامه‌ای رسمی، مورخ مه‌ی ۱۹۲۸، به دانشگاه اعلام کرد که به دلیل دردی که مانع حرکت او بود خواهان به تعویق انداختن امتحاناتش بود. با این همه، در ۵ ژوئن ۱۹۲۸ نامه‌ای خطاب به دانشگاه نوشت و از مقامات آن خواست تا امتحاناتش را در همان ترم بدهد، زیرا برای بازگشت به میهنش عجله داشت. و سرانجام در نامه‌ای به رئیس دانشگاه از بابت عدم حضور در مراسم فارغ‌التحصیلی در ۱۹ دسامبر ۱۹۲۸ عذرخواهی کرد، چون «سفری اضطراری» برایش پیش آمده بود، که البته از ماهیت آن چیزی نگفت (شاید به فعالیت‌های سیاسی مخفی او مربوط بوده باشد).

در این سال‌ها که در برلین اقامت داشت، در مجلات فارسی‌زبانی که در آلمان منتشر می‌شد مقالاتی می‌نوشت که دو تا از آنها قابل توجه هستند: یکی راجع به آذربایجان همچون بخشی جدایی‌ناپذیر و تاریخی از ایران؛ و دیگری درباره‌ی اهمیت زبان فارسی. اهمیت این دو مقاله تا آن حد است که تاریخ‌نگاران ایران با دیدگاه هوادار شوروی پیوسته با سکوت محض آنها را

۱. م. گلین و ی. شریفی (محاكمه‌ی محاکمه‌گران)، تهران، ۱۹۸۴، ص ۲۰۰، اظهار می‌کنند که او در برلین «پروفسور» بود - که نظر نادرستی است.

نادیده گرفته‌اند، هر چند ارانی در دفاع خود در دادگاهش در سال ۱۳۱۸ از آنها یاد کرده بود.

در نخستین مقاله که در سال ۱۹۲۴ انتشار یافت، ارانی به مسئله‌ی آذربایجان به‌عنوان «موضوعی حیاتی - مماتی» برای ایران پرداخت. او آذربایجان را «نماد» آتشی می‌داند که اندیشه و روح ایرانیان را روشن می‌کند، «مهم‌ترین گهواره‌ی تمدن ایرانی که متأسفانه پس از اشغال مغولان تشنه به خون... زبان خود را فراموش کرده است.» در این مقالات، ارانی به کسانی حمله می‌کند که به دلیل نادانی فکر می‌کنند آذری‌های ایران از نژاد ترک‌ها هستند. وی به‌خصوص فردی به نام روشنی‌بیگ در ترکیه را مورد حمله قرار می‌دهد که چنین عقایدی را تبلیغ می‌کرد. ارانی متذکر می‌شود که اگر ترک‌ها می‌توانستند بناهای معماری نظیر مسجد سلطانیه در نزدیکی زنجان و مسجد آبی را در تبریز بسازند، چرا چنین شاهکارهای زیبایی را در کشور خویش، یعنی مغولستان، خلق نکردند. وی تغییر زبان در آذربایجان را به حکومت هلاکوخان در تبریز (م. ۶۲۴ خ.) نسبت می‌دهد.<sup>۱</sup> در دومین مقاله که درباره‌ی اهمیت زبان فارسی و تکامل آن است<sup>۲</sup>، ارانی از این بابت افسوس می‌خورد که دایره‌ی نفوذ این زبان در برخی از سرزمین‌های مجاور، به‌ویژه قفقاز، زادگاه و محل زندگی شاعران بزرگ فارسی‌زبان مانند خاقانی و نظامی گنجوی، اکنون به دلیل سلطه‌ی زبان روسی کاهش یافته بود - موضعی که قاعدتاً خوشایند مقامات شوروی نبود.

ارانی از زمان دانشجویی در اتحادیه‌ی دانشجویان ایرانی در آلمان فعال و برای مدتی در رأس آن بود. اتحادیه پیکاری را علیه اخراج احمد اسدوف، دانشجوی برجسته‌ی کمونیست ایرانی، در ۱۹۲۸ سازمان‌دهی کرد. ارانی وی را در سال ۱۹۲۳ ملاقات کرده بود.<sup>۳</sup> محمدعلی جمالزاده<sup>۴</sup>، سرپرست

۱. «آذربایجان یا یک مسئله‌ی حیاتی و مماتی ایران»، فرنگستان، شماره ۵، سپتامبر ۱۹۲۴، صص ۲۴۴-۲۵۴.

۲. تقی ارانی، «تدقیقات لسانی، زبان فارسی»، ایرانشهر، شماره‌های ۵ و ۶، ۱۵ فوریه‌ی ۱۹۲۴، صص ۳۵۵-۳۶۵.

۳. رجوع کنید به شاکری، اسناد تاریخی، جلد ۶، صص ۱۳۲-۱۳۰.

دانشجویان ایرانی در برلین، ارانی را، که دانشجویی سخت‌کوش، جدی و همیشه در کلاس بهترین فرد شناخته می‌شد، «فردی خودشیفته و مغرور»، «کسی که اندیشه‌ها و نظرات خود را برتر از هرکس دیگری می‌دانست - امری که خیلی هم دور از واقعیت نبود» توصیف می‌کرد. ارانی جوانی درستکار و بااراده بود هر چند «عاری از خودستایی نبود».<sup>۵</sup> او تا حدی از کمک‌هزینه‌ی تحصیلی که دولت ایران در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ به بیشتر دانشجویان مقیم اروپا می‌داد استفاده می‌کرد.<sup>۶</sup> مسلماً بخش زیادی از زندگی‌اش را با کار در انتشارات کاوه، با وجود ضعف بینایی‌اش، تأمین می‌کرد.<sup>۷</sup>

ارانی در برلین تحت تأثیر مرتضی علوی قرار داشت، که در اواسط دهه‌ی ۱۹۲۰ کمونیست شده بود و همراه با ارانی و عده‌ی دیگری فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران را تأسیس کردند. مدرکی در تأیید این ادعای حزب توده وجود ندارد که ارانی رابطه‌ای پایدار با «مرکزیت حزب کمونیست ایران در تبعید

۴. جمالزاده، پسر یکی از شهدای مشروطه، سید جمال واعظ، و نویسنده‌ی مدرن (م ۱۹۹۷)، همراه با مشروطه‌خواه سابق حسن تقی‌زاده در جریان جنگ جهانی اول با رایش آلمان همکاری کرده بود. وی تا سال ۱۹۷۹ همچنان برای رژیم پهلوی کار می‌کرد و نماینده‌ی آن در سازمان جهانی کار بود. پس از انقلاب اظهاراتی به نفع رژیم جدید بیان کرد و [آیت‌الله] خمینی را مورد تمجید قرار داد.

۵. نقل قول در کتاب محاکمه‌ی محاکمه‌گران اثر گلبن و شریفی (زیرنویس ۱۶)، صص ۲۰۵-۲۰۱؛ این را خود ارانی در جریان دفاعش در دادگاه ۱۹۳۸ تأیید کرده بود؛ رجوع کنید به فرزانه، پرونده‌ی پنجاه و سه نفر (زیرنویس ۷)، صص ۲۸۴. پس از محکومیت وی توسط دادگاه در ۱۹۳۸ وی مجبور شد وجوهی را که از دولت دریافت کرده بود مسترد دارد.

۶. بسیاری از دانشجویان ایرانی که از چنین کمک‌هزینه‌هایی پیش از جنگ جهانی و یا درست پس از آن برخوردار می‌شدند به اقشار بالایی جامعه، به‌ویژه اشراف تعلق داشتند. نگاه کنید به م. دلفانی، «محصلان ایرانی در اروپا در طول جنگ جهانی اول»، گنجینه، ۳، ۲-۳، صص ۱۵-۱۴.

۷. رجوع کنید به فرزانه، پرونده‌ی پنجاه و سه نفر (زیرنویس ۷)، صص ۲۸۴؛ گلبن و شریفی، محاکمه‌ی محاکمه‌گران (زیرنویس ۱۶)، صص ۲۰۵-۲۰۱. برای فهرستی از آثار او به همان منبع رجوع کنید. در حالی که آگاهی («دکتر ارانی...» دنیا، شماره ۵، ۱۹۷۹، صص ۱۵۱) تأکید می‌کند که ارانی برای تأمین معاش خود در آلمان کار می‌کرد، کامبخش در گزارش مخفی خود اظهار می‌کند که ارانی از کمک‌هزینه‌ی تحصیلی دولت بهره‌مند بود.

برقرار کرده و ترتیباتی برای کار حزبی در ایران فراهم ساخته بود.<sup>۱</sup> در واقع وی نزد پلیس سیاسی تأکید کرد که رهبران حزب کمونیست ایران که پس از بازگشت وی به ایران با او تماس گرفته بودند (احتمالاً از طریق مرتضی علوی) کمی پیش از ترک ایران رابطه‌شان را با او قطع کردند.<sup>۲</sup>

ارانی بایستی در اوایل سال ۱۹۲۹، یعنی بلافاصله پس از دریافت دکترای خویش به ایران بازگشته بوده باشد. در نامه‌ای به تاریخ ۲۹ نوامبر ۱۹۲۹ [کذا، ۱۹۲۸] از سوی دیپلمات ایرانی در برلین عضدی، «به دکتر گروبا در وزارت خارجه‌ی آلمان در ارتباط با اخراج احمد اسدوف که تا آن زمان انجام نشده بود، به دولت آلمان فشار آورده می‌شود تا تقی ارانی و دانشجوی کمونیست دیگری به نام رکنی را از آن کشور اخراج کنند.» عضدی به مقام وزارت خارجه‌ی آلمان می‌گوید که هم برای نمایندگی سیاسی و هم برای وزیرمختار شخصی شاه، فرج‌الله بهرامی، که برای رسیدگی به اعتراضات دانشجویی در آلمان اعزام شده بود، «غیرقابل تحمل» بود که به شمار اندکی از دانشجویان اجازه داده شود تا چنین درسهایی ایجاد کنند. «به همین دلیل [از سوی نمایندگی] به دکتر ارانی اطلاع داده شده بود تا هر چه زودتر به ایران بازگردد.» نمایندگی سیاسی اظهار امیدواری کرد که وزارت خارجه‌ی آلمان به «تقاضای میرم اخراج افراد یادشده» (اسدوف، ارانی و رکنی) توجه نشان دهد.<sup>۳</sup> ظاهراً ارانی اطاعت کرد تا از برخورد با مقامات یا دستور اخراج رسمی اجتناب کند.

ارانی پس از بازگشت به ایران کار خود را هم به‌عنوان آموزگار و هم

۱. دنیا، شماره ۳، پاییز ۱۹۶۳، ص ۴۲؛ همان منبع، شماره ۵، ۱۹۷۹، ص ۱۵۳.

۲. «بازجویی دکتر ارانی» در پرونده‌ی پنجاه و سه نفر (زیرنویس ۷)، ص ۲۳۸.

3. Letter from Légation Impériale de Perse, dated 29 November 1929, in: Bundesarchiv, Reichskanzlei, Akten betreffend Kontrolle lästiger Ausländer, Bd. I, R 431/594; pp. 273-74.

این نامه باید مورخ ۲۹ نوامبر ۱۹۲۸ بوده باشد، و تفاوت یک‌سال (بین ۲۹ نوامبر ۱۹۲۸ و ۱۹۲۹ باید اشتباه مترجم متن نامه‌ی فرانسه‌ی سفارت ایران یا ماشین‌نویس وزارت خارجه‌ی آلمان بوده باشد).

به عنوان کارمند دولت در وزارتخانه‌های صنعت و جنگ آغاز کرد. با توجه به رفاقت نزدیک و تماس مستمر بین ارانی و علوی<sup>۱</sup>، و تعداد زیادی از مقالات آموزنده درباره‌ی وضعیت داخلی ایران در مجله‌ی پیکار<sup>۲</sup> که علوی در برلین منتشر می‌کرد، به بی‌راهه نمی‌رویم اگر گمان کنیم که ارانی همچنان همکاری خود را با علوی از تهران ادامه داده باشد، به‌ویژه آنکه ارانی تأیید می‌کند که ارتباطش را با علوی در برلین حفظ کرده بود و علوی برای او برخی از مقالات Rundschau را که کمیترین، پس از ظهور دولت نازی در آلمان در فوریه‌ی ۱۹۳۳، منتشر می‌کرد، می‌فرستاد.<sup>۳</sup>

ارانی از وجود حزب کمونیست ایران در کشور باخبر بود؛ بدون تردید از طریق علوی که عضو حزب کمونیست آلمان بود و با سلطان‌زاده در حزب کمونیست ایران «را به دفعات پیش از آنکه وی در سال ۱۹۳۱ یا ۱۹۳۲ رهسپار اتحاد جماهیر شوروی شود، ملاقات کرده بود و بنا به شرحی که در جریان بازجویی خود نزد پلیس می‌دهد، با او مسائل تئوریک و نیز بدون شک مسائل سیاسی را مورد بحث قرار داده بود.»<sup>۴</sup>

در این زمان، با یکی دیگر از رهبران حزب کمونیست ایران، لادین، نیز ملاقات کرد که حسابی اثر او را با عنوان علل عمومی بحران اقتصادی جهان برای مطالعه به او داده و ارانی درباره‌ی آن زیاد اندیشیده بود.<sup>۵</sup> حسابی علاوه بر پیکار چند شماره از ستاره‌ی سرخ را به ارانی داد، و وی ادعا کرد به دلیل

۱. «بازجویی دکتر ارانی» در پرونده‌ی پنجاه و سه نفر (زیرنویس ۷)، ص ۲۳۱. در واقع علوی در ۱۹۳۲ از طریق دوست مشترکشان دکتر مرتضی یزدی، رمزی مخفی را برای مکاتبه برای او فرستاده بود. همان منبع، ص ۳۹۶.

۲. در بازجویی پلیس، ارانی تصدیق می‌کند که نسخه‌هایی از این مجله را دیده بود که لادین اسفندیاری برای او فرستاده بود، اما انکار می‌کند که آنها را خوانده بوده باشد، و این انکاری است قابل فهم به دلیل غریزه محافظت از خود از سوی یک زندانی زیر خطر. رجوع کنید به پرونده‌ی پنجاه و سه نفر (زیرنویس ۷)، ص ۲۳۸.

۳. «بازجویی دکتر ارانی» در پرونده‌ی پنجاه و سه نفر (زیرنویس ۷)، ص ۲۳۷.

۴. پیشین، صص ۲۳۱، ۲۳۸-۲۳۷.

۵. «بازجویی دکتر ارانی»، پیشین، (زیرنویس ۷)، ص ۲۴۷.

کمبود وقت آنها را نخوانده بود!<sup>۱</sup> ارانی پس از آنکه تماسش با دو تن از واپسین رهبران کمونیست قطع شد<sup>۲</sup>، به مطالعات مارکسیستی خود ادامه داد و برخی از آثار خود را مانند *تئوری‌های علم، فیزیک، شیمی و روانشناسی* انتشار داد.<sup>۳</sup>

چهار سال پس از بازگشت به ایران و پس از آنکه پیکار آشکارا توسط مقامات آلمان و نیز کمیترین توقیف شد، ارانی همراه با دو تن از همکاران خود ماهنامه‌ی دنیا را دایر کرد. انتشار دنیا ارتباطی به کمیترین و به اصطلاح «تجدید حیات» حزب کمونیست ایران نداشت. در واقع، تقریباً یک سال پس از انتشار دنیا بود که یکی از مأموران کمیترین به نام کامران اصلانی با او تماس گرفت، تماسی که پیامدهای جدی برای شخص ارانی و سرنوشت چپ در ایران در دهه‌های آتی داشت. کمی بیش از دو سال پس از آن در ۱۸ اردیبهشت ۱۳۱۶/۸ مه سال ۱۹۳۷، یعنی حدود ۱۸ ماه پس از تعطیل دنیا، ارانی دستگیر شد و به دفعات زیر شکنجه مورد بازجویی قرار گرفت. دادگاه او و سایر افراد گروه از ۲۰ آبان تا اول آذر سال ۱۳۱۷ به درازا کشید. بر پایه‌ی قانون ضدسوسیالیستی سال ۱۳۱۰ هـ/ ۱۹۳۱ م، ارانی به سنگین‌ترین حکم، ده سال زندان، محکوم شد. وی در ۱۴ بهمن ۱۳۱۸ در نتیجه‌ی شکنجه‌ها و زجر و عذابی که در سیاه‌چال پیش و پس از دادگاه متحمل شد در زندان درگذشت. دلایل گوناگونی برای مرگ او برشمرده‌اند. بنا بر کیفرخواستی که فردای استعفای شاه در ۱۳۲۰ علیه مختاری، رئیس پلیس رضاشاه، سرهنگ نیرومند رئیس زندان و احمدی، پزشک زندان به دادگاه ارائه شد، ارانی پس از بیماری‌های شدید در زندان درگذشته بود که ناشی از وضعیت غیرانسانی وی در آنجا بود. شاهدان زندان، که برخی نگهبانان زندان در میان آنان بودند، شهادت دادند که مقامات زندان به هر اقدامی مبادرت ورزیدند تا ارانی به

۱. پیشین، ص ۲۳۸.

۲. اینکه هیچ گزارشی از بحث‌های ارانی با دو رهبر کمونیست در بایگانی حزب کمونیست ایران در اسناد کمیترین پیدا نشد معنای خاصی دارد؛ رجوع کنید به گزارش دربار‌ه‌ی ارانی از سوی کامران اصلانی (RTsKHIDNI, 495/217/201).

۳. «بازجویی دکتر ارانی» در پرونده‌ی پنجاه و سه نفر (زیرنویس ۷)، ص ۲۳۸.

معالجات پزشکی دسترسی نیابد و در نتیجه در زندان بمیرد.<sup>۱</sup> ارانی می‌دانست که روزهای عمرش به شمارش افتاده بود. پیش از مرگ در نامه‌ای به صمیمی‌ترین همکارانش، ایرج اسکندری و بزرگ علوی، چنین نوشت: «آنها شما را آزاد خواهند کرد، اما مرا [در اینجا در زندان] خواهند کشت.»<sup>۲</sup> بنا بر نظر یک پزشک که آزمایش کالبدشکافی را انجام داده بود، وضع جسمانی ارانی در نتیجه‌ی بیماری و عدم رسیدگی‌ی عامدانه چنان تغییر کرده بود که به سختی قابل شناسایی بود، حتی توسط مادرش. مرگ ارانی را در زندان عموماً ناشی از تیفوس می‌دانند که وی پس از حبس در سلولی به آن مبتلا شده بود که سایر زندانیان به آن مبتلا داشته بودند. دکتر امامی که جسد ارانی را معاینه کرده بود، در جریان دو دادگاه مقامات پلیس و زندان در ۱۳۲۱ و ۱۳۲۳<sup>۳</sup> شهادت داد<sup>۴</sup> که ارانی، علاوه بر اینکه سخت در معرض سوء تغذیه قرار داشته بود، یا در نتیجه‌ی مسمومیت یا به علت تیفوس مرده بود.<sup>۵</sup>

۱. برای مشاهده‌ی متن اصلی حکم، رجوع کنید به خسرو شاکری، اسناد تاریخی (زیرنویس ۱)، جلد ۱۵، گلبن و شریفی، محاکمه‌ی محاکمه‌گران (زیرنویس ۱۶)، صص ۲۳۲-۲۱۴.

۲. انتشار در رهبر ارگان حزب توده، ۱۰ مهر ۱۳۲۵ / ۱ اکتبر ۱۹۴۶؛ شاکری، اسناد تاریخی (زیرنویس ۱)، جلد ۱۵، صص ۵.

۳. دادگاه از قضاتی به نام خاتون‌آبادی و زارع و ریاست حسین قلی وحید تشکیل شده بود. دادستان دکتر امید بود. وکلای مدافع س. هاشم وکیل، دکتر آقایان، ارسلان خلعتبری، مورخ احمد کسروی، عمیدی نوری، منوچهر نونها، قوام‌الدین مجیدی و کامکار بودند. نگاه کنید به مرسل‌وند، زندگی‌نامه‌ی رجال و مشاهیر ایران، تهران، ۱۳۶۹، جلد ۱، صص ۱۱۸-۱۱۹.

۴. این افراد رکن‌الدین مختاری، احمد احمدی و ح. نیرومند بود که به دنبال استعفای رضاشاه به دلیل همدستی در مرگ تعدادی از زندانیان سیاسی چون صدر اسعد بختیاری و فرخی و نه ارانی، محاکمه شدند. دادگاه پی برد که مرگ ارانی «ناشی از اثرات فزاینده‌ی سوء معالجه‌ی مستمر بود و نه ناشی از یک اقدام برای کشتن. و به این دلیل، قضات نمی‌توانستند علیه فرد معینی آشکارا اعلام جرم کنند!» مختاری و نیرومند در دادگاه دوم خود به ده سال زندان با اعمال شاقه محکوم شدند؛ احمدی به مرگ و مصطفی راسخ به نه سال با اعمال شاقه. رجوع کنید به خبر ارسالی از تهران به لندن، مورخ ۶ آوریل ۱۹۴۴، وزارت خارجه، ۳۷۱/۴۰۲۲۴ [FO 371/40224].

۵. بنا به نظر گلبن، ارانی در ۴ بهمن ۱۳۱۸ (۲۴ ژانویه ۱۹۴۰) به بیمارستان زندان برده شد و ده روز بعد درگذشت. عبدالکریم بلوچ، که در همان اتاق ارانی بستری و به تیفوس

آنکه تلاش می‌شد تا رضاشاه از مسئولیت انجام این جنایات مبرا شود، در جریان دادگاه ۱۳۲۳ بیان شد که دستور توقیف یا نگهداری زندانیان حتی پس از پایان دوره‌ی محکومیت‌شان همیشه از سوی دفتر خصوصی شاه صادر می‌شد<sup>۱</sup> - موضوعی که مورد اعتراض دادستان قرار گرفت. (مختاری همیشه ادعا می‌کرد که دستگیری‌ها بنا به دستورات شفاهی خود رضاشاه انجام می‌شد.)<sup>۲</sup> برای درک اینکه چرا ارانی و محفل او به چنین «سرنوشتی» گرفتار شدند باید محتوای مجله‌ی دنیا و نیز تماس‌هایی را که عوامل کمینترن و شوروی با او برقرار کردند مورد بررسی قرار دهیم.

متلا شده بود، گفت که به او رسیدگی می‌کردند، اما در مورد ارانی عامدانه غفلت می‌کردند. پس از هفت یا هشت روز که خواهر و مادر ارانی درخواست اعزام او را به بیمارستان کرده بودند، ارانی را به بیمارستان منتقل کردند. دکتر هاشمی، از بیمارستان زندان، اظهار کرد که به او دستور داده بودند تا دارو و درمان ضروری را در اختیار ارانی قرار ندهد. پیکر ارانی به قدری تغییر شکل داده بود که مادرش به دشواری او را شناخت. نگهبانان زندان در دادگاه مقامات سابق زندان شهادت دادند که ارانی را منظم‌اً چنان شلاق می‌زدند که بیهوش می‌شد - موضوعی که نیرومند در جریان دادگاه خویش تأیید کرد. رئیس زندان نیرومند دستور داده بود که غذا و داروهایی که از خارج از زندان آورده می‌شد به ارانی تحویل داده نشود. گزارش پزشک قانونی حاکی از آن است که ارانی از بیماری تیفوس مرد. علاوه بر این، بنا به گفته‌ی یک زندانی، آ. بلوچ، دست و پای ارانی در زندان در زنجیر بود. گلبن و شریفی، محاکمه‌ی محاکمه‌گران (زیرنویس ۱۶)، صص ۲۲۴-۲۲۲، ۲۲۸-۲۲۷، ۲۳۳، ۲۳۵. تمام این مطالب در کتاب *خطرات سیاسی ملکی*، پاریس، ۱۹۸۱، صص ۲۷۶ مورد تأیید قرار گرفته است.

۱. رجوع کنید به خبر ارسالی از تهران به لندن، مورخ ۶ آوریل ۱۹۴۴، وزارت امور خارجه، ۳۷۱/۴۰۲۲۴ (FO 371/40224).

۲. به عنوان مثال، مواردی مانند خانم لیلیان عکاس؛ آنانکیگف و تعدادی از مهاجران روس در ایران؛ دینا مراد که به صورت غیرقانونی به ایران وارد شده بود و پنج نفر را به عنوان جاسوسان روسیه متهم کرد. (این پنج نفر توسط مختاری دستگیر شدند، اما تبرئه شدند؛ خود مراد را بدون دادرسی به تبعید داخلی فرستادند)؛ عباس حسابی در ۱۳۱۵ دستگیر شد و به ده سال زندان محکوم گردید و در ۱۳۱۹ به صورت غیرقانونی به تبعید داخلی فرستاده شد، و کمونیست‌هایی مانند ی. افتخاری، ا. اوانسیان، ر. زنجانی، و ده نفر دیگر پس از گذراندن محکومیت خود به تبعید داخلی در بندرعباس فرستاده شدند. برای بررسی نمونه‌ای از استقلال رئیس پلیس مختاری از دولت و نخست‌وزیر فروغی و ارتباط مستقیم او با حاکم دیکتاتور، رضاشاه، رجوع کنید به «خاطره‌ی دیگری از ملاقات با سرپاس مختاری»، خواندنی‌ها، شماره ۵۲، اسفند ۱۹۵۳، صص ۲۶-۲۳. ماجرا به مقاله‌ی تقی‌زاده درباره‌ی زبان فارسی مربوط بود.

## فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران و برنامه‌ی آن

کمیته‌ی مرکزی فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران در نامه‌ای به تاریخ ۲۹ مارس ۱۹۲۶، خطاب به بخش شرقی کمیترین، تشکیل سازمان را اعلام و همراه با آن یک یادداشت و نسخه‌ای از برنامه‌اش را ارسال کرد. وی از کمیترین در مسکو خواست تا یکی از اعضایش را با هدف بحث درباره‌ی «رابطه‌ی مستمر» دو سازمان و همکاری برای «آرمان مشترک انقلابی» بپذیرد. در ادامه اضافه شد که پاسخ می‌توانست از طریق کمیته‌ی مرکزی مدد بین المللی (IAH) در برلین، یعنی «رفقا مونتسبرگ و گیبارتی» به آنان رسانده شود.<sup>۱</sup> دو ایرانی که نامه را امضا کرده بودند تقی ارانی (ارانی)<sup>۲</sup>، دبیر کمیته‌ی مرکزی، و محمود پوررضا، رئیس کمیته‌ی مرکزی آن بودند.<sup>۳</sup> به این ترتیب، برخلاف آنچه ارانی بعدها ناچار به بازجویان پلیس گفت، عوامل زیادی از گرایش‌های کمونیستی فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران حکایت می‌کند. نخست، این واقعیت که، علاوه بر علوی و اسدوف، که مسلماً در آن زمان کمونیست بودند، رهبران سازمان جدید آنقدر به رهبر کمونیست آلمان، مونتسبرگ نزدیک

1. Letter of the "Comité Central du Parti Republicain Révolutionnaire Persan" to the Ostabteilung der Kommunistischen Internationale, dated 29 March 1926, RTsKhidNI, 495/90/133

۲. وی نام خود را «ارانی» تلفظ می‌کرد. اما به نظر می‌رسد «ارانی» صحیح‌تر باشد، زیرا شکل وصفی اران است یعنی منطقه‌ی شمالی رود ارس و سرزمینی که اکنون جمهوری آذربایجان نامیده می‌شود.

۳. پوررضا، که نزد مقامات پلیس برلین خزانه‌دار اتحادیه‌ی دانشجویان ایرانی در برلین شناخته می‌شد، به‌عنوان عضو هیئت نمایندگی پارلمانی، هر دو نامه و یادداشت همراه آنها را که خطاب به کمیترین بود، امضا کرد. پوررضا همچنین بعدها در اسناد جامعه به‌عنوان نماینده‌ی پارلمان معرفی شد (نگاه کنید به مطالب زیر). با این همه، مدرکی در درستی ادعای او وجود ندارد، چون چنین نامی در میان نمایندگان مجلس «برگزیده»ی حکومت رضاشاه وجود ندارد. نگاه کنید به زهرا شجیعی، نمایندگان مجلس شورای ملی در بیست و یک دوره‌ی قانون‌گذاری، تهران، ۱۳۶۵. در اسناد جامعه وی به‌عنوان نماینده‌ی حزب سوسیالیست ایران معرفی شد؛ درباره‌ی این موضوع، رجوع کنید به مطالب زیر.

بودند که بتوانند از طریق وی با کمیتنر تماس بگیرند.<sup>۱</sup> دوم، همین تمایل به برقراری رابطه با کمیتنر حاکی از گرایش کمونیستی آنان است.<sup>۲</sup> سوم، مضمون یادداشت و برنامه‌ای که به کمیتنر ارسال کرده بودند (و در زیر خلاصه شده است) گرایش کمونیستی و بلشویکی رهبران فرقه را ثابت می‌کند. در یادداشتی که خطاب به بخش شرقی کمیتنر نوشتند<sup>۳</sup>، رهبران فرقه نکات متعددی را بیان می‌کنند که گرایش سیاسی شان را به وضوح نشان می‌دهد:

ایران در حال گذار از یک مرحله‌ی «وحشتناک و تراژیک» دیگر در تاریخ «سرشار از ارباب و سرکوب» خود است: فقر، فلاکت و گرسنگی نتایج اجتناب‌ناپذیر رژیم است که «دار و دسته‌ای نظامی» آن را رهبری می‌کنند؛ حقوق سیاسی و قانون اساسی کشور فقط «بازیچه‌ای در دست اربابان کنونی» ایران است که «بهترین مشاور» شان امپریالیسم انگلستان است.

مردم ایران به دفعات با «امواج بی‌وقفه‌ی شورش در تبریز، گیلان، خراسان، مازندران و نیز در مرکز و جنوب» عزم خود را در مبارزه برای آزادی نشان داده‌اند؛ تاریخ بیست‌ساله‌ی «شبه قانون اساسی»، «بیست سال شورش مداوم» را منعکس می‌سازد.

تاریخ ایران همچنین نشان داده است که انقلاب زمانی می‌تواند موفق شود و به اهداف خود دست یابد که توده‌ی ستم‌دیده‌ی مردم «توسط عناصر آگاه و

۱. در یادداشتی از سوی لویی گیبارتی (لاسلودوبو، ۱۸۹۵-۱۹۶۷) به بخش شرقی کمیتنر، مورخ ۹ آوریل ۱۹۲۶، به کمیتنر خبر تشکیل فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران در برلین و رابطه‌ی آن با Liga gegen Kolonialgreuel und Unterdrückung داده می‌شود، RTsKhIDNI/495/90/133.

۲. رهبران فرقه در نامه‌ای مورخ ۱۸ ژوئن ۱۹۲۶ (RTsKhIDNI/495/90/133) به رهبر سوسیالیست چپ آلمان، ژرژ لیده‌بور، ضمن دعوت از او برای یک گردهمایی، متذکر شدند که پیش از اینها بر «همکاری مشترک خود با پرولتاریای اروپایی و عناصر انقلابی و ملی آزادی‌بخش مردمان خاورزمین تأکید کرده بودند.» این نامه را رئیس فرقه، م. پوررضا و دبیر کمیته مرکزی، احمد فرهاد، امضا کردند. احمد فرهاد بعدها در اواخر دهه‌ی ۱۳۳۰ رئیس دانشگاه تهران شد و در آذر ۱۳۴۲ در اعتراض به اشغال دانشگاه توسط چتربازان شاه برای سرکوب جنبش دانشجویی از این مقام استعفا کرد.

۳. مورخ ۲۹ مارس ۱۹۲۶، RTsKhIDNI/495/90/133. این سند را محمود پوررضا و تقی ارانی مشترکاً امضا کردند.

انقلابی خود به گونه‌ای همگون و متفق سازمان‌دهی شوند» و «حزبی از نظر ایدئولوژیک متجانس و انقلابی آنان را رهبری کند»؛ نبود چنین دیدگاهی از زمان انقلاب ۱۹۰۶ به شکست تمامی شورش‌ها انجامیده است.

انقلاب «کبیر روسیه»، «درس‌ها و نمونه‌ای» را در اختیار انقلابیون ایرانی قرار داده است که درستی‌شان برای آنان «به نحو تزلزل‌ناپذیری قانع‌کننده بوده است»؛ آنان «به تمامی طرفدار و دلبسته‌ی» انقلاب روسیه هستند و به «اهمیت جهان - تاریخی» آن واقف‌اند. به همین ترتیب از «نقش تاریخی» انقلاب روسیه در مبارزه آزادی‌بخش مردم خاورزمین، به‌ویژه در جنبش انقلابی مردم ایران آگاه هستند؛ آنان اعتقاد دارند که پیروزی مبارزه‌ی ملی مردم ایران «تنها در اتحاد با پرولتاریای جهان و نخستین دولت پرولتری جهان میسر می‌شود»<sup>۱</sup>

سرانجام، فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران «به‌طور یکپارچه» «تمام واحدهای انقلابی بین‌الملل کمونیستی، به‌ویژه کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست روسیه» را فراخواند از مبارزه‌ی آن حمایت کند.<sup>۲</sup>

به نظر نمی‌رسد که برنامه‌ی فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران، که همراه با نامه و یادداشت به کمینترن فرستاده شده بود، واکنش مثبتی را در کمینترن ایجاد کرده باشد، و اگر هم غیر از این بوده باشد، ظاهراً هیچ سابقه‌ای نزد دو طرف حفظ نشده است. مضمون برنامه که می‌توان آن را برنامه‌ای ملی و دموکراتیک انقلابی دانست و از انقلاب بلشویکی الهام گرفته بود، در زیر خلاصه شده است:

(۱) استقرار یک جمهوری دموکراتیک متمرکز که در آن «حکومت فئودالی» نابود می‌شود؛ قدرت حکومت جدید از پارلمانی سرچشمه می‌گیرد که اعضای آن بر مبنای قوانین دموکراتیکی انتخاب می‌شوند که کلاً به رسمیت شناخته شده‌اند.

۱. پیشین.

۲. پیشین. به کمینترن گفته شده بود که یادداشت را به اتفاق آرا در جلسه‌ی کمیته‌ی مرکزی مورخ ۲۳ مارس ۱۹۲۶ تصویب کرده بودند.

۲) تجدید سازمان ولایتی و ایجاد شهردارهای منتخب [مردم] تحت هدایت دولت مرکزی؛

۳) دولت جدید قانونی، علاوه بر الغای حقوق کاپیتولاسیون قدرت‌های خارجی، از هرگونه دخالت روحانیون جلوگیری به عمل خواهد آورد؛  
۴) دارایی‌های خاندان حاکم ملی خواهند شد؛ خائنان محاکمه و اموال‌شان مصادره خواهد شد؛

۵) علاوه بر تشخیص لزوم اعزام دانشجویان از طبقه‌ی کارگر به خارج، برنامه‌های آموزشی و تربیتی خط‌مشی‌هایی را مورد تأکید قرار خواهد داد که در آن زمان از سوی سوسیالیستی‌ترین گرایش‌ها در غرب باشند؛

۶) در حیطه‌ی اقتصاد ملی، برنامه نیروهای تولیدی کشور را برای ایجاد سرمایه‌گذاری‌های بارآور به کار می‌گیرد و به فعالیت وامی‌دارد؛ فعالیت سرمایه‌ی خارجی را تحت نظارت حکومت تضمین می‌کند و به کار می‌اندازد؛ یک سلسله مؤسسات حکومتی در رشته‌های متفاوت صنعت دایر خواهد ساخت؛ انحصارات خصوصی را منحل می‌کند؛ در تمام امتیازات داده شده به کشورهای خارجی تجدیدنظر خواهد شد؛ یک بانک ملی برای تنظیم اقتصاد ملی و نظام اعتباری ایجاد خواهد شد.

۷) کاهش مالیات‌های غیرمستقیم، از یک سو، و افزایش مالیات‌های مستقیم، از سوی دیگر؛ کاهش مالیات‌های دهقانان؛

۸) اتخاذ خط‌مشی‌های گمرکی و تعرفه‌ای که از رشد صنایع بومی حمایت کند؛

۹) در زمینه‌ی اجتماعی، برنامه‌ی خلع سلاح و اسکان عشایر را مدنظر دارد و با کمک‌های دولتی به بازآموزی (متمدن کردن) آنان می‌پردازد؛ ارائه‌ی قوانین مدنی، تجاری و قضایی بر مبنای الگوهای اروپایی برای بهبود زندگی شخصی و اجتماعی شهروندان؛ از بین بردن سنت‌ها و عادت زینبار برای سلامتی مردم که بر اقتصاد و زندگی متمدنانه تأثیری منفی می‌گذارد؛ استقرار نهادهای فرهنگی مانند تئاتر، سینما، موزه و موسیقی و مدارس هنری دیگر؛

۱۰) تشویق مردم به پس انداز از طریق ایجاد صندوق‌های پس انداز؛ افزایش جمعیت؛ دقت ویژه در جهت بهبود وضع زنان از جمله به رسمیت شناختن حق طلاق برای آنان و لغو حجاب اجباری؛ برابری تمامی شهروندان در برابر قانون بدون توجه به باورهای مذهبی؛ اصلاح در زبان فارسی از راه انکشاف با بهبود و پیشرفت آن؛

۱۱) ممنوعیت مصرف تریاک، حشیش و سایر مواد مخدر و نیز خرید و فروش نوشابه‌های الکلی؛ ایجاد خدمات بهداشتی گسترده‌ی ملی برای بیماری‌های جسمی و روحی؛

۱۲) ایجاد تعاونی‌های مصرف؛ ممنوعیت کار کودکان؛ به رسمیت شناختن حق اعتصاب؛ هشت ساعت کار و سایر اقدامات مُلهم از قوانین مرفقی رایج در اروپا مانند بیمه‌ی اجتماعی، حداقل دستمزد و غیره؛

۱۳) لغو بدهی‌های دهقانان، تأسیس بانک‌های کشاورزی برای کمک به دهقانان؛ خرید زمین‌های کشاورزی برای تقسیم میان دهقانان؛ مدرنیزه کردن تولید کشاورزی؛

۱۴) به رسمیت شناختن مذهب به عنوان امر خصوصی شهروندان؛ جدایی قدرت‌های معنوی و حکومتی (جدایی کلیسا و دولت)؛ ملی کردن تمام موقوفات مذهبی برای هدف رفاه عمومی مردم و ساختن مدارس؛ اعمال نظارت و کنترل حکومت بر مساجد، آموزش و پرورش، فارغ‌التحصیلی و دادن جواز به روحانیون.<sup>۱</sup>

فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران بروشوری را با عنوان *La Perse sous le* *Signe de la Révolution* (ایران در آستانه‌ی انقلاب) به «تمامی روزنامه‌ها و احزاب سیاسی جهان» فرستاد و به این طریق وضعیت اسفناک مردم ایران تحت حکومت دیکتاتوری و نیاز به دگرگونی حکومت و جامعه را به دنیای غرب اعلام کرد.<sup>۲</sup> این نشریه‌ی فرقه که به زبان فرانسه بود، و ظاهراً فقط در

۱. «برنامه‌ی فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران» در RTsKhIDNI/495/90/133.

۲. انتشار مجدد در جنبش کمونیستی در ایران (Le Mouvement communiste en Iran) خسرو شاکری، فلورانس، ۱۹۸۰، صص ۵۶۷-۵۶۱.

اروپا توزیع شد، تحلیل فشرده‌ای از نفوذ امپریالیستی در ایران بود، شامل مطالبی درباره‌ی تزاریسیم روسیه و استعمار انگلستان که در زیر نقل می‌شود؛ تأکید بر ضعف تاریخی بورژوازی ایران و در نتیجه استمرار سلطه‌ی اشرافیت فئودالی.<sup>۱</sup> فرقه بدون رجوع یا اشاره به تماسش با کمیترین یا حزب کمونیست آلمان به شدت رضاشاه و رژیمش را محکوم و مطالبات زیر را درخواست می‌کرد:

[مردم ایران] در مبارزه‌ی خود با دشمن ابزار بسیار قدرتمندی در اختیار دارند و آن حزب انقلابی پیشاهنگ خود است. مردم مسلح به آن، دلیرانه درگیر مبارزه خواهند شد و به این مبارزه تا پیروزی ادامه خواهند داد. ما که خود را خادم و مبارز در راه آزادی مردم و انقلاب می‌دانیم، وظیفه‌ی خود می‌دانیم که پرچم آزادی را در صف مقدم [مبارزه‌ی آزادیبخش] به اهتزاز درآوریم. ما مطالبات خود را عملی و پزواک آن را در سراسر ایران تا دورترین گوشه و کنار آن طنین‌انداز می‌کنیم. ما برای آرمان مقدس آزادی مردم ایران از یوغ سلطه‌ی خارجی مبارزه می‌کنیم؛ ما [همراه با مردم] برای نابودی سلطه‌ی اشرافیت فئودالی و نماینده‌ی آن رضاشاه پیکار می‌کنیم. مبارزه‌ی ما برای دستیابی به زندگی‌ای است که سزاوار نام ایران و ایرانیان زحمتکش و آزاد شده از یوغ [استعمار] باشد. مبارزه ما برای برابری سیاسی تمامی شهروندان ایرانی است. مبارزه‌ی ما برای یک جمهوری آزاد و دموکراتیک است.<sup>۲</sup>

مطالبات فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران به لحاظ مفهومی شبیه به مطالبات کومین‌تانگ در چین بود، چون هدف اصلی آن مبارزه با «چیانگ کایشک ایرانی»، یعنی رضاخان بود. تأکید بر مبارزه با رضاخان، که اکنون شاه ایران شده بود، برای کمونیست‌های ایرانی که پیش‌تر به توصیه‌ی کمیترین میزهی سیاست «همکاری» با رهبر «بورژوازی ملی» را چشیده بودند، حائز اهمیت بود.<sup>۳</sup> بنابراین، اکنون فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران هدف خود را مبارزه با

۱. پیشین، صص ۵۶۵-۵۶۱.

۲. پیشین، صص ۵۶۷-۵۶۶.

۳. رجوع کنید به خ. شاکری، قربانیان ایمان.

چیانگ کایشک ایران قرار داده بود.

### نتیجه گیری

تشکیل فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران به عنوان جانشین مستقیم یا غیرمستقیم حزب کمونیست ایران بازتاب یک برهه‌ی سیاسی در جامعه‌ی ایرانی است که، از یک سو، در غوغای یک تغییر سیاسی جدی - یعنی تلمیس خاندانی جدید و دیکتاتوری متمرکز رضاخان پهلوی - و از سوی دیگر، با توجه فزاینده‌ی عناصر رادیکال به نیاز به دگرگونی اجتماعی - اقتصادی کشورشان و استقلال سیاسی - اقتصادی ضروری برای انکشافی پایدار و عمومی، مغتنم شمرده می‌شد. فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران عملاً در زمانی پا به عرصه‌ی وجود گذاشت که بخت و اقبال از حزب کمونیست ایران روی برگردانده بود، به‌ویژه پس از آنکه حزب در جریان شورش‌های سه گانه خراسان، گیلان و آذربایجان در ۱۳۰۵ نتوانسته بود آنان را رهبری یا دست‌کم هدایت کند. همین نبود رهبری سیاسی در صحنه باید منجر به آن شده بوده باشد که برخی از اعضای حزب کمونیست ایران یا هواداران آن دست به کار تشکیل فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران شوند. در حقیقت، احساس نیاز به یک سازمان، یا هر نوع سازمانی، چنان قوی بود که یکی از رهبران با سابقه‌ی نهضت جنگل، احسان‌الله‌خان، برای نخستین بار در دوران تبعیدش به خود جرئت داد تا مقامات شوروی را قانع سازد تا با اعطای کمک‌هایی به او، وی بتواند جنبشی انقلابی در ایران بر پا کند.<sup>۱</sup> همین «تب و تاب» اجتماعی زمینه را برای تشکیل فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران، و بعدها حزب کمونیست ایران، مساعد کرد، و بعدها مجله‌ی غیررسمی آن یعنی پیکار بین سال‌های ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۲ انتشار یافت.

بی‌تردید پیکار به‌عنوان یکی از عوامل تخته‌ی شطرنج سیاسی ایران، اقدامی موفقیت‌آمیز بود؛ تا آن حد که توجه بسیاری از رهبران داخل و خارج

۱. پیشین.

از کشور را به خود جلب کرد و منبع تغذیه‌ی سیاسی آنان شد. درست است که این مجله سبکی تبلیغی داشت - که طبعاً به کارآیی آن می‌افزود، اما موفقیت آن بیشتر مرهون موضوعات جذابی بود که مطرح می‌کرد. پیکار بر تارهای درستی در جامعه دست می‌گذاشت، به‌ویژه در میان جوانان با فرهنگ آن که تشنه‌ی اطلاع یافتن از پدیده‌های جدید غربی، از جمله مشارکت در زندگی سیاسی، بودند. از سوی دیگر، درست است که این جوانان تحت تأثیر تصویری آرمانی شده - و در حقیقت سراب - از جامعه‌ی شوروی قرار داشتند، که به گمانشان الگوی پیشرفته‌تری از کشورهای محل تحصیل‌شان آلمان و فرانسه بود. اما هیچ‌کدام از آنان از واقعیات تلخ زندگی در شوروی اطلاع نداشتند. (در میان آنان فقط علوی پس از اخراج از آلمان دموکراتیک [جمهوری وایمار] از این بداقبالی برخوردار شد که این حقیقت تلخ را برای خود کشف کند!) با این همه، آنچه از لحاظ تاریخی اهمیت دارد این است که این مردان بازتاب و نماینده‌ی نیازی ژرف و میلی نهفته بودند که توده‌های وسیع مردم ایران احساس می‌کردند؛ توده‌هایی که تغییر در هر عرصه‌ای - اقتصادی، سیاسی و فرهنگی - را طلب می‌کردند، اما با به‌توحش کشیده شدن میراث فرهنگی گسترده‌ی خود توسط دیکتاتوری بی‌رحم و متمرکز مخالف بودند که، علاوه بر اینکه فقط تعداد قلیلی از متنفذان را ثروتمند می‌کرد، به ظاهری از غربی شدن تن داده بود، که پیش از هر چیز ضرورت وجود نهادها و روش‌های دموکراتیک و نیز انکشاف فرهنگی در جریان تغییر دموکراتیک را نادیده می‌گرفت. این نکته‌ای است که این مردان در بیانیه‌ی مخفی خود به کمیت‌ترین مطرح کردند.

از سوی دیگر، واکنش وحشیانه‌ی سه عامل دیگر - رژیم پهلوی، قدرت‌های غربی و اتحاد جماهیر شوروی - نه تنها بازتاب حساسیت بیش از حد به اهداف بلادرنگ آنان بود، بلکه نادانی مطلق آنان و نبود آگاهی ایشان را نسبت به آنچه تاریخ برایشان در انبان داشت نیز نشان می‌دهد. روش بی‌رحمانه، از آن بتر، روش‌های توتالیтарыستی برخوردار رژیم پهلوی با این دانشجویان آرمانخواه، فقط بازتاب میل عظیم یک دار و دسته‌ی سیاسی

جدید در ایران نبود که، با چنگ زدن به قدرت، به سرعت و با کمال بی‌رحمی خود را ثروتمند می‌ساختند؛ افزون بر این، چنانکه در یکی از گزارش‌های سفارت آمریکا از تهران «محتومانه» بیان شده است، «ترس»<sup>۱</sup> از انزجار ریشه‌دار مردم ایران، به‌ویژه روشنفکرترین آنان، نسبت به خاندان پهلوی (و در نهایت به غرب) نشان می‌داد که اگر به موقع آنان را کنترل و وحشیانه سرکوب نکنند، رژیم جدید و حامیان خارجی‌اش را قلع و قمع خواهند کرد. مورد اتحاد شوروی، که به‌عنوان «برادر بزرگ» ملت‌های ستمکش و پرولتاریای جهانی مطرح شده بود، طبعاً کمتر «پپیچیده»، اما احتمالاً تراژیک‌تر بود. این دولت شوروی از دو عامل مهم در ایران اطلاع داشت که می‌توانست به نفع خود مورد استفاده قرار دهد. نخست، «سرمایه‌ی اخلاقی»<sup>۲</sup> ای که روسیه‌ی شوروی از آن نزد عناصر رادیکال (از جمله فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران)، و حتی برخی از لیبرال‌ها، در جامعه‌ی ایران بهره‌مند بود. دوم، وی از «تنگنای» تاریخی‌ای که چنین عناصری در آن گرفتار بودند آگاه بود؛ از یک سو، در داخل کشور خود توسط یک دیکتاتوری نظامی بی‌رحمانه سرکوب می‌شدند و، از سوی دیگر، دموکراسی‌های غربی نه مایل بودند و نه قادر بودند ضرورت حمایت از جنبش‌های دموکراتیک در ایران را درک کنند، زیرا چنین درکی منافع آنی آنها را در آن کشور و حتی فراتر از آن به خطر می‌انداخت.

طعن‌آمیز اینکه فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران و ارانی قربانی استالینسم و نیز حمایت غرب از دیکتاتوری وحشی و نظامی پهلوی شدند، به‌گونه‌ای که غرب با کتمان آن تاریخ سبب شد تا نسل ایرانیان پس از ۱۳۲۰ در صداقت ادعای غربی‌ها در هواخواهی از دموکراسی یا دست‌کم در جهان‌شمولی آن تردید کنند.

نابودی حزن‌انگیز فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران و رهبران مستقل‌الفکر آن، چون علوی و ارانی، که چون مهره‌ای ناخواسته در پیشگاه محراب

۱. نامه‌ی محرمانه‌ی کاردار ایالات متحده در تهران، چارلز هارت به وزارت خارجه، واشینگتن دی. سی. مورخ ۱ ژوئن ۱۹۳۱، USNA 891.00B/54، ص ۲.

چندزایه‌ای و رنگارنگ «منافع عالی» قربانی شدند، نمی‌توانست جز به پایانی دراماتیک انجامد.

درست است که چنین عناصر رادیکالی پرتوی از امید را بر دوره‌ی تاریک و نومیدانه‌ی ایران رضاشاهی افکندند، که آن اندازه پایدار بود که حتی نسل بعدی پرچم مبارزه را برای دموکراسی و انکشاف اجتماعی - اقتصادی در کشورشان برافرازند. اما چون تراژدی آنان از لحاظ تاریخی هم چندجانبه و هم مرکب بود، آنان نتوانستند تجارب انباشته‌ی خود را در زمینه‌ی مبارزه با دیکتاتوری در داخل، نومیدی از معیارهای دوگانه‌ی غرب و توهم‌زدایی‌شان از مدل انکشاف شوروی و ریاکاری ناشی از مصالح سیاسی آن کشور، به نسل بعدی انتقال دهند. انتقال صرف پرچم آرمان‌ها ناکافی از کار درآمد؛ ضروری بود که تجارب آنان به‌عنوان معیارهایی والایی انتقال یابد که حکومت مقتدر شوروی نیز نتواند بر آنها چنگ زند و حتی آن را به هم‌آوردی فراخواند. تراژدی آنان از نبود آگاهی بالاتر، یعنی آگاهی تاریخی، در هشیاری سیاسی‌ای ناشی می‌شد که به‌تازگی کسب کرده بودند و آنان را برانگیخت تا با شجاعت و شکیبایی دست به عمل بزنند.

# بیان حق

## اعلامیة فرقة جمهوری انقلابی ایران

این اعلامیة بزبان فرانسه ترجمه و بتمام جرالڈو  
احزاب سیاسی دنیا فرستاده شده است.



## بیان حق

### اعلامیه فرقه جمهوری انقلابی ایران<sup>۱</sup>

دقت در پیش آمدهای تاریخی ملل مختلفه دنیا و مقایسه آنها با یکدیگر بهمانشان بدهد که مقدرات سیاسی و تفسیرات اجتماعی و اقتصادی در نتیجه تأثیر یک سلسله قوانین ثابت و همین بظهور میرسد و گذشته از بعضی اختلافات جزئی و ظاهری که بواسطه اختلاف وضع زندگانی، موقع جغرافیائی، اختصاصات نژادی و غیره تولید میشود. ادوار تاریخی هر مملتی را با ملت دیگر میتوان بخوبی مطابقه و مقایسه نمود. و علمای علم اجتماع از روی همین مقایسه و تدقیق قوانین کلی اجتماعی را استنباط کرده نتیجه نمقات و تدقیقات خود را بشکل علوم اجتماعی امروزی تدوین نموده‌اند.

هر یک از ادوار تاریخی از قبیل دوره زندگانی خانوادگی، قبیله‌ای و ملوک الطوائفی و دوره سرمایه‌داری در تولید ثروت و استحصال طریقه مخصوصی برای خود داشته است. ملل متمدنه این ادوار تاریخی را طی نموده ملل نیمه متمدن و وحشی نیز بنوبه خود خواهند رسید زیرا علت بسپری شدن هر یک از این ادوار و شروع شدن دوره بعد برای تمام ملل در حقیقت یکی است. بدین شرح که هر دوره در عین تشکیل و ترقی تدریجی خود عوامل منهدم کننده خود را نیز در مهد

۱. دو نسخه از این سند در آرشیوهای زیر یافت شدند. بایگانی وزارت خارجه‌ی فرانسه (پاریس) و بایگانی بین‌المللی کمونیست (مسکو). علاوه بر سجاوندی، و در موارد لازم افزودن افعال کمی در دو کمانه [ ]، هر جا که موصوف «ها»ی غیرملفوظ دارد «ی» مکسور (شبه همزه) آورده شده است، که ظاهراً به‌خاطر نبود آن حرف در چاپخانه‌ی لایپزیک نیامده بود. خ. ش.

خویش پرورش می‌دهد، تا آنکه بواسطه‌ی [ی] همان عوامل محوشده، میدان را برای ظهور دوره‌ی [ی] بعد خالی می‌گذارد. در پایان هر دوره‌ی تاریخی بین دو قوه‌ی متباین طبقاتی جدید و قدیم منازعاتی روی می‌دهد، که بالأخره منجر به تغییرات عظیم اجتماعی و باعث شروع دوره‌ی تاریخی می‌گردد. این تصادمات و تغییرات، که به حکم قانون طبیعی خواهی نخواهی روی داده، باعث ظهور دوره‌ی تاریخی و نظام اجتماعی می‌شود [که] به نام انقلاب نامیده می‌شود.

در دوره‌ی ملوک‌الطوایفی، یعنی دوره‌ی حکومت اعیان و اشراف، بواسطه‌ی ترقی و وسایل تولید ثروت و تشکیل بازارهای فروش امتعه، داد و ستد رواج گرفته، در نتیجه، در مقابل طبقه‌ی اعیان و اشراف طبقه‌ی مخصوصی به اسم تاجر و کاسب یا در اصطلاح علمی بورژوازی تشکیل می‌شود. این طبقه‌ی جدید با قدرت روزافزون و منافع به کلی متباین با منافع اشراف برای پیشرفت و ترقی اقتصادی خود یک مانع در پیش دارد و آن هم نظام اجتماعی حکومت اشرافی است. هرچه طبقه‌ی تاجر و کاسب یا بورژوازی قوی‌تر شود، اختلافات اجتماعی و سیاسی بین طبقه‌ی بورژوازی و اشراف بیشتر نمایان می‌گردد، تا آنجا که بورژوازی برای رفع موانع ترقی اقتصادی خود با نظام حکومت اشرافی متوسل به قوه‌ی مسلحه شده، بوسیله‌ی انقلاب اجتماعی اساس حکومت اشرافی را منهدم می‌نماید. بهترین مثل در این مورد انقلاب فرانسه است. چندین قرن حکومت اشراف و امتیازات فوق‌العاده‌ی آنها نسبت به سایر طبقات و خیلی چیزهای دیگر، که تنها مانع ترقی اقتصادی بورژوازی بود، از قبیل محدود بودن آزادی کسب و تجارت و تحمیل مالیات‌های گزاف از طرف اشراف بر طبقه‌ی [ی] کاسب و تاجر و دهقانی، علل عمده‌ی انقلاب فرانسه محسوب می‌شود. و همچنین است انقلاب انگلیس ۱۶۴۲، انقلاب آلمان در سال ۱۸۴۸، و انقلاب روسیه در ۱۹۰۵.

در نتیجه‌ی غلبه‌ی بورژوازی بر اشراف، دوره‌ی تاریخی تجدید و اساس حکومت بورژوازی یا دوره‌ی سرمایه‌داری استوار می‌گردد. در این دوره هم

باز بواسطه‌ی ترقی و وسایل تولید ثروت و توسعه‌ی بازارهای فروش امتعه صنعت تکمیل یافته، طبقه‌ی جدیدی به اسم طبقه‌ی کارگر با خصائص معینه به وجود می‌آید. همانطور که عامل منهدم‌کننده‌ی حکومت اشراف طبقه‌ی بورژوازی بود، همانطور هم طبقه‌ی کارگر در ممالک سرمایه‌داری عامل محوکننده‌ی حکومت بورژوازی و برقرارکننده‌ی اصول سوسیالیسم و حکومت کارگران و دهاقین خواهد بود. انقلاب کارگری روسیه شاهد این مدعاست.

دوره‌ی سرمایه‌داری که جانشین حکومت اشراف است و امروزه در اغلب ممالک اروپا و آمریکا به اوج ترقی خود رسیده [است] نیز تحت تأثیر یک سلسله قوانین مخصوص دوره‌ی تکامل خود را طی نموده و می‌نماید. یکی از مهم‌ترین آن قوانین آن است که اساس سرمایه‌داری چون اقتصاداً قادر نیست که در منطقه‌ی خود بماند، مجبوراً بایستی تا ممکن است مناطق وسیع‌تری را در تحت نفوذ خود در آورد. به دست آوردن بازار فروش امتعه و محل تحصیل مواد خام اولیه دو عامل مهم برای بسط نفوذ ممالکی که سرمایه‌داری در آنها ترقی زیاد کرده است می‌باشد، و در تمام اصول اقتصادی یک قانون کلی مهم‌ترین قوانین است و آن اینک: اقتصاد مادر سیاست است. دوره‌ی سرمایه‌داری برای بسط و توسعه نفوذ خود سیاست مخصوصی را داراست که به‌طور عموم آن را امپریالیزم می‌نامند. مفهوم کلمه امپریالیزم برای تمام مللی که در تحت نفوذ سرمایه‌داری اروپا و آمریکا می‌باشند فقر و فلاکت، ذلت و بدبختی طبقات زیر فشار را در مقابل چشم مجسم می‌سازد.

ایران نیز چون در دایره اقتصادی دنیاست، لذا خواهی نخواهی داخل جریان سیاسی بین‌المللی شده [است]، ولی، نظر به اینکه از حیث زندگانی اجتماعی و اقتصادی خیلی عقب‌مانده است، مقام مستقلی را احراز ننموده [است]، بلکه به کلی زیر نفوذ و تحت الشعاع سیاست ممالک بزرگ سرمایه‌دار واقع گردیده است. و از همین نقطه نظر، اقتصاد داخلی و تمام اوضاع اجتماعی ایران هم با سیاست و اقتصاد دنیا ارتباط کامل دارد. بنابراین، ایران هم به‌نوبه‌ی خود یکی از میدان‌های توسعه‌ی نفوذ ممالک سرمایه‌داری

و اعمال سیاست امپریالیزم می باشد. ما برای این که بهتر عدم استقلال اقتصادی و سیاسی ایران امروزه را نشان بدهیم، لزوماً حال حاضره اقتصادی و اجتماعی ایران را در شرح مختصری می نگاریم.

مساحت مملکت ایران ۱,۶۴۵,۰۰۰ کیلومتر مربع و جمعیت آن تقریباً ده میلیون می باشد، که تخمیناً نصف آن را باید جزو طبقه دهقانی حساب نمود. عدهی صنعتگران کوچک، کارگر و کسبه و تجار و ملاکین بزرگ بالغ بر یک الی دو میلیون می باشد. بیش از دو میلیون هم طبقه بی بضاعت و سراپا مفلوک را تشکیل می دهند. مابقی ایلات و عشایر هستند. از روی اعداد فوق به خوبی واضح می شود که در زندگانی اقتصادی و سیاسی فقط منافع طبقه دهقان و کسبه و صنعتگران و تودهی بی بضاعت را باید مورد توجه قرار داد، و نیز از روی این اعداد می توان به خوبی فهمید که عدهی سرمایه داران صنعتی در ایران تقریباً صفر است، و به واسطهی همین فقدان سرمایهی داخلی، طبقهی تجار هم مقام خیلی مهمی را حایز نبوده [اند]، بلکه برای زندگانی خود به کلی محتاج سرمایهی خارجی است. سرمایهی خارجی هم در ایران یا قسمت عمدهی محصولات مملکت را به کلی به خود اختصاص داده، و یا اینکه آن را به وسیلهی بانک در تحت اختیار خود در آورده است. مثلاً، محصول مهم نفت جنوب در دست انگلیس و قسمت عمدهی محصول فرش و قالی در دست سرمایه داران آمریکایی است، و هکذا. و بدین ترتیب تمام واردات و صادرات ایران در تحت اختیار سرمایهی خارجی واقع گردیده است. معلوم است که سرمایه داران خارجی بدون تحصیل نفع کافی سرمایهی خود را به کار نمی اندازند، و در حقیقت همان طبقاتی که ما سابقاً اسم بردیم، یعنی طبقات دهاقین و کسبه و کارگر و تودهی بی بضاعت، باید از دسترنج و زحمت و زندگانی ساده و قناعت کارانهی خود این منفعت را تولید نموده، به سرمایه دار خارجی که مالک الرقاب آن بدبخت است تحویل بدهد. از طرف دیگر، به خوبی واضح است وقتی که یک ملت از نقطه نظر اقتصاد در تحت نفوذ خارجی باشد، بالطبع استقلال سیاسی هم نخواهد داشت، چرا که ممالک سرمایه دار در جایی که سرمایهی خود را به کار انداختند، برای آن که

آن سرمایه‌ی به کار انداخته را حفظ کرده به منافع آن مرتباً برسند، به حکم زور در امور داخلی سیاسی و اجتماعی آن ملت اعمال نفوذ کرده، سیادت خود را در آن مملکت مستقر می‌نمایند.

از وقتی که اصول سرمایه‌داری ریشه خود را در اروپا مستحکم و به بسط و توسعه‌ی مناطق نفوذ خود شروع نموده [است]، تاریخ ملت ایران پر از فجایع و ظلم‌هایی است که از طرف ملل اروپایی بر این ملت رسیده و آن را به حال فلاکت امروزی انداخته است. در میان این ممالک موسوم به ممالک متمدنه قبل از همه باید انگلیس و روسیه‌ی تزاری را در مد نظر آورد. سیاست استعماری این ممالک در ایران از سال ۱۶۱۴ مثل همیشه و همه جا با ارتباطات اقتصادی شروع می‌شود. در سال ۱۷۶۴ امپریالیزم انگلیس موفق می‌شود که ورود امتعه به ایران را به خود اختصاص داده، [و] نیز تمام واردات و صادرات خود را در ایران از حقوق گمرکی و از هر نوع مالیات معاف دارد. در تعقیب این ظلم اقتصادی فشارهای سیاسی انگلیس شروع و منجر به قرارداد معروف ۱۸۱۴ در زمان سلطنت فتحعلی شاه گردید.<sup>۱</sup> به موجب این قرارداد، حسب عهدنامه‌ی پاریس، دولت ایران تمام معاهدات خود را با سایر دول اروپایی مجبوراً لغا نموده، مجبور بود که در موقع هجوم و دست‌اندازی یک دولت ثالثی به هندوستان به دولت انگلیس کمک نموده افراد بی‌گناه خود را برای ازدیاد تجمل و جلال امپریالیزم بریطانی کبیر در میدان مبارزه قربانی کند. اوایل سلطنت ناصرالدین شاه در سال ۱۸۵۷ بر حسب عهدنامه‌ی پاریس دولت انگلیس مانند امپریالیزم روس حق قضاوت قونسول‌ها (کاپیتولاسیون) را از ایران گرفت، و [این] در حقیقت بزرگترین لطمه‌ای بود که به استقلال ایران وارد آمد، دست فشار و ظلم‌های سابق را به کلی از پشت بست.

پس از آن در سیاست استعماری انگلیس در ایران دوره‌ی جدیدی به اسم «استیلای با صلح» (Pénétration pacifique) شروع شد.<sup>۲</sup> امپریالیزم انگلیس در همین دوره «استیلای با صلح» استقلال اقتصادی ایران را محو نموده، از این

۱. در اصل: می‌گردد.

۲. در اصل: می‌شود.

حیث هم ایران را به کلی در تحت نفوذ و فشار خود در آورد از همه مهم تر در سال ۱۸۹۹ در نتیجه امتیاز بانک شاهنشاهی اشاعه اسکناس را که امروز اصل و اساس زندگانی اقتصادی ایران است در دست خود گرفت، و نیز به واسطه‌ی گرفتن امتیاز نفت جنوب امپریالیزم انگلیس مهم ترین تکیه گاه اقتصادی ملت ایران را در مقابل یک لقمه نان از وی غارت نموده به خود اختصاص داد. همچنین ضبط عایدات گمرک در ازای قرض های کمرشکن لطمه‌ی بزرگی به حیات سیاسی و اقتصادی ایران وارد آورد و مخصوصاً در همین دوره «استیلای با صلح» است که امپریالیزم انگلیس ملت ایران را از هر طرف زنجیر پیچ نموده، درجه‌ی ظلم و بی انصافی و فجایع و فشار را به حد اعلی رسانید؛ در همین دوره، که بر خلاف حقیقت آن را دوره‌ی صلح می نامند، سرتاسر ایران را قشون انگلیس فرا گرفته، هزاران آزادی خواه شجاع را که فقط برای حفظ حقوق هم وطنان خود مبارزه می کردند در زیر زنجیرهای سنگین به حالت اسارت به هندوستان حمل می شدند؛ باز در همین دوره است که ایلات و عشایر که همواره آلت اجرای مقاصد اجانب می شوند به تحریک انگلیس مملکت را خراب و ویران نمودند. مجله‌ی خاور نزدیک [Near East] ارگان رسمی وزارت مستعمرات انگلیس با لاف و گزاف در یکی از نمره‌های سال ۱۹۲۶ این مسئله را تصدیق نموده، ذکر می نماید که هر آینه هر حکومت ایران که بخواهد به دستور انگلیس عمل نماید، گرفتار طغیان و شورش ایلات خواهد بود.

تعدیات و اجحافات امپریالیزم روسیه‌ی تزاری نیز از حیث شدت و سختی از ظلم‌های سابق‌الذکر کمتر نبود. در سال ۱۷۸۳ پیشرفت تدریجی نظامیان روس شروع و در نتیجه یک سلسله جنگ‌ها به عهدنامه‌ی گلستان در سال ۱۸۱۳، زمان سلطنت فتحعلی شاه منجر گردید. به موجب عهدنامه‌ی گلستان قسمتی از نواحی سرحدی ایران به دولت روسیه‌ی تزاری متعلق شده و حق کشتی رانی در بحر خزر از ایران سلب می شد. در سال ۱۸۲۸ باز در زمان سلطنت فتحعلی شاه روسیه‌ی تزاری بر حسب «عهدنامه‌ی ترکمان چای» استقلال گمرکی ایران را محو و ایران را مجبور نمود برای ممالک التجاره‌ی

روس بیش از پنج درصد گمرک مقرر نماید. از همه بدتر، اجبار در قبولی حق قضاوت قونسول‌ها (کاپیتولاسیون) ضربه‌ی مهلکی بود که به استقلال سیاسی ایران وارد آمد. بعد از این دوره استیلای با صلح امپریالیزم روس در ایران شروع می‌شود؛ در نتیجه قرض‌های متوالی روسیه‌ی تزاری موفق شد که حکومت مطلقه‌ی خود را در ایران برقرار و در تمام مسائل حیاتی ایران اعمال نفوذ نماید. این قدرت و نفوذ روزافزون روس در ایران امپریالیزم انگلیس را مشوش [کرد] و برای جلوگیری از حملات آتیه روس از راه سیستان به هندوستان به فکر چاره جویی انداخت، و به طوری که همه می‌دانند، در اثر مساعی امپریالیزم انگلیس معاهده‌ی ۱۹۰۷ بین روس و انگلیس منعقد و ایران بین دو منطقه‌ی نفوذ تقسیم گردید. «سر ادوارد گری» وزیر خارجه‌ی معروف انگلیس در کتاب خود موسوم به سی سال سیاست راجع به معاهده‌ی ۱۹۰۷ می‌نویسد: «هرچند که در مقدمه‌ی معاهده‌ی ۱۹۰۷ دولتین روس و انگلیس استقلال و تمامیت ایران را ضمانت نموده بودند، ولی در حقیقت از اصل ایران دارای استقلال نبود تا چه رسد به آنکه ما آن را ضمانت نماییم؛ ولی منافع ما در این بود که از حملات روس به هند جلوگیری کنیم» با این حال، به خوبی معلوم می‌شود که ایران همه وقت قربانی هند بوده و برای حفاظت هند امپریالیزم انگلیس در ایران از هیچ مظالم و جنایتی خودداری نکرده است. در قبال این مصائب جان‌خراش از طرف ممالک امپریالیزم نسبت به ایران و در قبال مظالم نامحدود حکومت استبدادی قاجاریه انقلاب ایران در سال ۱۹۰۶ به وجود آمد. ملت ایران که به وسیله‌ی انقلاب تیغ به روی دشمنان داخلی کشیده بود، در عین این که سرمنشأ تمام بدبختی‌های خود را در سلطنت استبدادی و حکومت اشرافی می‌دانست، نیز برای آزادی خود از چنگال امپریالیزم و شکستن طوق عبودیت کوشش می‌نمود. از این جهت انقلاب ایران نه تنها بر ضد دشمنان داخلی بود، بلکه به همان اندازه هم بر ضد دشمنان خارجی محسوب می‌شد. انقلاب ایران برای یک مرتبه‌ی دیگر اختلافات شدیدی بین دولتین روس و انگلیس تولید نمود. امپریالیزم روس به حمایت مرتجعین و اشراف با تمام قوا برای سرکوبی جنبش انقلابی ایران اهتمام

می‌نمود، در صورتی که امپریالیزم انگلیس به نام دوستی من غیرمستقیم به جنبش انقلابی ایران مساعدت می‌کرد. رژیم استبدادی تزاری روس برای اینکه با حکومت دموکراسی به کلی ناشناس بود، از طرف دیگر، امپریالیزم روس چون حکومت استبدادی ایران را بهتر می‌توانست در تحت نفوذ خود داشته باشد، لذا بر ضد جنبش دموکراسی ایران مبارزه می‌نمود امپریالیزم انگلیس که در مقابل روس همواره در حالت دفاعی بود برای درهم شکستن نفوذ روس به بورژوازی ایران (طبقه‌ی تاجرکاسب منورالفکر) که در حقیقت علمدار انقلاب بود برای استقرار حکومت مشروطه همراهی می‌کرد، و نیز برای انگلیس دز نتیجه‌ی تجربیات کافی مسلم شده بود که حکومت مشروطه ایران را زودتر می‌توان در تحت قید و نفوذ خود درآورد تا حکومت مستبده که تمام قوا در دست یک نفر جمع است. انقلاب ایران به شکست موقتی اشراف و فتح بورژوازی تمام شد، ولی از آن جایی که بورژوازی ایران هنوز اسیر سرمایه‌داری انگلیس و روس بود و اقتصاداً آنقدر که باید و شاید قوی نبود که بتواند مستقیماً حکومت بکند، لذا انقلاب ایران به مقصود اصلی خود نرسید. دیری نگذشت که طبقه اشراف دوباره با کمک مستقیم امپریالیزم روس روی کار آمد این دفعه طبقه‌ی اشراف با تردستی هرچه تمام‌تر از تمام مؤسسات حکومت مشروطه استفاده نموده، و بر قدرت خود می‌افزود. چندسال پیش از عمر انقلاب ایران نگذشته بود که طبقه اشراف به نام «نمایندگان ملت» در مجلس شورای ایران همان غارتگری خود را با آزادی و فعالیت بیشتر از سابق تعقیب می‌نمود، و بهترین دلیل برای شکست فاحش بورژوازی و انقلابیون آنکه کسانی که در زمان انقلاب قائد مرتجعین و مردود انقلابیون بودند همان‌ها پس از اندک زمانی پیشرو حکومت مشروطه و حتی «نمایندگی ملت» شدند. مختصر آنکه در مدت کمی طبقه‌ی اشراف تحت حکومت مشروطه مجدد تمام قوای حکومتی را در دست خود جمع نمود. در این بین‌ها جنگ عمومی سر رسید. در این موقع امپریالیزم روس و انگلیس متفقاً سعی داشتند که ایران را هم رسماً داخل در جنگ نموده آلت اجرای مقاصد خود قرار دهند. سعی و کوشش روس و انگلیس برای دخول ایران در

جنگ عمومی در نتیجه مقاومت ملت ایران به هدر رفت و همین مقاومت خود باعث شد که ایران برای یک مرتبه‌ی دیگر میدان تاخت و تاز قشون امپریالیزم روس و انگلیس واقع گردید. چه ظلم‌ها و چه جنایت‌ها که قشون روس و انگلیس در ایران نکردند! چه زجرها و مصیبت‌ها که در این مدت دهاقین و توده‌ی زحمت‌کش ایران از دست دشمنان خارجی و طبقه‌ی اشراف نکشیدند!! در تمام مدت جنگ عمومی طبقه‌ی اشراف ایران مثل همیشه یگانه‌هم‌دست و شریک جنایت‌های امپریالیزم روس و انگلیس بود. در همان موقعی که امپریالیزم انگلیس به واسطه‌ی خرید گندم قحطی مصنوعی را در ایران ایجاد نمود، در همان موقعی که صدها هزار افراد زحمت‌کش برای لقمه‌ی نان نفس واپسین خود را زدند، در همان موقع طبقه‌ی غارتگر اشراف پشت به پشت امپریالیزم انگلیس گندم و معاش روزانه توده‌ی ملت را احتکار نموده و بر ثروت خود می‌افزود.

جنگ عمومی خاتمه یافت و امپریالیزم روس در نتیجه‌ی انقلاب روسیه از صفحه روزگار محو شد و به جای آن طبقه‌ی کارگر قوای حکومتی را در دست گرفته، و از تمام امتیازات و حقوقی که حکومت تزاری در نتیجه‌ی قرن‌ها ظلم و فشار از ملت ایران گرفته بود صرف‌نظر نمود، ولی در عوض امپریالیزم انگلیس که در نتیجه شکست قطعی متحدین سرمست فتح و ظفر بود در ایران میدان را خالی و بی‌رقیب یافته باز با مساعدت طبقه‌ی اشراف و حکومت و ثوق‌الدوله قرارداد ننگین ۱۹۱۹ را منعقد نمود. امپریالیزم انگلیس به حکومت پوشالی ایران قناعت نکرده، به وسیله‌ی قرارداد ۱۹۱۹ در نظر داشت که ایران را به کلی به صورت مستعمره درآورد. و نیز به وسیله‌ی انعقاد قرارداد ننگین ۱۹۱۹ طبقه‌ی اشراف و نماینده‌ی آن طبقه حکومت و ثوق‌الدوله درجه‌ی صداقت و خدمت‌گذاری خود را به انگلیس ثابت نمود. اسارت و بندگی ملت ایران به آن سادگی و سهولت که زمامداران سیاست امپریالیستی انگلیس گمان کرده بودند صورت نگرفت. طغیان‌های مسلح و جنبش‌های پی‌درپی ملت ایران بر ضد حکومت مرکزی و طبقه‌ی حاکمه‌ی اشراف امید امپریالیزم انگلیس را از اجرای رسمی قرارداد ۱۹۱۹ قطع نمود.

قرارداد ۱۹۱۹ ملغی شد، ولی دیپلماسی انگلیس از خیال خود دست نکشید. این دفعه برای به دست آوردن منظور خود به وسایل دیگر متوسل شد. امپریالیزم انگلیس از آنجایی که نارضایتی ملت ایران را از حکومت طبقاتی اشراف به‌خوبی حس کرده بود، لذا برای اجرای مقاصد خود و فریب ملت ایران در جست‌وجوی یک «مرد ملی» برآمد که، از یک طرف، دست‌نشانده خود و، از طرف دیگر، ظاهراً طرف اطمینان ملت باشد. در حوت ۱۲۹۹ رضاخان آن «مرد ملی» به همراهی صاحب‌منصبان انگلیس مظفر و منصور وارد تهران شد. حس خودنمایی، حرص بر غارتگری، جهالت محض، اینها خصایل این «مرد ملی» بودند که امپریالیزم انگلیس برای ملت ایران به‌عنوان تحفه تهیه کرده بود. امیدهای زیاد انگلیس به این «مرد ملی» بیهوده نبود. همانطور که دیپلماسی انگلیس منتظر بود، رضاخان از روز اول آلت دست انگلیس‌ها شد. این حقیقت برای مدت کمی بر ملت ایران مخصوصاً توده منورالفکر و تاجر و کاسب پوشیده بود. یک رشته عملیات رضاخان از قبیل سرکوبی اسمعیل آقا و خزعزل که در حقیقت همکار و رقبای خود او محسوب می‌شدند و خرید چند عدد آئروپلان و تشکیل یک قشون که به قیمت خون توده‌ی زحمتکش ایران تمام می‌شد باعث فریب توده‌ی تاجر و کاسب و منورالفکر شده، و مانع از این بود که این توده پی به حقیقت رژیم امروزه ایران ببرد. ولی این عملیات که مایه‌ی فریب طبقه‌ی بورژوازی شده بود در نظر دهاقین ایران یکسان بود. برای دهاقین ایران که در مقابل غارتگری ملاکین و اشراف دارای هیچ حقوقی نیستند هیچ فرقی بین نایب حسین کاشی و فلان امیر لشکر نیست. برعکس، اگر آن راهزنان دیروزی از روی اعتقادات مذهبی دارای رحم و مروتی بودند این راهزنان امروزی این یکی را هم ندارند. به‌طوری که ذکر شد، در بدو امر توده‌ی منورالفکر و تاجر و کاسب با نهایت سادگی به شخص رضاخان امیدها داشتند، ولی چند سال حکومت رضاخان امروزه برای تمام ملت ایران اعم از دهقانی یا تاجر و کاسب و منورالفکر شبهه باقی نگذاشته که رژیم کنونی ایران رژیم چپاول، رژیم رشوه، رژیم حکومت اشراف است و بس. امپریالیزم انگلیس از روی کار

آوردن رضاخان کاملاً به مقصود خود رسید. با وجود دو قرن سیاست ظلم و فشار در ایران، امپریالیزم انگلیس تاکنون همچو نوکر مطیع به خود ندیده بود. سلاطین ننگین قاجاریه هم اینطور بنده صرف اجانب نبودند که «شاهنشاه» امروزی هست. خیلی فرق است بین شرایطی که روسیه‌ی تزاری با عباس میرزا برای همراهی در رسیدن او به تاج و تخت ایران نمود تا طریقه‌ای که انگلیس‌ها رضاخان را به سلطنت ایران رساندند. اگر روسیه‌ی تزاری آن روز در ازای این همراهی یک قسمت ایران را طالب بود امپریالیزم انگلیس امروز در ازای این خدمت به رضاخان سند رقیبیت ایران را تحویل گرفت. صرف نظر از یک مشت کلاش و روزنامه‌نویس کاسه‌لیس، بر هیچ ایرانی شبهه نیست که این رژیم امروزی از آزادی و استقلال حقیقی ایران هیچ باقی نگذاشته [است]. کدام کار جزیبی است که امروز در زندگانی اجتماعی و سیاسی و اقتصادی ایران به میل امپریالیزم انگلیس انجام نمی‌گیرد؟ کدام مأمور دولت است که بدون نظریه‌ی سفارت انگلیس عزل و نصب نمی‌شود؟ انتخاب رضاخان برای سلطنت ایران خود بهترین دلیل بر سلطه و قدرت امپریالیزم انگلیس در ایران است دیپلماسی انگلیس در مدت دو قرن سیاست استعماری در ایران تاکنون یک چیز را در ایران جرئت نکرده بود و آن شاه‌تراشی بود. اینک به این مقصود هم رسید. امپریالیزم انگلیس از اینگونه شاه‌ها بسیار روی کار آورده [است]. تاریخ سیاست استعماری انگلیس در دنیا پر است از روی کار آوردن شاه‌ها مثل رضاخان و از کار انداختن سلاطین مثل احمد میرزا (فواد در مصر، فیصل در عراق. نصب امیر حسین در حجاز در زمان جنگ، و عزل امیر حسین در سال ۱۹۲۵، تمام راجه‌های هندی و غیره).

در همان موقعی که امپریالیزم انگلیس برای بسط و توسعه‌ی نفوذ خود در ایران در جست‌وجوی یک نوکر مطیع مثل رضاخان بود، در همان اوقات هم طبقه‌ی اشراف ایران محتاج به شخصی بود که با قوای دیکتاتوری از جنبش‌هایی که آن روز مستقیماً بر ضد طبقه‌ی اشراف و حکومت مرکزی شروع شده بود جلوگیری نماید. از این جهت رضاخان نه تنها آلت اجرایی

مقاصد انگلیس، بلکه در عین حال نیز مدافع منافع طبقه‌ی اشراف بود. این یک کرشمه [کذا] دوکار رضاخان خود بهترین دلیل بر این است که تا چه حد منافع امپریالیزم انگلیس و طبقه‌ی اشراف ایران با هم مطابقت می‌نماید. طبقه‌ی اشراف در همان سال اول حکومت رضاخان همانطوری که انتظار داشت به مقصود خود رسید. رضاخان جنبش آزادی محمدتقی‌خان و انقلاب پرشور گیلان را سرکوبی و بهترین خدمت را به طبقه‌ی اشراف ایران نمود. ملت ایران به خصوص توده‌ی زحمتکش، همانطوری که نهضت ملی خراسان، گیلان و آذربایجان را هرگز فراموش نخواهد کرد، همانطور هم دشمنان این نهضت، یعنی طبقه‌ی اشراف و قاتل قان‌دین این نهضت، را فراموش نخواهد نمود. برای این که بهتر چشم و گوش ملت ایران را از حقیقت و چگونگی اوضاع کنونی ایران بازکنیم، لازم می‌دانیم که مختصری از طرز حکومت و اساس رژیم کنونی بیان نماییم.

انقلاب مشروطیت ایران، با وجود اینکه به مقصود اصلی خود نرسید، ولی باز یک چیزهای تازه برای ملت ایران باقی گذاشت. از سلطنت استبدادی و ظلم‌های بی‌شمار سلاطین تا اندازه‌ای جلوگیری نمود، از حکومت خودسرانه و جنایات حکام تا اندازه‌ای ممانعت کرد. کسبه و تجار تا اندازه‌ای کمی به حق خود رسیدند، آزادی نطق و قلم تا حدی برقرار شد، و قس علیهذا؛ ولی امروز از تمام این آثار مشروطیت چه باقی مانده است؟ فرق بین حکومت رضاخان و دوره ناصری چیست؟ اگر سلطنت استبدادی ناصرالدین شاه روی ظلم و جور استوار بود، حکومت رضاخان هم از حیث ظلم و جور از دوره ناصری عقب نیست. یک مقایسه‌ی ساده بین حکام دوره ناصری و امرای لشکر امروزی بر هر کسی ثابت می‌نماید که چپاول و غارتگری این اوباش که به اسم امیرلشکر مثل تار عنکبوت همه جای ایران دست انداخته‌اند نه تنها در تاریخ مشروطیت ایران یکتا و بی‌مانند است، بلکه در تاریخ حکومت استبدادی ایران هم بی‌نظیر است. حکومت جان محمدخان در خراسان و چپاول‌های بی‌نظیر این اشراف زاده در مدت کم ایالت خراسان بهترین نمونه‌ی حکومت تمام امرای لشکر است. سایر امرای لشکر هم از جان محمدخان کمتر نیستند

همه دست‌نشانده‌ی رضاخان همه پرورده خوان یک نعمت‌اند. این حضرات ادعا می‌کنند که در ایران امنیت ایجاد کرده‌اند. مقصود اینها از امنیت همین اوضاع امروزه‌ی ایران است که بی‌رقیب با راحتی و آسایش خون یک ملتی را توی شیشه بکنند و کسی جرئت نفس کشیدن نداشته باشد. صرف‌نظر از میلیون‌ها توده‌ی زحمتکش ده‌اقین که سراپا گرفتار غارت ملاکین و اشراف هستند، کدام تاجر یا کاسب ایرانی است که در مقابل حکومت خودسرانه امرای لشکر یا دست‌نشانده‌های رضاخان از جان و مال خود مطمئن باشد؟ برای کدام فرد ایرانی میسر است که در مقابل ظلم و جور عمال حکومت رضاخان از حق خود دفاع نماید؟

یکی از آثار مشروطیت ایران آزادی مطبوعات بود که حکومت استبدادی رضاخان امروز چیزی از آن باقی نگذاشته است. یک مشت روزنامه‌نویس جیره‌خور بر حسب دستور موظف هستند چپاول و غارت حکومت امروزی را در نظر توده امنیت و آسایش، جنایت و خیانت را عدالت جلوه بدهند، و اگر جرائدی پیدا بشوند که در حقیقت زبان حال ملت بوده و هزار و یک اوضاع کنونی حکومت امروزه‌ی ایران را شرح بدهند، از همان روز اول محکوم به زوال و یا خاموشی خواهند بود. کسانی که مطبوعات ایران را به دقت مطالعه می‌نمایند به‌خوبی ملتفت این نکته شده‌اند که جراید ایران در چند سال اخیر حکومت رضاخان چه مقام پستی را احراز کرده‌اند. تمام صفحات جرائد پر از تملق و چاپلوسی، و یا مدح و ثنای رضاخان است. چنانچه اگر کسی ایران امروزه را نشناسد، از مطالعه‌ی جراید ایران یقین حاصل می‌کند که از پنج سال به این طرف ایران یکی از ممالک خوشبخت دنیا شده است. این مطبوعات با تمام معنی زبان رضاخان هستند، نه زبان حال ملت ایران. قضیه‌ی جمهوری به‌خوبی این مسئله را واضح نمود. تا زمانی که رضاخان برای جمهوری تلاش می‌نمود این جرائد که جیره‌خور مستقیم خود او بوده و هستند همه جمهوری طلب بودند، ولی آن ساعتی که رضاخان موافقت انگلیس‌ها را برای سلطنت خود به دست آورد، یک مرتبه شاه‌طلب و فریاد پدر تاجدار را به آسمان رساندند.

حکومت امروزی ایران بر روی دو اساس رشوه و چپاول، که در حقیقت جزء لاینفک این حکومت محسوب می‌شوند، استوار گردیده [است]. راست است که رشوه و غارتگری مخصوص به حکومت امروزی ایران نبوده، بلکه از دیرزمانی به بعد این صفت را تمام حکومت‌های ایران داشته‌اند، ولی هیچ زمان در تاریخ ایران، اعم از قبل از مشروطه یا بعد از مشروطه، کار رشوه و چپاول توده زحمتکش و کسبه به وسیله حکومت وقت تا به این حد نرسیده بود. از شخص رضاخان گرفته تا سایر مأمورین دولتی تمام هم‌شان مصروف گرفتن رشوه و فشار بر توده‌ی دهاقین و کسبه است. البته کاری را که خود رضاخان می‌کند چرا سایر امرای لشکر نکنند، و کاری را که امرای لشکر می‌کنند چرا سایر صاحب‌منصب‌ها و مستخدمین جزء نکنند. از همین جهت است که ما حکومت امروزه ایران را حکومت رشوه، حکومت چپاول می‌نامیم. در تاریخ سلطنت استبدادی قاجاریه در ایران نام ظل‌السلطان از حیث بی‌رحمی، شقاوت و غارتگری معروف و فراموش نشدنی است. ولی، آیا ثروتی که رضاخان فقط در نتیجه‌ی پنج سال حکومت در ایران به دست آورده بیش از ده برابر ثروتی که ظل‌السلطان در نتیجه‌ی سی سال حکومت در ایران تحصیل کرده بود نیست؟ این قصرها و پارک‌ها این املاک مازندران، کرمانشاهان، اطراف تهران، و این سرمایه‌ی ذخیره‌شده و دریای تمول و ثروت در عرض پنج سال از کجا جمع شده است؟ با تمام زبردستی که رضاخان و عمال او برای اغفال ملت ایران در خصوص این مسائل به خرج می‌دهند ملت ایران از طریقه‌ای که رضاخان و عمالش در ایران تحصیل ثروت می‌کنند به خوبی مسبوق بوده و مابیش از این محتاج به ذکر دلیل نیستیم. در یک حکومتی که اصول رشوه و چپاول تا به این حد رواج گرفته که شغل‌های دولتی خرید و فروش می‌شود. در یک چنین حکومتی که اصول رشوه و غارتگری به قدری ریشه دوانده که جزء لاینفک آن حکومت محسوب می‌شود، در یک چنین حکومتی نصیب توده‌ی ملت فقط‌ی زجر طبقه حاکمه و زمامداران وقت خواهد بود و بس.

مجلس شورا این یادگار مشروطیت ایران، این مؤسسه‌ای که فقط برای

نمایندگان حقیقی توده‌ی رنجبر ملت بود، امروز بیش از پیش بازیچه‌ی دست طبقه‌ی حاکمه اشراف شده و بهترین پشتیبان حکومت امروزی است. این کسانی که به نام «نمایندگان ملت» در مجلس ایران نشسته پشت به پشت رضاخان کار می‌کنند از چه طبقه‌ای هستند؟ در مجلس ایران دو گروه مختلف هستند که باید به کلی از یکدیگر تمیز داد. دسته اول طبقه‌ی اشراف و ملاکین بزرگ را تشکیل می‌دهند که با تمام قوا حافظ منافع اقتصادی و سیاسی خود هستند. دسته‌ی دیگر یک مشت کلاش و دغل می‌باشند که وکالت را وسیله‌ی معاش و سورچرانی خود قرار داده و جز این منظور دیگری ندارند. البته، شکی نیست که این گروه همیشه تابع و مطیع ملاکین و اشراف بوده، آلت اجرای مقاصد آنها واقع می‌شوند. برای اثبات این مطلب فقط کافی است که اشاره به نفوذ و اهمیت نصرت‌الدوله و سایر اشراف در مجلس کنونی ایران بشود. بدبختی در اینجا است که همان مجلس شورا که در نتیجه‌ی مبارزه‌ی توده‌ی رنجبر ملت و اشراف به وجود آمد، همان مجلس شورا که برای سرکوبی و مبارزه با اشراف تشکیل شد، همان مجلس شورا امروز آرامگاه اشراف گردیده [است]: برای اشراف غارتگر و سایر وکلای سورچران مجلس وکالت تنها وسیله‌ی حفظ منافع طبقاتی و پرکردن جیب شخصی است و بس. بهترین شاهد حال افزودن حقوق خودشان است. اضافه‌حقوق «وکلا» در این موقعی که ملت ایران با تمام معنی حیران و سرگردان به نان شب محتاج است باز باعث خواهد شد که ملت ایران پی به حقیقت حکومت امروزی برده و خواهد شناخت که چه کسانی در ایران امروزه حکومت می‌کنند. در سخت‌ترین موقع ذلت و بدبختی ملت ایران منافع شخصی و جیب خود را فراموش نکرده، از تاراج کیسه‌ی ملت ایران فروگذار نمی‌کنند. اینک ما برای اینکه درجه غارتگری این «وکلا» را به ملت ایران نشان بدهیم، من باب مثل بودجه‌ی یکی دو از ممالک متمدنه‌ی اروپا و مقدار حقوق نمایندگان پارلمان آن ممالک را ذکر می‌نماییم. بودجه‌ی مملکت فرانسه سی میلیارد فرانک است و حقوق وکلای پارلمان بیش از چهل هزار فرانک که به پول ایران معادل ماهی صدوسی تومان می‌شود نیست. آلمان یکی از ممالک

پرثروت اروپا است و بودجه‌ی آن در سال مقدار هشت میلیاردونیم مارک یا چهارهزار و دو بیست و پنجاه کروور ۴۲۵۰ تومان است (بودجه‌ی ایران در سال پنجاه ۵۰ کروور تومان است) حقوق نمایندگان پارلمان فقط ماهی هفتصد ۷۰۰ مارک است که معادل ۱۷۰ تومان پول ایران می‌شود. انگلیس یکی از ممالکی است که حقوق و کلابیش از سایر ممالک اروپا است، ولی معذک به قدر سیصد ۳۰۰ تومان نیست. در ممالکی که عایدات دولت تقریباً صدر برابر عایدات ایران است (مثلاً آلمان) نمایندگان بیش از نصف «وکلاهی» ایران حقوق نمی‌گیرند در صورتی که مخارج یومیه‌ی زندگی در ممالک اروپا تقریباً سه الی چهار برابر ایران است. مطابق این شرح به خوبی آشکار می‌شود که در ایران امروزی شغل وکالت تنها وسیله‌ی پر کردن کیسه‌ی شخصی و کلاشی است. ای کاش این مفت خواران اجتماعی فقط به دستبرد این سیصد تومان از کیسه ملت ایران قناعت می‌کردند. تمام مشاغل دولتی به وسیله‌ی دلالی همین سورچران‌ها خرید و فروش می‌شود؛ از صدر تا ذیل جیره‌خور یا شریک غارتگری حکام و سایر رؤسای ادارات حوزه‌ی «انتخابی» خود هستند. رشوه‌خوری و کلاه‌برداری اشخاص ساده‌لوح که برای احقاق حق خود متوسل به نفوذ اینها می‌شوند از جزئی کارهای معمولی و روزانه این اشخاص، که اسم وکیل را روی خود گذارده‌اند، محسوب می‌شود. گاهی جیره‌خور و ثوق‌الدوله و مدافع قرارداد و زمانی جیره‌خور رضاخان هستند. حسب الامر جمهوری طلب و به یک چشم به هم زدن شاه‌پرست می‌شوند. جیره و رشوه تنها ممر عایدی این اشخاص است و بس. با این حال هیچ جای تعجب نیست اگر کسانی که دیروز دارای یک زندگانی خیلی ساده‌ای بوده‌اند، امروز... اتومبیل و پارک و حتی املاک شش دانگی تحصیل می‌کنند.

آنقدرها محتاج به شرح نیست که این اشخاص چگونه به سمت «وکالت» انتخاب می‌شوند هرکس بر حسب مشاهدات روزانه خود از طرز انتخابات ایران مسبوق است. اینجا هم باز باید بین اشراف و طفیلی‌ها فرق گذاشت. اشراف کم و بیش به زور پول یا شلاق شخصی خود «انتخاب» می‌شوند در صورتی که طفیلی‌ها فقط به زور سرنیزه عمال حکومت رضاخان «انتخاب»

می‌شوند. معروفیت محلی به‌هیچ‌وجه لازم نیست، ولی شناسایی سفارت یا قونسول‌خانه اجنبی جزو واجبات شمرده می‌شود. عوض کردن، سوزاندن آرا و هزاران دغل‌بازی‌های دیگر در انتخابات جزو مسائل عادی است که ذکر آن در حقیقت توضیح واضح‌تر است. انتخاب مجلس مؤسسان و ترتیبی که در انجام آن به کار برده شد بهترین نمونه‌ی انتخابات ایران است. مجلس مؤسسان به‌وسیله عمال رضاخان تشکیل و یک مشت رجاله به نام ملت ایران سلطنت را تفویض رضاخان نمودند. در ایران امروزه انتخابات و مجلس شورا برای حکومت رضاخان بهترین وسیله فشار و سرکوبی طبقات زحمتکش ایران است، و تا زمانی که حکومت غارتگری اشراف و رضاخان در ایران برقرار است حال و روزگار طبقه‌ی فقیر و رنجبر ایران هم بهتر از این نخواهد بود.

فقر و فاقه‌ی ملت ایران، حیف و میل مالیات‌ها به اسامی مختلفه، چاول و تاراج توده‌ی ملت به وسیله‌ی عمال حکومت لازمه‌ی حکومت رضاخان است. برای اثبات این مطلب لازم است که قدری در اوضاع مالی ایران دقت نماییم. مالیه‌ی ایران تا مدتی قبل در تحت اختیار میسیون امریکایی باریاست میلیسپو بود. درباره‌ی این میسیون هم توده‌ی منورالفکر ایران برای بهبودی اوضاع مالی ایران امیدها داشت، مخصوصاً اقدامات شوستر در دوره‌ی مشروطیت ایران بیشتر امید توده‌ی منورالفکر را تقویت نمود، ولی چیزی طول نکشید که همه‌ی امیدها مبدل به ناامیدی شد. در ایران امروزه هر میسیونی که برای انجام یک مقصدی به ایران بیاید خواهی نخواهی باید تحت تبعیت دیپلوماسی انگلیس باشد و الا همان سرنوشت شوستر را خواهد داشت. بهترین دلیل در این مورد قول خود سر ادوارد گری است. سر ادوارد گری در کتاب خود موسوم به سی سال پلتیک راجع به شوستر و اولتیماتوم روس نویسد: «خطای شوستر این بود که همواره می‌خواست مستقل و سرخود کار بکند، در صورتی که هرگاه اوضاع را همانظوری که دیده بود رفتار می‌کرد مجبور نبود بعد از هشت ماه از ایران مراجعت بکند.» مقصود سر ادوارد گری با اشاره این است که اگر شوستر نفوذ و قدرت ما را در نظر داشت و با ما کار می‌کرد،

هرگز مجبوز به مراجعت نبود. حقیقت مسئله همین است که شوستر آلت اجرای مقاصد روس و انگلیس نشد، و در نتیجه، او بوسیله‌ی روس و با آن ترتیبی که همه می‌دانند از ایران اخراج<sup>۱</sup> شد. از میسیون شوستر تا کنون بیش از هفده سال می‌گذرد، ولی در رویه‌ی سیاست امپریالیسم انگلیس در ایران تغییری حاصل نشده است. علت اینکه میلیسپو پنج سال در ایران دوام آورد همان است که او به قول سر ادوارد گری سر بسته از دیپلوماسی انگلیس حرف شنوی داشت. تا زمانی که مناقشات بین امریکا و انگلیس بر سر نفت دنیا خاموش بود. انگلیس‌ها میلیسپو را برای انجام مقاصد خود نگاه داشتند، ولی آن ساعتی که اختلافات نفت مجدداً شروع گردید انگلیس‌ها وجود میلیسپو را مخل دانسته، به وسیله‌ی عامل زبردست خود نصرت‌الدوله او را از کار انداختند. مطالعه‌ی مطبوعات امریکا راجع به اخراج میلیسپو مخصوصاً بر هر خواننده‌ای به خوبی نشان می‌دهد که تا چه حد دست انگلیس‌ها در اخراج میلیسپو در کار بوده است. میلیسپو بر حسب اراده‌ی انگلیس آمد و بر حسب اراده‌ی انگلیس رفت، و در ایران امروزه این یک قانون کلی است که درباره‌ی هر مستشاری مجری خواهد بود (متأسفانه این جزوه‌ی کوچک گنجایش آن را ندارد که برای آگاهی هم‌وطنان شرح مناقشات اخیر امریکا و انگلیس را بر سر نفت دنیا بیان نموده، و اثرات مهمی که این مناقشات اخیر در سیاست انگلیس در دنیا و مخصوصاً در ایران داشته است ذکر نماییم. همین قدر لازم است گفته شود که استعفای میلیسپو به هیچ وجه مربوط به کنترات و یا افسانه‌های دیگر که زمامداران امروزی به گوش ملت ایران می‌خوانند نبوده، بلکه نتیجه‌ی مستقیم سیاست انگلیس در ایران و گوشمالی امریکایی‌ها در خارج ایران بوده است).

اینک چند کلمه در خصوص مالیه‌ی ایران. دقت در جمع و خرج عایدات دولتی هر مملکتی بهترین وسیله است برای شناسائی حال توده‌ی ملت و طرز حکومت طبقه‌ی حاکمه و نیز از اقسام مختلفه‌ی مالیات‌ها و طریقه‌ی خرج

---

۱. در اصل: خارج.

عایدات دولتی به‌خوبی می‌توان از اوضاع اجتماعی و اقتصادی یک مملکتی آگاه شد. عایدات دولتی ایران در سال بالغ بر پنجاه کرویر تومان است. بیش از یک کرویر تومان از این مبلغ صرف مخارج دربار رضاخان می‌گردد. صرف این مبلغ برای مخارج دربار با فقر و فلاکت کنونی ملت ایران به کلی متباین و بهترین دلیل کافی برای پی بردن به روحیات این حکومت است. یک کرویر تومان یا یک پنجاهم از عایدات دولت که به هزار خون‌جگر از کیسه‌ی دهاقین و کسبه‌ی زحمتکش ایران بیرون می‌آید خرج جاه و جلال دربار رضاخان می‌شود، به این معنی که فقر و گرسنگی ملت ایران مایه‌ی عزت و مقام حکومت رضاخان است. البته، محتاج به ذکر نیست که مخارج دربار یا ریاست‌جمهور هیچ‌یک از ممالک دنیا، ولو پرثروت‌ترین مملکت هم باشد، به‌قدر مخارج دربار ایران نیست. با این حال، بی‌مورد نیست اگر در اینجا مختصر مقایسه‌ای بین بودجه‌ی دربار یا ریاست‌جمهور سایر ممالک دنیا و ایران بنمائیم. به‌طوری که ذکر شد، بودجه‌ی آلمان در سال به چهار هزار و نهصد و پنجاه ۴۹۵۰ کرویر تومان بالغ می‌گردد. مخارج کل ریاست‌جمهور آلمان و سایر مخارج مربوطه آن در سال عبارت از ۲۰۰ هزار مارک یا ۵۰ هزار تومان پول ایران است. امریکا پرثروت‌ترین مملکت دنیا محسوب می‌شود حقوق رئیس‌جمهور این مملکت سالیانه شصت هزار دلار یا شصت هزار تومان است در صورتی که بودجه‌ی سالیانه‌ی آن هفت هزار ۱۷۵۰ کرویر تومان است (بودجه‌ی امریکا در سال ۱۳۲۵، ۳۵۲۰ میلیون دلار) در بودجه‌ی امریکا یکصد هزارم از عایدات دولتی صرف مخارج ریاست‌جمهور می‌شود (شصت هزار تومان در مقابل هفت ۷۰۰۰ هزار کرویر تومان) و در ایران یک پنجاهم عایدات دولتی خرج دربار می‌شود. (یک کرویر تومان در مقابل ۵۰ کرویر تومان). به این معنی که شصت هزار تومان در مقابل هفت هزار کرویر تومان مخارج ریاست‌جمهور امریکا و یک کرویر تومان در مقابل پنجاه کرویر تومان مخارج دربار ملت گرسنه ایران است. از

روی اعداد فوق اختلاف اساسی بین ایران و سایر ممالک دنیا و درجه غارتگری حکومت امروزه و علل فقر و فلاکت کنونی ملت ایران به خوبی مشهود می‌گردد. از نقطه نظر تاریخی اوضاع اجتماعی و اقتصادی ایران امروزه، شباهت کاملی به اوضاع اجتماعی و اقتصادی فرانسه قبل از انقلاب دارد، و مخصوصاً مقدار هنگفت بودجه‌ی دربار خود این شباهت تام را واضح می‌نماید. در اواخر قرن هیجدهم یا سال ۱۷۸۹، در همان موقعی که ملت فرانسه در منتها درجه‌ی فقر و مذلت زندگانی می‌نمود، در همان موقعی که حکومت اشرافی برای توده‌ی دهاقین فرانسه رمقی باقی نگذاشته بود، در همان موقع بودجه‌ی دربار لوئی شانزدهم بیش از یک‌سی‌ام کل عایدات دولتی فرانسه بود. در اثر این اوضاعی که نتیجه‌ی مسلم حکومت طبقاتی اشراف است، و نظیر آن در ایران امروزه به عینه مشاهده می‌شود، از قبیل مخارج هنگفت دربار، رواج رشوه در ادارات دولتی و ارکان حکومت، مهاجرت هزاران دهاقین بی‌خانمان برای گدایی به سوی شهرها، ظلم و جور عمال دولتی و هزاران جزئیات دیگر، انقلاب فرانسه شروع و دست‌باشاهت ملت فرانسه بر سر لوئی شانزدهم را به زیر گیوتین بُرد. از مخارج دربار بگذریم و برویم بر سر سایر مخارج دولتی. بودجه‌ی معارف این حکومت به یک میلیون تومان هم نمی‌رسد. شکی نیست که بهترین اسلحه حکومت طبقاتی اشراف جهل عمومی است و تا زمانی که طبقه اشراف و نماینده‌ی آنها رضاخان در ایران حکومت می‌کند، مسلماً اسمی از معارف نخواهد بود و هر اقدامی در این موضوع بلاشک برای ظاهرسازی است و بس. از همه بدتر بودجه «صحیه» این حکومت است. سالی صدها هزار زحمتکش ایرانی در نتیجه مرض حصبه و مالاریا و غیره جان می‌دهند از کلبه یک دهقان گرفته تا خانه تنگ و تاریک یک کارگر شهری همه جا امراض مسری ریشه دوانده و روز به روز وسعت می‌یابد. سالی صدها هزار اطفال نوزاد در نتیجه‌ی امراض مختلفه می‌میرند در مقابل این خطر عظیم مرگ و میر که متوجه ملت ایران است، حکومت امروزی در سال بیش از دویست هزار تومان آن هم به اسم «صحیه» صرف نمی‌نماید. بودجه دربار رضاخان بیش از دو برابر بودجه‌ی

«صحبیه» ملت ایران است. به این معنی که سلامتی و جان ده میلیون ایرانی به قدر جاه و جلال یک نفر شخص رضاخان ارزش ندارد و این خود باز بهترین و واضح‌ترین دلیل برای شناسائی به روحیات این حکومت امروزی است. از یک طرف، یک کرور تومان از کیسه ملت ایران برای جاه و جلال شخص رضاخان و، از طرف دیگر، مرگ و میر نصیب توده فقیر و زحمتکش ایران است.

از کل عایدات دولتی قریب بیست کرور خرج قشون می‌شود. از بدو حکومت رضاخان تشکیلات قشونی همه وقت مایه‌ی فریب توده منورالفکر و تاجر بوده و هنوز هم هست. البته، برای چهار نفر منورالفکر لابیالی و نظر تنگ و یک مشت مستخدمین دولت که به قول خودشان طالب یک لقمه نان راحت هستند تشکیلات قشونی رضاخان بسیار مفید است، چرا که در نتیجه زور همین قشون مالیات‌ها به‌زور شلاق جمع شده و حضرات مرتباً ماهیانه‌ی خود را می‌گیرند؛ ولی صرف نظر از این عده در این مسئله باید دقت نمود که آیا این قشون امروزی برای آسایش دهاقین و کسبه و تجار ایران تشکیل شده و یا برای استحکام حکومت استبدادی رضاخان. ارکان این قشون یک عده امرای لشکر هستند، که مانند بلای میرم در تمام نقاط ایران پراکنده شده‌اند] از ظلم و جور نسبت به دهاقین و کسبه هیچ فروگذار نمی‌کنند. هرکس به‌نوبه خود از حکومت خودسرانه این عده فئودال که در غارت و چپاول توده‌ی ملت از شخص رضاخان سرمشق می‌گیرند به‌خوبی مسبوق است. هرکس از اجحافات عمال قشون و رفتار مأمورین دولتی نسبت به توده‌ی زحمتکش آگاه است. بنابراین این قشون برای آسایش ملت ایران نیست، چرا که حکومت خودسرانه و پر از ظلم و جور امرای لشکر به کلی مخالف آسایش ملت ایران است. این قشون برای سعادت و راحتی طبقه‌ی دهقان و کاسب ایران نیست، چرا که امرای لشکر از غارت و چپاول همین طبقه دهقان و کاسب ایران تحصیل ثروت می‌کنند. از یک صاحب‌منصب جزئی که برای «مأموریت» عازم می‌شود گرفته تا به بالا، تمام هم‌شان مصروف این است که به مازاد توده‌ی دهقان دستبردی زده کیسه‌ی خود را پر

نمایند. جز یک عده که مستقیماً به وجود این قشون ذی نفع هستند هیچ کس نمی‌تواند ادعا بنماید که وجود این قشون برای آسایش توده‌ی ملت ایران است؛ از طرف دیگر، این قشون تنها اسلحه‌ی حکومت رضاخان است. فقط به پشت‌گرمی این قشون حکومت رضاخان قادر است که حکومت استبدادی خود را تا این حد ادامه بدهد. از بعد از مشروطیت ایران هیچ حکومتی به پشت‌گرمی حکومت رضاخان روی کار نیامده بوده و از این جهت هم از بعد مشروطیت ایران برای هیچ حکومتی میسر نبود که یک هم‌چو حکومت استبدادی کاملی برقرار نماید. منفعت ملت ایران از این قشون همان حکومت سراپا استبدادی رضاخان است.

بیست کرور یا چهل درصد از عایدات دولتی ظاهراً خرج این قشون که ما شرح آن را دادیم می‌شود، ولی در حقیقت مخزن تمام رشوه‌خوری و رشوه‌بازی همین ۲۰ کرور بودجه‌ی قشون است. کیسه‌ی تمام جیره-خورهای این حکومت از بودجه‌ی همین قشون پر می‌شود. در عرض چندسال حکومت رضاخان تاکنون بودجه‌ی تفصیلی قشون به مجلس نیامده [است]، و این خود نشان می‌دهد که تا چه اندازه حیف و میل در مخارج قشون رواج است. بودجه‌ی قشون برای رضاخان مثل کیسه‌ی شخصی است که به دلخواه خرج کرده و به هیچ کس هم حساب پس نمی‌دهد. تا اینجا راجع بود به ترتیب خرج بودجه‌ی مملکتی. مقصود ما از [این] مختصر این بود که واضح و آشکار به ملت ایران نشان بدهیم که حکومت امروزه این پنجاه کرور تومان پول‌های جمع شده را به چه ترتیب خرج نموده، و به چه مصرف می‌رساند و آیا عایدات دولتی برای آسایش و رفع حوائج مادی و معنوی ملت ایران و یا برای استحکام حکومت استبدادی رضاخان و تنعم یک دسته‌ی مخصوص صرف می‌شود. اینک لازم است در این مبحث دقت نماییم که این مقدار پنجاه کرور تومان عایدات دولتی از کجا جمع شده و از کیسه‌ی کدام طبقه از ملت ایران خارج می‌شود. به عبارت آخری کدام از طبقه‌ی ملت ایران متحمل مخارج قشون، دربار و غیره می‌شود.



(رضاخان)

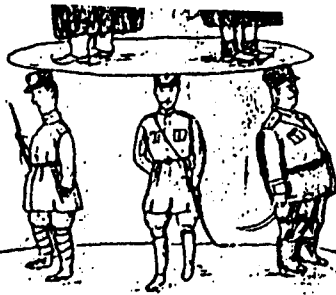
من بر روی این اساس  
سلطنت میکنم.

---

(آخوند[درباری])

ما برای و بقای این اساس  
دعا میکنیم.

---



(امراء لنگر)

ما برای سرکوبی و غارت  
شما خود را مسلح میکنیم.

---



(اشراف و ملاکین)

ما از حاصل کار شما  
تعیش میکنیم.

---



(توده زحمت کش)

ما کار میکنیم.

---

بودجه‌ی ایران سه منبع اصلی عایدات را داراست. مالیات‌ها، گمرک، سهم نفت جنوب. قسمت اعظم مالیات‌های ایران به انضمام گمرک عبارت است از مالیات غیرمستقیم و قسمت عمده‌ی عایدات ایران هم از مالیات غیرمستقیم جمع می‌شود. مالیات غیرمستقیم خود مالیاتی است که فقط به توده‌ی زحمتکش تحمیل می‌شود. از آن جایی که توده‌ی فقیر و زحمتکش در مقابل طبقه‌ی ثروتمند اکثریت دارد، لذا به واسطه‌ی کثرت عده‌ی شی‌ءای را که بر آن مالیات بسته‌اند بیشتر مصرف نموده، و در نتیجه قسمت اعظم، بل تمام مالیات، را می‌پردازد. برای مثل کافی است که مالیات انحصار قند و چای را ذکر کنیم. چون قند و چای در ایران جزو احتیاجات روزانه‌ی توده زحمتکش محسوب می‌شود، لذا شش میلیون دهقان و سه میلیون تاجر و کاسب و ایلات در روز قند و چای صرف کرده مالیات انحصار را می‌پردازند در صورتی که این مالیات به اشراف و ملاکین و غیره نسبتاً هیچ تعلق نمی‌گیرد. مقصود از این مقدمه آن که مالیات‌های غیرمستقیم که یک قسمت مهم عایدات ایران را تشکیل می‌دهند فقط متوجه طبقه‌ی دهاقین و کسبه می‌گردد. تنها مالیات مهم مستقیمی که در ایران معمول است مالیات املاک می‌باشد. ظاهراً چنان به نظر می‌رسد که این مالیات مختص ملاکین و اشراف بوده، فقط به آنها تحمیل می‌شود، ولی کسانی که جزئی اطلاعی از روزگار دهاقین ایران و جور ستم ملاکین نسبت به آنها دارند به خوبی می‌دانند که این مالیات را هم ملاکین من غیرمستقیم بر دهاقین تحمیل می‌کنند.

یک منبع دیگر عایدات ایران گمرک است. گمرک هم یک نوع مالیات غیرمستقیمی است که قسمت عمده‌ی آن بر توده‌ی بی‌بضاعت تحمیل می‌شود. مخصوصاً در ایران که قسمت عمده‌ی واردات عبارت از اشیای ضروری و مایحتاج توده‌ی بی‌بضاعت است این مطلب بیشتر مورد می‌یابد. منبع دیگر عایدات ایران سهم نفت جنوب است. این منبع عایدی هم دسترنج هزاران کارگر بینوای ایرانی است که اسیر استثمار سرمایه‌داران انگلیس هستند. (اجرت یک کارگر ایرانی در معادن نفت با روزی ۱۲ الی ۱۴ ساعت کار ماهیانه هشت تومان است. در صورتی که در سال ۱۹۲۴ شرکت نفت ۶۸

کرور تومان نفع خالص داشته است). پس از شرح فوق به خوبی واضح می‌شود که تنها طبقه‌ی دهاقین و کسبه و کارگران متحمل پنجاه کرور مخارج دولتی می‌شوند نه طبقه‌ی اعیان و اشراف. پنجاه کرور تومان از کیسه‌ی طبقه‌ی زحمتکش ایران خارج شده برای سرکوبی و تاراج همین طبقه هم صرف می‌شود. این از حاصل دسترنج توده‌ی دهاقین ایران است که سالی یک کرور خرج جاه و جلال رضاخان می‌شود. این از ماحصل زحمت توده‌ی کاسب و کارگر و دهقان ایرانی است که سالیانه هزاران مفتخوار به اسم وکیل، وزیر، امیرلشکر، ... کیسه‌ی خود را پر نموده سورچرانی می‌نمایند.

### ما چه می‌خواهیم؟

به قدر گنجایش این جزوه از اوضاع اجتماعی و سیاسی و طرز حکومت زمامداران کنونی ایران ذکر نمودیم. به طور مختصر، تسلط امپریالیزم انگلیس در ایران فقر و پریشانی توده‌ی دهاقین و کسبه، غارتگری امرای لشکر و حکام، رواج رشوه در تمام ارکان دولتی تمام اینها علایم مشخص اوضاع کنونی ایران هستند. برهم زدن این اوضاع و سرنگون کردن این اساس نیت و مقصد ما است. درهم شکستن زنجیر تسلط اجنبی، استقرار حکومت ملی به پشتیبانی قوه‌ی مسلح طبقه‌ی زحمتکش ایران عزم و اراده‌ی ما است. بیرق ما از خون پاک انقلابیون سرخ و نام نامی انقلاب بر سرلوحه‌ی ما نقش است.

برای ما که به آثار معجزه‌آمیز انقلاب ایران ایمان آورده‌ایم تمام جنبش‌های اخیر و شکست آنها در مقابل قوای اشراف درس عبرت بوده، یک اصل مسلم را در مقابل چشم ما مجسم نموده است: تا زمانی که توده قوای اجتماعی خود را در یک تشکیلات منظم آهنین جمع‌آوری ننماید، تا زمانی که یک حزب مسلح پیشوای انقلاب نشود، هر جنبش و شورش برای تحصیل آزادی خواهی نخواهی محکوم به زوال بوده [و] تیشه به ریشه‌ی خود خواهد زد. بنابراین، ما که به پشت‌گرمی توده‌ی زحمتکش و منورالفکر ایران به نام فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران در تحت لوای انقلاب جمع شده‌ایم اولین وظیفه‌ی خود را در مبارزه با حکومت طبقات اشراف، جمع‌آوری قوای

اجتماعی، و ایجاد تشکیلات منظم حزبی دانسته، برای انجام این مقصد کوشش می‌نماییم. و مخصوصاً انقلاب ملت چهارصد میلیونی چین که امروزه لژره بر اندام امپریالیزم بریتانیای کبیر انداخته، به خوبی نشان می‌دهد زمانی که طبقه‌ی زحمتکش با قوای متحد با دشمن مقابل شود فتح و ظفر مسلماً نصیب او خواهد شد.

ما که برای آزادی و استقلال ایران و محو حکومت غارتگری رضاخان مجاهدت می‌نماییم تنها پشتیبان خود را توده‌ی دهاقین و کسبه و منورالفکر دانسته، هر نوع توسل و نزدیکی به اجنبی را علامت عجز و خیانت به انقلاب می‌دانیم. توده‌ی زحمتکش قشون انقلاب و فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران پیش‌قراول انقلاب ایران است.

مبارزه‌ی ما تنها بر ضد طبقه‌ی اشراف و زمامداران کنونی نبوده، بلکه نیز بر ضد آن دسته از منورالفکرهاست که [در] گوشه و کنار صوفی‌منشانه با فلسفه‌ی ارتجاعی خود به این رژیم امیدوار بوده، و منتظر اصلاحات هستند. این دسته از منورالفکرها با افکار زهرآلود خود من غیرمستقیم به این حکومت خدمت نموده، شریک جنایات این حکومت هستند.

البته، بر ما که خود را علمدار انقلاب ایران می‌دانیم پوشیده نیست که برای مبارزه با اشراف و حکومت رضاخان جمع‌آوری قوای توده‌ی زحمتکش در یک حزب منظم کار سهل و آسانی نبوده، بلکه سال‌ها جان‌فشانی لازم دارد، ولی همانقدر که وظیفه‌ی ما مهم و بار ما سنگین است همان اندازه امید فتح و ظفر در ما جایگزین شده، دستی را قوی‌تر از دست توده‌ی زحمتکش نمی‌شناسیم. مسلح کردن دهاقین و شوراندن آنها بر ضد ملاکین و اشراف وظیفه‌ی حتمی ما و هر حزب انقلابی است.

در مقدمه‌ی جزوه مختصری از تاریخ امپریالیزم انگلیس در ایران را ذکر نموده، و نشان دادیم که چگونه امپریالیزم انگلیس در ایران بوسیله‌ی بانک شاهنشاهی سایر امتیازات تمام ارکان اقتصادی ایران را در دست خود گرفته [است]. اینک، همانطوری که نوشتیم، ما برای در هم شکستن تسلط اجنبی مبارزه می‌کنیم. مسا اولین شرط آزادی ایران را خلاصی از چنگال

سرمایه‌داری انگلیس شمرده، الغا و تجدیدنظر [در] تمام امتیازات و معاهدات را جزو سرلوحه‌ی وظایف خود می‌دانیم. این امتیازات و معاهدات که امپریالیزم بریتانیا به‌زور رشوه و سرنیزه‌ی عمال خود از ایران گرفته و امروز بوسیله‌ی مساعدت به حکومت رضاخان اساس آن را قوی نموده، در نظر ما حکم ورق‌پاره‌هایی را دارند که فقط در زمان حکومت طبقه‌ی اشراف و رضاخان اعتبار خواهند داشت.

ما برای منافع طبقه‌ی دهاقین و کسبه و کارگران مبارزه می‌نماییم.  
ما برای انهدام حکومت طبقاتی اشراف و رضاخان و استقرار جمهوری ملی مبارزه می‌نماییم.

ما برای سرکوبی دشمنان داخلی و خارجی، برای ایران آزاد مبارزه می‌کنیم.  
برای صف‌آرایی بر ضد دشمن، برای آنکه توده‌ی زحمتکش یا قشون شجاع انقلاب را در زیر یک بیرق جمع نماییم، صدای خود را بلند نموده، تمام طبقات زحمتکش ایران را، از منورالفکرها تا طبقه‌ی دهاقین و کارگران و کسبه [را]، برای مبارزه بر ضد این حکومت دعوت می‌نماییم. برای ما یقین حاصل است که تمام طبقات زحمتکش ایران، آن طبقاتی که حاصل زحمت آنها دستخوش اشراف و حکومت رضاخان است، از منورالفکر گرفته تا دهاقین و کسبه، با شوق و ذوق تحت بیرق فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران گرد آمده، برای واژگون کردن این اساس، که بنیان آن بر روی ظلم و جور استوار است، جان‌فشانی خواهند نمود.

دهاقین، کسبه، کارگران، منورالفکرها متحد شوید.

زنده‌باد ایران آزاد

زنده‌باد توده‌ی زحمتکش ایران

محبوباد طبقه‌ی اشراف و حکومت رضاخان

زنده باد جمهوری دموکراسی ایران

زنده باد انقلاب

## ایران در آستانه‌ی انقلاب<sup>۱</sup>

تاریخ انکشاف اقتصاد سرمایه‌دارانه، با همه‌ی اغتشاشش، قوانین خود را داراست. یکی از مهم‌ترین قانون‌های این اقتصاد جدید عبارت است از گرایش به رهایی خود از چهارچوب تنگ کشوری و فتح و به زیر نفوذ خود آوردن گسترده‌ترین مناطق اقتصادی. بازار و منابع اولیه عوامل تعیین‌کننده‌ی گرایش توسعه‌طلبانه‌ی کشورهای است که انکشاف عالی سرمایه‌دارانه‌ای را پشت سر گذاشته‌اند. این یکی باز هم نیرومندترین قانون‌های اقتصادی است: قانون‌های اقتصادی مادر سیاست‌اند. قانون‌های سرمایه‌داری مدرن اروپا - آمریکایی به سیاستی می‌انجامند که ویژه‌ی آنهاست، که معمولاً امپریالیسم خوانده می‌شود. واژه‌ی امپریالیسم<sup>۲</sup> امروز برای همه‌ی مللی که در منطقه‌ی نفوذ سرمایه‌داری اروپایی و آمریکایی قرار دارند چهره‌ای از خشونت، ستم، و فساد را عرضه می‌کند.

اما ایران به لحاظ اهمیتش برای اقتصاد جهانی، و به دلیل وضعیت عقب-مانده‌اش از نقطه‌نظر انکشاف اقتصادی و اجتماعی، زود جذب سیاست خارجی کشورهای دارای انکشاف عالی سرمایه‌دارانه شد. از همین رو نیز هست که اقتصاد کشوری ایران و هر آنچه به امر عمومی [آن] مربوط است وابسته به قانون‌های سیاسی و اقتصاد مدرن جهانی است. ایران طعمه‌ای است

1. "Iran sous le signe de la révolution," brochure publiée par le Parti Révolutionnaire Républicain de Perse; ré-imprimée in C. Chaquéri, *Le mouvement communiste en Iran*, Florence, 1979, pp. 267-73

۲. باید توجه داشت که در این نوشته همه‌ی اقدامات دُول روس و انگلیس از عصر شاه‌عباس به بعد تحت عنوان اقدامات «امپریالیستی» تفسیر شده‌اند، نکته‌ای که با نظریه‌های رایج در مورد امپریالیسم نمی‌خواند. - م

بر سر راه این گرایش توسعه‌طلبانه‌ی اقتصاد مدرن و سیاست خارجی امپریالیستی آن. اما برای اثبات وابستگی اقتصادی و سیاسی ایران به کشورهای اروپایی و آمریکایی دارای انکشاف عالی سرمایه‌دارانه، در اینجا لازم است تحلیلی کوتاه از وضعیت اقتصادی و سیاسی ایران به دست دهیم.

ایران کشوری است با مساحتی برابر با یک میلیون و ششصد و چهل و پنج هزار متر مربع و جمعیتی در حدود ۱۰ میلیون تن، که نیمی از آنان به طبقه‌ی دهقان تعلق دارند. خُرده‌پیشه‌وران، بورژوازی تجاری و زمین‌داران بزرگ یک یا دو میلیون‌اند. بین یک میلیون و نیم و دو میلیون توده‌ی سلب مالکیت‌شده و فقرزده ایران را تشکیل می‌دهند. این ارقام نشان می‌دهند که منافع خُرده‌پیشه‌وران، دهقانان و توده‌های سلب‌مالکیت‌شده‌اند که باید نقش تعیین‌کننده را در حیات اقتصادی و سیاسی کشور بازی کند. از این طریق همچنان می‌توان مشاهده کرد که بورژوازی صنعتی تقریباً وجود ندارد و بورژوازی تجاری به دلیل نبود سرمایه‌های کشوری، سهم کوچکی را در تولیدات داخلی ایفا می‌کند. اینان برای حیات خود مطلقاً به سرمایه‌های خارجی وابسته‌اند. این سرمایه‌های خارجی در تقریباً تمام مهم‌ترین رشته‌های تولیدی شرکت دارند، یا کلاً مالک آنها هستند (تولید نفت در دست شرکت نفت ایران و انگلیس است؛ و تولیدات فرش [صادراتی] در دست شرکت‌های آمریکایی)، یا، افزون بر اینها، به شکرانه‌ی سازمان‌های اعتباری، تولیدات، صادرات، و واردات به خارجیان وابسته‌اند. بیش از نیمی از تولیدات ایران به بازارهای خارجی سرازیر می‌شوند. و درست همین قشر تولیدی که ما از آن سخن گفتیم، یعنی دهقانان فقیر و پیشه‌وران کوچک‌اند که باید سودهای سرمایه‌های خارجی را تأمین کنند. از دیگر سوی، این یک واقعیت شناخته‌شده است که، هنگامی که کشوری از نظر اقتصادی شدیداً به خارج وابسته است، به‌ناچار تا حدی هم از نظر سیاسی وابسته می‌شود. زیرا خارجیان در آنجا که سرمایه‌گذاری می‌کنند می‌کوشند جریان مداوم سود را تأمین سازند، و این امر ناگزیر تأمین نفوذ ایشان در زندگی داخلی، اجتماعی و سیاسی آن کشور را در پی خواهد داشت. از زمانی که اقتصاد سرمایه‌دارانه

ریشه‌های عمیق در اروپا دوانده است و آهنگ پیش‌روی به سوی خارج را کرده است، تمام تاریخ مردم ایران مشحون از خشونت و وحشتی بوده است که کشورهای همسایه‌ی به اصطلاح متمدن به ایران تحمیل کرده‌اند.

بیش از هر کشور دیگری، این کشورهای «متمدن» عبارت بوده‌اند از روسیه‌ی تزاری و بریتانیا. نظام ترور و ستم به سال ۱۶۱۴ آغاز شد، و مانند همیشه و همه جا، به خاطر برتری اقتصادی. از سال ۱۷۶۱، امپریالیسم بریتانیا<sup>۲</sup> موفق شد انحصار واردات کالاها، تمام حقوق گمرکی برای واردات و صادرات آزادانه‌ی همه‌ی کالاها، تجارتی، و حتی آزادی از پرداخت مالیات [های گمرکی] را به خود تخصیص دهد. این خشونت اقتصادی به زودی با یک خشونت سیاسی تقویت شد. در ۱۸۱۴، امپریالیسم انگلیس معاهده‌ای را به مردم ایران تحمیل کرد که همه‌ی معاهدات ایران با دیگر کشورهای اروپایی را باطل اعلام می‌کرد.<sup>۳</sup> افزون بر این، مطابق این معاهده، در صورت حمله‌ی حکومت سومی به هندوستان، مردم ایران باید به کمک امپریالیسم بریتانیا می‌شتافتند و چون گوشت دم توپ در اختیار وی قرار می‌گرفتند. در سال ۱۸۵۷ بریتانیا - به تقلید از امپریالیسم روس - حقوق داوری کنسولی (کاپیتولاسیون) را بر ایران تحمیل کرد. این دیگر نقطه‌ی اوج کلیه خشونت‌های پیشین بود.

آنگاه مرحله‌ی جدیدی از انکشاف امپریالیسم که به نام «رخنه‌ی آرام»

۱. باید مراد از اعطای امتیازات تجاری توسط شاه‌عباس به تجار بریتانیا از طریق آنتونی شیرلی بوده باشد که مطابق آن هیچ والی‌ای نمی‌توانست دخالت در کارشان کند، هیچ گمرکی بر آنان بستن نتوانست می‌شد، و هیچ «دین‌داری» نباید مزاحم آنان می‌شد. این قرارداد خشم و حسد دربار مسکو را موجب شد. - م
۲. باید مقصود قراردادی بوده باشد که نماینده‌ی کمپانی هند شرقی در آوریل ۱۷۶۳ در بوشهر با شیخ سعدون امضا کرد و سپس در ژوئیه‌ی ۱۷۶۳ در شیراز به تأیید صادق‌خان (برادر کریم‌خان) رسید. مطابق این قرارداد، «اهدای شاهانه»، نمایندگان شرکت از پرداخت گمرک مستثنی شدند. - م
۳. مقصود قرارداد ۲۵ نوامبر ۱۸۱۴ است که، پس از قرارداد گلستان ۱۸۱۳ با روس‌ها، مقدماتش توسط سیر هارتفورت جونز و سیر جان اوزلی فراهم آمده بود و توسط ایلیس نماینده‌ی دولت بریتانیا در تهران به امضا رسید. مطابق این معاهده، دولت بریتانیا سالی ۲۰۰ هزار تومان مقرری به فتحعلی‌شاه می‌پرداخت. - م

معروف شده است شروع شد. و درست همین مرحله‌ی گسترش امپریالیستی است که، به‌رغم نام‌گذاری‌اش، به وحشت و ستم هرچه بیشتری آلوده بوده است.

در این عصر «رخنه‌ی آرام» بود که کشور [ایران] از شمال تا جنوب به اشغال ارتش بریتانیا درآمد. باز در همین عصر بود که هزاران هزار رزمنده‌ی آزادی به زنجیر کشیده شدند و به بین‌النهرین و هندوستان تبعید شدند.<sup>۱</sup> باز هم در همین عصر بود که، به شکرانه‌ی تحریکات انگلیسیان، خان‌ها (فتوآل‌ها) کشور را ویران کردند و کوشش برای سازندگی [کشور] از سوی مردم ایران را مضمحل کردند. و هنگامی که دولت مرکزی تحت فشار مردم آهنگ مقاومت با امپریالیسم انگلستان را کرد، دیگر بار عمال بریتانیا قبایل را بر ضد دولت شوراندند، و جسارت آن را نیز داشتند که در مقاله‌ای در خاور نزدیک<sup>۲</sup> از آن بابت به خود بیالند.

و باز در این دوران «رخنه‌ی آرام» است که امپریالیسم انگلستان - از طریق امتیاز ۱۸۹۹ بانک [شاهنشاهی] که امروز شریان اصلی اقتصاد ایران است، قرارداد نفت که به قیمت قرض نانی از مردم ایران به سرقت رفت، چنگ‌اندازی به درآمدهای گمرکی به شکرانه‌ی قرضه‌ای ری‌اخوارانه، و جز اینها - مردم ایران را به مطلق‌ترین سطح وابستگی اقتصادی تقلیل داد. این جزوه برای شمارش کامل [این تجاوزات] کافی نیست.

اقدامات امپریالیسم روس هم بهتر از این نبود. بل برعکس، حتی بی‌رحمانه‌تر نیز بود. عصر سیاست نظامی تجاوزکارانه‌ی امپریالیسم روس به سال ۱۷۸۳ آغاز شد<sup>۳</sup>، که در سال ۱۸۱۳ به قرارداد گلستان انجامید. مطابق این معاهده، ایران باید بخش بزرگی از منطقه‌ی مرزی خود را به روسیه می‌داد و متعهد می‌شد که در بحر خزر کشتیرانی نکند. با معاهده‌ی

۱. باید مراد این بوده باشد که در اثر ورشکستگی اقتصادی ایران، دهقانان و پیشه‌وران گروه‌گروه در جست‌وجوی کار به کشورهای هم‌جوار مهاجرت کردند.

2. Near-East

۳. دانسته نشد که مقصود کدام تجاوز روسیه است. - م

کاپیتولاسیون ۱۸۲۸ (ترکمن‌چای) روسیه حتی به امپریالیسم انگلستان سرمشق هم می‌دهد. بنا بر این قرار داد، استقلال گمرکی از ایران سلب می‌شود و حقوق گمرکی کالاها‌ی روسی به حداقل تقلیل می‌یابند. پس از آن، روسیه، به شکرانه‌ی قرضیه‌ای به ایران، سیادت کامل بر کشور را از آن خود می‌سازد - امری که، طی مبارزه‌ی رقابت‌آمیز با امپریالیسم انگلستان، منجر به عقد قرارداد بین دو رقیب شد. پس از عقد این قرارداد، چنانکه دانسته است، ایران به دو منطقه‌ی نفوذ تقسیم شد. امپریالیسم روس بخش شمالی کشور را ویران کرد و امپریالیسم انگلستان بخش جنوبی را از آن خود ساخت. تحقق این برنامه مالکیت انگلستان بر هند را تضمین می‌کرد.

از دیگر سوی، جای آن هست که اشاره شود که همسایگی ایران با هندوستان و جذابیت آن کشور برای روسیه در مشقات و فداکاری‌های مردم ایران طی دهه‌های گذشته کم تأثیر نداشته‌اند. اما دیگر صبر مردم ما لبریز شد. و سال ۱۹۰۶ فرا رسید. مردم ایران طی رویدادهای آن سال به ستمگران و سایر جهانیان ثابت کردند که به نیروهای خلاق خویش آگاه بودند، و به‌رغم فقر و همه‌ی مرارت‌ها، بدون هراس برای آزادی خود دست به مبارزه زدند. آن سال برای آینده‌ی کشور سرمشق تصمیم و سرسختی در پیکاری بود که مردم ما را سراسر فرا گرفته بود. گسترش و نیرومندی جریان انقلاب ۱۹۰۶ ایران نزد مخالفان آن تردیدی باقی نگذاشت که مردم باید مصمم می‌بودند تا وضعیت جدیدی را پذیرا شوند؛ که [مخالفان] بایستی سلاح خود را تغییر می‌دادند، چه همه‌ی مردم ایران به وضعیت وحشتناک آگاهی داشتند، می‌فهمیدند که رژیم موجود سرچشمه‌ی همه بدبختی آنان بود. و از این رو بود که مردم مبارزه می‌کردند، نه فقط همچون ملتی بر ضد خارجیان، بل همچنین بر ضد دشمن داخلی، فئودالیت. این وضعیت جدید بود که به رو در رویی بین امپریالیست‌های روس و انگلیس انجامید. در بالا یادآور شدیم که امپریالیست‌ها باید اسلحه‌ی خود را تغییر می‌دادند. فئودالیت شکست خورد و بورژوازی در آستانه‌ی شدن قرار داشت. با این همه، امپریالیسم انگلستان هنوز قطع امید نکرده بود، چه به روی این امکان حساب می‌کرد که بتواند با

بورژوازی معامله‌کننده آینده را در پیش روی داشت. از این رو بود که، طی جریان مبارزه، انگلستان موضعی منفعل اختیار کرد، و حتی در برهه‌هایی از جنبش حمایت کرد. روسیه، رو در رو با این وضعیت [جدید] خود را ناگزیر از کوشش برای درهم کوفتن مقاومت یافت، زیرا برای استبداد روسیه، استبداد ایرانی به مراتب قابل فهم‌تر بود تا دموکراسی. امپریالیسم انگلستان، با نقاب دوستی بر چهره، نزد بورژوازی قسم همدردی با انقلاب را یاد کرد. امید دیپلماسی انگلستان ضایع نشد. به شکرانه‌ی این موضع، بعدها امپریالیسم انگلستان موفق شد بر پاره‌ای از دستگاه‌های حکومتی ایران چنگ بیندازد، و بدین‌سان نفوذ خود را ریشه‌دارتر کند. دیپلماسی انگلستان همچنین در تحقق برنامه‌ی خود از این موهبت امپریالیسم روسیه برخوردار شد که با عدم درک جنبش ایران با بی‌رحمی و شقاوت بیشتری با آن برخورد کند. وی از هیچ کوششی برای به خون کشیدن آن دریغ نورزید. صدها تن از سران [جنبش] ایران به دست راهزنان مورد اعتماد روس‌ها به قتل رسیدند، یا به روسیه تبعید شدند. سفارت روسیه پناهگاه همه‌ی عناصر ارتجاعی شد، و حتی شاه از حمایت آن برخوردار شد. این اوضاع و احوال موجب کمک به دیپلماسی بریتانیا در تحقق اهدافش شد. و چنین بود که مردم ایران از روی ناامیدی، برای رهایی از [چنگ] امپریالیسم روس، خود را به آغوش امپریالیسم بریتانیا افکند. اما به‌زودی تاریخ این همبستگی ادعایی انگلستان با جنبش انقلابی ایران را برملا ساخت.

اما بورژوازی [تجاری] ایران از نظر اقتصادی دنباله‌رو سرمایه‌داری روس و انگلیس باقی ماند، و در نتیجه توان انکشاف نیروهای خود را نداشت. از دیگر سوی، [چون] وی دشمنان نیرومند داخلی و خارجی داشت، نمی‌توانست به اهداف خویش دست یابد. فتودالیت به مدد دیپلماسی روسیه، از نو قدرت را به دست گرفت و بریتانیا ناگزیر به وضعیت جدید تن داد. در وضعیت جدید، این دو قدرت بزرگ با هم کنار آمدند و به سال ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] به دو منطقه‌ی نفوذ تقسیم کردند. اشرافیت فتودال، که زمانی شکست‌خورده به نظر می‌رسید، از نو قدرت خود را انکشاف بخشید و

دستگاه حکومتی را به دست گرفت. پارلمان و همه‌ی کابینه‌های دولت با نمایندگان این کاست<sup>۱</sup> پر شدند.

جنگ جهانی [اول] موجی از حملات، ستمگری و خشونت را به همراه داشت: ایجاد قحطی توسط انگلیسیان از طریق خرید کل خرمن‌ها، تخریب مناطق شمالی و مرکزی توسط ارتش روسیه، ویران کردن شهرها توسط قزاق‌ها، و قتل انقلابیون در مناطق جنوبی توسط انگلیسیان.<sup>۲</sup> این وضعیت مردم را به اقدامات اضطراری کشاند. موج تازه‌ای از جنبش‌های آزادی‌بخش آغاز شد. پایان جنگ و انقلاب روسیه به معنای رهایی حتمی ایران از چنگ امپریالیسم وحشی روس بود. روسیه‌ی انقلابی بلافاصله ارتش خود را از ایران بیرون کشید؛ وی مردم ایران را از همه‌ی قراردادهای ناعادلانه رها ساخت، و تمام قرض‌ها [ی دولتی] را به مردم ایران بخشید، و بدین سان علایق بی‌سابقه [ی مردم] را جلب کرد.

اما این منطقه‌ی فعالیت از نو در برابر امپریالیسم بریتانیا بازماند. وی بلافاصله از این فرصت سود جست و، به کمک فساد و تزویر، قرارداد ۱۹۱۹ را به ایران تحمیل کرد - قراردادی که ایران را به یک دست‌نشانده تبدیل می‌کرد. [در حالی که] بر خشم مردم روز به روز افزوده می‌شد، به جای امپریالیسم منفور روسیه در گذشته، علایق صمیمانه‌ی مردم روسیه به آزادی ایران احساس می‌شد. این وضعیت به مردم ایران نیروی تازه‌ای برای مبارزه می‌بخشید. از سوی دیگر، جنگ جهانی تغییرات مهمی را در وضع اقتصادی و اجتماعی کشورهای اروپایی موجب شده بود. کشورهای فاتح در صدد مداوای زخم‌های خود بودند.

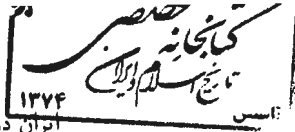
از همه جهت، نتیجه این شد که دشمنان داخلی مردم ایران، اشرافیت فئودال، که دولت آینده‌ی تمام‌عیار آن بود، در برهه‌ای منزوی شد و احساس کرد که زمین در زیرپایش می‌لرزید. چشم‌انداز رهایی حتمی به مردم نیروی تازه‌ای بخشید. در تقریباً تمام ایالات، نبردهای خونینی با دولت مرکزی

۱. در اصل «کاست» (Caste). - م

۲. مراد مقاومت میهن‌دوستان تنگستانی است. - م

در گرفتند. این مبارزات دفع قرارداد منفور ۱۹۱۹ را میسر ساختند. از آن پس، اشرافیت فتودال احساس کرده است که اگر نخواهد کلاً از بین برود، ناچار از شیوه‌های جدید مبارزاتی است. وی به مردی نیاز دارد که به عنوان نماینده نظرات جدید به پیش نهد تا بتواند چهره‌ی خود را از مردم پنهان دارد و وی را بفریبد. گام این طرح در راهروهای دیپلماسی برداشته شد. وی پس از شکستش در لغو قرارداد ۱۹۱۹ کوشید تا آن قرارداد را به نحو جدیدی مستقر سازد. خودخواهی بی حد و حصر، خودبینی بی انتها، طمع سیرنشدنی مردی از نظر سیاسی نادان چون رضاخان به خیمه شب‌بازان عروسک‌های اشرافیت فتودال ایران فرصتی عالی داد. اما رضاخان به منظور ارضای اهداف خودخواهانه‌ی خویش، به اسباب دست دیپلماسی بریتانیا و عنصری ارتجاعی تبدیل شد. اربابانش به او قدرت دیکتاتوری اهدا کردند. از این طریق امپریالیسم بریتانیا توفیق یافت به حاکم بلامنزاع دستگاه حکومتی، تا حد کوچک‌ترین اجزای آن، بدل گردد. میسیون مالی آمریکا [میلیسپو]، که همانند همه‌ی میسیون‌های خارجی قرار بود برای حل معضلات مالی ایران به کار گرفته شده بود، نمی‌تواند کاری جز آن کند که اسباب دست امپریالیسم بریتانیا شود. مردم ایران قضیه‌ی ننگین بازپرداخت حق حساب ۲۰۰ هزار پوند استرلینگی را، که [از طرف بریتانیا] به وثوق الدوله و دوستانش برای تسهیل عقد قرارداد ۱۹۱۹ داده شده بود، مدیون رضاخان و میسیون مالی آمریکا هستند. و طبیعتاً این مردم فقرزده‌ی ایران هستند که باید این وجه را بپردازد. سرانجام، این مبلغ هدیه‌ی ناچیزی از جانب رضاخان به انگلیسیان بود که به او خدماتی کرده بودند.

چنانکه پیش از این آمد، رضاخان باید این «مرد مردم» ایران، نماینده‌ی نظرات پیشرو، می‌بود که راه نفوذ بریتانیا را هموار می‌کرد. امروز این اهداف [بریتانیا] از طریق سرکوب تمام نظرات به راستی پیشرو و مطبوعات آنها تأمین می‌شوند، که طبیعتاً بریتانیاستیزند؛ [بدین سان] راه بر همه‌ی جریان‌های ارتجاعی و دست‌نشانندگان بریتانیا در مطبوعات بازمی‌گردد. در میان برخی این عقیده رواج داشت که مردم ایران به این افسانه‌ی «مرد مردم» باور داشتند



و به این رژیم متمایل می‌شدند. اما تجربیات اخیر، سرشت این رژیم شرم‌آور را به همه‌ی مردم نشان داده است.

لختی بر شیوه‌ها و اقدامات حاکمیت این رژیم درنگ کنیم. اگرچه امروز ایران کشوری مشروطه است، استبدادی که بر آن حکومت می‌راند، چه از نظر شکل و چه از نظر گسترش آن، در تاریخ دهه‌های اخیر ملت‌های متمدن بی‌سابقه است. بدون سخن از آزادی مطبوعات، بیان، و تشکّل، حتی از امنیت حیات هم نمی‌توان سخن رود. همه‌ی ارکان مدنی حکومتی تحت فرمان مقامات نظامی قرار دارند، به نحوی که هر حاکم نظامی در منطقه‌ی خود به منزله‌ی خدا و شاه است. بدترین نوع نظامی‌گری جای راهزنی دیروز را گرفته است. هر شهروند ایرانی، با همه‌ی هستی و دارایی خود، در اختیار هوا و هوس نظامیان قرار دارد. رضاخان سیرناشدنی خود در این راهزنی شرکت دارد. در معرفی او همین بس که از سربازی فقیر به ثروتمندترین مرد ایران بدل شده است. ظرف چهار سال، دارایی وی به صدها ده و چندین قصر تازه‌ساز گسترش یافته است. این روانشناسی رهبر حکومت با فساد در تمام دستگاه اداری دولتی، تا آنجا که می‌چرخد، می‌خواند.

اما وضعیت مجلس بهتر از این نیست. مجلس کنونی اسبابی است در دست باند حاکم. مردم چیزی بیش از یک وسیله در دست این نهاد نیستند، و به هیچ وجه نمی‌توان از نمایندگی مردم در آن سخن گفت. اوراق رأی به تمام وسایل قانونی و غیرقانونی - خشونت، فساد، نیرنگ‌بازی - به سود اشرافیت فنودال اخذ می‌شوند. در روستاها، دهقانان فقیر با تهدید به خشونت به پای صندوق‌های رأی کشانده می‌شوند تا به زمینداران رأی بدهند. در شهرها، برعکس، آرای انتخاباتی چون اوراق بهادار معامله می‌شوند. مقامات [حکومتی] نه تنها در برابر چنین آبروریزی‌هایی اقدامی نمی‌کنند، که حتی با تمام وسایل از آنها حمایت می‌کنند. در انتخابات اخیر برای مجلس به اصطلاح شورای ملی وضع حتی وخیم‌تر نیز بود. تاریخ پارلمان‌تاریسم نمونه‌ی دیگری از چنین دیکتاتوری انتخاباتی نمی‌شناسد. نخست، مقامات نظامی نامزدهای خود را بر مردم تحمیل کردند. آنجاهایی که مردم به خود

اجازه دادند نامزدهای خود را معرفی کنند، نامزدها یا تبعید شدند یا از فعالیت بازداشته شدند. و هنگامی که، به رغم همه‌ی این وسایل، این احساس نمودار می‌شد که نتایج به سود رضاخان نمی‌توانست بود، آرا و صندوق‌های آنها به آتش کشیده می‌شدند. به شکرانه همین خشونت‌های بی‌سابقه بود که «مرد مردم» رضاخان به مقام شاهی انتخاب شد.<sup>۱</sup>

پس جای شگفتی نیست که یک چنین رژیم، که هیچ وجه مشترکی با منافع مردم، آرزوهای فرهنگی، نیازهای اقتصادی آنان ندارد، فقر اجتماعی و اقتصادی وصف‌ناپذیری را موجب شود. بار سنگین مالیاتی، خودسری مقامات مالیاتی و غیره، رمق دهقانان را تا آخرین ذره کشیده‌اند. محرومیت دهقانان از هرگونه حقی در برابر ارباب و وضع ناامن آنان در برابر مقامات حکومتی هر سال هزاران و هزاران از آن را وامی‌دارد از دهات مهاجرت کنند، [در شهرها] به تکدی مشغول شوند، و وطن خود را ترک گویند. شبح فقر بر مردم نگون‌بخت ایران سایه افکنده است. دهقانان و کارگران بدون ترحم در اختیار استثمارگران قرار گرفته‌اند؛ کارگر ایرانی هر روز برای دستمزدی معادل ۳٫۵ فرانک از پای درمی‌آیند. وضعیت در چاه‌های نفت که توسط سرمایه‌داران انگلیسی بهره‌برداری می‌شوند بهتر نیست. حمالان ایرانی که سرنوشتشان همچون حمالان چینی است به‌طور متوسط روزانه ۲٫۵ تا ۳ فرانک دریافت می‌کنند. و دهقانان، اگر درست باشد که برده‌داری رسماً در ایران وجود ندارد، اما در واقع افزایش بدهکاری رو به افزایش دهقانان به اربابان‌شان آنان را به وابستگی واقعی می‌راند. طبیعتاً، حمایت از کارگران و دهقانان جایی در قوانین این رژیم ندارند.

وضعیت عمومی اقتصاد کشوری ایران تحت تأثیر بحرانی مزمن قرار دارد. این بحران خود را در شکل نبود پول و سرمایه آشکار می‌کند. این است

۱. جالب است که ف.ج.ا.ا. یک‌سال بعد در کنفرانس جامعه‌ی ضدامپریالیست (دسامبر ۱۹۲۷) با سلیمان میرزا همکاری کرد که در همان مجلس «منتخب» به رضاخان رأی برای احراز مقام سلطنت داد، اما چندی بعد مصدق را که با سلطنت رضاخان شدیداً مخالف و ورزیده بود، مورد حمله قرار داد. - م

یکی از عواقب ناامنی عمومی در وضعیت سیاسی است. در میان این فقر، بانک انگلیس [شاهنشاهی] به شکرانه‌ی سودهای کلانی که می‌برد شعبه‌های جدیدی تأسیس می‌کند. این بانک، که به مثابه بانک حکومتی انحصار نشر اسکناس و پول را داراست، اکنون رگ حیاتی تمام اقتصاد کشوری ایران است. و حتی همه‌ی سیاست‌های حکومتی به این بانک بستگی دارند. تمام اقتصاد کشوری ایران تحت نفوذ سیاست اعتباری این بانک قرار دارد. از تاجر میانه‌حال به بالا همه‌ی امور مالی گرفته تا واردات و صادرات کشور سراسر به سیاست این بانک بستگی دارند. حق امتیاز صدور پول - اسکناس بخشی از قدرت در دست آن را تشکیل می‌دهد. راست است که قرارداد [این امتیاز] نظارت بر آن را شامل می‌شود، اما مردم [ایران] هرگز نتوانسته‌اند این نظارت را اعمال کنند، چه همه‌ی دولت‌هایی که در قدرت بوده‌اند، به‌ویژه دولت کنونی نمایندگان منافع سرمایه‌های انگلیسی بوده و هستند.

چند کلمه پیرامون اداره‌ی مالی رژیم کنونی: در همه‌ی کشورها بودجه‌ی دولتی است که به بهترین وجهی نشان می‌دهد چگونه طبقه‌ی حاکم نیازهای فرهنگی و اجتماعی مردم را برآورده می‌کند. درآمدهای دولتی ایران به ۲۳ میلیون تومان، یعنی تقریباً ۲۳ میلیون دلار، بالغ می‌شود. از این مبلغ تقریباً یک میلیون دلار، یعنی تقریباً یک بیستم آن، به مصرف بودجه‌ی دربار می‌رسد. به دلیل فقر اهالی ایران، این مبلغ مطلقاً غیرقابل تحمل است. بودجه‌ی دربار لوثی شانزدهم نیز به یک بیستم درآمدهای فرانسه بالغ می‌شد. اما با کمال اطمینان می‌توان گفت که نیازها و فقر ایران کنونی به مراتب بیشتر از نیازها و فقر فرانسه‌ی آن زمان است.

بودجه‌ی آموزش عمومی مردم حتی کمتر از بودجه دربار است: این بودجه تنها ۹۰۰ هزار دلار است. به وارونه، بودجه‌ای بالغ بر ۱۰ میلیون دلار به ارتشی به اصطلاح ۳۵ هزار نفری اختصاص دارد. اکنون جای آن هست که تأکید کنیم که جزئیات مخارج نظامی هرگز در اختیار مجلس قرار نمی‌گیرند. و این واقعیت بسیار شناخته‌شده‌ای است که در پاره‌ای از گردان‌ها طی ماه‌ها حقوق بخش‌های تمامی پرداخت نشده‌اند، امری که طبیعتاً ناشی از همه‌گونه

زیاده‌روی نظامی است.

چنانکه پیش از این گفته‌ایم، به سبب تمایز اقتصادی و اجتماعی در میان توده‌های مردم، قشرهای وسیع دهقانان و خرده‌پیشه‌وران به عامل مهمی در ایران بدل شده‌اند. اگر انواع مالیات‌ها را در ایران بررسی کنیم، خواهیم دید که تقریباً تمام درآمدهای حکومتی از مالیات‌های غیرمستقیم تأمین می‌شوند. — امری که حاکی از سنگین‌تر شدن بار بر دوش توده‌های مردم است که بر نیازهای روزمره‌ی آنان سنگینی می‌کند. و در کنار آن قشرهای مرفه اهالی که غالباً از اشرافیت فئودال هستند از پرداخت هرگونه مالیات مستقیمی معاف‌اند. تنها مالیات مستقیمی که در ایران اخذ می‌شود مالیات بر مستقلات است. و دقیقاً همین مالیات است که صاحبان املاک بر دهقانان تحمیل می‌کنند و شیرهی جان آنان را بیشتر می‌کشند.

همانگونه که دیده می‌شود، همواره همان قشر اجتماعی است که به تنهایی باید همه‌ی بارها را به دوش بکشد. بنابر آنچه در بالا آمد، امیدواریم نشان داده باشیم که این قشرهای مردم، در برابر بارهای سنگین اجتماعی، از چه «حقوق اجتماعی» برخوردارند.

### ما چه می‌خواهیم؟

رنج‌هایی که مردم ایران طی دهه‌ها متحمل شده‌اند و فداکاری‌هایی که می‌کنند بیهوده نبوده‌اند. مردم دریافته‌اند که نمی‌توان مبارزه را با شیوه‌های فرسوده به پیش برد. آگاهی انقلابی توده‌ها همواره رشد می‌کند. این فهمیده شده است که، مادامی که یک حزب با قوام توده‌ای وجود نداشته باشد، نمی‌توان از پیروزی بر نه دشمن داخلی و نه دشمن خارجی سخن گفت. در اینجا مردم از اهمیت جهانی تاریخی انقلاب چین آموخته‌اند، و [ضرورت] گردآوری سازمان‌ها و تجربیات خود را درک کرده‌اند. امروز مردم باتجربه‌ترین، وفادارترین، و آگاه‌ترین عناصر را در رأس این جنبش قرار داده‌اند. در این مبارزه با دشمن، مردم از یک سلاح نیرومند برخوردارند: ایشان پیشتاز حزب انقلابی خود را در اختیار دارند. با این پیشتاز است که

مردم دلیرانه در مبارزه‌هایی گام خواهند نهاد که آنان را تا پیروزی رهبری خواهد کرد.

ما که خود را خدمتگزاران و رزمندگان رهایی مردم ایران و انقلاب می‌دانیم، ما که وظیفه داریم پرچم آزادی را در صف اول برافرازیم، همه را [به مبارزه] فرامی‌خوانیم و بانگ آن را به اقصا نقاط ایران می‌رسانیم. ما برای امر مقدس رهایی مردم از یوغ سلطه‌ی خارجی مبارزه می‌کنیم و همراه مردم برای داغان کردن سلطه‌ی اشرافیت فتودال و نماینده‌ی آن رضاخان می‌رزمیم. ما برای حیاتی شایسته‌ی نام ایران زحمت‌کشان نبرد می‌کنیم. ما برای برابری سیاسی همه‌ی شهروندان ایران می‌رزمیم. ما برای [برپایی] یک جمهوری دموکراتیک مبارزه می‌کنیم.

ما رجای واثق داریم که هدف ما به زیر پرچم اتحاد نیروهای توده‌های روشنفکری، پیشرفته، و کارگری مردم ایران تأمین خواهد شد. ما نمایه‌ی پیروزی خود را می‌بینیم.

زنده‌باد ایران آزاد و مستقل!

زنده‌باد مردم زحمتکش ایران!

نابودباد اشرافیت فتودال و نماینده‌ی آن رضاخان!

زنده‌باد جمهوری دموکراتیک ایران!

زنده‌باد انقلاب!

فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران.



[ گزارش سزی محمود بقراطی به بین الملل کمونیست ]

## راجع به پنجاه و سه نفر

*(O группе Заключённых) \**

در اواخر نوامبر ۱۹۳۶ [اوایل آذر ۱۳۱۵] من و کامکار (صادق پور) که از مسکو به قصد عزیمت به ایران به لنکران آمده بودیم، در موقع حرکت با شورشیان - که تا آن موقع همدیگر را نمی شناختیم - آشنا شده، هر سه با هم حرکت نمودیم. برای احتراز از طول کلام از ذکر اسامی رفقای دیگری که تا لنکران و سرحدات با ما بودند، و از بحث این نوشته خارج است، صرف نظر می کنم. ضمناً، شورشیان را به ما یک رفیق خوب و از هر حیث قابل اطمینان و در عین حال رهنما (بلد راه) معرفی نمودند. پس از عبور از مرز شوروی که [به هنگام] غروب انجام گرفت، شورشیان راه را گم کرد. پس از تقریباً پنج یا شش ساعت راه پیمایی در کوه ها و لجنزارها و در سرما پیدا نمودن راه میسر نشد، و تاریکی شب نیز مانع پیدا کردن راه بود. لذا، شب را در دره توقف [کردیم]. صبح پس از اینکه شورشیان از روی یک تپه راه را بازدید نمود،

---

۱. عنوان اصلی نامه به فارسی و روسی از بایگانی کمیترون (RTsKhIDN, 495/74/194I) در این ویرایش حداقل لازم سجاوندی و اصلاحات رعایت شده اند. در مواردی که لازم بود ضمیرهای غلط اصلاح شده اند: چون آنان به جای آنها؛ است به جای می باشد؛ او به جای ایشان. برای اینکه هم متن و هم سبک نویسنده‌ی محفوظ بمانند، نکات افزوده برای روانی جملات در دو کمانه [ ] نشانده شده اند. برای انسجام کلام، برخی افعال مضارع نامناسب به ماضی تغییر داده شده اند. همچنین لغات اضافی حذف شده با علامت [...] مشخص شده اند. خ. ش.

پایین آمده [و] اظهار داشت: راه را پیدا نموده [ام]. بنابراین، زود حرکت کنیم. ما هم فوری حرکت کردیم. به طوری که قبلاً قرار بود، ما بایستی به محلی که معروف به دکان حسن است برسیم، و برخلاف به دهی که موسوم است به (خانقاه) ورود نمودیم. در آنجا ابتدا گرفتار کدخدای خانقاه شدیم، و با اظهار اینکه مقاطعه کاریم و برای گرفتن عمه برای راه آهن به این طرف ها آمد [ه] بودیم ظاهر اخلاص [شدیم] و به اتفاق یک دهاتی به طرف دکان حسن حرکت نمودیم. هنوز پنجاه قدم راه نرفته بودیم که کدخدا به اتفاق یک نظامی، که مأمور سرحدی بود و در خانقاه متوقف بود، و یکی دو نفر از اهالی ده از پشت سر رسیدند و جلو [ی] ما را گرفتند؛ و پس از آنکه اشیای ما را تفتیش نمودند، ما را به خانقاه به منزل کدخدا بردند و در آنجا به تدریج عده [ای] از اهالی ده نیز حاضر شدند. پس از مذاکراتی که شورشیان در خارج از اطاق در غیاب من و صادق پور با کدخدا نمود، قرار گذاشت سیصد ریال در آنجا به کدخدا و نظامی پرداخته، راحت شویم. من با پرداخت چنین پول زیادی که بیشتر ما را مورد سوءظن قرار می داد مخالف بودم، ولی دیر بود و مذاکره شده بود و قرارداد تمام شده و پایین آوردن [رقم] از این مبلغ غیر ممکن بود. در هر حال، پس از پرداخت سیصد ریال و کرایه نمودن مال به طرف اردبیل حرکت نمودیم. در وسط راه اردبیل دو نفر سوار امنیه به ما رسیدند و گفتند: ما از نمین که مرکز پست امنیه است برای دستگیری شما آمد [ه] ایم. بالأخره، ما را به قهوه خانه ای که در نزدیکی آن محل بود بردند. معلوم شد که یکی از دهاتیان، که با کدخدا و مأمور سرحدی خصومت داشت، به نمین مرکز پست امنیه ورود سه [تن؟] ناشناس و حرکت آنان را به طرف اردبیل اطلاع داده [بود]. از [؟] فوری دو نفر امنیه فوق الذکر مأمور شدند که با سرعتی هرچه تمام تر حرکت نموده، و قبل از رسیدن ما به اردبیل ما را دستگیر نمایند. آنان از پرداخت سیصد ریال کاملاً متحضر بودند، و دیگر به هیچ وجه با اخذ مبلغ کم حاضر نبودند از ما دست بکشند. در هر حال، چقدر از طرف ما اصرار شد و چقدر ما حاضر شدیم به امنیه ها پردازیم و چقدر آنان در هر دفعه مذاکره از ما می گرفتند که مزاحم نشوند، ولی پس از گرفتن

پول، مجدداً بهانه می‌کردند چیزی نمی‌گویم. در هر صورت، ما را به نمین بردند. شب را در نمین ماندیم. در همان شب فهمیدیم که پس از حرکت ما از خانقاه و راپورت دادن دهاتی فوق‌الذکر زد و خوردی بین دهاتی راپورت‌دهنده و کدخدا شد [ه بود] و چند نفری برای کمک به طرفین ملحق شد [ه بود] اند. بالنتیجه، یک نفر از رفقای کدخدا سر و صورتش زخمی شده [بود] در همان شب برای شکایت به امنیه رفتند. این حادثه هم بر اشکال قضیه افزود. در هر حال، فردای آن شب با پرداخت مبلغی پول که، مجموعاً با پولی که در وسط راه به امنیه داده شده بود، بالغ بر چهار صد و پنجاه ریال می‌شد از آنجا راحت شدیم. پس از حرکت از نمین، هنوز چند قدمی دور نشده بودیم که یک نفر امنیه [ی] سوار که مأمور بردن زن مهاجری از نمین به اردبیل بوده به ما رسید (امنیه مذکور یکی از دو نفر امنیه فوق‌الذکر بود)، و تهدیدمان کرد که باید شما را به مرکز امنیه اردبیل ببرم.

در هر حال، پس از مذاکرات زیاد، که در ضمن راه رفتن در قهوه‌خانه وسط راه شد، با پرداخت پنجاه ریال از چنگ این هم راحت شدیم. تازه گرفتار مکاری‌ها شدیم که در مرکز امنیه‌ی نمین به آنان سپرده شده بودیم که باید از راه معمول ما را به شهر رسانده، و در [کذا، به] مهمان‌خانه ببرند. ما هم... نه می‌خواستیم از راه معمول [به شهر] برویم و نه به [کذا، در] مهمان‌خانه منزل کنیم. از همین جا اختلاف بین ما و مکاری‌ها پیدا شد. هر قدر خواستیم ایشان را راضی نماییم که ما را در نزدیکی شهر پیاده نموده، و خودشان برگردند ممکن نشد. چند دفعه راضی شدند و ما را راحت گذاشتند؛ ولی هنوز چند قدمی از ما دور نشده [بودند که] دو دفعه برمی‌گشتند و می‌گفتند: چون امنیه به ما گفته [است و] اگر ما [آن را] انجام ندهیم، فردا اسباب زحمت ما می‌شوند و خانه‌ی ما را خراب می‌کنند. شورشیان هم که تا آن موقع ما چندان آشنایی با او نداشتیم و حتی اسمش را هم به خوبی نمی‌دانستیم، می‌گفت: اگر از راه معمول وارد شهر شویم، حتماً دستگیر و من

اعدام خواهم شد، زیرا پلیس اردبیل در تعقیب من است. با اصرار زیاد، بالأخره، مکاری‌ها را حاضر نمودیم که از راه غیرمعمول وارد شهر شویم، ولی نرفتن به مهمان‌خانه را حاضر نشدند [بپذیرند]. در هر صورت، از راه غیرمعمول به شهر وارد و به مهمان‌خانه، که اسمش را نمی‌دانم، ورود [کردیم]، و پس از تهیه اطاق و رفتن مکاری‌ها، به قصد رفتن به حمام خواستیم از مهمان‌خانه خارج شویم، ولی در همین موقع صاحب مهمان‌خانه دفتر ثبت اسامی واردین را آورد و، با درخواست ورقه‌ی شناسنامه، اسامی ما را در دفتر ثبت نمود. در ورقه‌ی شناسنامه‌ی من حتی آدرس منزل در رشت با شماره‌ی منزل قید شده بود. دیگر لازم نمی‌بینم بنویسم که این دفتر را از طرف کدام اداره به مهمان‌خانه داده می‌شود و مهمان‌خانه‌چی‌ها، مخصوصاً مهمان‌خانه‌های ... شهرهای سرحدی چون اردبیل، چه وظیفه [ای] دارند. خلاصه، پس از ثبت اسامی، هر کدام از ما از کوله‌پشتی خودمان چند تکه لباس به نام لباس حمام برداشته، بقیه‌ی اشیای خود را، که عبارت از لباس بود، در کوله‌پشتی گذاشته، کوله‌پشتی‌ها را در مهمان‌خانه گذاشته، و به قصد رفتن به حمام، از مهمان‌خانه خارج [شده]، و در منزل یکی از آشنایان شورشیان منزل نمودیم. به‌طور مخفی در آنجا ماندیم. در اینجا، مطابق توصیه‌ای که قبلاً در آستارای شوروی به ما شده بود، [دایر بر این] که، هرگاه متوجه شدید که خطری برای شما پیش خواهد آمد، برگردید. من و صادق پور به شورشیان پیشنهاد نمودیم که با این وضعیت رفتن ما به تهران غیر از دستگیر شدن کار دیگری از ما ساخته نمی‌شود؛ با این وضعیت گرفتاری ما حتمی است. باید، مطابق سفارش قبلی، به شوروی برگردیم، تا از راه دیگر مجدداً به ایران برگردیم؛ یا فکر دیگری بشود. در هر صورت، مطابق دستور، در چنین وضعی که ما در چند جا گیر افتادیم و حتی با اسم و رسم گیر افتادیم، موظفیم به شوروی مراجعت نماییم. ولی شورشیان به ما اینطور می‌فهماند که من کار مهم فرقوی [حزبی] در تهران دارم و ناگزیرم هر طوری شده خود را به طهران برسانم. هر قدر اصرار نمودیم، او بیشتر بر سماجت خود افزود، به طوری که من و صادق پور یقین کردیم که حتماً کار آن اندازه مهم است که شورشیان

نمی‌تواند از آن صرف نظر نماید. ضمناً، از وظیفه‌ی خود خارج می‌دانستیم از چگونگی کار سؤال نماییم. بنابراین، گفتیم: اینکه که چنین است، ناچار به تهران می‌رویم؛ چه اهمیت خواهد داشت اگر برای یک کار مهمی سه نفر دستگیر شویم. به شورشیان گفتیم: ما اینطور صلاح می‌دانیم که بر حسب دستور به شوروی مراجعت نماییم. اینکه شما می‌گویید به هیچ وجهی حاضر نیستید مراجعت نمایید، ما با مسئولیت شما به تهران می‌آییم. حالا خود می‌دانی [د] که به این قسمت کار شما می‌ارزد [؟] و چه بهتر؛ ما هم حاضریم به طرف تهران حرکت نماییم. بنابراین، از اردبیل به طرف خلخال که، به عقیده‌ی شورشیان، راه امنی بود حرکت نمودیم. پس از سه روز به درو [؟] رسیدیم، و در منزل یکی از منسوبین شورشیان منزل نمودیم. قرار بود در خلخال شورشیان برای هر کدام شناسنامه‌ی دیگری تهیه نمایند؛ یعنی، می‌گفت: من خودم در درو دو سه ورقه شناسنامه دیگر دارم، و در آنجا از همدیگر جدا شویم. شورشیان از راه فومن به رشت، صادق‌پور از راه زنجان به تهران، و من هم به طور غیرمستقیم، یعنی به ماسوله رفته، و از آنجا به زنجان، قزوین و بالاخره به تهران برویم. چون شورشیان نتوانست ورقه‌ی شناسنامه تهیه نماید، لذا، صادق‌پور از رفتن به زنجان استنکاف نمود. بنا به وعده‌ی شورشیان که در رشت شناسنامه تهیه خواهد نمود، [او] به اتفاق شورشیان به رشت رفتند. من، چون به وعده‌ی شورشیان اطمینان نداشتم، و از طرفی چون به صاحبخانه قبلاً گفته بودم که صادق‌پور به زنجان و من برای انجام کاری به ماسوله می‌روم، او هم در صدد تهیه اسباب برآمده بود، و با تغییر رأی صادق‌پور، [با خود گفتم] من هم اگر تغییر رأی بدهم ممکن است مورد سوءظن صاحبخانه واقع شویم، لذا از آنان جدا شده، به ماسوله [رفته] و از آنجا، پس از دو روز توقف در قزوین، به تهران آمدم.

بر حسب وعده‌ای که با کامکار گذاشته بودیم، همدیگر را ملاقات [کردیم]. در آن ملاقات صادق‌پور (کامکار) به نام یک رابط فرقی از من سؤال نمود که در کدام شهر میل دارید به کار فرقی مشغول شوید. من در جواب گفتم: من باید کار کنم. به شهر معینی مقید نیستم. به هر شهری که

احتیاج داشته باشند مرا بفرستند. ضمناً گفتم در رشت، مشهد و تهران چون سابقه دارم و پلیس مرا می‌شناسد، نمی‌توانم کار کنم. ولی در سایر شهرها از طرف من مانعی ندارد و هر کجا که فرقه می‌خواهد، بفرستد. او اصرار نمود که حتماً خودتان باید محل کار خودت [ان] را تعیین کنی [د]. من هم گفتم: چون قدری با کارهای نساجی آشنا هستم و در اصفهان کارخانجات نساجی زیاد است، لذا به اصفهان می‌روم. قرار شد به من اطلاع دهد. محل ملاقات مان هم غیر از خیابان‌های شهر جای دیگری نبود، زیرا من که منزلی نداشتم در منزل یکی از دوستان منزل نموده بودم؛ نه تنها منزل نداشتم، حتی هیچگونه وسایل غیر از لباسی که پوشیده بودم [نداشتم]. حتی دوست من هم غیر از یک دست رختخواب، رختخواب دیگری نداشت. من ناچار بودم با او در یک رختخواب بخوابم. او [کامکار] هم نمی‌دانم به چه علت غیر از خیابان یک محل ثابت دیگری را به من معرفی نمی‌نمود. آدرس همدیگر را نمی‌دانستیم. پس از دو یا سه ملاقات همدیگر را گم کردیم. به طوری که بعداً معلوم شد، کامکار به قزوین مسافرت نمود [بود] و خود کامکار می‌گفت (دروغ یا راستش را نمی‌دانم) به جای او شورشیان در شب موعود می‌آید. گویا در آخرین شب ملاقات با کامکار، که محلی برای ملاقات بعدی اسم برده شده، تصمیم گرفته شد من یا [کامکار] صادق پور اشتباه کردیم که کدام محل تصمیم گرفته شده [بود]. من در یک محل و شورشیان، بر حسب سفارش کامکار، در محل دیگر حاضر شد. طبق قرارداد که اگر شب موعود یکی از طرفین نتوانست حاضر شود، شب دوم هم در همان محل طرفین حاضر شوند. شب دوم هم رفتم [و او را] ندیدم. حتی برخلاف وعده شب سوم را هم احتیاطاً رفتم [و باز او را] ندیدم. این مطلب را بعداً در ملاقات با صادق پور فهمیدم [که] چنین اشتباهی رخ داده [بود]. در هر حال، به این طریق، همدیگر را گم نمودیم. بنابراین، معلوم است دیگر با من قطع رابطه شده، و رابطه‌ی ملاقات ثانوی بسته به تصادف بود.<sup>۱</sup> در آن دو یا سه مرتبه

۱. در اصل، است.

ملاقات، مذاکرات ما در تعیین محل کار و تهیه وسایل حرکت، از قبیل تهیه سجلی به نام دیگر و هزینه‌ی مسافرت، شد. کامکار گفت: چون ما پول نداریم، بیست تومان به تو هزینه مسافرت می‌دهیم. من گفتم: من عجلتاً چند تومانی در اینجا مقروضم که در موقع حرکت باید حتماً بپردازم. در آنجا هم که منزلی ندارم؛ در تهران باز دوستی داشتم که در منزل او منزل نموده، و [توانستم] با هم در زیر [کذا، در] یک رختخواب بخوابیم. ولی در اصفهان که من کسی رانمی‌شناسم. لذا، باید در مهمان‌خانه منزل نمایم. از طرف دیگر، با این وضعیت که ما از اردبیل فرار نمودیم، در مهمان‌خانه نمی‌توانم زیاد بمانم. باید فوراً تهیه‌ی منزلی نمایم، و تهیه‌ی منزل برای کسی که هیچ‌گونه اثاثیه ندارد و پول هم نداشته باشد خالی از اشکال نخواهد بود، مخصوصاً در زمستان. شخصی را هم که به من معرفی می‌کنید خودتان می‌گویید فقط در گرفتن شغل می‌تواند به من کمک نماید. (صادق پور می‌گفت: شخصی را که به شما معرفی می‌کنم فرقی نیست و فقط می‌تواند در تهیه‌ی شغل با شما کمک کند.) حالا کار ندارم به اینکه بعداً در زندان فهمیدم مرا به چه شخصی می‌خواست معرفی کند. آن شخص را هم در زندان دیدم و فهمیدم که این شخص هیچ کمکی به من نمی‌توانست نمود، حتی در تهیه شغل. اسم آن شخص را هم می‌نویسم تا از کمونیست‌هایی که در زندان بودند سؤال شود که این شخص چطور آدمی است. (آن شخص، بنا به گفته‌ی صادق پور، گلفام بود که با عده‌ای که فروهیدگیر داده بود زندانی شد.) بنابراین، بایست تومان پول نمی‌شود مسافرت نمود، و تهیه پول بیشتر از اینها هم برای شما میسر نیست. گفتم: پس صبر کنید. من نوشته‌ام به رشت که خواهرم مقداری پول بفرستد. او هم خواهد فرستاد. ولی، چون تهیه پول برای او آسان نیست، مدتی دیر می‌رسد. لذا، قدری صبر کنید که آن پول برسد [تا] با آن حرکت نمایم. اینها مذاکرات مان بود که همدیگر را گم کردیم. گمان می‌کنم یک‌ماه همدیگر را ندیدیم. پس از یک ماه، تصادفاً در میدان سپه با همدیگر تصادف نمودیم؛ مذاکره نموده، محل و وقت ملاقات تعیین نمودیم. (قبل از این هم یک‌دفعه صادق پور را دیدم که می‌خواست با یک نفر دیگر، که بعداً

خودش در زندان گفت آن شخص دیگر آذری بود، به اتوبوس سوار شد. من دنبالش دویدم؛ بالأخره در موقع سوار شدن به او رسیدم؛ دستش را گرفتم، ولی چون موقع سوار شدن اتوبوس بود و جمعیت زیاد بود، او متوجه نشد و من هم نمی‌خواستم رفیق او بفهد. لذا، موفق نشدم تا در این دفعه هم، پس از سه یا چهار مرتبه ملاقات، یک شب صادق‌پور آمد [و]گفت: من چون باید مسافرت کنم در ملاقات بعدی شخصی دیگری به نام فلان (اسم آن شخص در یادم نیست) به ملاقات شما خواهد آمد چون روز ملاقات با شما معلوم نیست، آدرس خودتان را بدهید تا هر وقت او خواست بیاید، مستقیماً به آدرس شما بیاید. من با وجود نداشتن آدرس ثابتی، یک آدرس به او دادم و گفتم: هر روز از چهار و نیم تا هفت [عصر] من در آنجا منتظر خواهم بود. پس از این ملاقات دیگر من نه صادق‌پور را دیدم و نه شخص دیگری، که، بنا به گفته‌ی صادق‌پور، می‌بایستی مرا می‌دید. <sup>۱</sup> به این طریق، در مدت تقریباً سه ماهی که در ایران، پس از مراجعت از شوروی، به‌طور آزاد بودم، هفت یا هشت مرتبه من کامکار را دیدم. پولی که از خواهرم خواسته بودم (آن هم در بیستم بهمن) رسید؛ آن وقت [با او] ارتباطی نداشتم تا [به اصفهان] مسافرت کنم. \* پس از یک‌ماه، یعنی بیستم اسفند، هم توقیف شدم.

در این چند ملاقات باز راجع به رفتن به اصفهان مذاکره شد. [وقت] در انتظار رسیدن پول از رشت گذشت. حتی من تشبثی نمودم تا بتوانم از یکی از دوستان پول قرض نمایم. این موضوع را هم در همان موقع به کامکار گفتم،

۱. اصل، ببیند.

\* ضمناً، نگفته نگذارم که من از مسکو آدرس دیگری هم داشتم که، اگر اتفاقاً تصادفی نمود که رابطه‌ی من با فرقه قطع شد، بوسیله‌ی آن آدرس رابطه پیدا کنم. و آن آدرس در مشهد حبیب‌الله نوائی، که اسم فرقه‌ای اش مهدی بود (و صادق‌پور هم می‌دانست که من آدرس دیگری دارم، ولی نمی‌دانست کجاست و چه شخصی است). به‌طوری که در زندان فهمیدم [آن را] به کامبخش هم گفته بود، ولی، چون پس از قطع ارتباط مدت‌ها بنا به گفته‌ی صادق‌پور منتظر آمدن شخص دیگر بودم، و از طرف دیگر، با آن سختی که من مورد تعقیب بودم، نوشتن نامه به مشهد و گرفتن جواب خالی از اشکال نبود، و ممکن بود برای او هم خطری پیدا شود. و علاوه بر اینها، [چون] فرصتی هم نشد و من زود توقیف شدم، نشد به او نامه بفرستم. [بقراطی]

ولی موفق نشدم؛ یعنی، قبل از قرض نمودن رابطه‌مان قطع شد. در تمام این مدت در رشت پلیس سخت پسرعمه‌ام (شوهر همشیره) را تحت فشار قرار داده [بود] که بایستی<sup>۱</sup> آدرس محمود بقراطی را بدهند، و آنان با فرستادن یک نفر مخفیانه به طهران مطالب را به من گفتند. ضمناً، نتیجه‌ی تحقیقات ایشان را از اینکه آنان در صدد دستگیر نمودن سه نفری [بودند] که یکی از آنان بقراطی است و از اردبیل فرار نموده‌اند. من هم تمام مطالب را [مطابق؟] واقع آن چیزی که شنیده بودم، بر حسب وظیفه، به رابط خود، صادق پور، گفتم. در شب آخر هم با صادق پور مذاکره نمودم که، در صورت توقیف، نمی‌توانیم رفتن به خارج از ایران را منکر شویم، زیرا ایشان از ما خواهند خواست که در کجای ایران زندگی می‌نمودید. ما هم هر محلی را بگوییم با مختصر تحقیقی خواهند فهمید دروغ می‌گوییم، و سوءظن پلیس نسبت به ما شدید می‌شود. از طرف دیگر، [مطلب] برای پلیس محرز است، و از ما در دفتر مهمان‌خانه اردبیل مدرک دارد که ما سه نفر با هم در اردبیل بودیم؛ در آنجا اشیایی که باقی گذاشته‌ایم و کوله‌پشتی و فرم و دوخت لباسی که در کوله‌پشتی هست، همه‌اش نشان می‌دهد که آنها مال ایران نیست. بالأخره، پس از مشورت اینطور قرار شد که رفتن [به] شوروی را در صورت توقیف بگوییم و [لی] نه اینکه طوری بگوییم که مفهوم شود از طرف فرقه رفته‌ایم، [بلکه] به نام تحصیل به طور عموم، یا تجارت، بر حسب وضعیت هر شخصی و ملاقات سه نفری‌مان را همه تصادفی قلمداد کنیم. این ملاقات را هم بگوییم [که] در شهر بزرگی، مثلاً باکو، صورت گرفته است. این مذاکره و مشورت هم بین ما رد و بدل شد، تا روز بیستم اسفند ۱۳۱۵، صبح ساعت ده یا یازده، در موقع خروج از منزل پدرزنم، که در آن اواخر [پیش از] توقیفم در تهران اغلب شب‌ها [را] در آنجا می‌گذراندم. آدرسی که به صادق پور داده بودم همین جا بود. به وسیله‌ی اجتهادی، مأمور اداره سیاسی، دستگیر [شدم]. من به اتفاق پدرزنم که صاحب منزل بود به اداره‌ی سیاسی جلب شدیم.

۱. در اصل، باید.

در این موقع نزدیک تعطیل اداره بود، اسفندیاری و جوانشیر حاضر برای رفتن بودند که ما به اتفاق اجتهادی وارد اطاق شدیم. پس از معرفی [من توسط] اجتهادی، اولین حرفی که جوانشیر به من زد این بود که گفت: از اردبیل فرار می‌کنید؟ بعد قرار شد منزل مان تفتیش شود و ضمناً به مفتشین، عباسی خان کدخدا و اجتهادی، که در آن موقع هر دو در اطاق حاضر بودند، سپرد که: پس از تفتیش منزل، بقراطی را با خودتان می‌آورید و مشهدی امان‌الله (پدرزنم) روز شنبه به اداره‌ی سیاسی حاضر شود. من برای اینکه در بین راه دچار سؤالات متفرقه‌ی مأمورین اداره‌ی سیاسی واقع نشوم، گفتم اکنون<sup>۱</sup> که من بایستی مجدداً مراجعت کنم، لذا رفتن من دیگر لزومی ندارد و با حضور مشهدی امان‌الله منزل را تفتیش نمایید. جوانشیر، پس از قدری فکر، گفته‌ی مرا تصدیق نمود. آنان رفتند، و برای من هم یادداشتی نوشتند و [مرا] بوسیله اسفندیاری به توقیف‌گاه تحویل دادند. در بین راه شهربانی و توقیف‌گاه، اسفندیاری راجع به کامکار و شورشیان سؤال می‌نمود. ولی بیشتر راجع به کامکار سؤال می‌نمود.

اینکه شایع است من نخواستم به اصفهان بروم دروغ است. من صد در صد حاضر بودم نه تنها به اصفهان، بلکه [به] هر شهری که فرقه تعیین می‌نمود [بروم]. چنانکه در ملاقات خود با صادق‌پور این مطلب را صراحتاً گفته‌ام، و حتی با اصرار زیاد صادق‌پور بالأخره من اصفهان را تعیین نمودم. والا، به هیچ وجه میل خود را دخیل نمی‌دانستم؛ معتقد بودم هر جا فرقه لازم دارد و کادر می‌خواهد باید مرا بفرستد. من هم موظفم بروم. این عقیده‌ام در کار فرقوم بود. اکنون هم می‌باشد. یا اینکه [شایع کردند که] زن گرفت [و] نمی‌خواست بروم باز هم حرف است. درست است که من این زنم را پس از مراجعت از شوروی عقد نمودم، ولی باید بدانید این زن من زنی نبود که ما تازه با هم آشنا شده [بوده] باشیم، بلکه هفت سال بود با هم نامزد بودیم. در تمام این مدت منتظر من مانده بود. حتی تمام مدتی که در شوروی بودم، که

۱. در اصل، اینک.

تقریباً بیست و شش ماه طول کشید، بدون اینکه مختصر اطلاعی هم از من داشته [بوده] باشد به انتظار من ماند. در حقیقت، پس از مراجعت از شوروی جریان مذهبی این زناشویی، طبق معمول مملکتی که من به هیچ وجه پای بند آن نبوده و نیستم، انجام گرفت. حتی زن من هم می دانست من باید به اصفهان بروم و بعداً او را بخواهم [بیاید]. بنابراین، زن گرفتن من قضیه‌ای نبود که مانع کار کردن فرقوی من باشد. این امر هم بر فرقه پوشیده نبود. من به رابط خود، صادق پور، این قضیه را گفتم. حتی سؤال نمودم آیا مانعی دارد و به ایشان سپردم از مقام بالاتر هم استمراج شود. او هم خبر آورد عیب ندارد. در هر حال، بدانید این امر مانع کار کردن من نبود؛ مرا مقید نمی نمود که از کار فرقوی دست بکشم یا در یک نقطه، برخلاف میل خودم، توقف نمایم. در مسافرت و اقامت در هر شهری آزاد بودم. بعداً، به طوری که در زندان از شورشیان شنیدم، کامبخش به ایشان گفته بود<sup>۱</sup> که: یکی از منسوبین بقراطی پلیس است و اطمینان به او نیست. (نمی دانم شورشیان راست می گوید یا دروغ، زیرا شورشیان دروغ واضح و آشکار برای تیرته‌ی خود از خیانتی که مرتکب شده است زیاد می گوید). لذا، من [کامبخش] هم چون بقراطی توقیف شد، یقین کردم که او خود را به پلیس معرفی نموده [بود]، لذا، اقرار نمودم. در هر حال، این هم دروغ محض است. نه تنها در آن موقع هیچ وقت هیچ یک از منسوبین من در اداره‌ی شهربانی خدمت ن[می] کرد و نمی کند و این معما را چرا کامبخش درست نمود نمی دانم، بلکه [ممکن است] صادق پور برای خوش مردی [خوش رقصی؟] خود و ابراز لیاقت از اینکه من چقدر در کار خود جدی هستم این دروغ را ساخته [بوده] باشد، زیرا کامبخش مستقیماً با من رابطه نداشت. در هر حال، پرونده‌ام که در حضور همه خواننده شد چنین چیزی را گواهی نمی دهد، زیرا غرض از معرفی کردن به پلیس چیست... [؟ این است] که انسان هر چیزی [را] که در زندگانی فرقوی خود دارد بدون هیچ مقدمه [ای] در روز اول به پلیس بگوید.<sup>۲</sup> دوسیه یا پرونده‌ام

۱. در اصل، است.

۲. در اصل، گفته باشد.

خلاف این عمل را ثابت می‌کند. از پنجاه و سه نفری که در موقع قرائت پرونده حضور داشتند، یا برای کمونیست‌های دیگری که در آن روز در زندان بودند، و سایرین [ی که] برای آنان از خواندن پرونده‌ها نقل کرده‌اند [و] شرح داده‌اند که پرونده‌ی هر یک چطور بود، تحقیق شود. شخص مرا هم، یقین دارم، که در مدت بیش از چهار سال و نیم در زندان بودم رفقا و کمونیست‌های زندانی، اعم از پنجاه و سه نفر و یا دیگران، شناخته‌اند، و می‌دانند این وصله‌های سست و بی‌مأخذ، که برای تبرئه‌ی خودشان، به بعضی‌ها گفته‌اند به من نمی‌چسبد.

در هر حال، در فوق گفتم که در ۲۰ اسفند ۱۳۱۵ توقیف شدم. روز شنبه ۲۲ اسفند مرا به اداره‌ی سیاسی بردند. جوانشیر گفت: تاریخچه‌ی زندگانی خود را بنویس. من [را] هم، پس از آنکه مختصری نوشتم، به زندانم برگرداند. بقیه‌ی تاریخچه‌ی زندگانی‌ام [در] شب ۲۶ اسفند، که مرا مجدداً اداره‌ی سیاسی خواسته بود، نوشتم. ... در این [نوشته] تاریخ زندگانی و، طبق مذاکرات قبلی که کامکار و من نموده بودیم، رفتن [به] شوروی را تصدیق، ولی علت رفتن را اینطور ذکر نمودم که برای ادامه‌ی تحصیل خود قصد عزیمت به پاریس را داشتم. به گرفتن تذکره موفق نمی‌شدم زیرا گرفتن اسعار و تهیه‌ی سایر جریانات برای من مشکل بود. لذا، خواستم اول به شوروی رفته، و از آنجا وسایل تهیه نموده، به پاریس بروم. ولی موفق نشدم. در مراجعت در باکو و در رستورانی به دو نفر ایرانی، که کامکار و شورشیان بود [ند]، برخوردیم و به اتفاق هم به ایران آمدیم. البته، در اینجا من مختصر می‌نویسم، ولی در آنجا چطور به شورشیان و صادق پور برخوردیم مفصلاً نوشته‌ام که این قسمت در موقع قرائت پرونده‌ها در حضور همه‌ی پنجاه و سه نفر خوانده شد. راجع به [فعالیت‌های] کمونیستی و یا تحصیلات کمونیستی در کوتو [دانشکده‌ی کمونیستی زحمتکشان خاور] و سایر چیزها چیزی نوشته نشد. پس از این جلسه روز پنجم فروردین ۱۳۱۶ مرا خواستند. در این روز اسفندیاری از من تحقیقات می‌نمود. سؤال‌اتش عبارت بود از اینکه: شما [که] کمونیست هستید و در کوتو تحصیل نمودید، با که مربوط هستید؟ منزل

کامکار (صادق پور) را بگویند. ولی معلوم بود اطلاعی از این قسمت نداشتند. فقط صرفاً تحقیقات می نمود. یک قسمت مهم تحقیقاتش در اطراف مسافرت اردبیل بود، که کم و بیش اطلاعات صحیحی داشتند. ولی قضایا برایشان کاملاً روشن نبود. ضمناً، [سؤال] راجع به برادر [بزرگ] ام بود، که آن روز فهمیدم که [در] توقیف بود و پس از پنج ماه زندانی شدن مرخص شد. علت گرفتاری اش راجع به من بود، که آدرس مرا از ایشان می خواستند و پس از توقیف من هم باز قصد نداشتند او را مرخص نمایند. می خواستند پرونده برایش ترتیب دهند، و پس از توقیف من تقریباً چهار ماه دیگر در زندان ماند، یعنی یک ماه قبل از توقیف من او را توقیف نمود [بود] اند. در هر حال در این روز هم مانند تاریخچه‌ی زندگانی ام از اینکه در کوه تو تحصیل نموده [بوده] باشم و یا کمونیسم و یا کسی مرا از اینجا فرستاده [بوده] باشد، و سایر سؤالات راجع به کمونیست بودن خود را جواب منفی داده، و منکر شدم. در هر حال، به طوری که من آن روز فهمیدم، اطلاعات اداره‌ی سیاسی راجع به من غیر از عبور از سرحد و تا اندازه‌ای راجع به اردبیل، که آن هم کامل نبود، اطلاعات دیگری نداشت. پس از این تحقیقات تا یک ماه دیگر تحقیقاتی از من نشد. روز یکشنبه، پنجم اردیبهشت ۱۳۱۶، ساعت هشت صبح مجدداً مرا به اداره‌ی سیاسی بردند. در ابتدا که اسفندیاری از من تحقیقات شفاهی می نمود، و هنوز جوانشیر حضور نداشت، گمان می کردم اطلاعات اداره‌ی سیاسی راجع به ما مثل سابق است، ولی وقتی که جوانشیر رسید، بعضی جریانات را به رخم کشید، که به کلی خارج از انتظار من بود. بعداً، تلگرافی را از کشوی میز درآورد و گفت: دیگر انکار شما هیچ اثری ندارد. این تلگرافی است که از اهواز رسیده، و رمز هم بود. ما [آن را] باز کردیم. نه صفحه است و این قسمتی از اقرار شورشیان است. طبیعی است تمام اقرار او را نمی توانستند تلگرافاً اطلاع دهند. بعد، مطالبی از آن تلگراف راجع به طرز عبور ما از مرز شوروی به ایران، طرز آمدن ما از لنکران به سرحد ایران، چه اشخاصی در این قسمت تا سرحد ایران به ما کمک نمود [بود] اند، اسامی آنان، و [اینکه] منزل کامکار را هم بقراطی می داند [خواند]، و روی این جریانات به من

فشار وارد آوردند. در هر حال، از جزییات صرف نظر می‌کنم. ساعت دوازده شد دستبند حاضر نمودند، و پس از آن سرهنگ سیف. رئیس اداره‌ی سیاسی وقت، وارد اطاق شدند. با داد و فریاد زیاد و فحش دادن و زدن کشیده به من، فرمان دستبند زدن را دادند و رفتند. برای [ساعت] نهار اسفندیاری و جوانشیر در اطاق جوانشیر مشغول به دستبند زدن قپانی شدند. البته، می‌دانید دستبند قپانی غیر از دستبند زدن معمولی است، که برای عدم فرار از جلو یا عقب می‌زنند. دستبند قپانی یک نوع شکنجه است که برای اقرار گرفتن می‌زنند، و برای اشخاص لاغری مثل من دو ساعت الی دو ساعت و نیم قابل تحمل است. برای اشخاص چاق بیشتر از یک ساعت قابل تحمل نیست، و احتمال خطر شکستن استخوان سینه و شانه [را] دارد. پس از دستبند زدن [مرا] به گوشه‌ی اطاق نشانند. در تمام مدت از کتک و مشت‌های اسفندیاری و جوانشیر شانه‌هایم [؟] نبودم. زدن مشت و کتک برای حداکثر استفاده از دست‌بند است. مطالبی که از من می‌خواستند عبارت بود: به چه شخصی شما را در ایران معرفی نمودند؟ تشکیلات مشهد را بگویید. چه شخصی شما را به شوروی فرستاد و یا تشویق به رفتن نمود. کمونیست‌هایی را که در رشت و تهران می‌شناسید بیان کنید. منزل کامکار کجاست؟ چه دستوراتی از آنجا داشتید؟ و سؤالات دیگری که فعلاً در نظرم نیست.

در هر حال، تا ساعت دو و پنج دقیقه بعد از ظهر در زیر شکنجه دستبند و مشت‌های جوانشیر و اسفندیاری بودم تا سیف از نهار برگشت. با کسب اجازه جوانشیر از سیف، ولی به بهانه‌ی اینکه این دستبند خوب نیست باید دستبند دیگری بیاوریم، دستبند را باز نمودند. ولی، هر دو دستم به کلی سیاه و قادر به هیچ کاری نبودم، حتی به گرفتن لیوان آب‌خوری. تا ساعت پنج سیاهی دستم کم‌کم در اثر جریان خون برطرف [شد]، ولی اثر دستبند تا چند روز در مچ دست‌هایم باقی بود. ضمناً، دوسیه‌ی فروهید را در همین روز در مقابلم گذاشتند، و قسمتی را که راجع به من بود گذاشتند بخوانم. او در چند سطر ارتباطم را با جمیله فرهبور [فرحبور] صدیقی و شروع کمونیست شدنم را بوسیله آنان می‌دانست.

در هر حال، ساعت پنج و نیم یا شش بود که سیف وارد اطاق شدند و دستور دادند عجلتاً مرا به زندان ببرند. ضمناً، خط و نشان کشیدند که به همین زودی‌ها شورشیان به طهران خواهد آمد و مطالب کاملاً مکشوف خواهد شد. در هر صورت، در این روز در تحت فشار تا آن اندازه‌ای که شورشیان راجع به من اطلاع داشت، آن هم منحصر بود به جریان مسافرتم از لنکران به طهران و در تحقیقات خود در اهواز اقرار نموده بود، من هم اقرار نمودم، زیرا استقامت در امری که برای پلیس مکشوف بود<sup>۱</sup> بی‌فایده می‌دانستم، مخصوصاً وقتی که اقرار آن قسمت تنها به شخص خودم صدمه می‌زد و برای سایرین صدمه‌ای نبود. من در تمام جریان تحقیقات خود اسمی یا موضوعی را که مربوط به دیگران [بوده] باشد، که پلیس [از آن] اطلاعی نداشته [بوده] باشد نگفتم، نه کسی را گیر دادم و نه راجع به کسی که از نظر پلیس پوشیده [بوده] باشد چیزی گفتم، [و نه] حتی راجع به امنیه‌ها که آن همه صدمات را به ما وارد آورده بودند، [که] موجب گرفتاری آنان یا محکومیت آنان شده باشد، [چیزی] گفتم؛ منکر دادن رشوه شدم، با وجودی که شورشیان و صادق پور هر کدام صریحاً این قسمت را اقرار نموده بودند. چون اقرار من در این قسمت سبب گرفتاری دیگران می‌توانست [شد. گو اینکه از اعضای فرقه نبودند، بلکه به ما صدمه هم رساندند. معهداً، [از گفتن چیزی] خودداری نمودم. اشخاصی که من با آنان رابطه فرقی داشته‌ام که خارج از اطلاع صادق پور یا شورشیان بود [ند] می‌دانند و یقین دارند که من هیچوقت قصد یا تصمیم اینکه اقرار کنم نداشتم، زیرا بهترین دلیل خود آنان هستند. بودند از این رفقا که با دسته‌ی رشتی‌ها در اثر گفته‌ی فروهید زندانی شده بودند یقیناً [آنان] تصدیق خواهند نمود که به هیچ وجه پلیس نتوانست مختصر حدسی هم بزند که ممکن است با آنان رابطه داشته [بوده] باشم. حتی فروهید، به طوری که در فوق گفته شد، ارتباط مرا با جمیله، که در آن موقع زندانی بود، گفت [ولی] من کاملاً رد نمودم. من تشکیلات مشهد را به خوبی می‌دانستم و خودم در

۱. در اصل، است.

تشکیل آن و تکمیل آن شرکت داشتم و تمام اشخاصی [را] که در مشهد کمونیست بودند می‌شناختم. کمینترن هم از شناسایی من از کمونیست‌های مشهد مسبوق است. ولی، هیچ‌کدام از آنان را در زندان نمی‌بینید. راجع به طهران و کارهای طهران [که] قبل از عزیمت به شوروی مطالب زیادی می‌دانستم و اشخاصی را می‌شناختم چیزی نگفتم. البته، نمی‌خواهم بگویم کار مهمی کرده‌ام، بلکه اگر نگفته باشم وظیفه‌ی خود را انجام دادم. مقصود، می‌خواهم بگویم [که]، برخلاف گفته‌ی شورشیان، که خلاف گفته‌هایش در ضمن خواندن پرونده‌ها برای همه معلوم است، من خود را به شهربانی معرفی ننمودم. قصد اقرار نداشتم. امیدوارم، گذشته از شهادتی که رفقای زندانی، چه در ضمن خواندن دوسیه‌ها و چه [از] رفتارم در زندان خواهند داد، عین دوسیه‌ها به دست آید<sup>۱</sup>، تا بهتر صدق گفتارم ثابت شود. تنها اشتباهی [که]، اگر من کرده باشم، همان تأیید گفته‌ها و اقرارات شورشیان راجع به من است، که من این قسمت را قبل از اینکه پرونده‌ها خوانده شود [یا] کسی بخواهد تصور کند که پرونده‌ها روزی خوانده خواهد شد، در اولین دفعه در موقعی که در حبس انفرادی در کریدور ۱ توقیف‌گاه بودم، به اردشیر [اوانسیان] گفتم، و مختصراً جریان تحقیقات را به او گفتم. بعداً نیز برای اغلب رفقای پنجاه و سه نفر با ذکر تاریخ تحقیقات خود و مطالب اقرار شده گفتم؛ صدق گفتارم پس از خواندن پرونده‌ها، که یک سال و نیم پس از توقیفم انجام گرفت، برای رفقا ثابت شد. ضمناً، باید بدانید من از جمله کسانی هستم<sup>۲</sup> که در ضمن تحقیقات فشاری به آنان وارد نمودند برای اینکه از آنان اقرار بگیرند. من از شرح آن خودداری می‌کنم، زیرا مورد [ی] نمی‌بینم.

در هر صورت، روز یکشنبه ۱۲ اردیبهشت مجدداً از زندان مرا به اداره‌ی سیاسی بردند. آن روز [یک] روز تعطیل بود (بیستم صفر، چهلم [امام؟] که در آن سال‌ها تعطیل می‌نمودند). مجدداً دستبند حاضر نمودند. عباس کدخدا و اسفندیاری در اطاق بودند. به قول خودشان می‌خواستند مجدداً دستبند

۱. در اصل، آمده. ۲. در اصل، می‌باشم.

بزنند. عباس کدخدا واسطه شد. بالأخره، یکی دموکرات شد و دیگری سوسیالیست. مطالب زیادی که هم تهدید بود و هم نصیحت، که از ذکرش صرف نظر می‌کنم. در این موقع جوانشیر گاه گاهی وارد اطاق می‌شد، و با داد و فریاد زیادی از من می‌پرسید: پژوه را می‌شناسی؟ تنبورگ [Tanburg] و فتانه را می‌شناسی؟ (به طوری که بعداً معلوم شد، تنبورگ اسامی ای بود که شورشیان در تحقیقات خود گفته بود - که اینها اسامی جعلی [مخفی] ضیای [الموتی] و کامبخش بودند).<sup>۱</sup>

در هر حال، بدون اینکه تحقیقات کتبی از من بشود، مرا به زندان فرستادند. در هر حال، معلوم شد حاضر کردن دستنبد فقط برای تهدید بود. شورشیان را نیز از اهواز آورده بودند. در همین روز هم راجع به کمونیست‌هایی که به اتفاق توقیف شده بودند و اقرار نمودند و مرخص شدند صحبت کردند. حتی اسامی بعضی‌ها را مثل تاج‌بخش، فروزی، و شیرین‌آف<sup>۲</sup> گفتند.

در هر حال، همه‌ی این تهدیدات و نصایح و گفتن اسامی کمونیست‌ها و شرح خوبی [از] آنان، که ظاهراً برای تشویق و حقیقتاً برای فریب دادن من [بود] برای این بود بلکه بتوانند مطالب تازه‌ای از من کشف نمایند. تحقیقات دیگری هم از من در سوم خرداد شد؛ در آن روز در حقیقت دوسیه راجع به جریان کمونیستی بسته شد. بعدها فقط در اطراف امنیه‌ها و دادن رشوه مرا به اداره‌ی سیاسی می‌بردند. دیگر از جریان فرقوی از من سؤال نمی‌شد.

اینک، پس از این مطالب، جریانات پنجاه و سه نفر [را که] از کجا کشف شد، چه اشخاصی در کشف آن دخالت داشتند، کی‌ها در اثر خیانت چیزهایی گفتند، کی‌ها در اثر ضعف نفس مطالبی گفتند و مسبب واقعی کشف جریان کی‌ها بودند، تا آن اندازه که در جریان زندانی بودن و ضمن مذاکرات در زندان و خواندن دوسیه‌ها معلوم شده [است] و مورد اطلاع من است، بدون

۱. در اصل، می‌باشند.

۲. شیرین‌آف یا شیرینلو، برادر زن کریم کشاورز، کمونیستی بود که بعدها با پلیس همکاری کرد. با اینکه ظاهراً نام او ایرانی نمی‌نماید، او به احتمال قوی ایرانی‌الاصل بود.

کم و زیاد، تا آن اندازه‌ای که حافظه‌ام یاری نماید، شرح می‌دهم. من کاری ندارم که تا قبل از خواندن پرونده‌ها و محاکمه چه اشخاصی در نظر اکثر زندانیان سیاسی متهم بودند که قبل از دیگران اقرار نمودند و مسبب کشف قضایا شدند. ولی، در درجه‌ی اول، بیش از هر کسی شورشیان و کامبخش و دکتر ارانی مورد سوءظن شدید بودند. پس از خروج از حبس انفرادی، کامبخش، در نتیجه‌ی تأثیر نمودن در اکثر پنجاه و سه نفر، توانست افکارشان را متوجه نماید که بعد از شورشیان دکتر ارانی مسبب کشف قضایا شده [بود]؛ در درجه‌ی دوم به [انور] خامه، مگئی نژاد، ضیای الموتی، اعزازی، طبری، و آذری مضمون بودند. به من هم در نتیجه تبلیغات شورشیان در محبس انفرادی و مشخص نبودن هویتم برای اکثر [یت]، یعنی در حقیقت ۹۵ درصد، پنجاه و سه نفر سوءظن داشتند. ولی پس از خروج از حالت انفرادی رفع سوءظن شد. مخصوصاً، پس از خواندن پرونده‌ها کاملاً معلوم شد که من در کشف قضایا هیچ دخالتی نداشتم [بود] م، چنانکه اکنون [دیگر] کسی از پنجاه و سه نفر، حتی محبوسین سیاسی دیگر که به نام کمونیست زندانی بودند، وجود ندارد که بگویند من در کشف قضایا دخالت داشتم [بود] م. یقیناً، سایرین نیز این جریان را خواهند نوشت. در آن موقع صدق گفتار ثابت خواهد شد. تا قبل از خواندن پرونده‌ها، مظنونیت به طریق فوق بود، ولی پس از خواندن پرونده‌ها قضایا معلوم شد. مظنونیت‌های فوق به طریق ذیل تبدیل شد، و این پرونده‌ها را در زندان منشی [های] محکمه در حضور همه‌ی پنجاه و سه نفر خواندند.

شورشیان در هشتم بهمن [۱۳۱۵]<sup>۱</sup> دستگیر و شاندرمنی برادر شورشیان و تربیت، در اثر توقیف شورشیان، توقیف [شدند]. بعداً نسیمی و شاهین نیز توقیف شدند. شورشیان بر علیه اینان اقرارهایی وارد [کرد]. ولی اقرار اساسی شورشیان در ۲۲ یا ۲۴ فروردین ۱۳۱۶ در اهواز شروع و ۴ اردیبهشت سیزده برگ معروف خود را که در روی کاغذ ورق بزرگ با خط خیلی ریز نوشته

۱. بنا بر گزارش شهربانی اهواز، شورشیان در ۲۳ بهمن دستگیر شد. نگاه کنید به فرزانه، پرونده، ص ۱۴۲.

شده در اهواز به اتمام رساند. قبل از شروع به نوشتن این سیزده برگ، در تحقیقات خود اصرار داشت که مرا به طهران ببرید تا حقایق را بنویسم، ولی بالأخره قانعش نمودند که طهران و اهواز تفاوتی ندارد.

لذا، در همانجا شروع به نوشتن نمود.<sup>۱</sup> در این سیزده برگ شورشیان بطرز خیانت آمیزی اقرار نمود. خودش را در نزد پلیس اینطور معرفی نمود.<sup>۲</sup> که: من از مدت ها پیش می خواستم خیانت این خیانتکاران (منظور کمونیست ها، مخصوصاً کمونیست های ایرانی مقیم شوروی را که در کمیترون در فرقه ی ایران کار می نمایند) برای پلیس روشن نمایم. این سیاست را شورشیان تا روز محاکمه، که پس از یک سال و نیم انجام می گیرد، تعقیب نمود.<sup>۳</sup> [او] در دفاع خود در محکمه در حضور همه ی پنجاه و سه نفر عین همین سیاست [را] بیان [داشت] و در ضمن گفت: <sup>۴</sup> عجالتاً به آنانی که در شوروی هستند دسترسی نداریم، ولی این شخص را (در این موقع دودستی کامبخش را می گیرد) به شما تحویل می دهم. ولش نکنید. در این سیزده صفحه شورشیان برای اینکه به پلیس ثابت کند که گفته های او مطابق با واقع [است]، مدارک و شواهدی می آورد و راه هایی برای پلیس تعیین می کند که در صورت عمل [به] آن [ها] صدق گفتار او ثابت می شود. از این قبیل [که] به پلیس می گوید که از زنجان به فلان نام و فلان موضوع (که من عجالتاً در یادم نیست) به آدرس دکتر بهرامی بنویسد تا معلوم شود من چه می گویم. در همین سیزده برگ است که جریان حرکت خودش را به اتفاق شاهین، شاندرمنی، نسیمی، و تربیت به رشت به قصد حرکت به شوروی و بردن شاهین و صفرا خانم [همسر عبدالحسین حسابی] و بچه ی کوچک او [سهراب] را به شوروی و آوردن من و صادق پور را از شوروی، وضعیت کامبخش و اسامی جعلی او را، شرح ملاقات خودش را با دکتر بهرامی و دکتر ارانی کاملاً تشریح نمود. در نتیجه ی این اقرارهای شورشیان [بود که در روز پنجم اردیبهشت دستبندم زدند.

آنانی که با شورشیان مربوط بودند، مانند کامبخش، اظهار می دارند که

۱. در اصل، می نماید.

۲. در اصل، می نماید.

۳. در اصل، می نماید.

۴. در اصل، می گوید.

شورشیان در اقرارات خود راه اغراق [را] پیمود و دروغ‌هایی چند گفت. شورشیان را در ۸ اردیبهشت [۱۳۱۶]، بر حسب گفته‌ی خودش، به طهران آورده بودند، و در طهران مطالبی گفته بود<sup>۱</sup> که در روز خواندن پرونده‌ها در اثر کمی وقت خوانده نشد. ضمناً، شورشیان خود شخصاً به اتفاق پلیس (مأمورین اداره‌ی سیاسی که جوانشیر و اسفندیاری) منزل دکتر ارانی و دکتر بهرامی را نشان داده بود، [و] دکتر ارانی شخصاً شورشیان را به اتفاق پلیس دیده بود<sup>۲</sup> نمی‌دانم دکتر بهرامی هم دیده بود<sup>۳</sup> یا نه. در هر حال همه [ی] پنجاه و سه نفر هم از این قضیه مسبوق‌اند. منازل دکتر بهرامی و ارانی نزدیک هم بود [ند] و در یک وقت گرفتار شدند. البته منزل دکتر بهرامی و دکتر ارانی از لحاظ شخصیت‌شان در نظر پلیس واضح بود، و پلیس منازل آنان را می‌دانست. حالا چرا شورشیان را برده بودند نمی‌دانم. بلکه برای اطمینان پیدا کردن به گفته‌هایش. ولی منزل کامبخش و اسم او را، بنا به گفته‌ی خود کامبخش، شورشیان نمی‌دانست، و [او را] به نام امیری می‌شناخت. این [امر]، از یک طرف، وسیله‌ی کشف قضیه شد و، از طرف دیگر، آذری در نهم اردیبهشت در نتیجه‌ی گفتار خود فروهید و شورشیان (شورشیان پس از مراجعت از شوروی به طهران در منزل ضیای الموتی، که آذری نیز با او هم منزل بود، بنا به سفارش کامبخش، منزل کرده بود) توقیف شد. بعداً، در شانزدهم پژوه [اردیبهشت] در مازندران توقیف شد. به طوریکه در فوق، در ضمن سؤال جوانشیر از من ذکر شد، در ۱۲ اردیبهشت اسم پژوه برای پلیس معلوم بود، و از من سؤال شد که: پژوه را می‌شناسی؟ بعد از توقیف پژوه، رضوی و زمانی و آناقلیچ بابایی ترکمن در مازندران و استرآباد توقیف شدند.<sup>۴</sup> به طوری که طبری، که در آن موقع در مازندران توقیف شد، گفته است، و خود پژوه نیز راجع به فشار پلیس مازندران می‌گفت که، پژوه بی‌اندازه تحت فشار پلیس قرار گرفت، و زمانی، رضوی، و آناقلیچ بابایی با پژوه آشنایی خیلی نزدیک داشتند. پژوه نیز زمانی و آناقلیچ رامی شناخت، و

۱. در اصل، است.

۲. در اصل، است.

۳. در اصل، است.

۴. در اصل، می‌شوند.

حتی، بنا به معرفی پژوه، آناقلیچ می‌خواست آذری را به‌طور قاچاق به شوروی بفرستد، ولی آذری در بدرقه ترسید و نرفت. در هر حال، این دو سه نفر در نتیجه‌ی گفتار آذری یا پژوه توقیف شدند. چون پژوه مانع شد از اینکه پرونده‌اش در حضور همه خواننده شود؛ خودش خصوصی خواند. لذا، مطالب صددرصد برای من روشن نشد که آذری اسامی این سه نفر را گفت یا پژوه. ولی برای من مسلم است که آذری اسم پژوه را گفته، و حدس می‌زنم پژوه اسامی سه نفر دیگر را برد. [متنها]، آذری بعداً هر اطلاعی نسبت به آنان داشت در نزد پلیس اظهار نمود. در هر صورت، در نتیجه‌ی اقرار هر که توقیف شده باشند، در نتیجه‌ی فشار بود و خودشان ابتدا به ساکن صرفاً از راه خیانت و یا تسلیم اقرار نمودند. البته، شخص رضوی، زمانی، و آناقلیچ، که بیشتر در کار خودشان دقیق بودند و مورد سؤال از طرف مستنطق واقع شدند، می‌دانند در نتیجه‌ی اقرار کی توقیف شده بودند.<sup>۱</sup>

در ۱۸ یا ۱۹ اردیبهشت ضیای الموتی و اعزازی توقیف می‌شوند و پس از آنکه آذری توقیف می‌شود ضیای الموتی که نمی‌دانست او در توقیف است به دکان ضیای جورابچی، که آذری اغلب در آنجا بود، به سراغ آذری می‌رود، ولی [گویا پلیس برای اینکه رفقای آذری را بشناسد در آنجا نشسته بود. وقتی که ضیای الموتی اسم آذری را می‌پرسد، پلیس دخالت نموده، از او می‌پرسد: شما کی هستید؟ او اسمش را عوضی می‌گوید، ولی پس از رد شدن الموتی ضیای جورابچی او را معرفی می‌نماید و فردای آن روز توقیف می‌شود و اعزازی به احتمال قوی، بنا به گفته‌ی آذری توقیف می‌شود، و اعزازی هم به احتمال قوی، بنا به گفته‌ی آذری، توقیف می‌شود. گویا آذری با [ناثینی؟] و ضیای الموتی هم منزل بوده، بالنتیجه، ناثینی هم توقیف می‌شود. ضیای الموتی امیر را، که [تامش را] شورشیان در اقرار خود گفته [بود]، به پلیس شناساند [دایر بر این] که: این همان کامبخش است. بالنتیجه، کامبخش توقیف می‌شود. کامبخش به محض ورود شروع به اعتراف می‌نماید.

اعترافات ایشان با طرز بدی انجام می‌گیرد و پرونده‌ی او مانند کتابی است که همگی در منزل خود با فراغت کامل در مدت متمادی مطابق با یک نقشی قبلی می‌نویسد، و دارای فصول مختلف در تحت عنوان‌های تشکیلات، ارتباطات، بودجه و غیره می‌باشد. در نوشته‌هایش کاملاً روح تسلیم هویداست<sup>۱</sup>، و [این مطالب] بدون هیچگونه زجر و شکنجه و کوچک‌ترین مقاومتی گفته شد [ند]. تصور می‌کنم کامبخش تحت تأثیر مرخص شدن آن عده از کمونیست‌هایی که سابقاً در زمان سیاست تشکیلات آیرم اقرار نموده و با دادن التزامی مرخص شده بودند قرار گرفت، و گمان می‌کرد با این اقرار نمودن سرنوشت ایشان نیز [همچون] سرنوشت آنان خواهد شد. عده‌ی زیادی از محصلین در نتیجه اقرار کامبخش توقیف شدند. آنانی که با کامبخش ارتباط داشتند می‌گفتند که چیزی راجع به آنان در گفتن به پلیس کتمان نکرده و مخفی ننموده بود.

در هر حال، کامبخش یکی از مسببین اصلی کشف قضایاست. پس از خواندن پرونده‌ی دکتر ارانی و قرائن دیگر معلوم شد که دکتر ارانی بعد از کامبخش اقرار نموده [بود]. علاوه بر آن، طرز اقرار دکتر ارانی با کامبخش تفاوت کلی دارد. از طرز تشکیل پرونده معلوم می‌شود [که]، پس از آنکه ارانی اولین اقرار خود را می‌نماید، [در] دنباله‌اش پشیمانی برای ایشان پیدا می‌شود. از آن به بعد آن روح مبارزه با پلیس از پرونده‌اش مفهوم می‌شود. بعد از آن در تمام دوره‌ی زندانی بودنش تا محکمه و از آن موقع تا روز مرگ همیشه [در] مبارزه با حکومت ارتجاعی رضاخان به سر برده، و با پلیس دست به گریبان بود. باید دانست که کامبخش نه تنها اقرار نمود، [بلکه] در زندان نمی‌خواست این عمل خود را بشناسد، ولو اینکه به نام اشتباه هم [بوده] باشد؛ برعکس، سعی می‌نمود که گناه را به گردن دکتر ارانی بیندازد. برای این کار تشبیهات زیاد نمود و موفق شد یک عده از جوانان را فریب داده، تحت تأثیر خود بکشد. در این کار موفق [بود] و توانست ظاهراً آنان را قانع نماید که دکتر

۱. در مورد متن بازجویی‌های وی نگاه کنید به فرزانه، پرونده، صص ۲۲۴-۱۸۸.

ارانی اول اقرار نمود [بود]. [او] تا اندازه‌ای حس بدبینی نسبت به دکتر ارانی در یک عده از جوانان ایجاد نمود. اگر احياناً وضعیت اجازه نمی‌داد که پرونده‌ها خوانده شود، [هم] مانند پرونده‌های کمونیست‌هایی که قبل از [ما] پنجاه و سه نفر؟] توقیف شده بودند، دکتر ارانی برای همیشه مسبب واقعی کشف قضایا [می‌شد]، و از اینکه این شخص [کامبخش] ابتدا به ساکن چه چیز مجهولی را برای پلیس (اداره‌ی سیاسی) کشف کرد، ولی خوشبختانه مقتضیات اجازه داد که کم و بیش قضایا روشن شود.

اگر بخواهیم به پرونده‌ی فرد فرد پنجاه و سه نفر دقیق شویم، می‌بینیم هر کسی اقرارهایی دارد. ولی نوع اقرار و اینکه شخص ابتدا به ساکن چه چیز مجهولی را بر پلیس (اداره‌ی سیاسی) کشف کرد، و در تحت چه اوضاع و احوالی<sup>۱</sup> و عوالمی قرار گرفته؛ اداره‌ی سیاسی تا چه اندازه به شخص او مظنون و معترفین اولی چه چیزهایی راجع به او گفته؛ اداره‌ی سیاسی درباره‌ی او چطور فکر می‌کند؛ [...] آیا ممکن است اسرار زیادی از او کشف نماید، تا بیشتر فشار بیاورد یا نه؟ اسراری ندارد و به فشار نمی‌ارزد؟ زیرا اداره‌ی سیاسی در موقع گرفتاری به اشخاص به این مناسبت بیشتر فشار می‌آورد که فکر می‌کرد ممکن است تشکیلات جدیدی، یا جریان تازه‌ای، و یا شخص تازه‌ای را بوسیله‌ی او پیدا نماید؛ و الا، اگر می‌فهمید که این شخص خودش عضو تشکیلاتی هست و یا عقیده به [...] مرامی دارد ولی اسرار زیادی نمی‌داند، چندان فشار وارد نمی‌آورد؛ زیرا سوءظن اداره‌ی سیاسی کافی بود که یک متهم را هر قدر بخواهد در زندان نگه دارد، و دیگر خود را محتاج نمی‌دید حتماً از او اقراری یا مدرکی داشته باشد تا در محکمه مدارک را ارائه دهد؛ زیرا اداره‌ی سیاسی و شهربانی خود را فعال مایشای می‌دانست [ند]. مخصوصاً، در موقع گرفتاری ما، که، تا آن موقع، فرستادن کمونیست‌ها به محکمه موضوع نداشت. تقریباً باید گفت اولین پرونده‌ای که به نام عضویت در فرقه‌ی اشتراکی به محکمه فرستاده شد پرونده‌ی ما بود. در

۱. در اصل، شرایطی.

هر حال، باید توجه داشت تا چه حد اداره‌ی سیاسی نسبت به او [گروه ۵۳ نفر؟] مظنون است؛ چقدر از طرف اداره‌ی سیاسی به او فشار آورده و مورد زجر و شکنجه قرار داد. آیا رفیقی را که هنوز پلیس نمی‌شناخته به پلیس (اداره‌ی سیاسی) معرفی کرد. همه‌ی اینها و خیلی چیزهای دیگر را در قضاوت خود دخالت می‌دهم، مخصوصاً طرز رفتار یک کمونیست را در زندان، شرکت در مبارزات، طرز تماس آنان با پلیس، و رویه‌ی آنان نسبت به رفقا و زندانیان دیگر را بی‌اندازه در قضاوت دخالت می‌دهم، مخصوصاً رفتار افراد [گروه] پنجاه و سه نفر را که در ارتجاعی‌ترین مواقع حکومت پهلوی در زندان بودند. آنانی که با همه‌ی این فشار از رویه و فکر کمونیستی خود منحرف نشدند خیلی قابل دقت است. من معتقدم که باید به آنانی که خیانت نموده‌اند، گذشته از اینکه در فرقه و یا تشکیلاتی که در تحت رهبریت فرقه دایر می‌شود، راه نداد. بلکه، بر خلاف گذشته که خیانتکاران از طرف تشکیلات فرقی مجازاتی ندیدند، بالنتیجه امثال کامبخش و شورشیان سوءاستفاده می‌نمایند، باید مجازات شدید شوند، تا در آینده اشخاصی مانند کامبخش پیدا نشوند که زحمات چندین ساله‌ی فرقه را در عرض یک ساعت محو و نابود نمایند. ولی عقیده دارم در تشخیص خائن دقت بیشتری به عمل آمده، و تمام جهات را در موقع قضاوت مورد دقت قرار دهند. اشخاصی در [گروه] پنجاه و سه نفر وجود دارند [که]، نه تنها همه‌ی این فشارها آنان را از رویه‌ی انقلابی و عقیده‌ی خود منحرف ننموده، بلکه روز به روز، در نتیجه‌ی دیگر فشارها روحیه‌ی انقلابی آنان قوی‌تر شده، و از خودگذشتگی بخصوصی از خود بروز می‌دادند؛ روز به روز ایمانشان به عقیده‌ی کمونیستی و انقلابی و برانداختن بساط ظلم و وحشی‌گری سرمایه‌داری سخت‌تر می‌شد.

ضمناً، این قسمت را نگفته نگذارم که قبل از توقیف شدن پنجاه و سه نفر اشتباهاتی شد که در توقیف اشخاص و سوءظن قوی اداره‌ی سیاسی نسبت به توقیف‌شدگان و اقرار آنان مؤثر افتاد.<sup>۱</sup> مثلاً، به طوری که شاندرمنی (برادر

۱. در اصل، است.

شورشیان) می‌گفت، قبل از اینکه شورشیان از شوروی مراجعت کند و مجدداً به اهواز برود (شورشیان قبل از رفتن به شوروی در اهواز اقامت داشته بود) [از سوی کمینترن] برای کامبخش نامه‌ی نوشتند که شورشیان در اهواز مورد سوءظن و تعقیب شهربانی بود.<sup>۱</sup> در این صورت، اگر گفته‌ی شاندرمنی راست باشد، رفتن مجدد شورشیان به اهواز بی‌احتیاطی صرف و اشتباه محض است؛ یا اینکه کامبخش بوسیله‌ی پست برای شورشیان پول می‌فرستد و قبل از آنکه رسید این پول را از شورشیان بگیرد [و] اطمینان پیدا کند که پول به او رسیده [است] پول دوم و سوم را نیز بوسیله‌ی پست می‌فرستد. اتفاقاً، [چون] شورشیان توقیف شده بود و تمام این نامه‌ها و پول‌ها را شهربانی وصول می‌کرد<sup>۲</sup>، به شورشیان فشار می‌آورند که: این پول‌ها را کی می‌فرستد. شورشیان که در روزهای اولیه‌ی توقیفش مقاومت می‌نمود و نمی‌خواست اقرار کند، ناچار شد بگوید که برادرم از رشت می‌فرستاد. لذا، برادرش را توقیف نمودند و پس از دو سه ماه توقیف و کشف قضیه مرخص شد.<sup>۳</sup>

در هر حال، این قبیل اشتباهات و بی‌احتیاطی‌ها [بنیاداً؟] می‌شود که من، چون در خارج با کامبخش آشنایی نداشتم، نتوانم شرح بدهم. اگر این نوشته‌ها [همچون این گزارش] عمومیت پیدا نماید و همه‌ی پنجاه و سه نفر [خاطرات خود را] بنویسند، ممکن است از این قبیل استنباطات و مدارک زیاد پیدا شود. حتی راجع به طرز اقرار، زیرا چیزهایی هست که من از یادم رفته [است و] دیگران ممکن است یادشان باشد و زیاد در کشف قضایا [...] مؤثر باشد.<sup>۴</sup>

### در زندان

پس از اینکه پنجاه و سه نفر توقیف شدند، در ابتدا، بر حسب دستور اداره‌ی سیاسی، در سلول‌های انفرادی زندانی بودند، و بواسطه‌ی عدم اطلاع از وضعیت زندان و طرز مبارزه، نداشتن دسترسی به همدیگر، و عدم آشنایی

۱. در اصل، است.

۲. در اصل، می‌کند.

۳. در اصل، می‌شود.

۴. در اصل، است.

[با] یک دیگر، و اینکه قبل از زندانی شدن آنان را به وظایف‌شان در زندان آشنا ننموده بودند، [ایشان] نتوانستند [...] مبارزات اجتماعی بر علیه مأمورین زندان و اداره‌ی سیاسی را سامان دهند<sup>۱</sup>، و از طرفی سوءظن رفقا به یکدیگر، که یکدیگر را مسبب [بدبختی؟] خود می‌دانست [ند]، غیر از سلول‌های [؟] زندان [...] وسیله‌ی دیگری برای جدایی بین رفقا بود، مانع مبارزات اجتماعی بود. فقط تنها کاری که در آنجا می‌شد [کرد] مبارزات انفرادی بود، و یا کمک مالی بود، که بعضی از رفقای که [به پول] دسترسی داشتند، به رفقای بی‌بضاعت می‌نمودند. این کمک خیلی مخفی بود. در همین مواقع بود که چند نفر از زندانیان قصر را، که به اتهام عضویت در فرقه اشتراکی هفت یا هشت سال بدون محاکمه و تعیین تکلیف زندانی بودند مانند اردشیر [اوانسیان]، [عبدالقدیر] آزاد، و یوسف [افتخاری] را به نام اینکه در زندان قصر جاسوس زندان را کتک زده [بودند] برای تنبیه به توقیف‌گاه آوردند. [رضا] روستا را نیز، که پس از پنج سال زندانی شدن به دامغان تبعید نموده [بودند]، مجدداً به علتی توقیف نمود [ند]، و او را نیز از دامغان به توقیف‌گاه تهران آوردند. وضعیت این عده، که هر یک پس از هفت یا هشت سال زندانی بودن و تبعید شدن، باز هم دارای روحیه‌ی خوبی بودند، و مذاکرات و صحبت‌های آنان از بالای پنجره‌های سلول‌ها با رفقای پنجاه و سه نفر، در روحیه‌ی دیگر رفقای پنجاه و سه نفر تأثیر نیکویی [می‌بخشید]. آنانی که دارای ایمان واقعی بودند بیشتر از سایرین کنجکاو می‌شدند، و در مواقع فرصت خود را به آنان نزدیک [می‌آموده]، تا بهتر از جریان زندان و زندانیان سیاسی قصر (زندان مرکزی) و طرز اجتماعات آنان، رفتار مأمورین زندان با ایشان، طرز غذا و هواخوری، و سایر برنامه‌ی زندگانی آنجا سؤالات و مذاکرات می‌نمودند. ورود رفقای مذکور فوق از زندان مرکزی و تبعید به اینجا و صحبت نمودن رفقای پنجاه و سه نفر از بالای پنجره‌های سلول‌های انفرادی با آنان یک اثر خوب داشت، و آن این بود که روحیه‌ی دیگر رفقای

---

۱. در اصل، نمایند.

پنجاه و سه نفر تقویت شده، و فهمیدند که در زندان می‌شود با مأمورین در مقابل ناملایمات مبارزه نمود؛ می‌شد به یکدیگر کمک‌های زیادتری نمود. در نتیجه‌ی این اثر خوب، از طرفی، و، از طرف دیگر، در اثر طول مدت زندانی بودن انفرادی، گذشتن دوره‌ی تحقیقات، و نزدیک شدن خروج از زندان انفرادی به حال عمومی، بالنتیجه، سست شدن رژیم سخت انفرادی، باز شدن بعضی درها، تماس بیشتر رفقای پنجاه و سه نفر با همدیگر، و تا اندازه‌ای روشن تر شدن وضعیت پرونده‌ها، آن تنفرهای بی‌ربطی که هر شخصی به شخص دیگر داشت رفع و مسبین واقعی کم‌کم می‌رفتند که معرفی شوند. [این امر] باعث شد که در عید انقلاب اکتبر ۱۹۳۷<sup>۱</sup>، به موجب یک قرار قبلی، هر یک در سلول خود در ساعت معینی با خواندن سرود بین‌الملل با هم با صدای بلند عید گرفته و از بالای پنجره‌ها، حتی از کریدوری به کریدور دیگر، با سلام کمونیستی و گفتن درود «روته فرونت»<sup>۲</sup> [Rote Front] به همدیگر تبریک گفتند.<sup>۳</sup>

در عین حال، در نتیجه‌ی تبلیغات سوء یوسف [افتخاری] و آزاد در بین پنجاه و سه نفر [این بود] که موفق [شد] در چند نفر از جوانان ساده‌ی خالی از ذهن، مانند منو و حکمی، تأثیر نماید. [این] نتیجه‌ی بدی است که از آمدن رفقای قصر به توقیف‌گاه شهری عاید شد. تبلیغات یوسف [افتخاری] عبارت بود از بدگویی از سیاست داخلی حکومت شوروی، محاکمات تروتسکیست‌ها، که جریان روزانه‌ی آن موقع بود، استالین، و متفر نمودن جوانان از کمونیست‌های ایرانی مقیم شوروی، مخصوصاً آنانی که در کارهای فرقه‌ی ایران دخالت داشتند؛ بدگویی از نمایندگان فرقه‌ی [کمونیست] ایران که در کمیترون بودند. گویانکه بر علیه این تبلیغات سوی یوسف و آزاد، به اندازه‌ای که در زندان انفرادی میسر بود، مبارزه شد. ولی آن افکار بد و غلط محو نشد، و اثر بد آن در قصر (زندان مرکزی) ظاهر شد.

۱. این باید ۱۹۳۸ و نه ۱۹۳۷ بوده باشد، زیرا در ۱۳۱۶/۱۹۳۷ هنوز پرونده خوانده نشده بود و عناد و بدبینی همچنان ادامه داشت.

۲. در اصل، روت فرونت؛ به معنای «جبهه‌ی سرخ».

۳. در اصل، گویند.

(جریان تبلیغات یوسف و آزاد را در توقیف‌گاه سابقاً شرح داده‌ام. [۹]).

پس از اینکه پنجاه و سه نفر از زندان انفرادی به عمومی منتقل شدند روز به روز روحیه‌ی مبارزه با مأمورین زندان و کمک به یکدیگر در اکثر آنان، در نتیجه‌ی جریانات قبلی، که فوقاً گفته شد، و تبلیغات رفقای از پنجاه و سه نفر، که دارای تجربه‌ی بیشتر بودند، تقویت شد. قبل از آنکه [ایشان] به زندان مرکزی منتقل شوند، مبارزات انفرادی و اجتماعی چندی، که عجالتاً از شرح آنها صرف نظر می‌کنم، مبادرت ورزیدند. از طرفی، تماس زندانیان با مأمورین و خشونت مأمورین و، از طرف دیگر، انتقال پنجاه و سه نفر به زندان مرکزی و محصور شدن [ایشان] با زندانیان سیاسی [ای که] هفت سال و هشت سال زندان کشیده [بودند] بیشتر توانستند خودشان را برای مبارزات اجتماعی حاضر نمایند. چنانکه می‌بینیم، یک ماه و نیم پس از ورود به زندان مرکزی، اعتصاب و گرسنگی شهریور ۱۳۱۷ را، در اثر رژیم سخت و شدیدی [...] که مأمورین زندان شروع به ایجاد آن نموده بودند، با شرکت عده‌ی زیادی از زندانیان سیاسی قصر اعلان نمایند. (این اعتصاب خود یک موضوع و فصلی علیحده است.) پس از این اعتصاب که مأمورین شهربانی با کمال خشونت و بی‌رحمی آن را خاموش نمودند - گویانکه عده‌ی کوچکی را برای همیشه از صحنه‌ی مبارزات خارج نمود - ولی به اکثر پنجاه و سه نفر فهماند که با چه دیو مهیبی دست به گریبان بودند. بنابراین، غصبانی تر [شدند] و بیشتر به فکر چاره‌ی دردهای خود می‌افتادند.

پس از محاکمه‌ی پنجاه و سه نفر، که یک ماه و نیم پس از اعتصاب شهریور ماه انجام گرفت، برگشتن پنجاه و سه نفر از محاکمه با محکومیت‌های سنگین به زندان، و مراجعت رفقای که در موقع اعتصاب شهریور ماه برای تنبیه، پس از خوردن شلاق، به توقیف‌گاه منتقل شده بودند، از طرفی، و تشدید فشار مأمورین زندان و اذیت و آزارهای بی‌حد آنان نسبت به زندانیان، که برای یک قطعه کاغذ، که لغت‌های روسی یا فرانسه [روی آن] نوشته شده بود، می‌بایستی ده [...] دوازده روز در زندان تاریک، بدون لباس کافی، در روی زمین مرطوب بدون فرش و بالاپوش، بخوابند؛ از طرف دیگر

– و علاوه بر اینها و اذیت [از سوی] زندانیان فاسد که جیره‌خوار مأمورین زندان و، به قول خودشان، جاسوس [ان] زندان بودند و اخبار راست و دروغ بر علیه زندانیان هر روز به مأمورین گفته و هر آن برای زندانیان کمونیست پاپوش درست می‌نمودند به زندانیان می‌فهماند که باید بیش از پیش متحد شده، و در مقابل جاسوس‌های زندان که از خود زندانیان تشکیل شده بود – و مأموران زندان صف واحدی ایجاد نمایند. دیگر همه‌ی پنجاه و سه نفر و الفاظ قدیمی و جدید از بین رفته، [و] هرکسی که خود را کمونیست می‌دانست در صف واحدی جمع شده، و خود را برای مبارزه با ناملایمات زندان حاضر و آماده نمود. در این موقع باز یوسف [افتخاری] و رفقای او وسایلی فراهم نمودند تا<sup>۱</sup> اقدامات کمونیست‌ها را بی‌نتیجه گذارند. لذا، خودشان به همکاری کامل منو و حکمی خواستند وسایل تفرقه‌ی رفقا را فراهم نمایند. لذا، هر وسیله‌ای که [به آن] دسترسی داشتند به کار می‌بردند، تا این صف واحد رفقا را به هم زده، و تجزیه نمایند – از قبیل استفاده از بی‌طرف‌ها و جاسوس‌های زندان؛ استفاده از مختصر اختلافی که بین بعضی از رفقا پیدا می‌شد؛ دامن زدن به این اختلافات، به طوری که فشار و آزار این دسته، که خود را به نام دوست می‌نامیدند، از فشار زندان برای کمونیست‌ها بدتر شد<sup>۲</sup>؛ و مخالفت نمودن با هر گونه اعتصاب یا اقدامی برای بهبودی وضعیت خوراک و سایر قسمت‌ها. اگر بخواهم همه‌ی اینها را بنویسم و شرح بدهم [که] چقدر این جریان‌ها از مبارزات زندانیان جلوگیری می‌نمود و چقدر این عده‌ی کوچک برای کمونیست‌ها مزاحمت فراهم می‌نمودند فرصت زیادی را لازم دارد. فقط باید دانست عملیات اینان بر علیه کمونیست‌ها خود یک فصل مهم مبارزات کمونیست‌ها در این چندساله‌ی اخیر است، که پنجاه و سه نفر در زندان مرکز بودند. اینان، با وجودی که از لحاظ تبلیغات تروتسکیستی خود را مخفی می‌نمودند، معهذرا در مواقع فرصت از دلسوزی نسبت به محاکمه‌شدگان [مسکو]، که به جرم داشتن عقاید

۱. در اصل، که. ۲. در اصل، شده بود.

تروتسکیستی خسارات مهمی به شوروی وارد نموده بودند، و اظهار اینکه آنان گناهی نداشتند، یا تبلیغ اینکه تئوری‌های تروتسکی هنوز به موقع عمل گذاشته نشده تا ثابت شود که غلط‌اند، و تبلیغات دیگر کوتاهی نمی‌نمودند. اشخاصی که به دور یوسف [افتخاری] جمع شده و بر علیه کمونیست‌ها مبارزه می‌نمودند عبارت بودند از [خود] یوسف افتخاری، رحیم [همداد؟]، عطار، [؟] علی‌زاده، [فریدون] منو، [علینقی] حکمی، عباس گاندی (علی امید)، [عبدالقدیر] آزاد، [خلیل] انقلاب [آذر]، [؟] تکایی و احمدی (عبدالحسین). به طوری که در فوق گفته شد، اینان از اشخاص بی‌طرف و جاسوس‌ها استفاده می‌نمودند، و بعضی شاخ و برگ‌های دیگر مانند [نصرت‌الله] جهانشاهلو [افشار]، [ابوالقاسم] اشتری، [آناقلیچ] بابائی ترکمن و غیره. به طوری که از کریدور ۷ خبر می‌رسید، در اواخر از [رضا] ابراهیم‌زاده و [علی کامکار] صادق‌پور نیز در مواقع مخصوص استفاده می‌نمودند. اما کمونیست‌ها که در یک صف واحد قرار داشتند عبارت بودند از [؟] دهقان، اردشیر [اوانسیان]، دکتر [رضا] رادمنش، [ایرج] اسکندری، [مجتبی] بزرگ‌علوی، [تقی] شاهین [بعدها ابراهیم‌ف]، دکتر [مرتضی] یزدی، [محمد] فرجامی، [؟] میرقاسم، [ساشا]، [؟] [محمد] پژوه، داودخان [؟]، [عباس] آذری]، [لثو] زوولون [معروف به حسین نوری]، [سید جلال حسن] نائینی، [مهدی] رضوی، [شعبان] زمانی، [اکبر] افشار [قبوتولو؟ فتولی؟]، [؟] تدین، ضیای الموتی، نور [الدین] الموتی، [مهدی] رسانی، غلام، میررحیم [؟]، احمد اصفهانی، و ارداش [؟]، [خلیل] ملکی، [تقی] مکی‌نژاد، یارمحمد [؟]، [علی] متقی، [؟] میزانی و غیره. ممکن است اسامی بعضی از رفقا از قلم افتاده باشد. دو نفر از آنان که الآن به یادم آمد [فضل‌الله] گرگانی و [انور] خامه. در هر حال، عده‌ی زیاد دیگری که بی‌اندازه نزدیک بودند. به این دسته نیز در زندان بودند، و از همین عده‌ای که در فوق ذکر شد عده‌ای وجود داشتند که در بعضی قسمت‌ها ضعف‌هایی داشتند. ولی رفقا [در این؟] وضعیت به طور کلی فکر می‌نمودند ممکن است [توان] آنان را اصلاح نمود. در عین حال، چون تشکیل این اجتماع برای حفظ زندانیان از فشار

زندان و جاسوس‌های زندان، در نتیجه‌ی مبارزه و کمک‌هایی به بی‌بضاعت‌ها، جلوگیری از امراض مُسریه، که هر روز در زندان روبه‌تزايد بود، معالجه‌ی مبتلایان، تأثیر نمودن در سایر زندانیان برای حفظ نظافت، و دیگر تبلیغ مرام کمونیستی در سایرین، ثابت نمودن فساد عقیده‌ی تروتسکیست‌ها - که در آن موقع، در نتیجه‌ی بودن یوسف و رفقاییش در بین زندانیان شیوع داشت، و جلوگیری از تبلیغات بر علیه کمونیست‌ها - که در آن موقع زندان [بانان] و جاسوس‌های زندان در بین زندانیان می‌نمودند. لذا، مانعی نمی‌دیدند که بعضی از اشخاص ضعیف که قبلاً وارد این جریان شده بودند در خود اجتماع اصلاح شوند.

در هر حال، اگر بخواهیم جریان زندان، مبارزات آنجا، اشکالاتی که کمونیست‌ها در داخل اجتماع زندانی خود داشتند، و چه اشکالاتی که در خارج برای آنان پیش می‌آمد، شرح دهم باید در جای دیگر و به طرز دیگر مفصلاً شرح داد.

### نظریه‌ی خودم به‌طور اختصار از هر یک از پنجاه و سه نفر

۱- دکتر ارانی در تحقیقات اداره‌ی سیاسی، پس از اقراری که کامبخش نموده [بود]، اقرارهایی نمود، ولی بعداً پشیمان [شد]، و در تمام مدت تحقیقات بعدی خود سعی داشت جریان گذشته را جبران نماید. در محکمه هم دفاع خوبی نمود. [او] در اعتصاب غذا<sup>۱</sup> فعالیت بخصوصی از خود بروز داد، و دارای شهامت مخصوصی بود. او از علوم مارکسیستی، مخصوصاً ماتریالیزم، اطلاعات زیادی داشت، ولی از لحاظ لنینیسم بهره‌ای داشته و به‌طور کلی [؟] کمونیست باایمانی بود.

۲- کامبخش در تحقیقات خود به طرز خیانت‌آمیزی اعتراف نمود، و یکی از مسببین اصلی کشف تشکیلات کمونیستی بود. در هر حال، هر اخلاق خوبی داشته باشد برای تشکیلات کمونیستی خوب نیست.

۱. در اصل، گرسنگی.

۳- دکتر بهرامی با فشار در تحقیقات خود اقرار می‌نماید، ولی شخصاً به عقاید کمونیستی سخت پایبند است و دارای ایمان خوبی است. [او] از اعمال اغراض خصوصی کاملاً به دور [است] و برای تشکیلات کمونیستی بی‌اندازه خوب است.

۴- شورشیان در تحقیقات خود، مانند کامبخش، به طرز خیانت‌آمیزی خیانت [کذا] نمود، و یکی از مسبب اصلی کشف تشکیلات کمونیستی بود. [او] برای تشکیلات کمونیستی خوب [عنصری] نیست.

۵- علی کامکار (صادق پور)، به محض ورود اقرار می‌نماید. [او در مورد] بعضی از دوستان خصوصی خود، که کمک‌هایی به او نموده بودند، در تحقیقات خود چیزهایی گفت، ولی آنان به زودی مرخص شدند. معلوم می‌شود مطالب مهمی نگفته [بود]، ولی درباره‌ی بعضی از پنجاه و سه نفر، که با آنان سابقه‌ی آشنایی در اصفهان داشته [بود] مطالب زیادی گفت. در هر حال، خود را در زندان خوب [به پیش] نبرده، و برای کار کمونیستی، به عقیده‌ی من، خوب نیست.

۶- محمود بقراطی. (خودم)، در عین حالیکه مرسوم نیست شخص در مورد خودش صحبت نماید، می‌گویم اگر من اشتباهی در بعضی جهات داشته [بوده] باشم، ولی ایمان‌ام به عقاید کمونیستی کامل است. در حقیقت، از روز اولی که خود را برای کار کمونیستی حاضر نمودم، به تمام معنا حاضر نمودم، و برای [انجام] هر کاری که از دستم برآید حاضرم.

۷- دکتر [مرتضی] یزدی. اگر در برلین داخل تشکیلاتی بوده [باشد] نمی‌دانم. ولی در ایران تا موقع توقیف داخل تشکیلات نبود، و در اوایل ورود به زندان هم خود را تا اندازه‌ای دور نگه می‌داشت. تا [اینکه؟] در دفعه‌ی دوم، یعنی ششم مرداد ۱۳۱۷، که [او را] به قصر آوردند<sup>۱</sup> کم‌کم خود را نزدیک نمود.<sup>۲</sup> در اعتصاب شهریورماه ۱۳۱۷ شرکت داشت، ولی در آخر نیامد. در زندان نسبت به صحت کمونیست‌های زندانی و بهبودی وضعیت

۱. در اصل، می‌آورند.

۲. در اصل، می‌نماید.

مادی کمونیست‌ها و سایر جهات خدمات زیادی نمود. [۱] و برای کارهای علنی خیلی خوب و حاضر خواهد بود و خدمات زیادی می‌تواند انجام داد و خواهد داد، ولی در کارهای غیر علنی در مواقع خطر<sup>۱</sup> اطمینان زیادی ندارم که او حاضر باشد. [۱] و قبل از زندانی شدن به انتشار مجله دنیا کمک پولی می‌نمود.

۸- [ایرج] اسکندری در انتشار مجله دنیا سهم بزرگی داشت از لحاظ معلومات مارکسیستی هم خوب است، و ایمان به کمونیستی هم دارد. از لحاظ اخلاق خصوصی هم خوب [است]. از روز اوّل ورود [به] زندان خود را به کمونیست‌ها نزدیک می‌نمود. در اعتصاب شهریور ماه ۱۳۱۷ شرکت نمود، ولی خود را خوب تا آخر تیرد حتی می‌توان گفت در اثر ضعفی که از خود نشان داد سبب شکسته شدن اعتصاب شد، ولی پس از آن هیچوقت خود را از کار کمونیستی دور نمی‌کرد و در زندان نسبت به کمونیست‌ها از لحاظ مادی (پولی) کمک زیاد نمود. در کارهای علمی از هر جهت حاضر است، و از این راه خدمات زیادی می‌تواند به کمونیست‌ها بنماید. چنانکه می‌نماید، دخالت او را در کارهای مخفی، مخصوصاً در مواقع خطر<sup>۲</sup> اطمینان ندارم. منظور از اطمینان نداشتن این نیست که تشکیلات را گیر می‌دهد، بلکه منظورم این است که اطمینان ندارم [که او] حاضر باشند کار نمایند.

۹- [بزرگ] علوی در انتشار مجله دنیا فعالیت داشته، [و] در زندان پس از ماه‌های اوّلیه زندان همیشه با کمونیست‌ها بود. در کارهای علنی حاضر است کار نماید و قابل استفاده است. در تحقیقات خود اقرار ننمود.<sup>۳</sup>

۱۰- دکتر [رضا] رادمنش سابقاً، یعنی قبل از رفتن به اروپا، در تشکیلات کمونیستی کار می‌کرده [بود]. پس از رفتن به اروپا و مراجعت به ایران تا موقع زندانی شدن چه تغییراتی نمود نمی‌دانم، ولی در زندان پس از ماه‌های اوّلیه، که من اطلاعی از او نداشتم، [او] همیشه با کمونیست‌ها بود، و از لحاظ مادی (پولی) و معنوی کمک به زندانیان کمونیست می‌نمود. عقیده‌ی من درباره‌ی

۱. در اصل، ارتجاعی.

۲. در اصل، ارتجاعی.

۳. در اصل، نمی‌نماید.

او این است که در کارهای علنی و غیرعلنی کمونیستی حاضر است کار نماید. در تحقیقات خود اقرار نمود، ولی از لحاظ خیانت نبوده است.

۱۱- [عباس] نراقی در زندان تشکیلاتی نبود، و در زندان هم بی طرف بود.<sup>۱</sup>

۱۲- ضیای الموتی قبل از زندانی شدن داخل در تشکیلات بود. پس از توقیف اقرارهایی کرد که<sup>۲</sup> وسیله‌ی دستگیری و شناساندن کامبخش شد.<sup>۳</sup> قبل از زندانی شدن فعالیتش زیاد بود، و حالا نیز حاضر برای فعالیت می‌باشد در زندان نیز خود را خوب [پیش] برد، و دارای ایمان کمونیستی می‌باشد و من به ایشان اطمینان دارم.

۱۳- نور[الدین] الموتی قبل از زندانی شدنش را نمی‌دانم. در زندان خویش را خوب [پیش] برد، و دارای ایمان کمونیستی می‌باشد در کار کردن ایشان اطمینان دارم.

۱۴- عماد[الدین] الموتی. هر طوری خود را [پیش] برده [بوده] باشد، نه از حیث اخلاق و [نه] سایر جهات او را شایسته کار کمونیستی نمی‌دانم.

۱۵- [نصرت‌الله] اعزازی از اشخاصی است که از او اقرارهای عجیبی تعریف می‌کنند، ولی یقین است از روی ضعف بود و این ضعف هنوز کاملاً از ایشان برطرف نشده [است]، یعنی دارای یک سادگی عجیبی است که هر آن در مواقع خطر ممکن است دچار ضعف شود. ولی با همه‌ی اینها، دارای ایمان کمونیستی است و به پیشرفت این مرام اطمینان کامل دارد. [ا] و خیلی میل دارد کارهای مهمی بنماید، و حاضر است زندگانی خود را در این راه بگذارد. در کارهای علنی و غیرعلنی حاضر به فعالیت می‌باشد. البته، در موقعی که دموکراسی وجود داشته باشد، ولو آنکه مختصر باشد، برای کار کردن خوب است. در مواقع خطر<sup>۴</sup> روی همان سادگی و ضعف اطمینان نیازی به او نیست.

۱۶- [خلیل] ملکی در زندان خود را خوب [پیش] برد. شخصاً هم آدم

۱. در اصل، بوده است.

۲. در اصل، ارتجاعی.

۳. در اصل، داشته.

۴. در اصل، دارد.

خوبی است، خیلی بی غرض و خیر و نسبت به زندانیان کمونیست بی بضاعت کمک‌های مادی (پولی) زیادی نمود، و در کمونیستی است و نمی‌دانم حاضر برای کار کردن کمونیستی باشد یا نه. اگر حاضر باشد قابل اطمینان است، ولی می‌دانم با هر کسی حاضر نیست کار کند.

۱۷- حسن حبیبی [۹] [از آنجا که در کارها، حتی گروهی؟ ...] منافع خصوصی را در فعالیت در کار نامید [۹] در هیچ یک از مبارزات اجتماعی تقریباً شرکت ننموده. به عقیده‌ی من نه خود حاضر به کار کردن است نه اطمینانی به کار کردن اوست.

۱۸- اکبر افشار [فتولی]. من ایمان کمونیستی در او ندیدم، با وجودی که در زندان همیشه ظاهراً با کمونیست‌ها بوده است، ولی هیچوقت نخواسته است از منافع خصوصی خود صرف نظر نماید. اخلاقاً خود را مذهبی نشان می‌دهد. در هر حال، من به او عقیده‌ای ندارم. در زندان حتی از گرفتن برنج [۹] از رفقای کمونیستی خود ابا نداشت، و حتی مقدار خیلی زیاد.

۱۹- [شعبان] زمانی [پیش] از زندانی شدن جزو تشکیلاتی نبود. در زندان همیشه با کمونیست‌ها بود. تا موقعی که با کسی غرضی پیدا ننمود [است]، در کار کردن خیلی خوب است، ولی همین قدر که با کسی غرضی پیدا نماید<sup>۲</sup>، به هر وسیله که به آن دست یابد می‌خواهد او را زمین بزند؛ و در این مواقع دیگر حاضر است تمام کارهای اجتماعی را برای این کینه‌توزی خود فدا نماید؛ و روی همین اخلاق اغلب کار رفقا به قضاوت در کار زمانی می‌گذرد.<sup>۳</sup> در هر حال، اطمینان زیادی با داشتن دیگر اخلاق از او نیست.

۲۰- [عباس] آذری در تحقیقات خود اقرارهایی نمود که فوقاً نوشته شد. آدم صریح و یک‌رویه [ای] نیست، و خیلی هم عوام‌فریب است، ولی در مواقع دموکراسی قابل استفاده است.

۲۱- [فضل‌الله] گزرگانی، گذشته از دوره‌های اولیه زندانی بودن و تحقیقاتش، مبارزات زیادی در زندان نمود، و پس از دوره‌های اولیه همیشه با

۱. لغاتی چند در این جمله ناخوانايند.

۲. در اصل، قدری که با کسی غرضی پیدا نمود.

۳. در اصل، بگذرد.

کمونیست‌ها بود. ایمان به کمونیستی دارد [حاضر؟] به فعالیت و کار می‌باشد البته این حاضر بودن او به کار، که من [به آن] عقیده پیدا نموده‌ام، تا موقعی است که در زندان بود بعد از خروج از زندان، تبعید و مراجعت از تبعید نمی‌دانم حاضر به فعالیت است یا نه. اگر حاضر باشد، قابل اطمینان و استفاده است.

۲۲- [انور] خامه‌ای، گذشته از اقرارها [ایش]، من همیشه در او ایمان کمونیستی دیده‌ام، و در زندان روز به روز پخته‌تر می‌شد. من به کار کردن ایشان اطمینان دارم.

۲۳- ولی خواجوی در زندان بر علیه کمونیست‌ها هرگونه فعالیت را می‌نمود، و جاسوسی‌های زیادی [که] نمود سبب شد که عده‌ی زیادی از اعتصاب‌کنندگان را شلاق زده، و به توقیفگاه ببرند، و بالنتیجه، دکتر ارانی از بین برود. کمونیست‌ها باید هزاران فرسنگ از او دور باشند.

۲۴- اناقلیچ بابائی ترکمن در زندان بر علیه کمونیست‌ها اقدام می‌نمود. بایستی همیشه کمونیست‌ها از او برکنار و دور باشند.

۲۵- خلیل انقلاب [آذر]، علاوه از آنکه بایوسف [افتخاری] و آنها بود، زحمات زیادی برای کمونیست‌ها فراهم نمود. [...] لازم است به‌طور جداگانه در اطراف کارهای او بحث نمود، [و] لازم است کمونیست‌ها از او نیز فرسنگ‌ها دور باشند.

۲۶- [حسین] تربیت شخصی بی‌طرف برای کار کمونیستی خوب نیست.

۲۷- [اکبر] شاندرمنی (برادر شورشیان) در مواقع دموکراسی برای کارهای علنی توده‌ای خوب است؛ برای کار مخفی کمونیستی اطمینانی [به او] نیست.

۲۸- [مرتضی] رضوی در تمام مواقع در زندان با کمونیست‌ها بود ولی، در هر حال، در مواقع دموکراسی و آزادی حاضر برای کار کردن است و مورد اطمینان هم هست. در مواقع ارتجاعی نه خود حاضر خواهد بود، و من هم اطمینانی به کارش ندارم؛ یعنی اگر حاضر هم بشود کار حسابی نخواهد نمود.

راجع به پنجاه و سه نفر / ۱۲۳

۲۹- محمد فرجامی قبل از زندان چه بود نمی‌دانم. در زندان خودش را خوب [پیش] برد. برای کار کردن علنی و غیرعلنی در مواقع دموکراسی و ارتجاعی حاضر است و اطمینان هم هست.

۳۰- رحیم رحیمی الموتی، خیاط، برای کار کمونیستی به هیچ وجه خوب نیست.

۳۱- [مهدی] رسایی در تحقیقات خود مقاومت زیاد نمود؛ با کمونیست‌ها همیشه همراه بود. در مبارزات شرکت می‌نمود. بد نیست، و حاضر هم برای کار کردن است.

۳۲- [تقی] شاهین تا آن موقعی که من با او در یک کریدور بودم او را جوان بدی نمی‌دیدم، و حاضر برای کار کردن بود؛ کنجکاو بودیش از پیش به عقاید کمونیستی آشنا شود و من نسبت به او اطمینان داشتم، ولی بعداً که مرا از کریدور ۷، شاهین در آن جا زندانی بود، به کریدور ۲ منتقل نمودند می‌گفتند<sup>۱</sup> در اواخر شاهین مثل اول نبود. ولی من نمی‌دانم.

۳۳- [علینقی] حکمی در جزو دسته یوسف [افتخاری بود]. علاوه از آنکه خودش حاضر برای کار کردن نخواهد بود، من او را مخالف تشخیص می‌دهم.

۳۴- [فریدون] منو مانند حکمی است، و علاوه از آن، موزی تر و مُقْتَن تر است.

۳۵- ابراهیم زاده، با وجودی که کارگر است، ولی شخصاً به اندازه [ی زیادی] مادی (پولی)، متملق، دورو، و در عین حال مفتن و دروغگو است.

۳۶- بهمن شمالی، [با اینکه] شخصاً کارگر [است]، ولی در جاسوسی که خواجوی بر علیه اعتصاب‌کنندگان شهر یورماه ۱۳۱۷ نمود [شرکت داشت - کاری] که منجر به شلاق خوردن عده‌ای و انتقال آنان به توقیف‌گاه [شد]، و بالتیجه، [منجر شد به] شکسته شدن اعتصاب و تشکیل شدن دوسیه برای عده‌ای، محاکمه شدن چند نفر از آنان، و محکوم شدن یکی یا دو نفر از آن

۱. در اصل، می‌گویند.

عده. [...] [این جاسوسی] با شرکت بهمن بود، ولی بعد از آن قضیه عمل دیگری از او سر نزد، و همیشه اظهار ندامت می نمود.

۳۷- [احسان] طبری در تحقیقات خود یکی یا دو نفر را گیر داد. در اوایل خود را خوب [پیش] نمی برد. در اواخر، پس از جدا شدن از بعضی رفقای بد، خود را به کمونیست‌ها نزدیک می نمود، و اظهار علاقه می نمود. در هر حال، در مواقع دموکراسی در خارج از فرقه قابل استفاده است.

۳۸- [تقی] مکی نژاد از آن اشخاصی است که در تحقیقات خود اقرارهای زیادی دارد، ولی در زندان، گذشته از ماه‌های اولیه، بلکه سال اول، همیشه خود را معتقد به عقاید کمونیستی دانست، و همیشه برای مبارزه حاضر بود.

۳۹- [محمد] پژوه از آن اشخاصی است که در تحقیقات خود اقرارهای زیادی دارد و، به طوری که گفتم، پرونده‌ی او در حضور همه خواننده نشد. بنابر این، [با این] که صد در صد نمی توانم بگویم به چه طریق اقرار نمود، در زندان - پس از اینکه از جنونی که در زندان [به آن] مبتلا شده بود معالجه شد - همیشه خود را طرفدار عقاید کمونیستی معرفی نمود. در مبارزات شرکت جدی داشت.<sup>۱</sup> از لحاظ اخلاق خصوصی مادی است.

۴۰- ۴۱- ۴۲- ۴۳- ۴۴- ۴۵- ۴۶- ۴۷- ۴۸- ۴۹- ۵۰- ۵۱- ۵۲- ۵۳- لاله، عتیقه‌چی، جهانشاهلو، اشتری، نسیمی، یوسف ثقفی، نائینی، دانشور، دکتر مرتضی سجادی، دکتر حسن سجادی، مجتبی سجادی، قدوه، حکیم الهی.

این است مختصری از جریان پنجاه و سه نفر و وضعیت زندان. البته، این اظهار نظر راجع به آنان خیلی مختصر است، و با نوشتن همه‌ی پنجاه و سه نفر در یک ورقه بیشتر از این ممکن نبود.

۱. در اصل، داشته است.





## نامه‌ی مخفی محمود بقراطی

به ک. م حزب توده‌ی ایران پیرامون کامبخش<sup>۱</sup>

### درآمد ویراستار چاپ اول

[«جوهر یک حزب مبارز در ادوار بحرانی و ایام ناکامی معلوم می‌شود. تا زمانی که جریان کار بر وفق مراد است، حزب از شوق پیشرفت تکاپویی دارد. در آن هنگام کمتر می‌توان فهمید که استواری آن سازمان از جهت اصولی و تشکیلاتی تا چه اندازه است. ولی وقتی دشواری و ناکامی پدید می‌شود، و شرایط محیط از حزب پایداری و خونسردی و اندیشه‌ی درست و روش خردمندان‌های را می‌طلبد، می‌توان فهمید که چه اندازه حزبی واجد چنین صفات اصلی و حقیقی است.»]<sup>۲</sup>

[«رفقای کمیته‌ی مرکزی و کمیته‌ی اجرایی در گرداب اغراض خصوصی و حسابگری‌ها غوطه‌ورند. آنها منافع نهضت را اغلب زیر پا می‌گذارند و آن را تحت الشعاع منافع خصوصی می‌نمایند. این چیزی نیست که امروز در زندان بگویم. بارها از آنها انتقاد هم شد، ولی گوش نکردند. ... بارها انتقاد شدید کردیم که رهبری را تقویت کنید و راه‌حل‌های مختلف نشان دادیم، ولی گفتند احتیاجی به آن نیست و رهبری حزب انجام می‌گیرد. ... هر وقت به فکر پریشان شدن صدها خانواده می‌افتم، جگرم آتش می‌گیرد. ... حق این بود که همان وقت از مسئولیت

۱. ارسالی به کمیته‌ی مرکزی حزب توده پس از تمجید از کامبخش پس از مرگش در لایبزیک. در تجدید چاپ این نامه ویرایشی نشده است، مگر در سجاوندی، املا، و چند مورد مشخص.

۲. این دو نقل قول به چاپ نخستین این متن در کتاب جمعه‌ها (ش ۴، ۱۳۶۴) افزوده شده بود.

۳. احسان طبری، «راز کامیابی»، نامه‌ی مردم، اول بهمن ۱۳۲۵، ص ۱. چون بخش آخرین این نامه زیاد به این موضوع مربوط نیست آورده نشده است. خواننده‌ی علاقه‌مند می‌تواند به اصل آن رجوع کند.

استعفا می‌کردم، زیرا در پیش‌آمد فاجعه‌ی ما، گرچه مسئولیت مستقیم نداشتم، ولی  
بهر ترتیب مسئولم.»

از نامه مورخ ۳۲/۸/۱۴ سرگرد وکیلی به همسرش<sup>۱</sup>

نوشته‌ای را که خواننده در دست دارد، چندی قبل یکی از دوستان [بزرگ  
علوی] که بیش از پیش علاقه‌مند به تذکار تاریخی است، در اختیار راقم این  
سطور گذاشت. چاپ آن در این فرصت مساعد به نظر آمد، زیرا هدف از  
«انتقادات» بقراطی<sup>۲</sup> فقط افشای نقش کامبخش در جریان لو دادن گروه  
پنجاه و سه نفر نیست، بلکه بیشتر مرادش بر ملا کردن شیوه‌ی تملق‌آمیز  
کمیته‌ی مرکزی به‌ویژه احسان طبری است.

۱. به نقل از اسناد تاریخی، جلد ۱۵، ص ۱۵۵.

۲. برای آشنایی با سرگذشت محمود بقراطی نگاه کنید به:

اسناد تاریخی، جلد پانزدهم، ص ۱۰۷ (مختصراً) و، به‌ویژه، به نامه‌ی مردم (تهران، آذر  
ماه ۱۳۲۵). مطابق نوشته‌ی اخیر او از جوانی وارد مبارزه شد و در نهضت گیلان شرکت  
داشت و سپس به شوروی رفت و دو سال در آنجا در مدرسه‌ی کمونیستی تحصیل کرد.  
پس از بازگشت به ایران و شرکت در گروه ۵۳ نفر دستگیر شد و به ده سال زندان محکوم  
شد. پس از آزادی از زندان به عضویت حزب توده درآمد، و در مقام‌های رهبری خدمت  
کرد. او اخیراً درگذشت. نامه‌ی مردم در وصف او چنین نوشت:

«عزت نفس بقراطی، سادگی و دست‌ودل‌بازی او در زندگی شخصی‌اش و بی-  
پیرایگی او زبان‌زد همه است... مردی بسیار عاقل [است] که حتی در کوچک‌ترین اظهار  
عقیده و ناچیزترین مشورتی که دیگران با او بکنند بی‌فکر صحبت نمی‌کند.» (ص ۴۳)  
به‌خاطر ناخوانایی متن نامه‌ی محمود بقراطی، در پاره‌ای موارد لغت‌هایی به متن افزوده  
شده است. سجاوندی نامه از آن ویراستار است. ...

در مورد نقش کامبخش در لو دادن گروه «پنجاه و سه نفر» نگاه کنید به کتاب ۵۳ نفر  
(بزرگ علوی)، مقدمه جلد پانزدهم اسناد تاریخی، و نیز جلد اول پنجاه و سه نفر (انور  
خامه‌ای)، جلد یکم، و سرگذشت ما و بیگانگان (دکتر جهانشاهلو). این دو نفر اخیر خود  
از گروه ۵۳ نفر بودند. اما متأسفانه هر یک به ترتیب به‌خاطر تمکین به‌قدرت‌ها در  
تاریخ‌نگاری دچار انحرافات ایدئولوژیک شده‌اند. و نمی‌توان روایت هیچ‌کدام را کامل یا  
عاری از غرض دانست. چه بهتر بود آن دیگر اعضای ۵۳ نفر که هنوز حیات دارند و  
مسئولیت سنگینی در اشتباهات متعاقب مرگ ارانی به دوش دارند نیز خاطرات خود را  
می‌نگاشتند، تا نسل‌های بعد از آنان دست‌کم با روایات گوناگون روبه‌رو می‌شدند. این  
ویراستار شخصاً این امر را از برخی از آنان درخواست کرده است و از جمله آقای ایرج  
اسکندری. [بهار ۱۳۶۳].

اقرات غم‌انگیز اعترافات احسان طبری، واکنش‌های گوناگونی را برانگیخته است. جمع وسیعی، حتی از میان مخالفان «چپ» حزب توده، نپذیرفته‌اند که این اعترافات راست و به میل انجام گرفته است. اینان بیشتر به این گرایش دارند تا این گفته‌ها را به «اقرار» زیر شکنجه نسبت دهند....

این را باید افزود که بسیاری از «موانع» طبری در اعترافات اخیر هیچ تازگی ندارند... آنجا که طبری، با دیگر رهبران حزب توده به همکاری با شوروی یا «خیانت» اعتراف می‌کنند، به راستی چیز تازه‌ای نمی‌گویند. این را هم خود می‌دانستند، هم مخالفان‌شان در نهضت چپ ایران. آنچه ظاهراً در این «اعترافات» تازگی دارد، رد «مارکسیسم» جزمی‌ای است که اینان به دنباله‌روی از مکتب شوروی و استالین آموخته و تبلیغ می‌کردند....

آخرین نکته‌ای که سخت شایان توجه است، این است که در اساس، در عمق طبری و یاران او کوچک‌ترین تغییری نسبت به گذشته نکرده‌اند. به راستی، اینان در گذشته نسبت به استالین و اتحاد شوروی و نیز نسبت به این مکتب جزمی‌ای که آموخته بودند و می‌آموختند، برخوردی نه علمی و شکاک، بل قویاً مکتبی داشتند....

شاید این شکست طبری و یارانش، این شکست حزب توده فراورده‌ای فرا راه نسل‌های آینده‌ی ایران باشد و چنانکه خود طبری خواسته است، این نسل‌ها، برخلاف صدها هزار توده‌ای و توده‌ایست، دیگر به سران حزب توده، به شیوه‌ی تفکر و اسلوب کار آن درنگلتند، و از بلایایی که به سر آن حزب و هواداران گوناگون آن آمد، دوری جویند.... [



اخیراً شماره‌ی ۳ سال دوازدهم مجله دنیا (نشریه تئوریک و سیاسی کمیته‌ی مرکزی حزب توده‌ی ایران) به دستم رسید. البته، سابقاً مانند بسیاری از رفقا، مخصوصاً اعضای کمیته مرکزی مقیم اینجا، از آن جمله برای اینجانب مطبوعات حزبی مستقیماً به آدرس شخصی آنها فرستاده می‌شد، و من مانند عده‌ی نام‌برده بالا، مطبوعات حزبی را زودتر می‌گرفتم. ولی چندی است این شیوه مرضیه منحصرأ در مورد اینجانب متروک مانده است. بنابراین،

مطبوعات حزبی با تأخیر به من می‌رسد، لذا نظری که در مورد سرمقاله‌ی نام‌برده داشته و دارم با تأخیر ارسال می‌شود، و ضمناً این سرمقاله مجبورم کرده باز هم درباره کامبخش صحبت کنم.

در هر حال در شماره‌ی نام‌برده مقاله‌ای به امضای ط. [طبری] به جای سرمقاله درج و منتشر شده [است] که برخی انتقادات جدی به آن وارد است. من نمی‌دانم تاریخ زندگی کامبخش، که مربوط به صد سال قبل و بیشتر از آن نیست، که آشنایان فراموش کرده باشند و احتیاج به مراجعه به تذکره‌نامه‌ها [داشته] باشد، تا یک نویسنده هر چه دلش می‌خواهد بنویسد و خواسته باشد به خورد مردم بدهد، و در عین حال بدین وسیله تاریخ حزب را مخدوش نماید. الحمدلله هنوز شاهد‌های سیاسی و حتی در بین اعضاء هیئت اجراییه و هیئت تحریریه و از آن جمله نویسنده‌ی سرمقاله نام‌برده همه حی و حاضرند و هیچ گوشه‌ی نادرستی رانمی‌شود هر قدر سلیس و روان و با گریه و زاری و قسم و آیه بنویسند و به مردم بقبولانند.

من نمی‌دانم چطور هیئت تحریریه اجازه می‌دهد چنین مقاله‌ای، که متأسفانه با واقعیت تطبیق نمی‌کند، در نشریه‌ی تئوریک و سیاسی کمیته مرکزی حزب توده‌ی ایران، آن هم به جای سرمقاله، آن هم در مجله‌ای که در پشت جلد آن نوشته شده است: «بنیانگذار: دکتر تقی ارانی»، که کامبخش برای تبرئه خود در نزد پنجاه و سه نفر و دیگران دشمنی خاص سیاسی نسبت به شخص رفیق شهید ارانی نشان داده است، نوشته شود. چطور رفیق اسکندری، دبیر حزب و مسئول تبلیغات که خود یکی از شاهد‌ها در تمام وقایع حزب و حوادث پنجاه و سه نفر در زندان رضاخانی بود، و تقریباً صد صفحه درباره کامبخش و دکتر کیانوری نوشته است به مطالب نوشته شده در سرمقاله ایراد نکرده است، و اجازه می‌دهد کسانی مانند نویسنده‌ی سرمقاله پیدا شوند که با حیثیت مجله‌ی تئوریک حزب، و بالنتیجه، با حیثیت خود حزب با درج مطالب به کلی غلط بازی کنند.

اخیراً پس از مرگ نوشین و کامبخش دو عضو با وفای فراکسیون (منزل کیانوری - کامبخش)، کسانی از وفاداران این فراکسیون، در مواقع فوت این

کسان، گذشته از اینکه در روزنامه‌ی مردم شرح حال و تسلیت منتشر می‌کنند، برخلاف معمول در مجله‌ی تئوریک دنیا مطالب خودساخته‌ای درباره‌ی زندگی آنها منتشر ساخته‌اند.

این هم یک‌نوع دیگر ابراز وفاداری نسبت به (فراکسیون منزل کیانوری - کامبخش) و اعضاء آن می‌باشد. امروز تنها دلخوشی افراد حزبی این است که دارای یک روزنامه و مجله و رادیو هستند، که اگر نویسندگان و گویندگان آنها دارای حسن نیت باشند و روش حزبی را ملاک کار خود قرار دهند، می‌توانند افکار صحیح حزب توده‌ی ایران را منتشر سازند. ولی، ما می‌بینیم کسانی مانند نویسنده سرمقاله‌ی شماره‌ی ۳ آبروی مطبوعات حزبی را بر باد می‌دهند و راه و رسم فراکسیون را به آیندگانی که ممکن است بیرق حزب را از زمین برداشته و آن را پایدار نگهدارند یاد می‌دهند. در ضمن راه و رسم فراکسیونی را تشویق می‌نمایند. من در این نامه نمی‌خواهم درباره‌ی همه‌ی ایرادات و انتقاداتی که به مضمون سرمقاله در شماره‌ی نام‌برده، شماره‌ی ۳، دنیا وارد است به بحث پردازم. من فقط به بعضی از ایرادات، که درباره‌ی هر یک از آنها این و یا آن عضو هیئت تحریریه شاهد و مطلع بود و اثبات صحت آن احتیاج به هیچگونه تحقیق خاصی در خارج از هیئت تحریریه نمی‌باشد، اشاره کنم.

در سرمقاله‌ی در شماره‌ی نام‌برده‌ی دنیا نوشته می‌شود: «او را به علت شرکت در اعتصاب گرسنگی تازیانه زدند و سپس به زندان بوشهر فرستادند.» برای اینکه رفتار پلیس را با کامبخش و تفاوت آن را با سایر افراد پنجاه و سه نفر ببینیم، لازم است به طور خلاصه بدانیم در دوره‌ای که پنجاه و سه نفر در زندان بودند چه خشونت‌هایی پلیس به طور اعمّ و به خصوص در مورد پنجاه و سه نفر اعمال می‌نمود، و بالاخص نسبت به کامبخش، مسئول تشکیلات کمونیستی ایران در آن دوره، اعمال کرد. ولی، من به این مورد فضای خاصی تخصیص نمی‌دهم، در ضمن شرح وقایع کم و بیش روشن خواهد شد. البته اشتباه نشود، در اینجا بحث در آن نیست که پلیس به زندانیان فشار وارد نمی‌کرد و یا فشار فوق‌العاده نسبت به زندانیان نبود، فشار پلیس در ایران به

زندانیان همیشه بوده و در مورد افراد خاص از یک دسته نیز فشار فوق‌العاده‌تر بوده است. و اگر امروز از لحاظ فرم تغییراتی کرده باشد، این تغییرات در جهت تشدید و فشار است. فشار به زندانیان در ایران پس از دوران فاشیسم مخصوصاً پس از کودتای شاه - زاهدی ۱۳۳۲/۱۹۵۳ به شدت بی‌حدّ خود رسیده که کمتر در ایران سابقه داشته و دارد. در اینجا بحث در این است که در مورد فشار پلیس به کامبخش آیا نسبت به سایر زندانیان شدت بیشتری داشت که نویسنده‌ی سرمقاله‌ی دنیا درباره‌ی فشار به کامبخش تکیه‌ی خاص می‌کند و می‌نویسد: «رفتار پلیس با کامبخش فوق‌العاده خشن بود.» بحث در این است که چرا نویسنده همه‌ی زندانیان را فراموش می‌کند و به کامبخش توجه مبذول می‌دارد.

اینک شروع می‌کنم از روز اول دستگیری کامبخش.

همانطوری که همه‌ی رفقا می‌دانند، کامبخش دستگیر می‌شود، [و] به محض ورود به اداره‌ی سیاسی و نشستن پشت میز بازپرسی و قرار گرفتن در مقابل بازپرس، قبل از اینکه زندانی گردد، بدون هیچگونه شکنجه این مسئول حزبی قلم و کاغذ برمی‌دارد. بدون اینکه درباره‌ی مسئولیت خود و عواقب وخیم گفتارش فکر کند، هر چه در چنته داشت می‌نویسد و به قول رهبر شهید و بنیادگذار مجله‌ی دنیا «کتابی» می‌نویسد. البته این کتاب بر علیه تشکیلات کمونیستی ایران، تشکیلاتی که به قول نویسنده‌ی سرمقاله‌ی شماره‌ی ۳ مجله: کامبخش «به همراه رفیق شهید دکتر ارانی و رفیق شهید سیامک هسته‌ی اولیه‌ی این سازمان را پدید آورد.» یعنی، با نوشتن این کتاب تشکیلات کمونیستی ایران را، ولو آنکه خودش تشکیل داده [بوده] باشد، با کمال آسودگی خیال تحویل پلیس داد، و اسامی عده‌ی کثیری از اعضای آن را در نزد پلیس دوره‌ی رضاخانی فاش کرد؛ پلیس هم همه را طبق معمول زندانی کرد. بنا به اعتراف خود کامبخش در پلنوم چهارم، او فقط چهارده نفر را لو داده است. یعنی در حدود یک‌سوم اعضای همه‌ی تشکیلات کمونیستی را تحویل پلیس داد. به عقیده‌ی من هیچ افسانه‌ای نمی‌تواند کامبخش را از این خیانت تبرئه نماید و هیچ نویسنده‌ای، هر قدر زبردست باشد، نمی‌تواند آن را

ندیده بگیرد و درباره‌ی کامبخش حماسه‌سرای‌ی نماید، مخصوصاً اگر نویسنده خود را کمونیست هم بداند. کامبخش، به عقیده‌ی من، این اعتراف بدون بحث و گفت‌وگو را بدین جهت در نزد بازپرس شهربانی کرد که گمان کرد او نیز، مانند خائینی نظیر شیرینلو (جمال)، فروزی (علی) و نظایر اینها که اقرار کردند و پس از مدت کوتاهی زندانی شدن آزاد گردیدند، او نیز آزاد می‌گردد. او نتوانست تفاوت سیستم کار آیرم را با روش رکن‌الدین خان مختاری، رئیس شهربانی کل، تشخیص بدهد. ولی کامبخش در ازاء این خدمت به پلیس از بعضی از فشارها، که در ابتدای دستگیری هر متهمی به او وارد می‌کنند، کم و بیش آزاد می‌شود.

اینک از نویسنده‌ی سرمقاله‌ی دنیا رفیق ط.، که از این جریان کاماوحقه اطلاع دارد، سؤال می‌شود، آیا این عمل کامبخش، مسئول و یا، به قول نویسنده‌ی سرمقاله‌ی مؤسس تشکیلات کمونیستی که در آن دوره چندین بار قبلاً به زندان افتاده و مرخص شده، یعنی آدمی بوده مجرب به هر دلیل و افسانه‌های ساختگی، انجام گرفته باشد، از نقطه‌نظر حزبی خدمت شمرد می‌شود یا خیانت؟ آیا در طرز این اعتراف و به‌طور کلی در این اعتراف ذره‌ای از خواص «رزمندگی و انسانی» که عنوان سرمقاله است و آن را صفت مشخصه‌ی کامبخش قرار داده است وجود دارد یا نه؟ و اگر وجود ندارد، آیا مخالف جدی «رزمندگی و انسانی» می‌شمارد یا نه؟ از نویسنده‌ی سرمقاله سؤال می‌شود، سایر احزاب کمونیستی و کارگری، مخصوصاً حزب کمونیست شوروی، که احزاب کمونیستی، از آن جمله حزب ما، کوشش می‌کند روش آن را سرمشق خود قرار دهند، چه روشی در مقابل چنین شخصی اتخاذ می‌نمایند؟ و آیا چنین مقاله‌ی حماسی در ارگان تئوریک و سیاسی حزب خود برای چنین شخصی می‌نویسد؟

اینک که به‌طور مختصر و خیلی کلی اشاره به رفتار کامبخش در مقابل پلیس و نابود کردن حزب کمونیست ایران و همچنین به «فشار» به کامبخش، یکی از مسئولین تشکیلات کمونیستی ایران در آن دوره، کردم، ببینیم با یک مسئول دیگر حزب کمونیست ایران رفیق شهید دکتر ارانی، پلیس چه

## رفتاری می‌کند؟

به اختصار باید گفت این رفیق شهید دکتر را لخت می‌کنند و به یک سلول مجرد در بسته که حتی پلاس آن را نیز جمع کرده بودند می‌اندازند، و ماه‌ها در تابستان و زمستان در سلول خالی از همه چیز و روی کف سمنتی می‌خوابد، و پلیس اجازه نمی‌دهد خانواده‌اش برای او وسایل رختخواب و خوراک و حتی حداقل وسایل دیگر زندگی بیاورند. مایه‌ی بسی تأسف است که نویسنده‌ی سرمقاله به فشارهایی که به دکتر ارانی برای گرفتن اقرار از او وارد آوردند، به خوبی وارد است و خود شاهد آن بوده است و می‌داند که این فشارها، یک قسمت در نتیجه‌ی اقرار آزاد و بی‌محابا و صادقانه‌ی کامبخش در نزد پلیس بود، و پلیس می‌خواست که دکتر ارانی نیز برخوردی نظیر برخورد کامبخش در مقابل او داشته باشد، ولی رفیق دکتر ارانی در حفظ شرافت کمونیستی خود و هم‌زنجیرانش پافشاری داشت. نویسنده‌ی سرمقاله از این ماجراها به خوبی مطلع است و خیلی هم بیشتر از من رفتار پلیس را، برخلاف مضمون سرمقاله‌اش درباره‌ی کامبخش (به قول نویسنده‌ی سرمقاله، مؤسس حزب کمونیست ایران)، می‌داند. فدارکای‌هایی که رفیق دکتر ارانی به خاطر حزب خود کرد و شهادتی که در مقابل پلیس و محاکمات فرمایشی نشان داد، سبب تهییج میهن‌پرستی هزاران نفر جوان ایرانی شد. دکتر ارانی اگرچه بالأخره نتوانست از دست پلیس جان به در برد و شهید شد، ولی امروز مورد احترام همه‌ی مردم ایران است و من معتقدم همیشه برای مردم ایران، و به خصوص کارگران و زحمتکشان، و بالاخص کمونیست‌های واقعی ایرانی، زنده خواهد ماند. فشار فوق‌العاده‌ی پلیس در آن روز چنان بود که به رفیق شهید دکتر ارانی وارد آورد، نه کامبخش که تنها فشاری که برای او بود، مانند اکثریت مطلق پنجاه و سه نفر، بسته بودن درب سلولش بود، آن را هم باید گفت خیلی فرمایشی بود، چنانکه در همان اوایل زندانی شدنش، در تمام مدتی که یوسف افتخاری تروتسکیست آن موقع، و آگنت [مأمور] بعدی انگلیس‌ها، تا موقعی که در توقیف‌گاه زندانی و با کامبخش هم‌کری‌دور بود، نهارها و شام‌ها و صبحانه را در سلول کامبخش و به اتفاق او می‌خورد، یعنی مهمان کامبخش

بود و پلیس هم چیزی نمی‌گفت. اجازه‌ی آوردن غذا و دادن رختخواب و سایر وسایل زندگی هم از طرف خانواده‌اش برای او بود. [اما] برای خیلی از افراد سالم پنجاه و سه نفر نبود. می‌خواهم ببینم پلیس و زندان چه فشار فوق‌العاده خاصی، اضافه بر فشاری که به همه‌ی افراد پنجاه و سه نفر وارد می‌آورند، برای کامبخش قائل شده بودند، که برای نویسنده‌ی سرمقاله چنین «توهمی» ایجاد شد که برای کامبخش «فشار فوق‌العاده» بود؟ در صورتی که ما در جریان بازپرسی و در زندان دیدیم هر فرد کمونیستی، ولو سالم‌ترین آنها، هر گاه روشی غیر از روش کامبخش اتخاذ می‌کرد، دچار چه فشارها و چه محدودیت‌هایی در زندان می‌شد، که نویسنده‌ی سرمقاله [از آن] مطلع است. اگر سرمقاله در روح مبارزه با فشار پلیس و نظیر آن نوشته می‌شد، من ایرادی نداشتم اگر کمی فشار کامبخش بیشتر از واقع نوشته می‌شد. ولی، مقاله با این روح نوشته نشده است، با روح غیرحزبی نوشته شده، با روح وفاداری به افراد فراکسیون (منزل کیانوری - کامبخش) نوشته شده است، با روح اعتقاد به روش فراکسیون نام‌برده نوشته شده است. با روح ادامه کار فراکسیونی نوشته شده است.

ای کاش به همین اقرار کردن و لو دادن اعضای حزبی و تحویل دادن آنها به پلیس و از بین بردن تشکیلات کمونیستی ایران قناعت می‌کرد، و بعدها در جریان صحیح حزبی قرار می‌گرفت، اما وقتی به گذشته نگاه می‌کنم، می‌بینم کاملاً برخلاف آن است. معمولاً یک فرد حزبی، مخصوصاً مسئول تشکیلاتی، به هر علتی که در نزد پلیس اقرار می‌کند، حتی اگر در نتیجه‌ی فشار شدید و شکنجه‌های غیرقابل تحمل باشد، آن هم چنین اقراری، بعداً که دوران فشار می‌گذرد و به رفقای حزبی خود می‌رسد، با کمال شهامت و در عین حال سرافکنندگی، حداقل اظهار ندامت از عمل گذشته‌ی خود می‌کند و از خود انتقاد جدی می‌نماید؛ و واقعاً اگر در اثر ترس و ضعف و یا علل دیگری دچار اشتباهی شده و تعمدی در کار نبوده است؛ کوشش می‌کند این اشتباه را جبران کند.

ولی، کامبخش، [که] به قول نویسنده‌ی سرمقاله، «یک رزمنده و یک

انسان» [بود]، چه کرد؟ کامبخش که [به او]، نه تنها فشار شدید و شکنجه‌های غیر قابل تحمل وارد نشده بود، [بلکه] اصولاً فشاری در بازپرسی بر او نبود. با همه‌ی اینها، ...<sup>۱</sup> رفقای حزبی و حزب کمونیست ایران را تحویل پلیس داد و به جای اظهار تأسف و ندامت و انتقاد از خود و جبران خطای گذشته از فشار شدیدی که پلیس به رفیق شهید دکتر ارانی آورد - که شمه‌ای از آن در بالا گفته شد - منجر به آن گردیده بود که ارتباط دکتر با هم‌زنجیرانش به دشواری انجام می‌گرفت. و برعکس کامبخش آزاد بود و می‌توانست با سایر زندانیان تماس بگیرد؛ و کوشش کرد خود را در دستگیری رفقای کمونیست بی‌گناه قلمداد کند و سایر افراد پنجاه و سه نفر را بر علیه دکتر ارانی اغوا کند. این اغوا و توطئه بر علیه رهبر فقید تا به آنجا رسید که تا مدتی اکثریت نزدیک به تمام پنجاه و سه نفر تحت تأثیر این اغوا قرار گرفتند و باور کردند که همه‌ی تقصیرات به عهده‌ی دکتر ارانی بوده، و در فلکه زندان موقت از او دوری می‌کردند. حتی کسانی که در خارج از زندان با او کار حزبی می‌کردند و همچنین دوستان نزدیک او که سال‌ها با او دوستی داشتند، در نتیجه‌ی همین اغوا او را ترک کرده بودند؛ و یا با اکراه با او صحبت می‌کردند. خلاصه از او دوری می‌کردند و تقریباً او را تنها گذاشته بودند. می‌توان گفت فقط عده‌ی خیلی معدودی مانده بودند که گفته‌های کامبخش را قبول نکرده بودند. خوشبختانه یکی از آنها من بودم. این شانس و روشنایی به مطلب تصادفی برای من حاصل شد: به قول معروف «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد». به این طریق: رفقای که با پنجاه و سه نفر زندانی بودند مطلع‌اند که در نتیجه‌ی واقعی به اصطلاح تئاتر در فلکه‌ی زندان موقت، که از طرف عده‌ای از پنجاه و سه نفر به نمایش گذاشته شده بود، پلیس را عصبانی کرد و به چند نفر از آن جمله دکتر ارانی و من ظنین<sup>۲</sup> شد و محرک جریان تئاتر دانست و دستور داد ما را در سلول‌های انفرادی زندانی کنند. اتفاقاً من و دکتر ارانی هر دو را به یک کریدور بردند و پس از چند روزی به ما اجازه هواخوری دادند و روزها

۱. چند لغت در اصل بریده شده است و در حاشیه‌ی جمله‌ی بعدی آمده است. و.

۲. در اصل: مظنون.

با هم به هواخوری می‌رفتیم. در جریان این هواخوری دکتر ارانی شرح مایه‌ها را بازپرسی را کاملاً برای من شرح داد. من عصبانیت و خشم او را از توطئه‌ای که کامبخش بر علیه او کرد و می‌کرد، می‌دیدم که او چقدر برای رساندن واقعیت امر به گوش زندانیان و پیدا کردن راهی که از آن طریق حقیقت برای زندانیان روشن گردد، کوشش می‌کرد. به طوری که حاضر بود برای گرفتن اجازه‌ی خواندن پرونده‌ی خود و کامبخش برای رفقای پنجاه و سه نفر، برخلاف روش معمولی خود، پولی هم بدهد. در آن موقع هنوز تصمیم نگرفته بودند پرونده‌ی ما به کلی احاله شود (به دادرسی ارتش و یا به محاکمات دادگستری). بنابراین، تکلیف خواندن پرونده‌ها هنوز روشن نبود. برای من، با شنیدن جریان بازپرسی از رفیق شهید دکتر ارانی و دیدن کوشش‌های او برای کشف حقیقت برای هم‌زنجیران خود، و در عین حال فشاری که در دوران زندانی بودنش از طرف پلیس به او وارد شده بود، و برعکس رفتار مساعد پلیس با کامبخش، مرا به این نتیجه رسانده بود که رفیق ارانی مُحق است و کامبخش رفقا را می‌فریبد. من شرح تأثیر اغوای کامبخش بر علیه دکتر ارانی را به همین اندازه اکتفا می‌کنم، زیرا همه واردند و به خوبی از آن مطلع‌اند. خلاصه، رفیق شهید ارانی، گذشته از اینکه تحت فشار پلیس بود، عدم اعتماد نابجای رفقا و دوستان نسبت به او، که مسبب آن کامبخش بود، این رنج را چندین برابر افزون کرده بود. این عذاب روحی که کامبخش در زندان به او تحمیل کرده بود مدت‌ها طول کشید تا اینکه دولت تصمیم گرفت پرونده‌ی پنجاه و سه نفر به محاکم دادگستری فرستاده شود. لذا، طبق تصمیم محکمه، هر روز مأموری با پرونده‌های پنجاه و سه نفر به زندان می‌آمد و با حضور همه‌ی پنجاه و سه نفر هر پرونده‌ای را که زندانیان می‌خواستند برای آنها می‌خواند. رفقای که با پنجاه و سه نفر در زندان بودند، از آن جمله نویسنده‌ی سرمقاله‌ی دنیا، یقیناً روزهای خواندن پرونده‌ها، مخصوصاً وقتی که پرونده‌ی کامبخش خوانده شد، در یادشان هست که چه عصبانیتی در بین پنجاه و سه نفر بر علیه کامبخش برخاست و چه نفرت عجیبی نسبت به او پیدا کردند. ممکن است نویسنده‌ی سرمقاله در آن روز در ابراز

نفرت با سایر افراد پنجاه و سه نفر شریک بود [باشد]. و برعکس دید چطور رفقا به دور دکتر ارانی، که پرونده او هم خوانده شده بود، حلقه زده بودند. قلم من از شرح عصبانیت و نفرت پنجاه و سه نفر نسبت به کامبخش قاصر است. قلمی مانند قلم نویسنده‌ی سرمقاله می‌خواهد، کسی که در سرمقاله بدون هیچگونه خجالتی چنان سیاهی تیره را به سفیدی برف نشان داده است؛ این رنگ سفید ساخته و پرداخته قلم خودشان به رنگ اصلی و واقعی خود نشان داده شود. البته، در صورتی که بخواهد واقعیت را بنویسد، نمی‌داند بلکه قلم ایشان در واقعیت نویسی عاجز باشد. نویسنده‌ی سرمقاله‌ی دنیا این رفتار کامبخش را نسبت به رفیق شهید دکتر ارانی، که غیر از دو یا سه ماه مدت زندانی خود را بقیه‌اش را همیشه در سلول انفرادی و در شکنجه‌ی پلیس گذرانده است تا به شهادت رسید، رفتار «انسانی» می‌داند؟

آیا رفقا به یاد دارند که کامبخش با همه‌ی وعده‌هایی که به دکتر شهید و بعضی دیگر از رفقا داده بود که در محکمه عمل خیانت‌آمیز خود را اصلاح کند، ولی این کار را نکرد، و برخلاف وعده خود عمل کرد؟ یقین است که برای جلب ارفاق دولت نسبت به خود نتوانست به این وعده وفا کند، و روش معمولی خود را که از روز دستگیری نصب‌العین خود قرار داده بود ادامه داد. حال رفیق طبری، نویسنده‌ی سرمقاله، این رفتار را «انسانی» می‌داند؟ آیا می‌شود همه‌ی اینها را فراموش کرد و برای چنین شخصی در مجله ارگان که پشت جلدش نوشته شده [است] «بنیادگذار» «دکتر تقی ارانی» چنان سرمقاله‌ای نوشت؟

رفقای پنجاه و سه نفر که در هیئت اجرائیه عضویت دارند، از آن جمله نویسنده‌ی سرمقاله، یقیناً به یاد دارند که پس از به اصطلاح دفاع کامبخش در محکمه، رفیق شهید دکتر ارانی در محکمه پنجاه و سه نفر از خود و رفقای هم‌زنجیر خود (یعنی قربانی‌شدگان کامبخش) و حزبش و ایران دفاع کرد. اما درباره‌ی کامبخش با نفرت صحبت کرد، که یک مطلب آن درباره کتابی بود که کامبخش در نزد بازپرسی شهربانی نوشت [بود]، گفته‌های رفیق شهید دکتر ارانی درباره‌ی کامبخش مورد ایراد هیچ یک از پنجاه و سه نفر قرار

نگرفت، و مورد تصدیق همه‌ی زندانیان بود. هیچ‌کس از این حیث تأسفی نداشت که چرا دکتر ارانی کامبخش را اینطور معرفی کرد. زیرا به‌خوبی او را، حداقل از پرونده‌اش، شناخته بودند: رفیق شهید دکتر ارانی را رسماً به رهبری حزب خود می‌شناسیم و همه او را شایسته‌ی این مقام می‌دانیم. رفیق شهید مورد احترام نه تنها افراد حزبی که باید گفت مورد احترام همه مردم ایران می‌باشد.

روز شهادت او (۱۴ بهمن) را روز یادبود همه شهدای راه آزادی ایران تصویب کرده‌ایم. بعد حزبی که خود او را به رهبری قبول کرده است اجازه می‌دهد فردی در مجله‌ی ارگان تئوریک و سیاسی حزب، که مؤسس آن رفیق دکتر ارانی بود، و آن را در پشت جلدش هم قید کرده است، «بنیادگذار دکتر تقی ارانی»، مجله‌ای که در میان مردم دارای اعتبار و نفوذ است، درباره‌ی شخصی که رفتار حزبی‌اش مورد ایراد جدی رفیق شهید بود و به حزب و هم به دکتر ارانی خیانت کرده است، چنان مقاله‌ی حماسی، که نه «حسنش درست است و نه حسینش»، و هیچ با واقعیت تطبیق نمی‌کند، آن هم به جای سرمقاله بنویسد؟ آیا این دهن‌کجی به دکتر ارانی نیست؟ این مقاله ناسخ به ادعاینامه<sup>۱</sup> صد صفحه‌ای رفیق اسکندری، رهبر حزب، بر علیه کامبخش و کیانوری که به پلنوم چهارم تقدیم شده بود نمی‌باشد؟ یا حداقل مخالف آن ادعاینامه نیست؟ آیا باید همه‌ی چیزها ساختگی و بدون مضمون واقعی باشد؟ حتی انتخاب رهبر، حتی حفظ احترام این رهبر، مخصوصاً که این رهبر در مبارزه شهید هم شده باشد. کدام حزب کمونیستی و کارگری اجازه می‌دهد درباره‌ی کسی که، گذشته از خیانت و دسته‌بندی، در داخل حزب رهبر شهید آن حزب را در زمان حیاتش، آن هم در زندان، افترا زده و به او اهانت خیلی کرده، که شمه‌ی خیلی کوچکی از آن در این نامه آمده است، برخلاف واقع در ارگان حزبی چنین مقاله‌ای بنویسند؟ این بی‌احترامی، به حزب و به همین رهبر نیست؟ من نمی‌فهمم بالأخره در این حزب بایستی حساب و کتابی باشد. باید به رهبر

۱. متأسفانه، اسکندری آن را هرگز انتشار نداد. و.

حزب احترام گذاشت؟ من نمی‌دانم این مجله‌ی ارگان تئوریک حزب ماست یا مجله‌ای است شخصی که هر چه صاحبش مطابق منافع شخصی یا فراکسیونی خود تشخیص داد در آن [می‌تواند] بنویسد.

من نمی‌دانم این مجله هیئت تحریریه‌ای دارد یا نه؟ اعضای این هیئت تحریریه کمونیست و علاقه‌مند به حزب خود هستند یا نه؟ آیا این هیئت تحریریه به سوابق حزبی کامبخش و رفتار او با رهبر شهید حزب آشنا هستند یا نه؟ اگر پاسخ سؤالات بالا همه مثبت است چطور به چنین مقاله‌ای اجازه چاپ می‌دهند؟

من نمی‌دانم. سؤالاتی در همین نامه درباره‌ی مفاد همین سرمقاله از نویسنده‌ی آن کردم. اگر او در پاسخ من بگوید چرا از او سؤال می‌کنم، این مجله تحت نظر هیئت تحریریه اداره می‌شود، که او هم یک عضو آن است، و اعضای هیئت تحریریه را هم هیئت اجرائیه انتخاب کرده است، از این ارگان‌ها سؤال کنید، آیا من پاسخی به این سؤال دارم بدهم یا نه؟ تا اینجا با فاکت‌ها نشان داده شده است که در جریان بازپرسی کامبخش در کتاب خود چنان تاریکی‌ها را برای پلیس روشن نمود که اداره‌ی سیاسی شهربانی نمی‌توانست و احتیاجی نداشت به او بگوید بالای چشم تو ابروست، تا چه رسد به او فشاری وارد آورد. در حقیقت، کامبخش در مقابل اداره‌ی سیاسی صداقت و صراحت را به حد اکمل رعایت کرده بود و در مقابل آن سربلند بود. و این عمل به او حق می‌داد از طرف پلیس کاملاً در امان باشد، نه اینکه رفتار با او «فوق‌العاده خشن باشد». تا اینجا به طوری که فاکت‌ها نشان می‌دهد، در مورد ماهیت امر حداقل هیچگونه فشار اضافی، نسبت به ساده‌ترین فرد پنجاه و سه نفر، به کامبخش وارد نشد، تا چه رسد [به اینکه]، به نوشته‌ی نویسنده‌ی سرمقاله، «فشار فوق‌العاده [بوده] باشد».

اینکه به طور خلاصه می‌پردازم به فاکت‌هایی که نویسنده‌ی سرمقاله‌ی دنیا در اثبات اینکه «رفتار پلیس با کامبخش فوق‌العاده خشن بود». در سرمقاله‌ی ذکر کرده، او چنین می‌نویسد:

«در جریان زندان رفتار پلیس با کامبخش فوق‌العاده خشن بود. او را به

علت شرکت در اعتصاب گرسنگی تازیانه زدند و سپس به زندان بوشهر فرستادند.»

قبل از همه باید به طرز نگارش این جمله‌ی نویسنده‌ی «معتبر» سر مقاله آفرین گفت که چطور نویسنده، مطالب به کلی جدا از هم، با فاصله زمانی به کلی مختلف را با حذف جنبه‌ی عمومی فشار و اختصاص دادن آن منحصرأ به کامبخش، برای اثبات ادعای اینکه «رفتار پلیس با کامبخش فوق‌العاده خشن بود» سرهم‌بندی می‌کند. در واقع در اینجا نویسنده «معجزه» می‌کند. اگر کسی از جریان امر مطلع نباشد گمان می‌کند در زندان اعتصاب گرسنگی اعلام می‌شود. اعتصاب گرسنگی دسته‌جمعی بوده است. پلیس کامبخش را از جمع خارج کرده و تازیانه می‌زند و پس از تازیانه زدن فوری او را به بوشهر می‌فرستند. اینک به فاکت مراجعه می‌کنیم: برای اولین بار در زندان شهربانی ایران صد نفر از محبوسین سیاسی اعتصاب غذا می‌کنند. دوره هم دوره رضاخانی است که مستغنی از توصیف است، و رئیس شهربانی کل هم رکن‌الدین خان مختاری است، که در جنایت کردن و آدم‌کشی در نزد مردم ایران معروف است.

رئیس زندان هم نیرومند است، که مدت زیادی نبود [که] ترفیع رتبه یافته و به مقام ریاست زندان و به درجه‌ی سرهنگی ارتقاء یافته است<sup>۱</sup>، و لازم می‌بیند از این فرصت استفاده نموده ابراز لیاقت کند، تا کارایی خود را به رؤسا نشان دهد. این شخص همان نیرومند است که پس از سوم شهریور ۱۳۲۰ در نتیجه‌ی جنایاتی که مرتکب شده بود در اثر فشار مردم مورد محاکمه‌ی دستگاه محمدرضاشاهی قرار گرفت. در چنین اوضاع و احوالی، برای اولین بار صد نفر زندانی سیاسی، آن هم کمونیست، در زندان تهران اعلام اعتصاب غذا می‌کنند. این [اعتصاب] چه اثری در چنان دستگاهی، که به آن اشاره شد، داشته است، همه ما می‌توانیم تصورش را بکنیم. پس از چند روز که از اعتصاب گذشت، دستگاه پلیس تصمیم می‌گیرد به درخواست

۱. در اصل: بود.

اعتصاب‌کنندگان توجه نکند و به آنها ضرب‌شستی نشان دهد و اعتصاب غذای صدنفری را با خشونت از بین ببرد. لذا، عده‌ای را که تعداد و اسامی دقیق آنها در یادم نیست - در هر حال در حدود ده تا پانزده نفر از زندانیان سیاسی شرکت‌کننده در اعتصاب گرسنگی - اعم از پنجاه و سه نفر و یا از دسته‌های دیگر سیاسی و از کریدورهای مختلف، جمع کرد و به اطاق رئیس زندان (سرهنگ نیرومند) برد، و آنجا دستور تازیانه زدن و انتقال آنان به توقیف‌گاه شهری داده می‌شود. در بین این عده از کریدور ۲ زندان قصر رفیق دکتر ارانی، کامبخش و چند نفر دیگر، که همه‌شان کمونیست ولی دارای پرونده‌های مختلف بودند، به همه بدون استثنا تازیانه زدند و همه‌ی آنان را بدون استثنا به توقیف‌گاه شهری منتقل کردند، بدون توجه به اینکه جرمش سنگین یا سبک باشد، بدون محاکمه در زندان نشسته یا محکوم است، بدون اینکه ببیند خطرناک است؛ یا، طبق نوشته‌ی ط.، ببیند «رفتار زندان با او فوق‌العاده خشن است»، یا اینکه ملایم است، او را جدا کنند و شلاق بزنند و بقیه را معاف کنند. سپس، عده‌ای را که جوان‌تر بودند از بین بقیه‌ی اعتصاب‌کنندگان جدا کردند و به بیمارستان زندان قصر بردند و در آنجا برای خوراندن غذا به وسیله‌ی پلیس، دکتر و پرستارهای بیمارستان زندان فشار آوردند. تا آنجایی که یادم می‌آید، حتی به یکی غذا را تنقیه کردند. پس می‌بینیم این فشار منحصراً برای کامبخش نبود تا ما بخواهیم چنین فرض غلط آبروریزانه‌ای بکنیم که گویا «رفتار زندان با کامبخش فوق‌العاده خشن بود»، و برعکس، فشار جنبه‌ی عمومی داشت. البته، تازیانه زدن زندانیان سیاسی که تا آن روز حداقل کم سابقه بود و با تنقیه غذا که بی سابقه بود، خشونت وحشیانه‌ای نسبت به زندانیان سیاسی بود. ولی، همانطوری که اشاره کردم، هر چه بود جنبه عمومی داشت و منحصراً برای کامبخش نبود، تا ما بخواهیم از بین شکنجه‌دیدگان، بدون اینکه اشاره‌ای هم به آنها بکنیم، کامبخش را برداریم و به زور خواسته باشیم ثابت کنیم «رفتار زندان نسبت به کامبخش فوق‌العاده خشن بود». در آن موقع کسی را هم به بوشهر نفرستادند. اعتصاب قبل از محاکمه‌ی پنجاه و سه نفر بود و رفیق دکتر ارانی هم هنوز شهید نشده

بود. تا آنجایی که یادم هست، در سال ۱۳۱۷ بود که هنوز جنگ دوم جهانی شروع نشده بود. اما فرستادن عده‌ای از زندانیان به جنوب اگر اشتباه نکنم در سال ۱۳۱۹ انجام گرفت، یعنی تقریباً دو سال فاصله داشت. پنجاه و سه نفر محاکمه شده بودند، دکتر ارانی شهید شده بود، و جنگ جهانی دوم نیز شروع شده بود. این هم تنبیه کامبخش نبود که او را فرستاده باشند تا گمان رود «فشار پلیس نسبت به او فوق‌العاده خشن بود». اعزام دسته‌جمعی بود و تنها از پنجاه و سه نفر هم نبودند. از گروه‌های دیگر زندانیان سیاسی که جزو پنجاه و سه نفر هم نبودند نیز فرستاده شدند. در واقع، این هنوز دسته‌ی اول بود و بر حسب اعلام پلیس می‌بایستی به تدریج همه‌ی زندانیان سیاسی را به جنوب و یا سایر جاها اعزام می‌داشتند و زندان قصر را از زندانیان سیاسی، که تا آن روز در زندان بودند، خالی نمایند. روز بعد از اعزام عده‌ای از زندانیان سیاسی به جنوب، افسر کشیک زندان، که نامش اتابکی بود، به ما (در آن موقع من در کریدور ۲ زندان قصر زندانی بودم) اخطار کرد همه‌ی ما فرستاده خواهیم شد. بعدها به عللی این اعزام داشتن‌ها را موقوف کردند. درباره‌ی علل این امر شهرت‌هایی در همان موقع در زندان داشت که از ذکر آنها در اینجا صرف نظر می‌کنم. در هر حال، اعزام دسته‌جمعی بود و فقط کامبخش نبود. در این دسته، غیر از کامبخش، کسانی نظیر عماد الموتی و شورشیان هم بودند که، گمان نمی‌کنم، نویسنده‌ی سرمقاله بگوید نسبت به این اشخاص هم «رفتار پلیس فوق‌العاده خشن بود». با همه‌ی اینها، ببینیم نویسنده‌ی سرمقاله باز هم فشار را منحصر به کامبخش می‌کند، یا اینکه فشار نسبت به همه‌ی زندانیان سیاسی «فوق‌العاده خشن بود».

می‌بینید رفقا، چطور نویسنده‌ی سرمقاله مطالب را سرهم‌بندی می‌کند. همه را فراموش می‌کند فقط کامبخش، یکی از رهبران «فراکسیون منزل کیانوری - کامبخش»، را می‌گیرد. اگر خواسته باشیم در رد سرمقاله‌ی دنیا به امضای ط. را باز هم بنویسیم، مفصل می‌شود، یا صحیح‌تر بگوییم مفصل‌تر خواهد شد، و دردسر بیشتر، زیرا در واقع نمی‌دانیم جای صحیح مقاله کجاست. مثلی است معروف می‌گویند «به شتر گفتند گردنت کج است. گفت

پدر بیامرز کجایم راست است که گردنم کج باشد.» حالا موضوع سرمقاله است. این ضرب‌المثل کاملاً درباره‌ی این سرمقاله صدق می‌کند. در هر حال، یک یا دو مسئله‌ی دیگر را به یاد رفقا می‌آورم و نامه را ختم می‌کنم.

نویسنده‌ی سرمقاله می‌نویسد: کامبخش «از زندان بوشهر آزاد شد و به تهران آمد. عضو حزب توده‌ی ایران شد.» نویسنده‌ی سرمقاله نمی‌نویسد که کامبخش وقتی، پس از زندان، خواست وارد حزب توده‌ی ایران بشود، به حدی نفرت عمومی نسبت به او شدید بود، [که] با وجود فرستاده شدن به بوشهر، هیچ‌کس حاضر نبود او را به عضویت حزب بپذیرد.

با تعهدات، پس از مدتی، به حزب پذیرفته شد. پس از پذیرفته شدن، بدون اینکه شرکتی در فعالیت حزبی بکند، به مسافرت و دو سال در مسافرت بود، و از فعالیت‌های حزب به کنار و پس از دو سال به تهران برگشت و مدتی در قزوین به کار انتخابات خود برای رفتن به مجلس در تلاش بود. و ضمناً به جای اینکه از گذشته پند بگیرد و صادقانه به حزب خدمت کند در تشکیل و توسعه‌ی فراکسیونی، که مرکز آن در منزل کیانوری و خود او بود، دخالت داشت. بنابراین، می‌بینید که کامبخش هم مانند ملکی و خامه‌ای کار حزبی خود را پس از زندان با شرکت در فراکسیون (منزل کیانوری و خودش) شروع کرد.

نویسنده‌ی سرمقاله همه اینها را می‌داند و خود نیز از گردانندگان فراکسیون نام برده بود، و امروز نیز به آن وفادار است. نویسنده‌ی سرمقاله‌ی دنیا که حوادث و تاریخ حزب را به نفع کامبخش تحریف و کم و زیاد می‌کند، و مانند متولیان قلابی شجره‌نامه‌ی ساختگی می‌نویسد، به خوبی می‌داند که کامبخش از راه همین دسته‌بندی، یعنی فراکسیون (منزل کیانوری - خودش) در کنگره‌ی اول به عضویت کمیته‌ی مرکزی انتخاب می‌شود. از فعالیت این دسته‌بندی در کنگره‌ی اول حزب خودمان چیزی نمی‌گوییم؟ و از شرح خرابکاری این فراکسیون به‌طور منجز، چه در زمان کنگره و چه بعد از آن که به عقیده‌ی من هنوز هم ادامه دارد، خود این سرمقاله گواه صادق و گویایی است از وجود این فراکسیون، فعلاً صرف نظر می‌کنم.

همین قدر خواستم در اینجا نشان بدهم که کار حزبی کامبخش پس از آزاد شدن از زندان از کار در فراکسیون شروع شده است. اینکه شروع کار کامبخش در حزب توده‌ی ایران مختصراً گفته شد، بینیم آخرش کارش در حزب، موقعی که پس از حادثه‌ی آذربایجان ایران را ترک می‌کرد، چیست.

رفقا می‌دانند پس از شکست آذربایجان، که برای حزب ما و همچنین تمام مردم ایران حادثه‌ی غیرمترقبه‌ای بود، حزب ما در یک خطر عجیبی قرار گرفته بود، و هر روز این احتمال می‌رفت که دولت آن را منحل اعلام کند. رفقای ما را زندانی می‌کردند، کارگران را دسته دسته از کار بیکار می‌کردند، به کلوب‌های ما در تهران و شهرستان‌ها حمله و آنها را غارت می‌کردند. وضع رفقای ما در شهرستان‌ها مخصوصاً در شهرهای کارگری قابل توصیف نیست. در تهران طبق تصمیم قبلی همه‌ی اعضای کمیته‌ی مرکزی با هم در کلوب حزب حاضر نمی‌شدند، تا اگر توقیف می‌شوند همه با هم توقیف نشوند. قرار شد هر روز بر حسب نوبه دو نفر از اعضای کمیته‌ی مرکزی در حزب کشیک بدهند و به کارهای جاری برسند. جلسات کمیته‌ی مرکزی به‌طور مخفی هر شب در خانه‌ی یکی از رفقا تشکیل می‌شد. اتفاقاً یکی از حربه‌های تبلیغاتی بر علیه کمیته‌ی مرکزی از طرف کودتاچیان فراکسیونی منزل (کیانوری - کامبخش) برای برکنار کردن اعضای کمیته‌ی مرکزی همین بود که اعضای کمیته‌ی مرکزی مورد تعقیب اند و نمی‌توانند علناً فعالیت نمایند، و امروز لازم است کسانی روی کار باشند که مورد تعقیب پلیس نباشند. در چنین موقع بحرانی که اعضای حزبی، مخصوصاً فعالین حزب در کافه‌ها و به‌طور کلی در محل‌های پرجمعیت که پلیس مراقب همه بود، حاضر نمی‌شدند. فراکسیون نام‌برده برای قبضه کردن دستگاه رهبری در کافه فردوسی، مینو و دیگر کافه‌های خیابان اسلامبول و نادری، مرکز تجمع پلیس‌ها، مشغول کنکاش و در عین حال تبلیغ بر علیه کمیته‌ی مرکزی منتخب کنگره‌ی اول بودند، و در تهیه‌ی مقدمات کودتا بر علیه آن بودند، که من، همانطوری که در بالا اشاره کردم، در اینجا به ذکر جزئیات آن نمی‌پردازم. همین قدر می‌گویم که پس از شکست آذربایجان کامبخش، به اصطلاح، خود

را در خطر می‌بیند و قصد فرار می‌کند و در جلسات کمیته‌ی مرکزی که به‌طور مخفی تشکیل می‌شد، به‌طور غیرمنظم شرکت می‌کند. آخرین رابطه‌ی او با کمیته‌ی مرکزی ارسال نامه‌ای می‌باشد که در جلسه‌ی کمیته‌ی مرکزی خوانده می‌شود. او در این نامه به کمیته‌ی مرکزی توصیه می‌کند که در حقیقت حزب را تحویل امثال ملک‌ی بدهد، یعنی تسلیم فراکسیون منزل (کیانوری - کامبخش) بشوند.

همانطوری که در این نامه نشان داده شد، که شروع کار کامبخش از کار در فراکسیون شروع شد، آخر کارش هم، که مجموعاً در حدود کم و بیش سه سال با مصونیت پارلمانی طول کشید، توصیه برای روی کار آوردن فراکسیونست‌هاست. جالب است که در همین جلسه رفیق شفیق فراکسیونی و همسفرش اردشیر، که او هم نمی‌داند برای چه کاری خود را در خطر زندان می‌دید، در صدد فرار بود، در آن شب قدری دیر به جلسه آمد و از خواندن توصیه‌ی کپی کامبخش در جلسه ظاهراً بی‌اطلاع بود، به محض نشستن او هم چنین توصیه‌ای را کرد. النهایه، او یک کلمه جوان را نیز به آن اضافه کرد و گفت که باید پیشنهاد جوانان را پذیرفت. منظور او از جوانان ملک‌ی، نوشین و نظایرشان بودند. در هر حال، پس از این نامه به توصیه‌ی کامبخش و آن توصیه‌ی شفاهی اردشیر دیگر این دو نفر در جلسه‌ی کمیته‌ی مرکزی دیده نشدند و به عقیده‌شان وظیفه‌ی فراکسیونی خود را انجام داده بودند.

این است مختصری از آن کامبخشی که نویسنده‌ی سرمقاله‌ی شماره‌ی ۳ به خاطر او تاریخ فعالیت حزب را در مقابل دیدگان به‌وجود آوردندگانش تحریف و کم و زیاد می‌کند. ممکن است رفقا این تصور را بکنند که نویسنده‌ی سرمقاله دچار یک مرض سوژکتیویسم [ذهنی- گرایانه] شده است، ولی رفقا اگر سوژکتیویسم [ذهنی‌گرایی] هم هست، یک سوژکتیویسم ساده و تنها شخصی نیست. این یکی دیگر از فعالیت‌ها و خرابه‌کاری‌های فراکسیون منزل (کیانوری - کامبخش) است، که هنوز هم به فعالیت غیرحزبی خود ادامه می‌دهند، و بدین وسیله خواسته‌اند برای هر رهبر فراکسیون شجره‌نامه درست کنند؛ و در عین حال یک خرابه‌کاری در تاریخ حزب

بنمایند. به عقیده‌ی من، وظیفه‌ی اعضای حزب، که زندگی خود و آسایش زن و بچه و مادر و خواهر خود را به خاطر میهن و سعادت مردم آن و اعتقاد به کمونیسم در این راه گذاشته‌اند، [این است که] به هر قیمتی شده نگذارند چنین خرابه-کاری‌هایی، حداقل در مورد تاریخ حزب ما، به نتیجه برسد و این قبیل خرابه‌کاران و فراکسیون‌بازها را سر جای خود بشناسند، و فریب لفاظی‌هایی، که خود به آن معتقد نیستند و لبخندها و تبسم‌ها را نخورند. بگذار با تو دشمنی کنند، ولی تو وظیفه‌ی حزبی خود را انجام بده.

این بود شه‌ای در پاسخ تحریف‌کننده‌ی تاریخ حزب با ذکر فاکت‌های غیرقابل انکار. دیگر، درباره‌ی مطالب نادرست دیگر این سرمقاله مانند: «فعالیت سازمان‌دهی کامبخش»، که به قول نویسنده‌ی سرمقاله، «منجر به تشکل رفقای مهاجر شد»، که اصلاً هیچوقت دارای چنین سمتی در مهاجرت نبود، و تمام رفقای مهاجر اعم از حزبی و غیرحزبی آن را می‌دانند. اینک یادآوری خلاصه‌ای از جریان مهاجرت کامبخش در زیر نوشته می‌شود:

همان طوری که در بالا اشاره شد، پس از حادثه‌ی آذربایجان، کامبخش از ایران فرار کرد. پس از چندی به باکو رفت و به عضویت فرقه‌ی دموکرات آذربایجان درآمد. (در آن موقع وحدت فرقه‌ی دموکرات آذربایجان با حزب توده‌ی ایران نه تنها عملی نشده بود، حتی صحبتش هم نبود؛ یعنی، تشکیلاتی بود علیحده از تشکیلات حزب توده‌ی ایران). پس از چندی کامبخش، اگر اشتباه نکنم، ابتدا معاون رفیق پادگان صدر فرقه، و پس از بازنشسته شدن پادگان و انتخاب شدن رفیق دانشیان به جای پادگان (۱۹۵۳)، کامبخش معاون دانشیان شد. در بهار ۱۹۵۴ عده‌ی زیادی از اعضای فرقه بر علیه کامبخش برخاستند و به سابقه‌ی حزبی او ایراد جدی داشتند و برکنار کردن او را درخواست کردند. لذا، پس از دو یا سه ماه، یعنی در موقع شروع سال تحصیلی ۱۹۵۴-۱۹۵۵ کامبخش را به اتفاق چند نفر دیگر برای تحصیل به مسکو فرستادند، و در مسکو مشغول تحصیل شد و دیگر هیچوقت به فرقه برنگشت.

در دوران مهاجرت، همه می‌دانند، مدت‌ها حزب توده‌ی ایران غیر از در یکی یا دو کشور دموکراسی توده‌ای، که کمونیست‌های ایران به دور هم جمع می‌شدند، در هیچ جا تشکیلات رسمی نداشت، و بعد از پلنوم چهارم (۱۹۵۷)، که حزب به فکر سازمان‌دهی در مهاجرت افتاد، کمیسیون یا شعبه‌ی مهاجرین در جنب هیئت اجرائیه تشکیل داد. ابتدا تا مدتی مسئول کمیسیون و یا شعبه مهاجرت دکتر فروتن و بعد از او رفیق دکتر جودت مسئولیت آن را داشت، و هنوز هم در این سمت مشغول کار است. کامبخش هم بعد از پلنوم چهارم از ابتدا مسئول سازمان غرب بود، و تا آخر خیانت خود در این سمت کار می‌کرد. از نویسنده‌ی سرمقاله‌ی دنیا رفیق طبری سؤال می‌شود در کجا فعالیت سازمان‌دهی کامبخش در مهاجرت، که به قول ایشان «منجر به شکل رفقای مهاجر شد»، بروز کرده است، که ایشان دیده‌اند و دیگران ندیده‌اند، و در مورد سازمان غرب هم حداقل اعضای پلنوم می‌دانند که کامبخش، به‌بانه‌ی اینکه سازمان غرب مخفی است، هیچ‌وقت یک گزارش جامعی از وضع تشکیلات آنجا به پلنوم نداد؛ و همیشه در موقع گزارش به حاشیه پرداخت و از کنفدراسیون دانشجویی صحبت کرد، و گاهی نیز تعداد ملاقات خود را در فاصله‌ی بین دو پلنوم با کسان مجهولی ذکر کرد.

سازمان ما در غرب قبل از مسئولیت کامبخش در این سمت ۲۱۸ نفر عضو داشت، ولی در جلسه‌ی هیئت اجرائیه در ماه ژوئیه‌ی ۱۹۷۰، که مسئله سازمان‌دهی مطرح بود، کامبخش، برخلاف معمولش، قدری عصبانی شد و بالأخره مجبور شد اعتراف کند که در نتیجه‌ی «فعالیت سازمان‌دهی کامبخش» تعداد اعضای حزب در غرب به پنجاه نفر رسید. نویسنده‌ی سرمقاله می‌داند [که] آن هم برای من قابل باور نبود، و علناً عدم اعتماد خود را به گفته‌ی کامبخش گفتم، که حتی موجب فقهه‌ی نویسنده‌ی سرمقاله‌ی پیرو فراکسیون شد. گمان می‌کنم جریانات بعدی بدگمانی مرا تأیید کرد، و نشان داد چقدر گفته‌ی مسئول سازمان با واقعیت تطبیق می‌کرده است، و درباره‌ی حوادث مهم ناگوار دیگری که در غرب رخ داد «فعالیت سازمان‌دهی کامبخش» هیچ‌یک را به‌طور مثبت حل نکرد، ولی به طریق منفی حل گردید. به این

طریق که: به تدریج ما را از فدراسیون [جهانی] دانشجویان [IUS] در اثر یک «قرارداد» با کنفدراسیون [جهانی] دانشجویان خارج کردند. به تدریج طفلک‌های دانشجویی ما را در نتیجه «فعالیت سازمان‌دهی کامبخش» از کنفدراسیون نیز تقریباً راندند<sup>۱</sup>، و غیره. این بود نتیجه‌ی «فعالیت سازمان‌دهی کامبخش» در مقابل فعالیت سازمان‌دهی طفلکان دانشجویی که نویسنده‌ی سرمقاله به آن نازیده است.

بلکه نویسنده‌ی سرمقاله‌ی شماره ۳ «فعالیت سازمان‌دهی کامبخش» را در توسعه‌ی کار فراکسیون (منزل کیانوری - کامبخش) در مهاجرت می‌داند. اگر منظور نویسنده‌ی سرمقاله این باشد، باید خیلی بیخشنده؛ معذرت می‌خواهم. در این صورت، به آن «سر تعظیم» فرود می‌آورم، زیرا در تمام مدتی که در مهاجرت هستم با آن برخورد داشته‌ام و در مبارزه بوده و هستم؛ همانطوری که در ایران نیز در مبارزه بوده‌ام. مخصوصاً در محیط فعالیت در مهاجرت قول شاعر حزبی با «ادوات کامبخش» و خود او به فرم‌ها و جنجال‌های نوع به نوعش بر علیه حزب همیشه مواجه بودم. گو اینکه در چکوسلواکی و آلمان و سایر جاها هم خرابه‌کاری این «ادوات» کاملاً دیده شده و می‌شود...

... در سرمقاله‌ی شماره‌ی ۳ باز هم از مسئول انتشار سالنامه‌ی حزب توده‌ی ایران پاراگرافی هست که اسامی رفقای قدیمی عضو حزب کمونیست ایران در آنجا قید شده است، و متأسفانه نام کامبخش تحویل-دهنده‌ی حزب کمونیست ایران به پلیس در سال ۱۳۱۶ شمسی / ۱۹۳۷ میلادی و رهبر فراکسیون‌ها در داخل حزب توده‌ی ایران، در ردیف این رفقا آورده شده است؛ و باز نام روستا «فراموش» می‌شود. آیا باز هم باید حسن ظن به کار برم و بگویم انشاءالله گریه است. اینک عین جمله:

در صفحه‌ی ۷ آن شماره‌ی دنیا در پایین صفحه نوشته می‌شود: «اینک که طومار نسبی سابقه‌دار انقلابیون ایران، که در آغاز سلسله‌ی پهلوی پای به

۱. در مورد فعالیت‌های اعضای حزب توده در کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایران، نگاه کنید به: افشین متین، کنفدراسیون؛ تاریخ جنبش دانشجویان ایرانی در خارج از کشور، ۱۳۳۲-۱۳۵۷، تهران ۱۳۷۸. و.

میدان مبارزه‌ی طبقاتی گذاشته‌اند، به تدریج درهم پیچیده می‌شود، سرنوشت و سیمای تاریخی آنان نیز روشن‌تر شکل می‌گیرد. از ذره، حسابی، لاهوتی، مرتضی علوی، نیک‌بین، حجازی، کامران، ارانی تا کامبخش اینک به ردیف آن گذشتگان پیوسته است... الخ»

رفقا آیا می‌شود نام کامبخش را در این لیست گذاشت؟ آیا به آبروی رفقای بالا لطمه‌ی اساسی وارد نمی‌آید؟ آیا می‌شود نام ارانی و کامبخش را در یک ردیف گذاشت؟ این دشمنی با ارانی نیست و این حقیر کردن نام ارانی و سایر انقلابیون نام‌برده‌ی بالا نیست؟ چطور است که نام کامبخش که تشکیلات کمونیستی را بر باد می‌دهد در ردیف انقلابیون ایران در آغاز سلسله‌ی پهلوی قرار می‌گیرد، ولی نام روستا در اینجا هم «فراموش می‌شود»؟ آیا سابقه‌ی روستا حداقل بیش از سابقه‌ی کامبخش، که همه‌اش مخدوش است، نیست؟ رفقا، بدون اینکه به خود هم ذره‌ای از فداکاری‌های هشت نفر رفیق نام‌برده بالا ( البته، نام کامبخش را از لیست بالا حذف کردم) و ارزش آنها را ندیده بگیرم، و یا ذره‌ای پایین بیاورم، صد درصد موافقم که نام آنها را زنده نگه داریم — و تاکنون هم درباره‌ی آنها کوتاهی شده است و باید کوشش کرد جبران نمود. البته، نه به خاطر اینکه از نام آنها سوءاستفاده شود، که برای کامبخش اعتبار ساختگی به وجود بیاوریم. خلاصه، فعالیت روستا از خیلی از آنها، اگر بیشتر نباشد، کمتر نیست. روستا همیشه به خاطر میهن و کارگران و زحمتکش‌ان ایران حاضر به همه‌گونه فداکاری بوده و هیچگاه، مانند کامبخش حزب خود و یک نفر از افراد حزبی را لو نداده است. در حزب و در منزلش فراکسیون راه نینداخت، ولی حاضر نیستیم نامش را در هیچ جا بیاوریم... رفقا بیا باید حداقل نگذارید نام شما به خاطر کامبخش فروشنده حزب کمونیست ایران و عامل فراکسیون منزل کیانوری و خودش در داخل حزب توده‌ی ایران لکه دار شود.

در خاتمه، من پیشنهاد می‌کنم در شماره‌ی دیگر مجله‌ی دنیا حداقل اعلام شود که نام کامبخش اشتهاً در ردیف انقلابیون آغاز سلسله‌ی پهلوی قرار گرفته است، و یا به هر طریقی دیگری که خواسته باشید این مفهوم را در

مجله‌ی دنیا درج نماید. چنین عملی که انسان مخصوصاً فرد حزبی و بالخصوص حزب اشتباه خود را اصلاح نماید به هیچ وجه عیب نیست. در تاریخ احزاب و در موارد دیگر چنین پدیده‌ای بسیار اتفاق افتاده است. از طول کلام معذرت می‌خواهم.<sup>۱</sup>

محمود بقراطی

---

۱. این نوشته تاریخ ندارد. اما، چنانکه از متن آن برمی‌آید، باید در اواخر سال ۱۳۵۰ نوشته شده باشد. نکته‌ی مهم اینجاست که مجله‌ی دنیا کوچک‌ترین اشاره‌ای به متن این نامه نکرد و در صدد توضیح یا حتی توجیه هم برنیامد. و.



## ورقه‌ی بازجویی عبدالصمد کامبخش

در اداره‌ی کل شهربانی به تاریخ ۷ اردیبهشت ۱۳۱۶

[بازپرس] با استحضار از هویت شما، بیان فرمایید رضا رادمنش را می‌شناسید یا خیر؟

[کامبخش] بلی می‌شناسم.

[بازپرس] به طوری که اطلاع رسیده، شما از جریان کارهای سیاسی رادمنش و اینکه برای فرقه‌ی کمونیستی کار می‌کرد، روی اصل ارتباط با عمّال فرقه‌ی کمونیستی، اطلاعاتی دارید؛ و به علاوه، با او گاهی آمیزش و معاشرت داشته و از نیات او مستحضر بوده [اید]، و حتی موقعی که در قونسولگری شوروی شیراز کار می‌کردید با او ارتباط داشته و عکسی با او برداشته‌اید. لازم است آنچه اطلاعاتی از مشارالیه دارید و همچنین از کی و به چه وسیله با او آشنا شدید ذیلاً به طور حقیقت بیان فرمایید.<sup>۱</sup>

[کامبخش] بنده با ایشان در شیراز آشنا شدم. در آن موقع بنده مترجم قونسولگری شوروی شیراز بودم. خود ایشان آمدند و بنده را در آنجا پیدا کردند و تقاضای آشنا شدن و نزدیک بودن کردند. ایشان برای یک مأموریتی، که فعلاً موضوعش در نظر بنده نیست، به آنجا آمده بودند، و با بنده گرم گرفته، و حتی عکس‌ها با همدیگر گرفتیم. و ضمناً چندین دفعه از بنده خواهش کردند، اگر آشنایانی در آنجا دارم، به ایشان معرفی کنم. ولی، بنده اصلاً در آنجا مایل نبودم که در یک اموراتی دخالت کرده باشم، و با کسی

۱. این بازجویی یازده روز پیش از دستگیری دکتر ارانی انجام گرفته بود و تکذیب این ادعای کامبخش است که او پس از ارانی دستگیر شده بود. چاپ این سند به لطف حسین فرزانه انجام می‌گیرد (حسین فرزانه، ویراستار پرونده‌ی پنجاه و سه نفر). و.

اجتماعی کرده باشم. این بود که به دفع‌الوقت گذراندم. بعداً که به طهران آمده بودم و با فروزی آشنا شده بودم، یک‌دفعه دیگر با رادمنش در طهران ملاقات کردم، که گویا مسببش فروزی شد. [او] دعوت کرد و به منزلش (در واقع در یکی از کوچه‌های جلیل‌آباد بود) رفتیم. شراب همدانی داشت؛ صرف کردیم. بنده از قرائن و صحبت‌ها اینطور استنباط کردم که ایشان جریانی در بین محصلین دارند و او وارد است. بعداً دیگر ایشان را به کلی گم کردم، و حتی از نظرم محو شده بود، تا اینکه امسال (یعنی، سنه‌ی گذشته، ۱۳۱۵) که بنده برای دیدار ابوی به قزوین رفته بودم، در مراجعت از گاراژ گراند هتل اتومبیل گرفتم و پس از آنکه مسافرین سوار شدند، اظهار داشت که باز مسافر داریم که باید برویم درب منزلش و ما را با ماشین برد پهلوی منزل اسعدی طیب (پسر اسعدالعلما)، و بنده دیدم که رادمنش است؛ و حتی [او] به‌طوری از نظرم محو شده بود که [در] وهله‌ی اول تطبیق نکردم، و بعداً به نظر آوردم. مذاکراتی با هم به عمل نیاوردیم، جز اینکه بنده اطلاع حاصل کردم که ایشان در این مدت در فرانسه بوده است، و حتی در مهمان‌خانه‌ی ساوجبلاغ با همدیگر نهار صرف کردیم؛ ولی بدون اینکه صحبتی از گذشته به عمل بیاید.

[باز پرس] اینکه اظهار داشتید ایشان [در] شیراز به شما نزدیک شدند، چه سببی پیش آمده [بود] که شما را در آنجا پیدا کردند و راجع به اینکه مذاکراتی برای نزدیکی با شما می‌نموده و مایل بود رفقایی که دارید به او معرفی کنید. از این اقدام چه منظوری داشت؟ به‌طور روشن مرقوم دارید.

[کامبخش] نمی‌دانم کسی اسمی از من پیش مشارالیه برده بود، و یا اینکه تصور می‌کرد که چون بنده در قونسولگری شوروی هستم دارای عقایدی می‌باشم که او [به آنها] مایل است. در هر صورت، همین قدر می‌دانم که گفت من میل دارم با همدیگر نزدیک باشیم، و حتی اسمی از دوستان بنده در قزوین برد، که گویا رضوی و فرهودی بودند. و اما از اینکه چه نظری از آشنا شدن با دوستان بنده داشت، اینطور فکر می‌کنم که، بر خلاف حقیقت، تصور می‌نمود که شاید من دوستی و یا آشنایی‌های مبسوطی در آنجا دارم، و

می‌خواست بوسیله‌ی بنده یک تشکیلات و یا تجمعات سیاسی بدهد. در هر صورت در آنجا روشن بیان نکرد، ولی بعداً در اینجا بنده مسبوق شدم که در جریانات محصلینی بوده است، حدس زدم شاید عین همین کار را در آنجا می‌خواست اجرا کند. از جریان مذاکرات او استنباط می‌شد که حرارتی در کار داشته، و نظریات سیاسی او تندتر از آنچه بنده می‌پسندیدم بود. [بازپرس] اطلاع دارید مشارالیه با کدام یک از اعضای فرقه‌ی کمونیست ارتباط داشته است؟

[کامبخش] از آشنایی‌های مشارالیه آنچه که به نظر می‌رسد [این است که] گویا فروزی، و سلیمی، و [رضا] روستا، و اشخاصی که منزل آنها می‌آمدند بود؛ و گویا یک دکتری (یعنی شاگرد مدرسه طب)، که دکتر شفیمی می‌نامیدند، با مشارالیه آشنایی داشت. اینها نظر بنده است.



## اسناد رابطه‌ی ارانی با کمیترون

## فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران کمیته‌ی مرکزی

برلین، ۲۹ مارس ۱۹۲۶

خطاب به دفتر بخش خاور زمین بین‌الملل کمونیست

همرزمان ارجمند،

چنانکه از یادداشت ضمیمه آشکار می‌شود، ما مایلیم به منظور پیشبرد امر انقلابی مشترکمان در ارتباط دائمی با شما قرار گیریم، و خواهشمندیم نماینده‌ای از مرکزیت ما را بپذیرید.

به ضمیمه، ما ترجمه‌ای مهرشده از برنامه‌مان را برای شما ارسال می‌داریم. خواهشمندیم پاسخ خود را از طریق کمیته‌ی مرکزی (I.A.H.)<sup>۱</sup> امداد کارگری سرخ در برلین، مشخصاً از طریق رفقا گبارتی<sup>۲</sup> و مونتسبرگ<sup>۳</sup>، ارسال دارید.

دبیر: ت[قی] ارانی

رئیس: محمود پوررضا

[ امضای سومی که خوانا نیست ]

---

۱. Internationale Arbeiter Hilfe، سازمانی بود که توسط ویلی مونتسبرگ در کنار بین‌الملل کمونیست برای کمک به کارگران جهان تشکیل شد.

۲. Louis Gibarti نام مستعار کمونیست مجاری ولادیسلاو کامینسکی (1895-1967) که به نام لاسلو دوئوس (Wladislaus Kaminski، Lazslo Dobos) نیز معروف بود. او یکی از کادرهای مؤثر و مخفی کمیترون بود که به مرگ طبیعی فوت کرد.

۳. Willi Muenzenber با نام مستعار (Herfurt, Sonnenburg, Studzinsky) (۱۸۸۷-۱۹۴۰)، کارگر کفاش آلمانی بود و در جوانی به جوانان سوسیالیست پیوست. در ۱۹۱۰ به سوئیس مهاجرت کرد، و شش سال بعد به‌عنوان دبیر سازمان جوانان سوئیس انتخاب شد. پس از اخراج از سوئیس، در کنگره‌ی مؤسس کمیترون در مسکو شرکت جست و به سمت دبیر بین‌الملل جوانان کمونیست برگزیده شد. شهرت او در جنبش کمونیستی و در ماورای آن نتیجه‌ی توانایی استثنایی او برای استفاده از جدیدترین وسایل تبلیغاتی چون مطبوعات، بنگاه انتشاراتی، سینما و غیره بود. در سال ۱۹۳۹ او پیمان آلمان - شوروی را محکوم کرد، و به احضار خود به مسکو جواب منفی داد. او به فرانسه رفت، ولی در نزدیکی اردوگاه محل اقامتش به قتل رسید. مورخان تردید ندارند که قتل او به دست عمال استالین انجام گرفت.

Parti républicain  
révolutionnaire persan

Comité central  
No. R. 305/2

Berlin, le 29. März 1926

فرقه جمهوری انقلابی ایران

اجرائیه مرکزی

تاریخ ۱۳۰۰ ماه

An die

Ostabteilung der Kommunistischen Internationale,

Moskau.

M e m o r a n d u m .

Werte Kampfgenossen !

Die Geschichte des persischen Volkes hat mehrmals in eine furchtbare und traurige Etappe des Terrors, der Willkür und der Unterdrückung eingeschlagen. Völlige Anarchie und planlose Hauswirtschaft der herrschenden Klasse und ihrer Militärelite haben das Volk zum Abgrund gebracht. Pauperismus, Elend, Hungernöte sind die Folge.

Zentralkomitee der R.K.P. sowie an den ersten Arbeiterstaat der Welt, um in unserem Kampfe zu unterstützen.

Wir bitten unsere Kampfgenossen, mit uns in eine ständige Beziehung zur Durchführung der gemeinsamen revolutionären Sache zu treten bzw. einen Vertreter unserer Zentrale zur Besprechung zu empfangen.

Mit revolutionärem Gruss

der Sekretär

J. Braun

der Vorsitzende des

Parti républicain  
révolutionnaire de la Perse  
Comité central

Einstimmig angenommen in der Sitzung des Z.-K.  
der P.R.R.P. vom 25. März 1926.

صفحات یکم و دوم دعوت نامه ی فرقه ی جمهوری انقلابی ایران به لیبور، نماینده ی پارلمان آلمان، به امضای دکتر فرهاد و پور رضا، ۱۸ ژوئن ۱۹۲۶، برای جلسه ای پیرامون وضعیت ایران

## فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران

### کمیته‌ی مرکزی

برلین، ۲۹ مارس ۱۹۲۶

خطاب به دفتر بخش خاور زمین بین‌الملل کمونیست

یادداشت

رفقای ارجمند،

تاریخ ملت ایران یک‌بار دیگر اسیر مرحله‌ی وحشت‌انگیز و غمناک ترور، خودسری، و سرکوب شده است. هرج و مرج کامل و اقتصاد غارتگرانه‌ی بی‌بندوبار طبقه‌ی حاکمه و دسته‌ی نظامی آن مردم ایران را به حسیض ذلت درانداخته است. فقر، بدبختی و قحطی مزمن عوارض [ماهیت] این رژیم‌اند.

به‌ویژه، دهقانان قربانی هوا و هوس طبقات حاکم شده‌اند. چپاول ناشی از وظایف غیر قابل تحمل و بار سنگین مالیاتی دهقان را تا آخرین رمقشان مکیده‌اند.

در اثر اقتصاد بی‌برنامه‌ی حاکمان کنونی، طبقه‌ی متوسط بیش از پیش سقوط می‌کند. میلیون‌ها بیکار و دهقان چون گدا و دوره‌گرد به فقر کشانده شده، و به خاک سیاه نشانده شده‌اند. شبیحی از فقر و ارتجاع به دور مردم ایران در گردش است. طبقه‌ی فنودال، که طی مرحله‌ی مشروطه‌ی تاریخ حکومتی ایران هر روز بیشتر از پیش زمینه‌های اخلاقی و نیز سیاسی را از دست می‌داد، در این نبرد آخرین تحرکی به خود داد و به اقدامات دیکتاتور مآبانه دست زد.

سراسر کشور در وضعیت محاصره قرار گرفته است. حقوق سیاسی شهروندان ایران و قانون اساسی بازیچه‌هایی در دست حاکمان کنونی [ایران] هستند. مردم ایران در برابر سرکوبگرانش از هیچ حمایت و حقوقی برخوردار نیست. امپریالیسم انگلستان بهترین مشاور و حامی طبقه‌ی حاکم در کشور

است. مناسبات ساتراپی (Vassalenverhaeltnisse) کاسبکارانه‌ای بین امپریالیسم انگلستان و مزدوران ایرانی‌اش به سود هر دو طرف مناسبات و به زیان مردم فقیر ایران تمام می‌شود.

حال، رویدادهای سال انقلابی ۱۹۰۶ به ما نشان داده‌اند که ملت ایران، که در آن زمان راه سیاسی خود را برگزید و اراده‌ی مبارزاتی خویش را برای انکشاف آزادانه به بهترین وجهی اثبات کرد، تا امروز برای دسترسی به هدف خود تزلزل‌ناپذیرانه کوشیده است. موج دائمی انقلابی و خیزش‌های تبریز، گیلان، خراسان، مازندران، و جنوب و مرکز ایران طی جنگ [بزرگ] بهترین گواه اراده‌ی مبارزاتی ایشان است.

به مردم [ایران] که در نخستین انقلاب، در ۱۹۰۶ در ائتلافی، حداقل با طبقه‌ی فتودال، برخاستند و بر ضد اشرافیت درباری استبداد مبارزه کردند، از طرف هم‌دستان دیروزی‌شان، یعنی سرکوبگران امروزی‌شان خیانت شد، و نتایج انقلاب به سرقت رفتند. تاریخ بیست ساله‌ی این شبه‌قانون اساسی [شبه‌مشروطیت] تاریخ بیست سال انقلاب‌ها و خیزش‌های دائمی مردم بوده است.

حال، این دوره از تاریخ ما، عیناً تاریخ انقلاب‌های بزرگ برادر چون فرانسه و روسیه در ۱۹۰۵ و ۱۹۱۸ [کذا] نشان داده است که هنگامی انقلاب ثمربخش است و به هدف می‌رسد که طبقات سرکوب‌شده‌ی مردم از سوی عناصر سیاسی آگاه انقلابی با استحکام یک‌دست متشکل شوند، تا [توانند] مبارزه را سازمان داده و توده‌ها را رهبری کنند. تنها زمانی انقلاب می‌تواند موفق شود که طبقات ستم‌دیده‌ی مردم تحت [رهبری] یک حزب توده‌ای قرار گیرند که از نظر ایدئولوژیک یک‌دست باشد.

نگون‌بختانه، این نقطه‌نظرها در دوره‌ی نخستین انقلاب ایران، از انقلاب ۱۹۰۶ تا امروز، مورد عنایت قرار نگرفته‌اند، و لذا همه‌ی این قیام‌ها با شکست روبه‌رو شده‌اند.

در این زمینه، انقلاب کبیر روسیه‌ی عصر ما آموزش‌ها و نمونه‌ها را به نحو احسن در اختیار ما انقلابیون ایران گذاشته است. ما انقلابیون ایران این

آموزش‌های انقلاب کبیر روسیه را تزلزل‌ناپذیرانه فرا گرفته‌ایم. اگرچه انقلاب روسیه از نظر ایدئولوژیک و اصول همان راه ما را نپیموده است، ما انقلابیون ایران با توجه زیاد، گام به گام، هر تجربه و موفقیت را دنبال می‌کنیم، تا از آن درس‌های لازم را برای عمل انقلابی خود بیاموزیم. ما انقلابیون ایران به نقش تاریخی انقلاب کبیر روسیه در مبارزات رهایی‌بخش ملل خاورزمین، به‌ویژه در جنبش انقلابی ایران، آگاهیم. ما انقلابیون ایران قبول داریم که تنها می‌توانیم در اتحاد با طبقه‌ی کارگر جهان مبارزه‌ی ملی مردم ایران را به سرانجام برسانیم. کمیته‌ی مرکزی فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران همه‌ی بخش‌های انقلابی بین‌الملل کمونیست، به‌ویژه کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست روسیه و نیز نخستین حکومت کارگری جهان را فرامی‌خواند تا از مبارزه‌ی ما پشتیبانی کند.

ما از هم‌زمان خود خواستاریم به منظور به پیش راندن امر انقلابی مشترک در ارتباط دائمی با ما قرار گیرند، یعنی یکی از اعضای مرکزیت ما را برای مذاکره بپذیرند.

با درودهای انقلابی،

دبیر: ت[قی] ارانی

رئیس: محمود پوررضا

[امضای سومی که خواندنی نیست]

به تصویب جلسه‌ی کمیته‌ی مرکزی فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران، به

تاریخ ۲۳ مارس ۱۹۲۶.

Publicain  
Personnelle

Comité central

No. ....

le den ..... 192

فرقه جمهوری انقلابی ایران

اجرائیه مرکزی

نمبره .....

تاریخ ..... ماه ..... ۱۳۰

PROGRAMM I

+++++

§ Staatsform.

- § 1. Die Staatsform wird demokratisch republikanisch proklamiert.
- § 2. Zentralisierung der Staatsmacht und Aufhebung der Lokalen, feudalen Herrschaft.
- § 3. Annullierung der gegenwärtigen Provinzialformung des Landes in kleine Kommunalbe- durch Kommunen und Municipalitäten; Zentralregierung geleitet.
- § 4. Das Parla- ha-

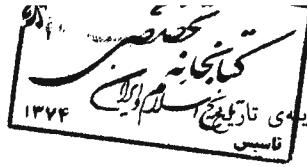
RELIGIONSWESSEN.

- § 64. Die Religion ist eine Privatangelegenheit und untersteht keinem Zwang.
- § 65. Trennung von Kirche und Staat.
- § 66. Jeder persische Bürger kann öffentliche Aemter ohne Ansehen der Religion bekleiden.
- § 67. Nationalisierung aller religiösen Stiftungen und des kirchlichen Vermögens zum Zwecke der öffentlichen Wohltätigkeit und Bau von Schulen.
- § 68. Das Bekleiden eines geistlichen Amtes und das Tragen einer geistlichen Tracht wird nach Absolvierung eines bestimmten Studiums nach besonderem staatlichen Gesetzen erlaubt.
- § 69. Die Verwaltung von Moscheen und heiligen Stätten untersteht dem Staat- bzw. gemeindlichen Aufsicht.

تاریخ  
۱۳۰۰



تصویر صفحه اول و آخر برنامه فرقه جمهوری انقلابی ایران به زبان آلمانی



۱۶۴ / تقی ارانی در آیهی تاریخ

## فرقهی جمهوری انقلابی ایران

### کمیتهی مرکزی

#### برنامه

#### شکل حکومت

۱. شکل حکومت جمهوری دموکراتیک اعلام می شود.
۲. مرکزیت بخشیدن به قدرت حکومتی و برچیدن سیادت فئودال های محلی.
۳. لغو اشکال ایالتی کنونی و تقسیم کشور به بخش های محلی که از طریق شهرها و شهرستان ها تحت نظر حکومت مرکزی اداره خواهند شد.
۴. پارلمان، مرکب تنها از یک مجلس، که عالی ترین رکن حکومتی خواهد بود، از طریق انتخابات مستقیم، ساده، عمومی، همسان، و مخفی برگزیده خواهد شد. صحت انتخابات با تأیید کمیسیونی معین از سوی مجلس و دادستان کل کشور انجام خواهد گرفت. هر شهروند ایرانی که به ۲۵ سالگی رسیده باشد حق انتخاب شدن به مجلس را داراست.
۵. لغو همه ی قراردادهای کاپیتولاسیون.
۶. برقراری نظام قضایی حکومتی و برچیدن هرگونه دخالت روحانیت در امور قضایی. محاکمات کاملاً حقوقی و اداری تنها در برابر محاکمی انجام خواهند گرفت که از جانب حکومت به رسمیت شناخته شده باشند.
۷. هر شهروند مرد و هر شهروند زن ایرانی از حقوق کامل آزادی تا آنجا که مغایر با آرامش کشور نباشد برخوردار است.
۸. ملی کردن همه ی دارایی های سلسله ی حاکم.
۹. همه ی خائنان به مردم پس از محاکمه در دادگاه به مجازات خواهند رسید و اموال شان ضبط خواهد شد.
۱۰. عفو انقلابیون، زندانیان سیاسی، و تبعیدیان.
۱۱. ایجاد دادستانی ها با حقوق مربوطه. دادستان از طریق رأی [مردم]

انتخاب خواهد شد. ویژگی‌ها و شرایط تفویض این سمت‌ها از طریق قانون ویژه مشخص خواهند شد.

### مدارس و نظام آموزشی

۱۲. برقراری آموزش عمومی، اجباری، و رایگان.
۱۳. همه‌ی مدارس خصوصی باید برنامه‌ی آموزشی حکومتی داشته باشند و تحت نظارت ویژه‌ی حکومت قرار گیرند.
۱۴. علوم دینی همانند دیگر رشته‌های تخصصی تنها در مؤسسات آموزش عالی تدریس خواهند شد.
۱۵. در مناطق مختلف کشور برحسب نیاز، مؤسسات متوسطه و عالی و نیز مدارس حرفه‌ای و دانشگاه ایجاد خواهند شد. در صورت ضرورت، استادان و آموزگاران خارجی استخدام خواهند شد.
۱۶. دانش‌آموزان و دانشجویانی ممتاز از خانواده‌های کارگری به خرج دولت به خارج اعزام خواهند شد.
۱۷. برقراری تربیت‌بدنی اجباری در مدارس ابتدایی، متوسطه و نیز عالی.
۱۸. کمیسیونی از طرف دولت تعیین خواهد شد تا کتب ضروری علمی را تألیف، ترجمه، و تهیه ببیند.
۱۹. پرورش نیروهای تولیدی کشور و تشویق ایجاد سرمایه‌های تولیدی.
۲۰. جلب سرمایه‌های خارجی تحت نظارت حکومت به منظور بهبود بخشیدن حیات اقتصادی [کشور].
۲۱. ایجاد تعدادی مؤسسات دولتی در رشته‌های مختلف اقتصادی.
۲۲. لغو کل انحصارات خصوصی تا آنجا که وجود آنان برای حیات اقتصادی ضروری نباشند.
۲۳. بازبینی همه‌ی شرایط قراردادهای امتیازهای خارجی باطل شده.
۲۴. ایجاد یک بانک دولتی چاپ اسکناس به منظور نظم بخشیدن به اقتصاد کشور و اعتبارات.
۲۵. تقسیم اراضی متعلق به حکومت در میان دهقانان و حمایت از اقتصاد

آنان از طریق بانک‌های کشاورزی.

۲۶. تخفیف مالیات‌های غیرمستقیم و افزایش مالیات‌های مستقیم.
۲۷. تقلیل بار مالیاتی بر دوش دهقانان.
۲۸. برقراری معیار واحد پولی به ارزش طلا.
۲۹. برقراری درآمدهای تساعدی و مالیات بر ارث.
۳۰. برقراری تعرفه‌های گمرکی بالا برای کالاهای تجملی.
۳۱. تعیین تعرفه‌های ویژه‌ی گمرکی از سوی دولت به منظور محافظت از صنایع داخلی.
۳۲. حمایت دولتی از تشکیل شرکت‌های سهامی جدید.

### سیاست اجتماعی

۳۳. انحلال و تخت قاپوی همه‌ی ایلات و کمک دولت برای متمدن کردن آنها.
۳۴. انتشار کتب قوانین مدنی، تجارت و جرایم بر اساس نمونه‌های کشورهای متمدن اروپا، تاحیات اقتصادی و زندگی خصوصی هر شهروندی تضمین شود.
۳۵. طرد مراسم و عاداتی که به زیان سلامت مردم و اقتصاد عمل می‌کنند و در رودرویی با وضعیت اخلاقی مردم متمدن قرار می‌گیرند.
۳۶. تأسیس مؤسساتی برای بیداری فرهنگی چون تئاتر، سینما، موزه، آموزشگاه‌های عالی موسیقی، نقاشی، مجسمه‌سازی، و غیره، و پخش جزوات مجلات مربوطه در این زمینه.
۳۷. تشویق مردم به پس انداز از طریق ایجاد صندوق‌های پس انداز شهری.
۳۸. کوشش برای ازدیاد جمعیت.
۳۹. تأسیس ادارات آمار دولتی برای مقاصد اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی.
۴۰. توجه ویژه به آموزش زنان.
۴۱. شناسایی حق طلاق برای زنان.

۴۲. رفع خ‌جاب اجباری.
۴۳. هم‌هی شهروندان ایران، اعم از زن و مرد، بدون تمایز دینی، در برابر قانون ب‌زابرند.
۴۴. برقراری شرایط و قوانین جدید برای مراقبت از سلامتی مرد.
۴۵. نوسازی زندگی اجتماعی.
۴۶. گسترش و بهبود بخشیدن به زبان فارسی.
۴۷. ممنوعیت فروش و مصرف تریاک، حشیش، و همچنین دیگر مواد مخدره‌ی زبان‌بخش؛ ممنوعیت مصرف مشروبات الکلی.
۴۸. تأسیس بیمارستان، نوانخانه، یتیم‌خانه، خانه‌ی سالمندان، و نیز مؤسسه‌ی مراقبت از کودکان شیرخوار در سراسر کشور.
۴۹. ایجاد تعاونی‌های مصرفی.
۵۰. برقراری هشت ساعت کار در روز.
۵۱. ممنوعیت کار حرفه‌ای کودکان.
۵۲. برقراری اجباری یک روز استراحت از کار در هفته؛ روز رسمی، عمومی استراحت اجباری از طرف دولت تعیین خواهد شد. دستمزد باید برای روز استراحت نیز پرداخت شود.
۵۳. تأسیس اتحادیه‌های کارگری؛ به رسمیت شناختن حقوق متناسب برای اتحادیه‌های کارگری به منظور حمایت از حقوق کارگران.
۵۴. به رسمیت شناختن حق اعتصاب کارگران، کارمندان شرکت‌ها، و کارمندان ادارات.
۵۵. حکومت، مشخصاً شهرداری‌ها، موظف‌اند با همکاری اتحادیه‌های کارگری بر بهداشت محل کار و اجرای قوانین حمایت از حقوق کارگران نظارت کنند.
۵۶. درآمد کارگران، دهقانان، قشر میانی، و کارمندان جزئی تا حد معینی از مالیات معاف خواهند بود. تقلیل [تعرفه‌های] گمرکی و مالیات که بر ضروری‌ترین نیازمندی‌های زندگی سنگینی می‌کنند یا مستقیماً بر دهقانان یا اقشار میانی کم‌درآمد مردم سنگینی می‌کنند.

۵۷. برقراری بیمه‌ی اجباری برای همه‌ی حقوق‌گیران و وام‌گیران.
۵۸. تغییر مناسبات کنونی دهقانان و زمینداران. برقراری اجر دایمی معین برای دهقانان و مشارکت آنان در درآمدهای کشاورزی.
۵۹. رفع همه‌ی بارهایی - چون بیگاری، مالیات، خدمات شخصی [برای ارباب] و غیره - که حقوق مدنی و شخصی دهقانان را محدود کنند.
۶۰. الغای همه‌ی بدهکاری‌های دهقانان به ملاکان و مپاشران.
۶۱. برقراری بیمه‌های کشاورزی و دامداری.
۶۲. تأسیس بانک‌های کشاورزی به منظور پیشرفت اقتصاد دهقانان و نیز خرید اراضی [کشاورزی] و تقسیم آنان در میان کشاورزان.
۶۳. نوسازی واحدهای تولیدی کشاورزی از طریق واردات ماشین‌آلات کشاورزی، تخم، و حیوانات اهلی از نژاد برتر.

### زندگی دینی

۶۴. دین امر خصوصی افراد است و نباید اجباری باشد.
۶۵. جدایی دین از حکومت.
۶۶. هر شهروند ایرانی می‌تواند در ادارات عمومی فارغ از ملاحظات دینی لباس بپوشد.
۶۷. ملی کردن همه‌ی اوقاف دینی و اموال متعلق به مساجد به منظور [مصرف درآمدهای آنها برای] خدمات عمومی و ساختن مدارس.
۶۸. پوشش یک مقام روحانی و پوشیدن البسه‌ی مذهبی پس از گذراندن یک دوره‌ی معین تعلیمات بر اساس قوانین ویژه‌ی حکومتی مجاز خواهد بود.
۶۹. اداره‌ی مساجد و اماکن مقدس تحت نظر حکومت، مشخصاً نظارت شهرداری (gemeindlichen)، قرار خواهد گرفت.

## نامه‌ی فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران به رفیق گئورگ لیدبور<sup>۱</sup>

فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران

کمیته‌ی مرکزی

مطلقاً محرمانه

برلین، ۲۸ ژوئن ۱۹۲۶

همرزم گرامی،

چنانکه وضعیت سیاسی همه‌ی جهان به ما نشان می‌دهد، حمله‌ی امپریالیستی به خاور نزدیک و دور همواره ابعاد هر چه وسیع‌تری به خود می‌گیرد. نبرد رهایی‌بخش ملل خاورزمین نیز هر روز اشکال روشن‌تر و وحدت جنبش انقلاب ملی اختیار می‌کند.

چنانکه غالباً در جلسات خود تأکید ورزیده‌ایم، ما بر زمینه‌ی همکاری مشترک بین پرولتاریای اروپا و عناصر انقلابی و ملی - رهایی‌بخش ملت‌های خاورزمین اصرار داریم. حمله‌ی امپریالیستی ایران را نیز زمینه‌ی مساعدی را برای دست‌اندازی خویش یافته است.

آخرین رویدادهای ایران، یعنی، فراخواندن رضاخان به سلطنت و از آن

---

۱. گئورگ لیدبور، متولد ۱۸۵۰ در هانور، در سال ۱۸۹۰ به حزب سوسیال - دموکرات آلمان پیوست. از شغل آموزگاری آغازید و به سردبیری روزنامه‌های فرورتس (Vorwaertz) و سکسیشه آریایتر تسایتونگ (Saechsische Arbeiter Zeitung) رسید. در ۱۹۰۰ به نمایندگی مجلس آلمان (Reichstag) انتخاب شد و به‌خاطر سخنرانی‌هایش شهرت بسیار کسب کرد. در اختلافات بین دو جناح حزب متمایل به روزا لوگزامبورگ و لیکنشت بود و در کنفرانس تسیروالد شرکت جست. او از مؤسسان حزب سوسیال‌دموکرات مستقل (Unabhaengige SPD) بود. از سال ۱۹۲۴ با (Internationale Arbeiters Hilfe) امداد بین‌المللی کارگران همکاری می‌کرد، که توسط مونتسینبرگ (Muenzenberg) نماینده‌ی مجلس و از رهبران حزب کمونیست، در برلین تأسیس شده بود، و از سازمان‌های پیشخوان کمینترن بود. لیدبور تا سال ۱۹۳۳ کوشید بین احزاب کمونیست و سوسیال - دموکرات آلمان را جوش دهد. پس از به قدرت رسیدن هیتلر به سوئیس مهاجرت کرد و تا پایان جنگ در آنجا بماند. او در سال ۱۹۴۷ چشم از جهان بست.

طریق بازگشت فتودال‌ها و ارتجاعیون به قدرت [حکومتی] بهترین دلیل آن است.

بدین جهت، کمیته‌ی مرکزی فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران تصمیم به برگزاری میتینگ در اینجا گرفته است تا نگرانی خود را نسبت به اوضاع کنونی حاکم بر ایران بیان کند. این میتینگ بایستی عمدتاً خواست جبهه‌ی واحد پرولتاریای انقلابی اروپا با ملت‌های خاورزمین را به منصفی ظهور بگذارد.

از این رو، از شما خواهشمندیم با حضور و شرکت خود در این میتینگ همبستگی انقلابی خود را با ملت ایران بیان دارید.  
ضمیمه دعوت‌نامه‌ای برای این جلسه ارسال می‌کنیم.

منشی، [احمد] فرهاد<sup>۱</sup>

رئیس، محمود پوررضا<sup>۲</sup>

بعدالتحریر: ف.ج.ا.ا. در اینجا [برلن] ناگزیر از مخفی‌کاری است، و لذا این میتینگ نمی‌تواند به نام ما برگزار شود. از این رو، از شما خواهش می‌کنیم دریافت این نامه را مطلقاً سرّی نگه دارید!

چون این حزب برای حضور شما اهمیت بسیاری قائل است و شما را به ریاست افتخاری آن برگزیده است از شما خواهشمندیم ما را با حضور خود مفتخر سازید؛ در صورت عدم توانایی، لطفاً ما را به موقع مطلع سازید.

ارسال‌کننده:

Mahmoud Pour-Reza, Grolmannstrasse 52, Charlottenburg 2, b. Puleck

۱. دکتر احمد فرهاد بعدی، و از دوستان ارانی، که در زمان شاه به ریاست دانشگاه رسید و پس از حمله‌ی چتربازان به دانشگاه تهران در اول بهمن ۱۳۴۰ معترضاً از ریاست دانشگاه استعفا کرد.

۲. فرزند پوررضا، صاحب روزنامه و وکیل مجلس از لاهیجان، دوست و همکار سلیمان میرزا در حزب اجتماعیون. وی پس از بازگشت به ایران وکیل دادگستری شد و پس از شهریور ۱۳۲۰ در محاکمه‌ی سرپاس مختاری و پزشک احمدی وکالت خانواده‌های برخی از قربانیان، از جمله سردار اسعد بختیاری، را به عهده گرفت.

républicain  
naire persan

nité central  
4/300 L.  
en 18. Juni 1926

فرقة جمهوری انقلابی ایران

اجرائیه مرکزی

تاریخ ..... ماه ..... ۱۳۰۰

15<sup>a</sup>

Streng vertraulich!

An den  
Genossen Ledebour,

B e r l i n

Werter Kampfgenosse!

Wie die weltpolitische Situation uns allen zeigt, nimmt Einheitsfrontistische Offensive immer grösseren und grösseren Umorientalischen Völkern an Osten an. Auch die Befreiungskämpfe der

Daher bitten wir Sie um klarere Formen einer einheitlicher Kundgebung, um Ihrer revolutionären Symphonie beizubringen. Wir hoffen, dass Sie uns mitteilen werden, was Sie uns mitteilen können.

Gleichzeitig fügen wir eine Einladung zu dieser Kundgebung bei.

Sekretär der Z.K.

A.V. *Fischer*

Vorsitzender der Z.K.



PS. Da die R.E.P.P. hier eine illegale Existenz führen muss, und daher diese Kundgebung nicht im Namen unserer Partei veranstaltet werden konnte, so bitten wir Sie, die Vertraulichkeit dieses Briefes streng bewahren zu wollen! Da die Partei einen grossen Wert auf Ihr Erscheinen legt und den Ehrenvorsitz Ihnen anzuvertrauen beschlossen hat, so bitten wir Sie, uns mit Ihrem Erscheinen beehren zu wollen; widrigenfalls wollen Sie uns bitte rechtzeitig Bescheid geben.

## فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران

### کمیته‌ی مرکزی

برلین، ۱۹ ژانویه‌ی ۱۹۲۸

خطاب به دفتر بخش خاورزمین کمیترین

تذکاریه<sup>۱</sup>

ضمیمه‌ی این تذکاریه یک نسخه از نشریات تبلیغاتی‌ای که توسط حزب تدوین و مخفیانه در ایران منتشر شده است ارسال می‌گردد.<sup>۲</sup>

صدر کمیته‌ی مرکزی فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران

پرویز<sup>۳</sup>

دبیر کمیته‌ی مرکزی فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران

علی داراب<sup>۴</sup>

۱. این متن از ترجمه‌ی روسی آن به فارسی برگردانده شده است. اصل آلمانی آن در بایگانی کمیترین به دست نیامد. در ۲۸ ژانویه‌ی ۱۹۲۸، مسئول بخش خاورزمین کمیترین پتروف (راسکولنیکف) این ترجمه را برای استالین، مولوتف، بوخارین، چیچرین، کاراخان و پیاتینسکی فرستاد. از واکنش آنان چیزی به دست نیامد.
۲. این جزوه همان بیان حق است که نسخه‌ای از آن را بایگانی کمیترین یافتیم و نسخه‌ی دیگری را در بایگانی وزارت خارجه‌ی فرانسه. این جزوه در این کتاب چاپ می‌شود.
۳. ناشناخته است، اما نباید با پرویز (اسم مستعار پیشه‌وری در روزنامه‌ی حقیقت) اشتباه شود.
۴. ظاهراً نام مستعار احمد اسدوف بود که در آخر همان سال از آلمان اخراج شد و به مسکو رفت. بعدها به وساطت سرلشکر زاهدی بعدی که دوست پدرش، بازرگان اهل انزلی، بود، توانست به ایران بازگردد و سال‌ها در اداره‌ی مالیه‌ی خراسان مشغول بود. اسکندری نقل می‌کند که یک روز که همراه ارانی در خیابان قدم می‌زدند به اسدوف برخوردند و ارانی به اسکندری گفت که به اسدوف اطمینان نداشت. او پس از کودتای ۲۸ مرداد، در انتخابات فرمایشی دوره‌ی ۱۸ از انزلی به مجلس شورا راه یافت.

حزب جمهوری انقلابی ایران  
اجرای مرکزی

شماره‌ی ۳۰۵/۱۴

برلین ۹ ژانویه‌ی ۱۹۲۸

تذکارته

[خطاب به] دفتر بخش خاوری کمیته‌ی ۱

دوران پس از جنگ با جنبش‌های رهایی‌بخش در مستعمرات که با جنبش آزادی‌بخش استعمارشوندگان و ستم‌دیدگان سراسر جهان پیوند ناگسستنی دارد مشخص می‌گردد. انقلاب چین و همچنین انقلاب کارگران و دهقانان در اتحاد شوروی بارزترین بیانگر این جنبش انقلابی بین‌المللی به شمار می‌آیند. به‌ویژه انقلاب چین، فرایند تاریخی آن و نقش طبقات در آن حائز اهمیت است. شگرف برای جنبش‌های انقلابی دیگر خلق‌های ستمدیده ایران، هند و غیره است. هرچند سامان اقتصادی و اجتماعی این کشورها یکسان نیست، با این وجود در یک مورد وجه مشترک دارند و آن اینکه مرحله‌ی جنینی جنبش انقلابی کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره به‌صورت جنبش همگانی ضدامپریالیستی درمی‌آید. در کشورهایی که بازمانده‌های فئودالیسم از میان برداشته نشده است امپریالیسم در بقای آنها بهترین مدافعان پروپاقرص خود را می‌یابد (در چین، هند و ایران). هماهنگ با گسترش مبارزه، هراندازه توده‌های زحمتکش تدریجاً به انجام وظایف تاریخی خود نزدیک می‌شوند، این جنبش ضدامپریالیستی باید به کارزار برخورد طبقاتی مبدل شود. از سوی دیگر، پرولتاریای کشورهای مستعمره برای تحقق مستمر رسالت تاریخی خویش باید هرچه سریع‌تر در رأس این جنبش قرار گیرد.

نقش بورژوازی در عصر جنبش ضدامپریالیستی در همه‌ی کشورهای

۱. برگردان از ترجمه‌ی روسی یافته‌شده در بایگانی کمیته‌ی مورخ ۲۸ ژانویه‌ی ۱۹۲۸.  
مترجم آلمانی به روسی: ع. ج. منبع: RTsKhIDNI, 495/154/354

تحت ستم، به دلیل پیوند اقتصادی‌اش با کشور ستمگر یکسان نیست. اگر در چین در بدو امر بورژوازی از جنبش حمایت می‌کرد، در هند، فی‌المثل، چنین حمایتی وجود نخواهد داشت.

نقش طبقات جداگانه در ایران به سختی می‌تواند با نقش طبقات در چین فرق مهمی داشته باشد. البته، در ایران طبقات هنوز به‌طور مشخص شفاف نشده‌اند و از خود نمایندگان و سازمان‌هایی که مدافع منافع اجتماعی و اقتصادی‌شان باشد ندارند، و تحلیل عینی از روابط متقابل اجتماعی‌شان دشوار است. و اما در مورد آنچه که به ظرفیت کمی طبقات جداگانه در جامعه‌ی ایران مربوط است باید گفت که قدرتمندترین‌شان کشاورزان و خرده‌بورژوازی به شمار می‌آیند.

از سوی دیگر، از لحاظ سیاسی، نیرومندتر از همه بازمانده‌های فئودالیسم به شمار می‌رود. بورژوازی، یا به عبارت دقیق‌تر تجار و کسبه، در راه نیل به آزادی قرار دارند. اینان هنوز نیروی کارساز و مؤثری را تشکیل نمی‌دهند، ولی رأی‌شان در بسیاری از مسائل سیاست جاری نقش تعیین‌کننده دارد (انعقاد قرارداد بازرگانی با اتحاد شوروی). بدون تردید، بورژوازی به موفقیت‌های بسیار نائل شد (اصلاحات مالی و امور بانکی، مسائل مربوط به کاپیتولاسیون و غیره) تنها در مسائل مربوط به احداث راه‌آهن که برای بورژوازی واجد اهمیت حیاتی بود هیچ توفیقی نصیبش نشد و باید اعتراف کرد که نقشه‌ی ساختمان راه‌آهن یک پیروزی برای امپریالیسم انگلیس به شمار می‌آید.

قشر روحانیت نیروی خاصی را تشکیل می‌دهد، نیرویی که در همه‌ی مسائل بهترین یار و یاور طبقات ارتجاعی است. روحانیت تقریباً در کلیه‌ی مسائل دست در دست فئودال‌ها گام برمی‌دارد، و نفع سرشاری به نفوذ امپریالیسم در ایران می‌رساند.

از آنجا که روند تاریخی انقلاب چین، کمابیش تا حد چشمگیری به منزله‌ی سرمشقی برای جنبش انقلابی ایران است، ما برآنیم که دهقانان ایران می‌توانند نقش عظیمی در جنبش انقلابی ایفا کنند، به این دلیل که اولاً تحت

ستم و استثمار بی‌رحمانه‌ی ملاکان قرار دارند و، در ثانی، کثیرالعدده‌اند. این طبقه، تمامی وِبال و سختی‌های نظام اجتماعی کنونی را تحمل می‌کند، و منافع دهقانان دقیقاً در آن حلقه‌ی زنجیری نهفته است، که مرکز ثقل انقلاب را پابرجا نگه می‌دارد - حلقه‌ای که باید آن را نگه داشت تا اینکه روزی جنبش ضدامپریالیستی به هدف عالی رسانده شود، و بدین طریق، گذار به مرحله‌ی درگیری‌های اجتماعی عظیم هموار گردد. همانا منافع طبقه‌ی دهقان ایجاب می‌کند که پیکار ضدامپریالیستی به آخر رسانده شود، زیرا مسئله‌ی ارضی فقط زمانی می‌تواند حل شود که متحد اصلی فتودالیسم در کشور یعنی امپریالیسم نابود گردد.

در این پیکار، نقش طبقه‌ی کارگر که از لحاظ تعداد قلیل‌العدده و در سراسر کشور پراکنده است (بدون احتساب شمار عظیم کارگرانی که در معادن و پالایشگاه‌های شرکت نفت انگلیس ایران کار می‌کنند) عبارت از آن است که با حمایت از مبارزه‌ی دهقانان، خود در این پیکار ورزیده و متشکل شده، و شالوده‌ی جنبش کارگری را پی‌ریزی کنند. کارگران و پرولتاریای شهری در این درگیری‌های اجتماعی وفادارترین و پی‌گیرترین متحد دهقانان مبارز در ایران هستند.

منافع اقتصادی بورژوازی ایران در تضاد با نفوذ امپریالیستی در کشور قرار دارد. مادامی که جریان انتقال روابط تولید اجتماعی از فتودالیسم به سرمایه‌داری در ایران هنوز به مرز نهایی نرسیده است، این پدیده‌ها در بورژوازی نیز اثر می‌گذارند که در اکثر موارد خصلت درهم‌آمیخته دارند. سوداگر کلان ایرانی که به شیوه‌ی سرمایه‌داری دادوستد می‌کند در عین حال مالک بزرگ نیز هست و با هزاران رشته با فتودال‌ها پیوند دارد. از این‌رو، نهادینه شدن انقلاب در آینده ایجاب می‌کند که در نهاد بورژوازی شکاف به وجود آید، و فرضاً هرگاه خرده‌بورژوازی فعالانه وارد عمل نشود، دست‌کم نسبت به مبارزه‌ی دهقانان و زحمتکش‌شان با بی‌طرفی همدلانه برخورد نماید. جماعت انبوه روشنفکر که آکنده از روح پیشرفت و ترقی است و هم‌اکنون در محفل‌ها و انجمن‌های خود مسائل اجتماعی را به بحث و

گفت و گو می‌گذارد باید به سمت انقلاب کشانده شود. از سوی دیگر، زعمای روشنفکران افرادی فاسدند و به هیچ وجه قابل اعتماد نیستند. باید امیدوار بود که انقلاب، توده‌های روشنفکر را وادار سازد که از این افراد فاصله بگیرند. نمودار سیاسی روابط اقتصادی کنونی در ایران، یا به عبارت دقیق‌تر خصلت طبقاتی دولت امروزی ایران، را می‌توان به مثابه‌ی محصول سازش فئودالیسم در حال احتضار با لایه‌های فوقانی بورژوازی توصیف نمود، و در این بستر، مصالح فئودال‌ها غالباً در اولویت قرار می‌گیرد. از این امر این نتیجه حاصل می‌شود که دولت وقت ایران در تضاد بنیادین با منافع قاطبه‌ی مردم و حتی بورژوازی ترقی‌خواه قرار دارد.

از آنجا که فئودال‌ها از نفوذ قاطع در حکومت برخوردارند، نفوذ امپریالیسم در دولت واقعی مسلّم است. هر چند دولت پاره‌ای اوقات تحت فشار توده‌های گسترده مردم می‌کوشد خود را مستقل از امپریالیسم اجنبی نشان دهد (اقدامات اخیر در زمینه‌ی برقراری روابط حسنه با اتحاد شوروی). اما این عشوهِ گری‌های رژیم کنونی با روسیه‌ی شوروی انقلابی که توده‌های گسترده‌ی مردم ایران هواخواه آن‌اند هنوز به هیچ وجه ثابت نمی‌کند که این رژیم در اصل با روح امپریالیسم بریتانیا سرشته نشده است. برعکس، امپریالیسم بریتانیا سرچشمه‌ی توانایی و قدرت آن (تاج‌گذاری رضاخان) به شمار می‌رود. خلاصه آنکه مبارزه با امپریالیسم به راستی مبارزه با رژیم فعلی است.

فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران معتقد است که کلیه مسائل اجتماعی کشور تنها و مطلقاً از راه انقلابی می‌تواند حل شود، و اعتماد توده‌های گسترده‌ی مردم نمی‌تواند فقط از راه پیکار با این دولت در شکل کنونی آن و دستگاه خودفروش آن به دست آید.

برخورد خصمانه‌ی حکومت نسبت به هرگونه جنبش آزادی‌خواهانه و شیوه‌ی مبارزه با آن، عقب‌نشینی پی در پی روحانیت در برابر نیروهای سیاه ارتجاع و وخیم‌تر شدن مستمر وضع فلاکت‌بار توده‌ها زمینه‌ساز بسیج توده‌های مردم در مبارزه با رژیم خواهد شد.

فعالیت انقلابی در ایران در اثر بیدادگری‌های وحشیانه‌ی عمال ارتجاع سیاه و سوءقصد‌های تروریستی در کشور فوق‌العاده دشوار شده است. فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران، بنا به ملاحظات و دلایل بسیار، مصلحت را در آن می‌بیند که برای رساندن مبارزه‌ی انقلابی به پیروزی، لازم است آن را از اروپا رهبری نمود. محفل‌های غیرعلنی موجود در کشور که با رهبری مرکزی مقیم اروپا ارتباط تنگاتنگ دارند به حد کافی مبنای مناسبی را جهت گسترش دادن جنبش تشکیل می‌دهند. در صفوف حزب‌ها هم زحمتکشان متمایل به آرمان کمونیستی و هم عناصر ترقی‌خواه هوادار پلاتفورم انقلابی ملی وجود داشته و به مبارزه ادامه می‌دهند. بدیهی است که چاپ و انتشار نشریات تبلیغاتی در اروپا به مراتب آسان‌تر از خود ایران است.

حزب ما طی موجودیت خود (یک‌سال ونیم) کارهای بسیاری در این زمینه انجام داده است. ما به منظور برقراری چهره‌ی واحد انقلابی با توده‌های زحمتکش و عناصر ترقی‌خواه واقعی ایران، با حزب سوسیالیست ایران وارد ائتلاف شدیم.

به خاطر یاری رساندن به نهضت ضدامپریالیستی ایران، حزب فعالانه در کارهای جامعه‌ی ضدامپریالیست از همان بدو تأسیس مشارکت می‌ورزد. حزب در هر دو کنگره‌ی این جامعه در بروکسل شرکت کرد و در شورای کل آن نمایندگی دارد.

تشکیل کنفرانس‌های متناوب با شرکت کلیه‌ی عناصر انقلابی کشور ما جهت تنظیم برنامه‌ی مشترک کار انقلابی ضرورت دارد. در این کنفرانس‌ها باید ارکان کلیه‌ی جریان‌ات انقلابی در ایران پایه‌گذاری شود.

در نظر است که مجله‌ای هر ماه به‌طور منظم و همچنین ترجمه‌های مطالب و جزواتی که جنبه‌ی ضدامپریالیستی و انقلابی دارند منتشر شود، ولیکن همه‌ی این کارها در صورتی می‌تواند با موفقیت به انجام برسد که حزب نوبنیاد ما از امکانات مالی و کافی برخوردار باشد.

فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران از کمیترین تقاضا می‌کند که در مورد این تذکاریه اظهار نظر نماید، و هرگاه پلاتفورم حزب ما از دیدگاه انترناسیونال

کمونیستی زمینه‌ی کافی برای همکاری به شمار آورده شود، به خاطر یاری رساندن به انقلاب در ایران با آن ارتباط برقرار نماید.  
فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران به نام زحمتکشان ایران و به نام انقلاب آینده‌ی ایران از انترناسیونال کمونیستی - تکیه گاه جنبش انقلابی بین‌المللی - تقاضا می‌کند که به این فرقه در مبارزه‌اش یاری رساند.

صدر اجرایی مرکزی فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران، پرویز دبیر اجرایی مرکزی فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران علی داراب [اسدوف؟] ضمیمه‌ی این تذکاریه یک نسخه از نشریات تبلیغاتی که توسط حزب تدوین و به‌طور غیرعلنی در ایران منتشر شده ارسال می‌گردد.<sup>۱</sup>

---

۱. این نشریه در بایگانی کمینترن یافت نشد. خ.ش.

قطعنامه‌ی پیشنهادی هیئت نمایندگی ایران به کنگره‌ی  
جامعه‌ی ضد امپریالیست، بروکسل، فوریه‌ی ۱۹۲۷

هیئت نمایندگی ایران از کنگره‌ی بین‌المللی خلق‌های ستم‌دیده درخواست می‌کند چهار نکته‌ی زیر را که اهمیت حیاتی برای خلق ایران دارد بپذیرد:

- خلق ایران لغو همه‌ی قراردادهای نابرابر، به‌ویژه قرارداد کاپیتولاسیون، را که به‌زور از جانب کشورهای امپریالیستی چون زنجیر بندگی به خلق ایران تحمیل شده است می‌طلبد.

- لغو هرگونه قراردادی که طی دو قرن سلطه‌ی زورمندان‌هی امپریالیسم در ایران به مردم تحمیل شده‌اند و مردم ایران را به نهایت فقر نشانده‌اند.

- کنگره این افسانه‌ی ساخته و پرداخته‌ی امپریالیست‌ها در مطبوعات را مردود می‌شناسد که گویا رضاخان مترقی و میهن‌پرست است، و [کنگره] رژیم کنونی ایران را رژیم دست‌نشانده‌ی انگلیس و رضاخان را عامل امپریالیست و اشرافیت فئودال می‌شناسد.

- کنگره‌ی بین‌الملل خلق‌های ستم‌دیده با نبرد خلق ایران بر ضد امپریالیسم انگلستان و دست‌نشانده‌اش رضاخان اعلام همبستگی می‌کند.

زنده‌باد نبرد آزادیبخش همه‌ی خلق‌های ستم‌دیده!

زنده‌باد اتحاد پرولتاریای رزمنده و خلق‌های ستم‌دیده‌ی رزمنده!

زنده‌باد کنگره‌ی بین‌الملل خلق‌های ستم‌دیده!<sup>۱</sup>

نمایندگان هیئت نمایندگان فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران

احمد اسدوف [داراب] مرتضی علوی

۱. این پیشنهاد با تعدیل مخالفت با رضاخان پذیرفته شد. نگاه کنید به اسناد تاریخی، جلد ۶، ص ۱۳۱.

## سرگذشت‌ها

## ۱. دو کمونیست متباین

### سرگذشت دکتر تقی ارانی

تقی ارانی<sup>۱</sup> در پنجم سپتامبر ۱۹۰۲/۱۴ شهریور ۱۲۸۲<sup>۲</sup> در یک خانواده‌ی آذربایجانی در تبریز چشم به جهان گشود. پدر او یک کارمند ساده‌ی دولت بود.<sup>۳</sup> او تحصیلات ابتدایی خود را در دبستان شرف به پایان

۱. این سرگذشت بر اساس منابع زیر نگاشته شده است: ح. فرزانه، پرونده پنجاه و سه نفر، تهران، ۱۳۷۲؛ «ادعای مدعی العموم استیناف به دیوان عالی جنایی درباره‌ی پنجاه و سه نفر، ترویج‌کنندگان مرام اشتراکی»، اسناد تاریخی...، به کوشش خسرو شاکری، جلد ۱۵، صص ۱۰۴-۱۰۵، که تاریخ تولد او را ۱۹۰۴ ذکر می‌کند؛

"Lebenslauf," in Inaugural Dissertation zur Erlangung der Doktorwürde genehmigt von der Philosophischen Fakultät der Friedrich-Wilhelms-Universität zu Berlin, 19 Dezember 1928; FO 371/40224; USNA, 891.008/70; "Erani," *Bol'shaia sovetskaia entsiklopediia* XXX, Moscow, 1978, p. 277; A. Agahi, "Erani" *Sovetskaia istoricheskaia entsiklopediia* XVI, Moscow, 1976; Kambakhsh, "Secret Report" (RTskhIDNI, 495/74/194); Archival Notes (*Spravka*) by Kamran, Orbeliani, and Ovanesian on Arani for the Comintern: RTskhIDNI, 495/217/201. ۲. در یک متن ماشین‌شده برای دانشگاه برلین ارانی می‌نویسد که در ۲۱ مارس ۱۹۰۲/اول فروردین ۱۸۸۱ متولد شده بود. (صفحه‌ی ۵۵۲ از پرونده‌ی او در Humboldt (Universitaet).

۳. «معصومانه»، کامران از پدر ارانی به‌عنوان یک «مأمور مالیاتی در دهات» یاد می‌کند. یادداشت مورخ ۱۰ دسامبر ۱۹۳۵: Note by Kamran on Arani for the Comintern: RTskhIDNI, 495/217/201. کامبخش در «گزارش سری» اش می‌گوید که ارانی از «یک خانواده‌ی نسبتاً ثروتمند» بود. (ارانی در دادگاه می‌گوید (فرزانه، پرونده، صص ۲۸۴) پدری «بالتسببه متمول و اعیان» داشت، اما «بواسطه‌ی لاپلی بودن پدر» در «غربت با فقر زندگی کرد...») به قصد سیاه کردن چهره‌ی ارانی، کامبخش، همچون کامران، می‌نویسد که «ارانی یک خانه، یک قطعه زمین، و یک معدن از پدرش به ارث برده بود» - ویژگی‌هایی که به او جلوه‌ای بیشتر «بورژوازی استثمارگر» می‌داد و به‌طور ضمنی لو دادن او را به پلیس در نظر شوروی‌ها توجیه می‌کرد. صرف‌نظر از اینکه شوروی‌ها می‌دانستند که آیا این «فاکت‌ها» درست یا نادرست بودند، باید تأکید ورزید که ارانی صاحب هیچ ملکی

رساند و سپس بین سال‌های ۱۹۱۴ تا ۱۹۲۰ به دبیرستان دارالفنون رفت (که به قول خودش معادل مدرسه‌ی آلمانی – *eine deutsdfcher Ober-Realschule* – بود. و دیپلم خود را به‌عنوان شاگرد اول در (تهیه) رشته‌ی پزشکی دریافت کرد. (شگفت است که هیچ‌یک از ستایش‌گران و نزدیکان او از شرکت احتمالی وی در مبارزات بر ضد قرارداد ۱۹۱۹ که وثوق‌الدوله با لرد کرزن امضا کرد و ایران را به تحت‌الحمایه‌ی رسمی بریتانیا بدل می‌توانست کرد، سخنی نگفته‌اند! – رویدادی که در آن زمان بسیاری از جوانان ایران را به پهنه‌ی سیاست کشاند.) او سپس به مدرسه‌ی عالی پزشکی تهران راه یافت و امتحانات خود را با موفقیت گذراند.

ارانی در سال ۱۳۰۱/۱۹۲۲ عازم برلین شد و در تابستان ۱۹۲۳ در دانشگاه برلن در دانشکده‌ی فلسفه به‌عنوان یک دانشجوی عادی نام‌نویسی کرد. در سمستر زمستان ۱۹۲۴-۱۹۲۵ او توانست امتحان (*Verband*) و سپس یک‌سال بعد امتحانات دوره‌ی دکترا را نیز با موفقیت پشت سر بگذارد. در تابستان ۱۹۲۶ کار رساله‌ی دکترایش را آغاز کرد و سپس آن را در زمستان ۱۹۲۸ به پایان رساند. به هنگام دانشجویی از دروس استادان بزرگ عصر، چون ماکس پلانک و آلبرت اینشتاین، بهره برد. در این سال‌ها همچنین به‌عنوان دستیار آموزش در زبان فارسی در بخش خاورشناسی دانشگاه تدریس کرد و از این طریق بودجه‌ی شهریه‌ی دانشگاهی‌اش را می‌پرداخت. رساله‌ی دکترای او در موضوع شیمی "Die reduzierenden Wirkungen der (unterphosphorigen Säure auf organischen Verbindungen)" که در ۱۹ دسامبر ۱۹۲۸ از آن دفاع کرد.<sup>۱</sup> بنا بر نوشته‌ی پروفیسور راهنمای او،

---

نبود. تحقیقات شهربانی کل کشور بر این امر صحت می‌گذارد. شهربانی می‌خواست تا ارانی حتی پس از مرگش مقدار ناچیزی را که به‌عنوان بورس تحصیلی از دولت گرفته بود پس بدهد! اما او چیزی نداشت که دولت ضبط کند. (نگاه کنید به بروجردی، *ارانی فراتر از مارکس*، تهران ۲۰۰۳، ص ۵۴۲).

۱. حائز اهمیت است یادآور شویم که بسیار اطلاعات نادرستی در مورد ارانی پخش شده است. مثلاً یک «ایران‌شناس اسرائیلی»: «David Menarshri, *Education and the Making of Modern Iran*, Ithaca, 1992, pp. 140-142) او را «پزشک» معرفی کرده است.

سبک نگارش ارانی در زبان آلمانی، آن‌چنانکه در رساله‌ی دکترایش منعکس است، روان (ungewandt) نبود و نیاز به اصلاح داشت.

بنا بر نامه‌ای که او در ماه مه‌ی ۱۹۲۸ به مقامات دانشگاهی نوشت، ارانی در این زمان از دردی رنج می‌برد که مانع حرکت او می‌شد، و به همین دلیل امتحانش به تعویق افتاد. اما در پنجم ماه ژوئن همان سال طی نامه‌ای به دانشگاه تقاضا کرد که امتحان خود را در همان سمستر بگذراند، چه او عجله داشت هرچه زودتر به میهنش بازگردد. و سر انجام در نامه‌ای به رئیس دانشکده از اینکه نمی‌توانست «به خاطر یک سفر فوری» (که موضوعش را آشکار نمی‌کند) در مراسم فارغ‌التحصیلی در ۱۹ ماه دسامبر ۱۹۲۸ شرکت جوید پوزش خواست.

دکتر ارانی در ۳۱ ماه دسامبر ۱۹۲۸ / دهم دی ۱۳۰۷ به ایران رسید<sup>۱</sup>، و به تدریس در مدرسه‌ی اسلحه‌سازی (قورخانه) مشغول شد (به احتمال قوی در برابر تعهد بورس دو ساله‌ای که از دولت دریافت کرده بود).

بنابر گفته‌ی یک عامل کمینترن به نام کامران اصلانی، ارانی از پس از بازگشتش به ایران «همواره در صدد بود با حزب کمونیست ایران تماس برقرار

به این هم باید توجه داشت که همه‌ی اطلاعات او در مورد ستاره‌ی سرخ و پیکار و غیره نادرست‌اند. یک مورخ فرانسوی به نام گالیسو (R. Gallisot)، نیز در مقاله‌ای پیرامون سوسیالیسم در ایران تا ۱۹۴۵ در کتاب زیر عنوان: (Droz, sous la direction de, Paris, 1918-1945, Jacques) *Histoire générale du socialisme*, 1972 ارانی را «مؤسس» حزب توده خواند. آنچه بیشتر جای تأسف است این است که یک تاریخ‌شناس جدی فرانسوی که قاعدتاً اطلاعات کمی در مورد ایران دارد (P. Broué, *Histoire de l'Internationale Communiste*, 1919-1943, Paris, 1997, pp. 729, 906) معرفی کرده است. او همچنین دچار اشتباه می‌شود هنگامی که می‌گوید که محفل ارانی در سال ۱۳۱۵/۱۹۳۶ تشکیل یافت و در سال ۱۳۱۷/۱۹۳۸ به پلیس لو داده شد؛ و نیز هنگامی که ارانی را «به رهبران [ح.ک.ا.] مربوط می‌کند که به خاطر مخالفت «چپ‌روانه» شان با خط‌مشی جبهه‌ی توده‌ای [مصوبه‌ی کنگره‌ی هفتم کمینترن] اخراج شده بودند. اما گفته‌ی او درباره‌ی اینکه آنان را یک عامل شوروی به پلیس لو داد که در محفل آنان رخنه کرده بود درست است. جالب است بدانیم که منبع او در این زمینه چه بود.

۱. گزارش تحقیق وزارت دارایی، ۹ اسفند ۱۳۱۷، بروجردی، ارانی، ص ۵۱۴. اظهاریه‌ی خود ارانی این است که در سال ۱۹۲۹ به ایران بازگشت. (فرزانه، پرونده، ص ۲۵۷).

کند. «اوربلیانی در «گواهی» اش در دسامبر ۱۹۳۵ در مورد ارانی می‌افزاید که «ارانی از زمان دانشجویی اش در برلن [مرتضی] علوی را می‌شناخت و هنگامی که به ایران بازگشت وی نامه‌ای به [عبدالاحسین] حسابی نگاشت که در آن زمان یکی از اعضای رهبری‌کننده‌ی کمیته‌ی مرکزی ح. ک. ا. بود [که در ایران می‌زیست] و او را معرفی کرد تا شاید مفید واقع شود.» (با توجه به سیاست پیگرد استالینی در آن زمان و اینکه علوی از حزب کمونیست اخراج شده بود، این اشاره به روابط آن دو دارای معنای خاصی بود.) در سال ۱۳۱۰/۱۹۳۱، یعنی دو سال بعد، حسابی با ارانی (که خود از دوران کودکی می‌شناخت)<sup>۱</sup> تماس گرفت، و او را به فعالیت جلب کرد<sup>۲</sup> حسابی با ارانی چند بار ملاقات و بحث کرد. اینکه این دو به چه نتیجه‌ای رسیدند دانسته نیست، مگر اینکه باید در تماس باقی بمانند. چه، می‌دانیم که هنگامی که کامران اصلانی در ۱۳۱۴ با مأموریت به ایران رفت از طریق همسر حسابی با ارانی تماس گرفت.<sup>۳</sup>

می‌دانیم که زمانی که در آبان ۱۳۱۳ کامران اصلانی به عنوان «نماینده»ی رسمی ح. ک. ا. به ایران اعزام شد، تا ظاهراً حزب ح. ک. ا. را با کادرهای جدید «تجدید حیات» کند، به او گفته شد با ارانی هم تماس بگیرد. چنانکه در بالا رفت، او از طریق همسر حسابی با او ملاقات کرد. این دیدار در بهار ۱۳۱۴ انجام گرفت، یعنی پانزده ماه پس از انتشار مجله‌ی دنیا. کامران به توبه‌ی خود ارانی را با کامبخش مرتبط کرد (نگاه کنید به سرگذشت او در پایین) که با سرویس‌های شوروی در ایران مربوط بود و به عنوان مأمور اصلی وظیفه داشت حزب کمونیست را «احیا» کند.

در تابستان ۱۳۱۴ ارانی سفری به برلن کرد و ترتیبی داد تا در راه بازگشت در مسکو توقف کند. بنا بر گفته‌ی خود او، وی در آنجا با شخصی به نام مستعار «روشن» دیدار کرد. اینکه آیا این شخص حسابی بود یا نه دانسته نیست. او این

۱. بنا بر گفته‌ی ارانی، فرزانه، پرونده، ص ۲۶۹.

۲. «گواهی» "Spravka / Testimony" in RTsKhIDNI, 495/217/201.

۳. لایحه‌ی دفاعی ارانی در دادگاه، فرزانه، پرونده، ص ۲۶۹.

نکته را به دلایل آشکار طی بازپرسی توسط پلیس افشا نمی‌کند. روشن که امضایش در پایین مقالاتی چند در روزنامه‌ی پیکار وجود دارد مطمئناً مرتضی علوی نبود، چه، او در سال ۱۳۱۳ از حزب اخراج شده و به تاجیکستان تبعید شده بود (ارانی می‌گوید ترکستان شوروی). این شخص ممکن است حسابی بوده باشد، و احتمالاً همان کسی است که در تابستان همان سال به عنوان یکی از «نمایندگان» ح. ک. ا. با نام مستعار «بینا» در کنگره‌ی هفتم کمیترین شرکت جست، اگرچه حسابی یک سال پیش از آن از طرف حزب محاکمه و توبیخ شده بود. اما نمی‌توان در این باره یقین داشت.

در یک «یادداشت» داخلی کمیترین درباره‌ی ارانی به سال ۱۳۱۴/۱۹۳۵، کامران اصلانی اظهار می‌دارد که هنگامی که ارانی در مسکو بود، «ما» [تأکید افزوده] او را از مصوبات و تصمیمات کنگره‌ی هفتم و همچنین تاکتیک‌هایمان در ایران آشنا ساختیم و از او خواستیم رفقایمان را [در ایران] با این تصمیمات و مصوبات تازه آشنا کند و همراه با آنان بکوشد آنها را به مورد اجرا درآورد. «ما» ممکن است شامل ارویلانی و حسابی بوده باشد. جالب است که هفت ماه پس از اقامت کوتاه ارانی در مسکو کسی در پایتخت شوروی در مورد ارانی کنجکاو شد. در یک یادداشت کوتاه مابین شده و بدون امضای موجود در بایگانی بین الملل کمونیست گفته می‌شود، چنانکه «ر. گاجلان در تاریخ ۲۹ مارس ۱۹۳۶ اشعار می‌دارد، ر. ارانی اکنون در خارج از شوروی است.»<sup>۱</sup> چنانکه هویدا است فرض بر این بود که او بایستی در شوروی بوده باشد. با این همه، شایسته‌ی توجه است که این کادر شوروی، که نامش حتی در آرشیوهای سری هم فاش نمی‌شود، ماه‌ها پس از خروج ارانی از شوروی، نسبت به محل اقامت ارانی کنجکاوی به خرج می‌دهد! چون نه می‌توان هویت گاجلان را در میان اسامی کادرهای کمیترین (حتی نام‌های مستعار یا مخفی) باز شناخت، و نه می‌توان دانست که چه کسی محل اقامت ارانی را جويا بود و چرا، می‌توان فرض کرد که جوینده‌ی این

اطلاع باید از سوی ان.کا.و.د. اقدام کرده باشد، تا در همین زمان «برنامه» ای را برای ارانی ترتیب دهد. باید به این هم توجه داشت که سه ماه قبل از این کنجکاوی، کامران و اوربلیانی دو «گواهی»، در مورد ارانی نوشتند که در دوران تصفیه‌ها برای تدارک از میان بردن کمونیست‌هایی در شوروی تهیه می‌شد که در لیست تصفیه قرار می‌گرفتند.

ارانی در روز ۱۸ اردیبهشت ۱۳۱۶ دستگیر شد و تحت بازجویی قرار گرفت. کامبخش، که به راستی دو هفته پیش از آن - اگر نه پیش‌تر - دستگیر شده بود، نه تنها نام کسانی را که هم ارانی و هم خود او می‌دانستند فاش کرد، که همچنین گزارشی مفصلی برای پلیس سیاسی نوشت که حتی از توقعات پلیس هم فراتر می‌رفت. مهم‌تر از این، پلیس سیاسی و کامبخش معامله‌ای کردند که جوهر آن عبارت بود از اینکه به دیگر دستگیرشدگان گفته شود که ارانی منبع دستگیری آنان بود. یاران و دانشجویان ارانی این دروغ را باور کردند تا اینکه در ماه مرداد ۱۳۱۷ متن بازجویی‌ها از روی پرونده‌ها در حضور همگان قرائت شدند. در این زمان بود که همگان دانستند این، نه ارانی، که کامبخش بود که همه‌ی آنان را لو داده بود.<sup>۱</sup> سرانجام ارانی و دیگران در آبان‌ماه ۱۳۱۷ محاکمه شدند و او به ده سال حبس محکوم شد. رفتار سخت با ارانی در زندان ابتلای او به بیماری تیفوس را به دنبال داشت که، در اثر عدم مراقبت عامدانه‌ی مقامات، موجب مرگ او شد.<sup>۲</sup>

۱. تحریکات کامبخش و پلیس بر ضد ارانی آنقدر مؤثر افتاده بود که به قول اردشیر آوانسیان «۵۳ نفر اکثرشان به ارانی فحش می‌دادند (فحش خواهر و مادر) و او را خائن می‌پنداشتند، و خیال می‌کردند که او این عده را لو داده [بود]، آوانسیان، خاطرات در مورد رهبری در حزب و رهبران او، ص ۱۶۶. اسکندری، ملکی، خامه‌ای و جهانشاهلو هم این امر را در خاطرات خود تأیید می‌کنند، منتها هر کدام خود را از این رفتار میرا برمی‌شمرد! جهانشاهلو حتی می‌نویسد (سرگذشت ما و بیگانگان. سرنوشت، برلن، ۱۹۸۲، ص ۶۱) که پس از اینکه پلیس نتوانست ارانی را وادار به اقرار کند که یادداشت به دوستانش را او نوشته بود و او را به فلکه آوردند، «روزی به دستور کامبخش در یکی از اتاق‌های فلکه برای دکتر ارانی به اصطلاح دادگاه حزبی تشکیل دادند. ...»

۲. تیفوس در صورت مراقبت پزشکی به مرگ منجر نمی‌شود. روایت رسمی علت مرگ را «تب عفونی» خواندند.

هنگامی که وضع مزاجی او رو به وخامت گذاشت و به نقطه‌ی علاج-ناپذیری رسید، او را به بیمارستان بردند و او در همانجا در ۱۴ بهمن ماه ۱۳۱۸ درگذشت.

به نظر می‌رسد که بلافاصله پس از دستگیری و نخستین بازجویی، ارانی را این جس دست داده بود که پلیس او را در زندان نابود خواهد کرد. بزرگ علوی، یکی از همکاران نزدیکش در مجله‌ی دنیا، نقل می‌کند که ارانی در یادداشت کوچکی مخفیانه‌ای که به او رد کرده بود گفته بود که: «شما را تا چند روز دیگر مرخص خواهند کرد، ولی من ماندنی هستم و شاید هم مرا بکشند. مادر من هنوز در بیمار بستری است، و این مصائب [زندانی بودن فرزندش] را تاب نخواهد آورد. در موقع مرگش در بالین او حاضر باشید. و با او صحبت کنید به طوری که تصور کند که من با او صحبت می‌کنم. کمک کنید که خواهر من تحصیلات عالی خود را به پایان برساند.»<sup>۱</sup>

پس از اشغال ایران توسط دول شوروی و بریتانیا و آزادی همکاران ارانی و دیگر اعضای «گروه» از زندان، در مراسم سومین سالگرد مرگ او بر سر مزارش، او را «شهید جنبش کمونیستی» اعلام کردند.

در پرتو چنین اعلامی، جالب است به این بردازیم که پیش و پس از دستگیری و به‌ویژه مرگ او آنانی که راه قتل او را هموار کردند درباره‌ی وی چه گفتند.

در «گواهی» کوتاهی، به تاریخ ۱۳ دسامبر ۱۹۳۵/۲۴ آذرماه ۱۳۱۴، اوربلیانی، کادر کمینترن و مسئول امور ایران که عضو «ان.کا.و.د.» نیز بود، افزون بر تشریح موفقیت‌ها و مقام دانشگاهی ارانی، اظهار داشت که نمی‌دانست «چه کسی مخارج تحصیلات طولانی ارانی در برلن را پرداخته است.»<sup>۲</sup> او افزود که ارانی «از نفوذ زیادی در میان دانشجویان و روشنفکران

۱. بزرگ علوی، پنجاه و سه نفر، ص ۵۲.

۲. در مورد اینکه چه کسی خرج تحصیل او را می‌داد اظهارات متضادی شده است. گفته شده است که ارانی بخشی از مخارج خود را از طریق کار در چاپخانه‌ای در برلن تحصیل می‌کرد. برخی دیگر گفته‌اند که او از بورس دولتی دریافت داشته بود. به‌غیر از یک بورس دوساله که او را مقید به خدمت به دولت می‌کرد، او باید مخارج خود را از طریق

ایران» برخوردار بود. او همچنین درباره‌ی دنیای ارانی سخن گفت دایر بر اینکه آن مجله «تیراژ محدودی در سراسر کشور داشت.» اوربیلیانی اظهار عقیده کرد که محتوای دنیا معطوف به «ماتریالیسم تاریخی، اقتصاد سیاسی، و دیگر علوم» بود، و گاهی مقالاتی درباره‌ی مسائل انقلابی را نیز در بر می‌گرفت. اگر چه این مقالات با «احتیاطی» بسیار نوشته می‌شدند، «نکته‌ی تاریک» این بود که «چگونه ممکن است سانسور کشوری اجازه‌ی نشر چنین نشریه‌ای را داده باشد.»<sup>۱</sup>

گزارش سری‌ای که کامبخش به «ان. کا. و. د.» و کمیترن داد بیشتر افشاکننده است. کامبخش با این می‌آغازد که ارانی به هنگامی که در برلن دانشجوی بود به یک «سازمان دانشجویان جوان» پیوست و «با رهبر کمونیست این سازمان، تقی [کذا]<sup>۲</sup>، مرتضی‌[علوی دوست شد، و با مارکسیسم آشنایی پیدا کرد. ارانی، همین که به ایران بازگشت، با حسابی از نزدیک آشنا شد و این امر ایدئولوژی مارکسیستی را در او پروراند - گویی کسی چون ارانی که در دانشگاه برلن تحصیل کرده بود و مارکسیسم را در آلمان از طریق محافل کمونیست‌های آلمانی مطالعه کرده بود (و سه زبان اروپایی آلمانی، انگلیسی و فرانسوی را می‌دانست) نیاز داشت که مارکسیسم در او توسط یک کمونیست ایرانی «پرورانده شود»، که تنها دو سال در کوتو - یک مرکز آموزش مرامی و سازمان‌دهی برای «فرزندان خاورزمین» - تحصیل کرده بود.

کامبخش سپس به این می‌پردازد که «جنبه‌های منفی» شخصیت ارانی را «برملا کند»: «ناتوانی مطلق در کار مخفی، خودپسندی، ضعفش در تأثیرپذیری از [گمراه‌شدنش توسط] دیگران.» بنابراین گفته‌ی کامبخش، ارانی در «اعترافاتش [کذا] به این گرایش دارد که از دادن اطلاعات مربوط به خود اهتراز کند، [اما]

کوشش‌های شخصی و کمک خانوادگی تأمین کرده بوده باشد.

۱. «گواهی» "Spravka" in RTsKhIDNI, 495/217/201.

۲. اینکه به جای مرتضی‌علوی از «تقی» علوی نام می‌برد حاکی از عدم اطلاع او از مسائل ح. ک. ا. است. اما او در یک یادداشت بعدی این اشتباه را تصحیح می‌کند.

در مورد اسرار سازمانی سخاوت به خرج می‌دهد. مثلاً، او در این امر مصر است که از رفیق احدی<sup>۱</sup> نام ببرد (که من موفق شدم نجات دهم)، از انتقال [سری و جوه؟] از مسکو [به تهران] تماس‌ها و نشانی‌های سری و غیره سخن می‌گوید. چنین اطلاعاتی غالباً به‌نحوی از انحا از جانب من حذف [باطل] می‌شدند. پاسخ‌های ارانی به بازجویانش به خط خود وی که اخیراً منتشر شده‌اند<sup>۲</sup> ثابت می‌کنند که همه‌ی این ادعاها دروغ محض برای سیاه کردن ارانی بودند. (توجه شود که این گزارش پس از خروج از زندان، یعنی سه سال پس از قرائت پرونده‌ها در برابر همگان و روشن شدن این نکته که کامبخش همه را لو داده بود نوشته شد.)

کامبخش سپس ارانی را به «دسیسه‌چینی» در زندان متهم می‌کند که درباره‌اش «من سخنی نمی‌گویم». افزون بر این، او ارانی را متهم می‌سازد که به قرارشان در شب پیش از محاکمه ظاهراً دایر بر حفظ یک صف متحد در دادگاه وفادار نماند. ارانی به دادگاه گفت که ادعای نامبر بر اساس اطلاعات نادرست کامبخش تنظیم شده بود. کامبخش به اظهارات «آنتی کمونیستی بسیار» ارانی در دادگاه اشاره می‌کند، «که مهم‌ترین آنها این است که او کامران (نماینده‌ی کمیترن) را پرووکاتور و حمال خطاب می‌کند.»<sup>۳</sup> او همچنین ارانی را به این متهم می‌کند که وی در مقابله‌ای با انور خامه‌ای، به «[این] پسرک ناپخته، توصیه می‌کند که همه چیز را همچون من اعتراف کن.»<sup>۴</sup> پس از آن خامه‌ای «همه چیز را در جزئیات گفت.» در اینجا نیز هیچ مدرکی در بازجویی‌ها نیست که این ادعای کامبخش را تأیید کند.

در ارزیابی ارانی کامبخش از «ظرفیت بزرگ، خاطره‌ی قوی، جذب خوب مسائل، روش درست مارکسیستی» او سخن می‌گوید. در عین اینکه کامبخش ارانی را متهم می‌سازد که در «آغاز» بازجویی‌ها توسط پلیس

۱. احدی اسم شب سروان سیامک، دوست قدیمی کامبخش، بود، که در ژاندارمری کار می‌کرد و پس از جنگ جهانی دوم در صدر سازمان افسری حزب توده قرار گرفت.

۲. فرزانه، پرونده، صص ۲۲۷-۵۸.

۳. به معنای مجازی «احمق».

۴. خامه‌ای هم این مطلب را در خاطرات خود (پنجاه و سه نفر، صص ۱۲۸) می‌آورد. اما

شاهدی بر این مدعا نیست.

«ضعف نشان داده بود»، او می‌گوید که بعدها در زندان ارانی «ثابت کرد که مردی محکم و مسئول» بود. کامبخش می‌افزاید که ارانی، برخلاف رفقایش، توانست مطالبی را در دفاعیه‌ی خود بیاورد که در مورد دیگران مجاز نبود. این از «شایستگی» اوست.

پس از ستایش ارانی به‌عنوان کسی که در زندان «فعالانه در مبارزه با پلیس می‌کوشید»، کامبخش علاوه می‌کند که ارانی «جرئت آن را داشت که خطاهای خود را بازشناسد. مثلاً، پس از اینکه مرا [خوب] شناخت و از گذشته‌ی من آگاه شد، او فوراً اعلام داشت که در مورد من دچار اشتباه شده بود؛ او از تذکر این مطلب توسط یک زندانی سیاسی اهل اردبیل به رفقایش در زندان قصر دریغ نمی‌ورزید.» این ادعا کاملاً نادرست است، چه، ارانی در دادگاه کامبخش را مورد حمله قرار داد، که هیجده ماه پس از دستگیری‌ها برگزار شد. کامبخش می‌افزاید که پلیس ارانی را «سردسته»ی گروه شناخت، و دادگاه در مورد او «به درستی قضاوت کرد» - یعنی او را به ده سال حبس محکوم کرد!

کامبخش سرانجام نتیجه می‌گیرد که، به‌رغم «نکات منفی» شخصیت ارانی، «به‌طورکلی خاطره‌ی او را نباید تیره و آلوده ساخت، و ما باید از او چون بهترین انقلابی و رزمنده‌ی راه کمونیسم یاد کنیم، که جان خود را فدای امر انقلاب بزرگ کمونیستی کرد» - یعنی از نام او به سود شوروی بهره‌برداری کنیم!

آنچه اردشیر اوانسیان پیرامون ارانی در یک گزارش سرّی «پیرامون وضعیت سیاسی کشور [ایران] و فعالیت‌های کمونیست‌های ایران»<sup>۱</sup> نوشت از اهمیت کمتری برخوردار نیست. این گزارش که جهت اطلاع کمیترین بود بلافاصله پس از آزادی او از زندان ارسال شد. اوانسیان که استالینیستی

۱. تنها یک نسخه‌ی ماشین‌شده به روسی از آن در (RTsKhIDNI, 495/217/201) موجود است که بدون تردید در کمیترین از فارسی ترجمه شده بود و فاقد تاریخ است. این گزارش باید چندی پس از تأسیس حزب توده، یعنی پیش از انتشار کتاب پنجاه و سه نفر علوی، ارسال شده باشد.

سخت‌جان بود (نام فولاد، فارسی استالین، را برگزیده بود و خود معترف بود که رفقای ارشد کمونیستش در سال‌های ۱۹۲۰ ظن برده بودند که پلیس مخفی شوروی او را استخدام کرده بود<sup>۱</sup>) در سال ۱۹۴۱ از طرف کمیترن، و با تأیید شخص استالین، به عنوان عامل بین‌الملل کمونیست در ایران تعیین شد. بررسی یک‌سوم صفحه‌ای که در آن گزارش پیرامون ارانی نوشت شایسته‌ی توجه است.

دکتر ارانی در زندان فوت کرد. او که پسر یک کارمند ثروتمند [دولت] بود و به گروه «پنجاه و سه نفر» تعلق داشت، در آلمان تحصیل کرد، صاحب دیپلمی در فیزیک بود. او مارکسیسم را مطالعه کرد، و به جنبش کمونیستی پیوست.

ضمن تکرار اتهام کامبخش در مورد «ضعف» ارانی طی بازجویی‌ها، که «بعدها جبران کرد»، اوانسیان در گزارش سرّی‌اش به کمیترن می‌گوید که «ارانی از خود مقاومتی مردانه نشان داد و سرمشق شد.» اما به‌منظور بهره‌برداری از مرگ ارانی در زندان، اوانسیان در مورد رویدادی و محتوی چند یادداشت کوتاه مشابهی که معروف است ارانی برای قرائت دوستانش در آبریز زندان گذاشته بود، دست به اغراق می‌زند. یکی از این یادداشت‌ها توسط یک خدمتکار زندان پیدا شد. طی بازجویی که در این مورد از او شد ارانی تکذیب کرد که این نوشته از او بوده باشد و از پلیس خواست که ثابت کند نوشته به خط او بود.<sup>۲</sup> محتوی نامه شبیه به همان بود که به علوی نوشت و پیش از این نقل شده است. «شما را تا چند روز دیگر مرخص خواهند کرد، ولی من ماندنی هستم و شاید هم مرا بکشند.»<sup>۳</sup> نقل شده است که ارانی را، به خاطر این یادداشت، به تحریک زندانیان و ادامه‌ی تبلیغات متهم ساختند و او را برای تن دادن به اعتراف اینکه یادداشت از او بود شکنجه کردند. او را

۱. اوانسیان، خاطرات در مورد رهبری در حزب و رهبران او، ص ۱۵۳.

۲. فرزانه، پرونده، صص ۲۹۷-۲۸۹. ۳. علوی، پنجاه و سه نفر، ص ۵۲.

مجبور ساختند بدون لباس به روی زمین سیمانی سلولش بخوابد. دست‌های او را نیز از پشت بستند. اما این رفتار باید مربوط به پس از قضیه‌ی اعتصاب در شهریور ۱۳۱۷ بوده باشد.

اوانسیان این یادداشت را به خطابه‌ای بدل می‌کند که، با برجسته کردن ویژگی‌های شخصیت ارانی، طی آن ارانی رفقای خود را به دعوت به «مقاومتی شایسته‌ی زندان می‌کند و اینکه روحیه‌ی [مقاومت] را از دست ندهند، و غیره». او مجازاتی را که علوی یاد کرده بود تکرار می‌کند. او به قصد بهره‌برداری از «شهادت» ارانی اظهار می‌دارد که مهم‌ترین خدمت ارانی نطق دفاعیه‌ی او در دادگاه است - همان نطقی که توسط کمیته‌ی مرکزی حزب توده و به دستور «رفقای شوروی» سانسور شد! «در مجموع، او رفتاری قابل قبول و شجاعانه داشت. ما وظیفه داریم که او را به توده‌ها معرفی کنیم و بگوییم چرا او جان داد. (به زودی کتابی در مورد او منتشر خواهد شد).<sup>۱</sup> او همچنین کمبودهایی داشت، به‌ویژه در زمینه‌ی اصول سازمان‌دهی بلشویکی، که او به درستی نمی‌فهمید» - یعنی اینکه او سرکوبی را که استالین آغاز کرده بود مردود می‌دانست. اینکه ارانی از سیاست‌های سرکوب در شوروی ناخشنود بود از این سخن اوانسیان در خاطرات منتشر شده (سانسور شده) آش برمی‌آید. ارانی در طی بحثی در زندان در مورد تروتسکیسم به او گفته بود که: «خُب، ما که وارد نیستیم تروتسکیسم چیست، و به علاوه تروتسکیسم به ما مربوط نمی‌شود.»<sup>۲</sup> ما با نظر ارانی از طریق خاطره‌ی اوانسیان آشنا می‌شویم. هیچ خاطره‌ای نیست که به نحوی مخدوش نباشد، با این همه، از همین نقل قول مخدوش اوانسیان هم ناخرسندی ارانی و پرهیز وی از بحث با یک استالینیست قسم خورده روشن است، به‌ویژه اگر در نظر بگیریم که دست‌کم او از سرنوشت مرتضی علوی و عبدالحسین حسابی بی‌خبر نبود. برخلاف تفسیر اوانسیان از این نقل قولی که خود می‌آورد، نمی‌توان باور کرد که ارانی مارکسیست شده در محیط دانشگاهی برلین که شخصاً با یکی از رهبران حزب

۱. ظاهراً اشاره‌ای است به نشر کتاب علوی، پنجاه و سه نفر.

۲. اوانسیان، خاطرات در مورد رهبری در حزب و رهبران او، ص ۱۶۹.

کمونیست آن کشور به نام ویلی مونتسینبرگ (که پس از تفوق حزب نازی به فرانسه رفت و تدریجاً به مخالفان استالین پیوست، در ۱۹۳۸ از حزب کمونیست آلمان اخراج شد، و در ۱۹۴۰ به نحو مرموزی به قتل رسید) آشنا بود به اختلاف در حزب کمونیست شوروی وارد نبود. در این مورد باید به نکته‌ی خلیل ملکی هم اشاره کرد که می‌نویسد از نظر آوانسیان و رفقایش «خط‌مشی» شوروی تحت رهبری استالین «قابل بحث نبود». این درست تأسی کامل به مقاله‌ی استالین در مجله‌ی انقلاب پروتری در ۱۹۳۱ است که هیچگونه بحثی را جز آنچه او می‌اندیشید مجاز نمی‌شمرد. ملکی همچنین می‌افزاید که ارانی «می‌توانست با گروه یوسف [افتخاری] کنار آید، زیرا یوسف و رفقایش نمی‌گفتند که علناً انحراف از «خط‌مشی» [شوروی] را اعلام کنیم. آنها تنها نیاز به فکر و تأمل و استدلال داشتند. به احتمال نزدیک به یقین، ارانی این فرصت را به آنان می‌داد که فکر و تأمل کنند تا راه حل عملی پیدا شود، زیرا معلوم نبود که خود ارانی در این مورد چگونه فکر می‌کرد.»<sup>۱</sup>

اظهار نظر دیگری درباره‌ی ارانی در بایگانی کمیترون به قلم شخصی به نام مالیشف است<sup>۲</sup>، که تصویر دیگری از ارانی به دست می‌دهد. مالیشف از ارانی به عنوان «سازمان‌دهنده‌ی گروه» یاد می‌کند، «که مردی بسیار با فرهنگ بود و تحصیلات عالی‌اش را در آلمان به انجام رسانده بود.» او می‌نویسد که ارانی از خانواده‌ای «نسبتاً تنگ‌دست» برخاسته بود؛ او آموزشی همه‌جانبه کسب کرده بود، تا حدی که رفقایش او را «دایرة‌المعارف» می‌نامیدند. طی ماه‌های اولیه‌ی حبس «که رفقا نام عامل مخفی [یعنی کامبخش] را نمی‌دانستند، که در دفتر پلیس سیاسی نام افراد گروه را لو داده بود، همه‌شان به ارانی شک داشتند. و این بهترین نمونه‌ی یک کمونیست به شفافیت بلور [اما] منفور همگان بود و همه او را منزوی کردند. تنها هنگامی که همه‌ی بازجویی‌ها در حضور همه‌ی دستگیرشدگان خوانده شد بود که همگان دانستند کامبخش

۱. ملکی، خاطرات، صص ۲۹۴ و ۲۹۸.

۲. کادری که هویت‌اش شناخته نشد، اما در زمان جنگ در سفارت شوروی در تهران مشغول بود. شماره‌ی سند: RTsKhIDNI, 495/217/201.

ارانی را مسئول این عمل شنیع و کثیف [لو دادن] معرفی کرده بود خود [مسئول] بود؛ او [کامبخش] فردی بود ضعیف‌النفس، در حد یک مأمور پلیس، که نه فقط همه را لو داده بود، بلکه همه‌ی شیوه‌های کار مخفی کمیت‌ترین را، که تا آن زمان حتی در تصور پلیس نمی‌گنجید، در اختیار او قرار داده بود.»

مالیشف نیز در مورد یادداشت کوچکی که ارانی «چند روز پس از دستگیری» به هم‌بندان خود نوشته بود اغراق می‌کند و آن را چون «اعلامیه» ای معرفی می‌کند که «از نظام استبدادی کشور و دیکتاتوری انتقاد می‌کرد، آنان را به حفظ روحیه‌ی والای مقاومت فرامی‌خواند، و مهم‌تر اینکه از رفقای خود می‌خواست که کسی را [به پلیس] لو ندهند.» مالیشف می‌افزاید که با کشف یادداشت توسط پلیس، «شکنجه‌ای وحشیانه» در مورد او اعمال شد، تا او را وادار به اعتراف کنند. همه‌ی اینها چندی پس از دستگیری روی داد و تا آخر ماه مه به انجام رسید. در عین حال، مالیشف می‌افزاید که «طی چندین ماه زمستان» ارانی در بدترین سلول زندانی بود، بدون البسه و [حتی] پتوی پشمین، به نحوی که او نمی‌توانست به روی زمین سیمانی آن بخوابد، زمینی که هر روز به روی آن آب می‌پاشیدند تا آن را سرد نگه دارند. «در حالیکه رفتار وحشیانه‌ی پلیس را دیگر منابع تأیید می‌کنند، اعزام او به زندان انفرادی پس از یک اعتصاب پنج روزه که از ۱۸ سپتامبر ۱۹۳۸/۲۷ شهریور ۱۳۱۷ آغاز شد، صورت گرفت.»<sup>۱</sup>

مالیشف ادامه می‌دهد: «در این روزهایی که نفرت و انزجار بی‌حد و حساب طبقه‌ی حاکمه تشدید می‌شد، ارانی، این نظریه‌پرداز علوم ماتریالیستی، به یک کمونیستی تازه بدل شد - ارانی مجرب. از این پس بود که او چون الهام‌بخشی پرجوش از پشت میله‌های زندانش به همه جرئت

۱. زمان‌بندی این امر درست نیست. ارانی برای نخستین بار در ۱۸ اردیبهشت مورد بازجویی قرار گرفت. یادداشتی که به ارانی نسبت داده می‌شود در ۶ مرداد ۱۳۱۶ نوشته شد، یعنی پنجاه روز پس از آن. نگاه کنید به فرزانه، پرونده، صص ۲۷۷ و ۲۸۸؛ علوی، پنجاه و سه نفر، صص ۱۰۴.

می‌بخشید... اعتصاب زندانیان که درست پیش از محاکمه آغاز شد، پس از پنج روز، در اثر شکنجه‌ی سازمان‌دهندگان آن به دستور [رضا]شاه، خاتمه یافت. به ده نفر آنان (ارانی، کامبخش، آرداشس [اوانسیان] پژوه، خلیل انقلاب، بهرامی، ملکی و سه نفر دیگر<sup>۱</sup>) دستبند زدند و آنان را به حیاط زندان بردند و هر کدام را در برابر رئیس زندان سرهنگ آفاخانی شلاق زدند. هنگامی بدن‌های خردشده‌ی آنان را، تل انبار یکی به روی دیگری، به زندان موقت تهران منتقل می‌کردند، ارانی فریاد زد: زنده باد انقلاب!<sup>۲</sup> ارانی دیگر به زندان مرکزی باز نگشت، و در بدترین وضعیت قرار گرفت، در سلولی انفرادی که در آن به تیفوس مبتلا شد و در تنهایی محض در ۴ فوریه‌ی ۱۹۴۰/۱۴ بهمن ۱۳۱۸ فوت کرد.<sup>۳</sup> (متن کامل پایین تر می‌آید)

این شرح البته کاملاً درست نیست و بعضاً اغراق‌آمیز است. از نظر زمان‌بندی باید توجه داشت که اعضای «گروه» در پایان ماه مه دستگیر شدند، و «چندروز پس از دستگیری» شان برابر است با اواخر اردیبهشت / اوایل ژوئن و نه زمستان. توجه به این نکته مهم است که مالیشف می‌گوید که طی هیجده ماه پس از بازداشت، دستگیری‌ها به عدم مقاومت ارانی و لو دادن افراد به پلیس توسط او نسبت داده می‌شد، که در نتیجه‌ی آن محیط بسیار نامساعدی را کامبخش و دستیارانش بر ضد ارانی ایجاد کردند. پس از قرائت پرونده‌ی بازجویی‌ها توسط رئیس زندان، سرهنگ نیرومند، همه دانستند که نه ارانی که کامبخش همه را لوداده بود - امری که برخی از اعضای «گروه»، چون اسکندری، ملکی، جهانشاهلو، و خامه‌ای، نیز در سال‌های اخیر تأیید کرده‌اند. نکته‌ی مهم دیگری که باید در گزارش مالیشف مورد توجه قرار گیرد آن است که او از کامبخش به‌عنوان «عامل مخفی» یاد می‌کند.<sup>۴</sup> عامل

۱. همچنین نگاه کنید به علوی، پنجاه و سه نفر، صص ۱۱۳-۱۱۴.

۲. اوانسیان (یادداشت‌های زندان، سال‌های ۱۹۲۸-۱۹۴۲، تهران ۱۳۵۸، ص ۴۳) مدعی است که او بود که این شعار را داد، نه ارانی.

3. Malishev, "Kharakterisiki Intelligentskoi Chasyitsa [?] Kommunistovi Sochuvetbuiushchikh," RTsKhIDNI, 495/217/201

۴. جهانشاهلو (همانجا، صص ۱۰۶-۱۰۵) به یاد می‌آورد که شورشیان (که خود به نام

کجا؟ کمیترن؟ مسلماً نه، چه کامبخش هرگز تماسی با کمیترن نداشته بود. پس، روشن است که او نمی‌توانست جز عامل مخفی پلیس سیاسی استالین، («ان. کا. و. د.») بوده باشد - پلیس مخفی استالین که از چند سال پیش از آن دست‌اندر کار از میان برداشتن کمونیست‌های مخالف استالین در تمام احزاب کمونیست بود.<sup>۱</sup>

بدین سان، نظریه‌ای که این نویسنده بیش از سی سال پیش (در سال ۱۹۷۳، در مقدمه‌ی جلد چهاردهم اسناد تاریخی، آثار ارانی) مطرح کرد و ده سال بعد با تدقیق بیشتر آن را از نو منتشر ساخت (مقدمه‌ی جلد ۱۵ اسناد تاریخی، آثار دیگری از ارانی) با تحقیقات تازه تری تأیید می‌شود. ارانی را همچون دیگر کمونیست‌ها و مارکسیست‌های منتقد به نظام استالینی از طریق توطئه‌های گوناگون سازمان‌های اطلاعاتی استالین، چون «ان. کا. و. د.»، از میان برداشتند. بدون تردید می‌توان گفت که سرنوشت چپ ایران می‌توانست راه خردمندانه‌ای را بپیماید و در خدمت به‌روزی مردم ایران قرار گیرد.

---

مظلوم از طرف کمیترن به ایران به مأموریت می‌آمد) در دادگاه گفت که «این کامبخش که می‌بینید اردک دست‌آموز روس‌هاست و به دست او تاکنون گروه‌هایی را بدبخت کرده‌اند و این بار نوبت گروه ماست... این کامبخش همان است که تاکنون گروه‌هایی را به کشتارگاه روانه کرده و هر روز خود را به نامی می‌نامد و در هر تشکیلات و گروهی نام‌های ساختگی دیگری بر خود می‌گذارد.»

۱. در مورد از میان برداشتن کمونیست‌ها توسط، (ان. کا. و. د.)، نگاه کنید به:



در شش سالگی با پدر



پس از دریافت دیپلم دارالفنون



دوران تحصیلات دانشگاهی در آلمان



به همراه مادر و دو خواهر، ایران و شوکت



با چند تن از رفقای دانشجوی در آلمان. نفر اول از چپ



دکتر ارانی در کنار مادر



در نخستین کنگره‌ی جامعه‌ی ضد امپریالیسم، بروکسل، فوریه ۱۹۲۷





در نخستین کنگره‌ی جامعه‌ی ضد امپریالیسم، بروکسل، فوریه ۱۹۲۷



همراه برخی از رفقاییش در برلن، به هنگام صرف قهوه: نفر اول از راست



به همراه رفقاییش و خانواده هایشان در برلن: دکتر احمد سید امامی، دکتر مرتضی یزدی، و دکتر محمد بهرامی، دکتر تقی ارنی، نفر اول از چپ



با دوست صمیمی اش، دکتر احمد سید امامی در برلن



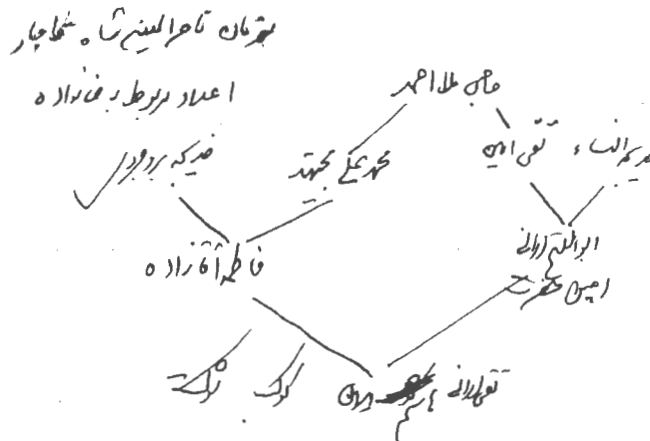


در جلوی یکی از مآذن تهران، نفر وسط با عینک



در حال شخم زدن نزد دهقان ورلمی





شجره نامی خانوادگی به خط اوانی

1875 568

Bevor ich in Namen und Auftrag der Philosophischen Fakultät der Friedrich-Wilhelms-Universität Berlin Ihnen, Herr . . . . . kraft meines Amtes als Dekan und Promotor das Diplom eines Doktors der Philosophie überreichte, verpflichte ich Sie feierlich, die Würde, welche die Fakultät Ihnen heute erteilt, vor jedem Makel zu bewahren und jederzeit unberührt von küsseren Rücksichten allein die Wahrheit zu suchen und zu bekennen.

*Wiedemann*  
D e k a n

Ich verpflichte mich, die Würde, welche die Fakultät mir heute erteilt, vor jedem Makel zu bewahren und jederzeit unberührt von küsseren Rücksichten allein die Wahrheit zu suchen und zu bekennen.

. . Berlin . . , den . . . . . 1875

Unterschrift: *Taghi-Le'asni* . . . . .

تصویب نامه و قسم نامه‌ی رساله‌ی دکتر در دانشگاه برلین

۲۰۶ / تقی ارنی در آینه‌ی تاریخ

Philosophische Fakultät  
für  
das Fach: Philologie - Griechisch

Berlin O 3 4.11.1928.  
Zusammenfall

Ex. Nr. ....

Herrn

T a g l E r a n t  
Berlin W. 15,  
Pasenauerstr. 22

166  
547

Herrn  
Pasenauerstrasse 22

Berlin den 1. Februar 1928.

165  
546

unsern Bedauern  
das Sie die Promotion  
nicht abgeben können,  
X 28

Sehr geehrter Herr !  
Es freut mich Ihnen mitteilen zu können,  
dass die Philosophische Fakultät in Ihrer Sitzung  
vom 2. d. Mo. beschlossen hat, Ihnen zu gestatten,  
dass Sie die erste Hälfte der Promotionsarbeiten  
vor der mündlichen Examen, die zweite Hälfte vor  
der Promotion entrichten.  
Diesen Bescheid wollen Sie Ihrer Promotions-  
meldung beifügen.

Hochachtungsvoll  
Richard Lauth  
D e k a n

نامی تقی ارنی به دانشکده، اول فوریه ۱۹۲۸

Auf Grund meiner Zeitigkeit als Lektor  
am Orientalischen Seminar der Universität  
hat das Ministerium gültiger Weisung am 23.  
November 1928 mich sowohl von der Studiengänge -  
bühr, als auch vom Preis- und Unterrichtsgeld  
befreit.  
Gegenwärtig beabsichtige ich, mein Doktor-  
Examen auf dem Gebiete der Orie abzugeben.  
Da mir die Anrechnung der Studiengebühren nicht  
möglich ist, und ich andererseits meine  
Studien durch das Doktorexamen zum Abschluss  
bringen möchte, erlaube ich mir ersuchen  
denn zu bitten, mich von der Zahlung des  
Kursungsgebühren zu befreien.

Tagi Arani

16  
Technische Fakultät  
Friedrich-Wilhelm-Universität  
B e r l i n  
.....

نامی رئیس دانشکده‌ی فلسفه به تقی ارنی، چهارم فوریه ۱۹۲۸

194  
552

1978  
553

Philosophische Fakultät

Chemnitz-Jahr 1927/28

Form-Nr. 557

Meldung zur Promotionsprüfung.

Ich beantrage die Promotionprüfung in Fache der Chemie  
Der Bewerber ist folgende: 90784698  
Die schriftliche Vorprüfung des Kandidaten...  
Das Zeugnis der Note (in und mit):

Die Nachprüfung des akademischen Titels...  
Prüfungstermin: 10. September 1928

Die Dissertation, betitelt:  
"Über die katalytische Wirkung der Nitrophenyl-...  
auf die Dissoziation von..."

Ich beantrage die Note...  
Berlin, den 8. Februar 1928

Ich beantrage...  
Chemnitz, den 21. September 1928

1928

Dehmer

Lebenslauf.

Am 21. März 1908 in Porsdam geboren, habe ich in Porsdam  
in der Schule "Soharer Meesfahr" meine primäre (6-jährige)  
Ausbildung genossen und besitze darüber das beigefügte Zeugnis.  
1915 wurde ich durch obiges Zeugnis in das "Har-Ol"-Gymnasium  
(eine der Universität gebundene, einem Realgymnasium entsprechen-  
de 6-jährige Schule) aufgenommen. Diese Schule habe ich stets  
als erster Schüler, mit bestem Erfolge in 6 Jahren absolviert.  
Das dem Abitur entsprechende Zeugnis mit einer Extra-Jahresbeurteilung,  
dass ich als erster Schüler unter allen Abiturienten des Jahres  
abgegangen bin, füge ich bei.

Hierauf trat ich in die medizinische Hochschule zu Porsdam  
ein, wo ich, nach einjährigem Studium eine Prüfung ablegte.  
(Die Bescheinigung darüber anbei).

Im Jahre 1924 kam ich nach Berlin und trat als Hospitant im  
Wintersemester 1922/23 in die Universität hier ein. Am 17. März  
1925 wurde ich von Hr. 0117 als ordentlicher Student in die Uni-  
versität Berlin, philosophische Fakultät, immatrikuliert.

Seit dieser Zeit studiere ich in Pharmazeutischen Institut  
der Universität, habe elf Semester hinter mir und bin dabei, mein  
Studium auf dem Gebiete der Chemie mit dem Doktor-Kursus abzuschließen.

Taghi Torani

گردی سرگذشت برای رساله‌ی دکتر

برگ آمادگی دفاع از رساله‌ی دکتر، هشتم فوریه ۱۹۲۸

5774

# Die reduzierenden Wirkungen der unterphosphorigen Säure auf organische Verbindungen

## Inaugural-Dissertation

zur  
Erlangung der Doktorwürde  
genehmigt von der Philosophischen Fakultät  
der  
Friedrich-Wilhelms-Universität zu Berlin

Von  
**Tagi Erani**  
aus Teheran (Persien)

Tag der Promotion: 18. Dezember 1928

Druck: „Sonnen-druckerei“ G. m. b. H., Charlottenberg 4  
1928

SHIRAZI FILIO 0 0216

re. Angewandte de Paris

Berlin, 18. 29. November 1928.

213

AN

Herrn Gesundheitsrat Dr. Grobka

Berlin

Stalinalstrasse 74.

Sehr geehrter Herr Gesundheitsrat!

Wie ich, sehr geehrter Herr Gesundheitsrat, in Erfahrung gebracht habe, weiß der genannte Gesundheitsrat wohl, dass Landolf, der Herrlich von der Philo- zeit angelesen ist, noch in Berlin-Buchhandlung gegr. im noch einige Perenn in Berlin, dem Zweck der gründung mittelständischer Institute ist und deren Realisierung ihrer Möglichkeit mittelständischer Institute, diese haben, in einem Obst der Korsett seiner Angelegenheiten, die Berlin eingetragenen ist. Dieser Gesundheitsrat, die Berlin ist diese unangenehme Lage unrichtig, und dem nicht eingetragenen werden, dass ein von diesem erste Zahl in Berlin der genannten Studenten an welchem Manahmen schreiben, Aus diesem Grunde ist nach Berlin Zwei bereits mitgeteilt werden, möglichst bald diesen drei abzurufen. In voller Zurecht, dass diese entsprechenden geben durch von ausserordentlichen der oben erwähnten Perenn er- wird und die Anwendung der oben erwähnten Perenn er- folgt und nach d. r. Kaiserlichen Angliederung von dem Ergebnis Bericht erstattet werden kann

**Wahr**

Der sehr ergebener

gew. Asselt.

دو صفحه‌ی نامه‌ی وزیر مختار رضاشاه به وزارت خارجه‌ی آلمان برای استخراج ارنانی،  
مورخ بیست و نهم نوامبر ۱۹۲۸ (۱۹۷۸) هشتم آذر ۱۳۰۷

روی جلد رساله‌ی دکتری ارنانی.



## سرگذشت عبدالصمد میرزا کامبخش (قنبراف)

### فرزند کامران میرزا قاجار

عبدالصمد کامبخش (به اسامی مستعار امیرخان، تَنبرگ، و علی سیدوویچ قنبراف<sup>۱</sup>)، فرزند کامران میرزا قاجار از ملاکان قزوین، در سال ۱۹۰۶، ۱۹۰۴، ۱۹۰۳، یا حتی ۱۹۰۲<sup>۲</sup> متولد شد. پدر «اشراف» زاده‌اش در خدمت دولت (یا اداره‌ی راه شوسه‌ی انزلی متعلق به دولت روسیه) بود و، بنابر نوشته‌ی کامبخش در سرگذشت خودش به سال ۱۳۲۰/۱۹۴۱، کمیسر اداره‌ی شوارع قزوین (از اداره‌ی راه شوسه‌ی انزلی) بود، اما بعد از اینکه املاکی

---

۱. این سرگذشت بر اساس منابع زیر به نگارش درآمده است: «ادعانه‌ی مدعی‌العموم استیناف به دیوان عالی جنایی درباره‌ی پنجاه و سه نفر ترویج‌کنندگان مرام اشتراکی»، اسناد تاریخی...، به کوشش خسرو شاکری، جلد ۱۵، ص ۱۰۴ به بعد؛ سرگذشت‌هایش به قلم خود او نوشته در سال‌های ۱۹۴۱، ۱۹۵۳ و ۱۹۵۴ برای مقامات شوروی (495/217/4 RTsKhIDNI)؛ گزارش کمیترین به قلم ولیگف (26 March 1948, RTsKhIDNI, 495/74/193)؛ گزارش کمیترین به قلم پلیشفسکی:

"Lichnyi Listok po chetu rukovodiashchikh kadrov", in RTsKhIDNI 495/2/7/4; "Anketa dlia politemigratov i chlenov ikh cemei," *ibid.*; Kambaksh, "Secret Report,," (11 November 1944 (RTsKhIDNI, 495/74/197) RTsKhIDNI, 495/74/194);

فرزانه، پرونده، ص ۱۲۹؛ اسناد تاریخی، مجلد ۳، صص ۱۱۳-۱۱۱. به خواننده توصیه می‌شود که سرگذشت کوتاهی را که نظریه‌پرداز حزب توده، احسان طبری، پس از مرگ کامبخش نوشت بخواند تا نه فقط با روش سهل‌انگازانه‌ی او آشنا شود، که حتی دروغ‌پردازی‌ها و تملقات او را (چون «شخصیت ممتاز» و شیوه‌ی «علمی» کامبخش... الخ) درباره‌ی «خائنی» که ارانی و دیگران را لو داد به‌عنوان نمونه‌ای از تاریخ‌نگاری در خدمت قدرت از نزدیک بشناسد. نگاه کنید به ع. کامبخش، نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران، انتشارات حزب توده، لایپزیک؟، ۱۹۷۲، پیش‌سخن، ۱۲ صص ۵-۱۲.

۲. کامبخش در بازجویی‌اش در ۱۳۱۶ می‌گوید (فرزانه، پرونده، ص ۱۸۷) که سنش ۳۳ یا ۳۴ سال بود، که سال تولد او را سال ۱۲۸۱/۱۹۰۲ یا ۱۲۸۲/۱۹۰۳ نشان می‌دهد. این تاریخ به نظر می‌رسد درست‌تر باشد. بر اساس سرگذشتش در مجله‌ی مردم برای روشنفکران (اسناد تاریخی، مجلد ۳، صص ۱۱۳-۱۱۱) او متولد سال ۱۲۸۱/۱۹۰۲ بود.

خرید<sup>۱</sup>، از خدمت دولتی کناره‌گرفت، ولی همچنان به اقامت در قزوین ادامه داد. مادر کامبخش، همسر اول پدرش، نیز شاهزاده و نواده‌ی رکن‌الملک قاجار، از تبار عباس میرزا، بود.<sup>۲</sup> چون پدرش با «شناخته‌ترین» کارمندان (زوسی) اداره‌ی راه شوسه‌ی انزلی - تهران آشنا بود «توانست ترتیبی دهد» که فرزند هفت‌ساله‌اش در روسیه به مدرسه برود و در خانواده‌ی یکی از دوستان پدرش در آنجا اقامت کند. کامبخش ۸ سال در آنجا ماند و توانست تحصیلات ابتدایی و (بخشی از)<sup>۳</sup> تحصیلات متوسطه‌اش را در روسیه‌ی تزاری دنبال کند، اما بدون اینکه بتواند امتحانات نهایی خود را به خاطر «حوادث انقلابی»، یعنی جنگ داخلی، به سرانجام برساند. او در این زمان به ایران بازگشت<sup>۴</sup> و تا ۱۹۲۱ که کنسولگری شوروی در قزوین باز شد کاری نداشت. در این زمان به استخدام آن کنسولگری درآمد. او در سال ۱۹۲۲-۱۹۲۱ (یا، بنابر روایت خودش به فارسی، ۱۹۲۴-۱۹۲۳) به روسیه رفت، و سپس یک‌سال در اداره‌ی شوارع قزوین کار کرد و مجدداً در سال ۱۹۲۳ دیگر بار به شوروی رفت تا امتحانات نهایی خود را بدهد و در دانشکده‌ی اقتصاد و علوم اجتماعی دانشگاه دولتی مسکو ثبت‌نام کند. او می‌نویسد که پس از یک‌سال به مؤسسه‌ی اقتصادی ساراتف منتقل شد، اما پیش از آنکه بتواند تحصیلاتش را تمام کند، به «دستور فوری حزب برای فعالیت بر ایران اعزام شدم». او در ۱۹۲۵<sup>۵</sup> به ایران بازگشت و به یک «مقام

۱. در سرگذشت نوشته در ۱۹۵۴ می‌گوید املاک پس از مرگ پدرش به وی رسید.  
 ۲. کامبخش سه برادر و دو خواهر ناتنی از همسر دوم پدرش داشت. از میان آنان تنها کوچک‌ترین برادرش، غلامرضا، سیاسی شد، به عضویت حزب توده در آمد، و ناچار از مهاجرت به باکو شد و سپس به آلمان شرقی رفت؛ وی چند تا سال پیش زنده بود. یکی از خواهران او به نام رخساره عدل قاجار همسر سرتیپ محمود کیا، برادر کیانوری، بود. (منبع اطلاع: ع. ا. حاج سیدجوادی، همکلاسی غلامرضا کامبخش در سال‌های ۱۳۲۰؛ و م. همای.)

۳. در سرگذشتش به فارسی (پیشین) او می‌گوید که در هفت سالگی ایران را ترک کرد و دوره‌ی ابتدایی و بخشی از مدرسه‌ی متوسطه را تا وقوع انقلاب فوریه‌ی روسیه در سال ۱۹۱۷ گذراند، و دبیرستان را در سال ۱۹۲۴، پس از یک انقطاع هفت ساله به پایان رساند.  
 ۴. در سرگذشت نوشته در سال ۱۹۵۴ می‌آورد که بقیه‌ی دبیرستان را در ایران تمام کرد.  
 ۵. در سرگذشت سال ۱۹۴۱ کامبخش می‌نویسد که در سال ۱۹۳۵-۱۹۲۴ به قزوین

حزبی» منصوب شد و به او «قول» داده شد که مجدداً برای پایان تحصیلاتش به شوروی اعزام شود.<sup>۱</sup> بنا بر سرگذشتی که به سال ۱۹۵۴ نوشت، او در سپتامبر ۱۹۲۴ به عضویت حزب کمونیست درآمد. (او مدعی است که در سن ۱۸ سالگی به خاطر «فعالیت‌های حزبی» با پدرش قطع رابطه کرده بود.)

یک سال بعد او به اتحاد شوروی بازنگشت، چون به «فعالیت‌های حزبی» و کاری برای سفارت شوروی در تهران مشغول بود، و نیز کار «منشی‌گری و مترجمی» در کنسولگری‌های آن کشور در قزوین (۱۹۲۶-۱۹۲۵) و شیراز (زیردست باتمانف، ۱۹۲۷-۱۹۲۶)، و همچنین مترجمی برای وابسته‌ی نظامی شوروی را به عهده داشت. «طی کار برای ارکان دیپلماتیک شوروی» کامبخش «با وابسته‌ی نظامی شوروی به نام ژگاجف (۱۹۲۱)، پنگارد (قزوین، ۱۹۲۱)، انیکین (قزوین، ۱۹۲۶-۱۹۲۵)، والدین، و سفیر روتشتاین رابطه داشت.» در سال ۱۹۲۷ (۱۹۲۸)، بنا بر سرگذشتش به فارسی) او در مسابقه‌ای شرکت کرد و بورسی<sup>۲</sup> برای تحصیل هوانوردی<sup>۳</sup> در شوروی (لنینگراد) دریافت کرد. (در سرگذشت نوشته‌ی ۱۹۵۴ مطلب را این طور می‌آورد: «هم‌زمان با انجام مأموریت حزب کمونیست غیرعلنی نامم در فهرست اسامی دانشجویان نظامی اعزامی به شوروی گنجانده شد.»<sup>۴</sup> بدین ترتیب از نو به

---

بازگشت و به شغل معلمی مشغول شد و در هیئت تحریریه‌ی روزنامه‌ی نصیحت کار می‌کرد. در سرگذشت مورخ ۱۹۵۴ می‌نویسد که تا سال ۱۹۲۵ در روسیه‌ی شوروی اقامت داشت.

۱. در بازجویی پلیس او می‌گوید (فرزانه، پرونده، ص ۱۸۷) که به علت کمبود ارزاق از روسیه به ایران بازگشت.

۲. جالب است که مقدار بورس دولتی کامبخش به مراتب بیشتر از بورس ارانی بود. در حالی که بورس او ۶۵,۳۸۶۷۶ ریال بود، ارانی ۱۵۹۲۰ ریال دریافت کرد! گزارش وزارت دارایی، بروجردی، ارانی، صص ۵۱۴، ۵۴۲.

۳. (Abrahamian (Iran, p. 296) اطلاعات نادرستی در مورد کامبخش می‌دهد، از جمله اینکه به هنگام دستگیری، کامبخش «معلم مهندسی در مدرسه‌ی نظام و مدیر مدرسه‌ی فنی ارتش در خارج از تهران» بود او همچنین می‌نویسد که کامبخش برای آموزش مهندسی مکانیک به شوروی فرستاده شده بود. به قول خود او در ۱۹۵۴، وی «فرمانده‌ی آموزشگاه فنی و گروه هوایی» بود.

۴. معلوم نیست توسط چه کسی یا چه مؤسسه‌ای.

اتحاد شوروی بازگشت و تا ۱۹۳۲ در آنجا باقی ماند. بنا بر گفته‌ی پلیشفسکی در کمیترن، اعزام او به شوروی از طرف ک.م. حزب ک.ا. مورد تأیید قرار گرفت. در این زمان او، علاوه بر این آموزش هوایی، زبان‌های روسی، فارسی، ترکی آذری و فرانسه را هم می‌دانست و سپس انگلیسی را هم در زندان آموخت.

در آستانه‌ی بازگشتش به ایران در سال ۱۹۳۲، یکی از رهبران حزب کمونیست به او اطلاع داد که در اثر تماس‌های او در مسکو او مظنون به فعالیت‌های کمونیستی شده بود و در بازگشت بایستی مراقب می‌بود.<sup>۱</sup> در سرگذشت خود به تاریخ ۱۹۴۱ کامبخش می‌نویسد که پیش از بازگشت او به ایران ح.ک.ا. «پیشاپیش دچار فاجعه شده بود»، یعنی کادرهايش دستگیر و زندانی شده بودند. «دانسته بود که از من هم سخنی رفته بود. از همین رو رفیق مجار [لاژوس میلگدورف، عضو هیئت اجرایی کمیترن] پیشنهاد کرد که من در شوروی بمانم، اما من بر آن بودم که این اطلاعات کم پلیس برای دستگیری من [یک افسر] کافی نبود و اینکه اگر من به کشور باز نمی‌گشتم، این پشت کردن به حزب محسوب می‌شد.» بنابراین، او به ایران بازگشت. او پس از چند روز دستگیر شد و چون پلیس چیز مشکوکی در مورد او نیافت، آزادش کردند. (در سرگذشتش به فارسی او این جزئیات و دستگیری کوتاهش پس از بازگشتش را ذکر نمی‌کند.)<sup>۲</sup>

کامبخش مدعی است که طی فعالیت‌های سازمان‌دهی و تبلیغاتی‌اش به دو افسر نیروی هوایی (عسگرنیا و اسفندیاری) نزدیک شد، که دو نامزد عضویت به نظر می‌رسیدند. او می‌افزاید: «چنانکه بعدها کشف شد، آنان پیشاپیش<sup>۳</sup> با «گ.پ.او.» (سَلَفِ ک.ا.ژ.پ.) تماس برقرار کرده بودند... من در آن زمان نمی‌دانستم پلیس چه چیزی را کشف کرده بود. «و در مورد من که، از پیش تحت مراقبت بودم.» پس از ۷ یا ۸ ماه خدمت در ارتش، کامبخش همراه با آن دو تن دیگر به جرم «تماس نزدیک» و همکاری مشترک با سرویس

۱. نامه‌ی فارسی «پریوش» به حسین [شرقی] مورخ ۱۹ اردیبهشت ۱۳۱۱. (495/90/205).  
 ۲. اسناد تاریخی، مجلد ۳، صص ۱۱۲. ۳. تأکید افزوده.

ضدجاسوسی شوروی دستگیر شد.<sup>۱</sup>

(توجه شود که در سال ۱۹۴۱ کامبخش گزارش خود درباره‌ی ۵۳ نفر به کمیترن را از طریق فیتین، رئیس بخش ضدجاسوسی استالین، به دیمیتروف ارسال کرد!)

او پس از نه ماه آزاد و اما از نیروی هوایی اخراج شد. پس از یک سال بیکاری او در سال ۱۳۱۳/۱۹۳۴ به‌عنوان رئیس بخش فنی در شعبه‌ی ایرانی شرکت زیس متعلق به برادران رضانی استخدام شد. در این زمان بود که کامران اصلانی با او تماس برقرار کرد، که او خود چندین سال پیش در قزوین به عضویت جلب کرده بود، و اکنون می‌کوشید «مرکزیت جدیدی» برای ح. ک. ا. از طریق ایجاد ارتباط بین او، احدی (سیامک)، و بعداً ارانی، برپا کند. در سرگذشت خودنوشته‌ی ۱۹۴۱ کامبخش می‌گوید که او از سال‌های «کودکی» به بعد که، در اثر اوضاع سیاسی ایران، احساس «تحقیر» می‌کرد و از «روسیه‌ی تزاری بیزار» بود، دچار «احساسات عظیم میهن‌دوستانه» و حتی «شوونیستی» شده بود، و به فعالیت سیاسی تمایل پیدا کرده بود. احساسات ملی او آنقدر قوی شده بود که او از خوردن چای و قند خودداری می‌کرد که در آن زمان از روسیه وارد می‌کردند، و نه حتی البسه‌ی با پارچه‌های ساخت خارج را نمی‌پوشید. (شگفتا که همه‌ی این احساسات باید مربوط به سال‌های حساس کودکی بوده باشد، چه او از هفت سالگی به مدرسه در روسیه فرستاده شد. با این همه، این احساسات شرافتمندانه مانع از آن نشد که او به مدت هشت سال در روسیه به مدرسه برود.) او همچنین مدعی است که «شدیداً هوادار پاکیزه کردن زبان فارسی از لغات خارجی» بود - ظاهراً هنگامی که در روسیه به مدرسه می‌رفت. این همه احساسات ضد خارجی او را از این بازداشت که در همان سال‌ها به کار «مترجمی و منشی‌گری» دیپلمات‌ها و وابستگان نظامی روسیه‌ی شوروی مشغول شود.

کامبخش همچنین مدعی می‌شود - و بدون آنکه تاریخ دقیق آن را به

۱. سرگذشت به قلم خودش به سال ۱۹۴۱.

دست دهد - که او مناسبات نزدیکی با دموکرات‌ها (بقایای فرقه‌ی دموکرات عصر مشروطیت) داشت و به همراه آنان کوشید تا آن حزب را مجدداً تحت نام «آزادی‌خواهان»<sup>۱</sup> زنده کند؛ حزب دموکرات دیگر در ۱۹۱۴ به پایان عمر خود رسیده بود و برای مدت کوتاهی در سال ۱۹۱۹ احیا شد؛ در این هنگام او جوانکی بیش نبود. در این فرایند «فعالیت سیاسی»، «او به اندیشه‌های جدی‌تر سیاسی راه یافت. دست‌یابی به ادبیات مارکسیستی [شوروی] این فرصت را فراهم آورد تا او رویدادها را در پرتو نوری ملاحظه کند»، و در «عنوان جوانی» «ایدئولوژی مارکسیستی» او را «تقریباً تماماً شکل داد»، به نحوی که به جریان کمونیستی کشانده شد. در اینجا، چون در دیگر جاها، کامبخش مبهم سخن می‌گوید و تاریخی به دست نمی‌دهد، لذا نمی‌توان، مثلاً، دانست که او تقریباً در چه زمانی «مارکسیست» شد.

او می‌نویسد که در نیمه‌ی اول دهه‌ی ۱۹۲۰، در حالی که برای دیپلمات‌های شوروی کار می‌کرد، در میان «اجتماعیون» سلیمان میرزا فعال بود. این امر تا حدی از طریق یگ گزارش سرّی بریتانیا در ژانویه‌ی ۱۹۲۵ تأیید می‌شود. طبق این گزارش، انجمن «حوزه‌ی ترقی آزادی»، که سابقاً به آزادی‌خواهان معروف بود و در قزوین به ریاست میرزا عبدالصمد (کذا، عبدالصمد میرزا!) برگزار می‌شد، «به‌راستی یک سازمان کمونیستی» بود که مخفیانه تحت سرپرستی نایب - کنسول شوروی به کار تبلیغات مشغول بود.<sup>۲</sup> کامبخش همچنان از دیگر کوشش‌های خود صحبت می‌راند، از جمله از شرکت در «کنگره‌ی مؤسس» حزب اجتماعیون سلیمان میرزا شعبه‌ی قزوین

۱. در همان روایت فارسی سرگذشت (ص ۱۱۲)، او مدعی می‌شود که او ۱۷ ساله بود، یعنی بسته به سال تولدش، ۱۹۱۹، ۱۹۲۰، و ۱۹۲۳.

۲. Intelligence Summary no. 5, 31 January 1925, GO 416/76, f. 55). در سرگذشتش به فارسی (ص ۱۱۲) کامبخش تاریخ فعالیت سیاسی را بلافاصله پس از رویداد اکتبر در روسیه می‌نویسد. یکی از مخالفان واعظ قزوینی به روزنامه‌ی نصیحت حمله کرد و آن را دکانی معرفی کرد که به دست نایب کنسول شوروی شیرین آف و چهار تن دیگر اداره می‌شد: واعظ قزوینی، کامبخش، شاهرودی و فرهودی. نگاه کنید به صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ۴ جلد، اصفهان، ۱۳۲۸، مجلد ۴، صص ۳۲۲ به بعد.

«با هدف عضوگیری از میان بهترین» یا «رادیکال‌ترین دموکرات‌ها» برای حزب [کمونیست] خودمان.» جالب است که او در هیچ‌کدام از سرگذشت‌هایی که تا ۱۹۵۴ نوشت از تاریخ عضویت خود در حزب کمونیست ذکر نمی‌کند. با این همه، او از تأسیس نخستین حوزه‌ی آن حزب در قزوین سخن می‌راند، که «هسته‌ی اول» آن را او در سال ۱۳۰۷/۱۹۲۸ با مأموریت از جانب شیرین‌آف<sup>۱</sup> به وجود آورد.<sup>۲</sup> چندی بعد در سال ۱۹۲۸ او برای تحصیلات در نیروی هوایی عازم شوروی شد، اگر، طبق سرگذشت‌نوشته‌ی سال ۱۹۵۴، پیش از آن در سال ۱۹۲۷ نرفته بوده باشد. در عین حال، او مدعی است که مسئولیت انتشار نصیحت را که «رفیق واعظ قزوینی» منتشر می‌کرد، به عهده گرفت و «آن را به اُرگان حزبی» در قزوین «تبدیل» کرد. (نصیحت بین فوریه‌ی ۱۹۲۴ و اکتبر ۱۹۲۵ / بهمن ۱۳۲۲ و مهر ۱۳۰۳ منتشر می‌شد، و بعد از قتل واعظ دیگر انتشار نیافت).<sup>۳</sup>

کامبخش در سرگذشت‌نوشته‌ی ۱۹۴۱ خود نیز می‌افزاید که «من» انجمن پرورش را در قزوین «تأسیس کردم»، که «بهترین منبع عضوگیری برای حزب» بود، و «آنقدر سر و صدا راه می‌انداخت که بعدها پلیس آن را فعال‌ترین سازمان کمونیستی می‌شناخت.» در عین حال، این ادعای حیات او از سوی همکار کمونیست او، رضا روستا، که نیز هوادار شوروی بود،

۱. شیرین‌آف یا شیرینلو، برادرزن کریم کشاورز، کمونیستی بود که بعدها با پلیس همکاری کرد. با اینکه ظاهراً نام او ایرانی نمی‌نماید، او به احتمال قوی ایرانی‌الاصل بود.  
 ۲. بنابر نوشته‌ی کامبخش، کوشش اولیه در این زمینه توسط محمودزاده نامی که مترجم کنسولگری شوروی در قزوین بود انجام گرفت، ولی موفق نشد. باید یادآور شد که، مطابق یک گزارش توسط مأمور سیاسی بریتانیا در تبریز، به نام ساموئل هیتل حنیم مورخ ۲ مه‌ی ۱۹۱۹، تبلیغات سوسیالیستی در آن شهر در سال ۱۹۱۹ آغاز شد و وی آن را تبلیغات «بلشویکی» خواند: (Report dated 2 May 1919, in FO 248/1259).  
 ۳. واعظ قزوینی در یک خانواده‌ی مذهبی به دنیا آمده بود و تحصیلات فقهی کرد. او پس از شرکت در جنبش مشروطیت در یک مدرسه‌ی جدید به تدریس مشغول شد. او به هنگام قتلش هم مدیر نصیحت بود و هم مدیر مدرسه‌ی متوسطه‌ی فرهنگ. نصیحت اعلام کرد هدفش عبارت بود از گسترش علم و حمایت از منافع طبقه‌ی سوم. نگاه کنید به صدرهاشمی، تاریخ جرایم و مجلات ایران، مجلد ۴، صص ۳۲۲ به بعد.

تکذیب شد. روستا<sup>۱</sup> می‌نویسد پس از اینکه انجمن فرهنگ رشت زیر فشار رئیس پلیس آیرم قرار گرفت و برخی از اعضای آن به قزوین تبعید شدند، مردم آن شهر علاقه‌ای نسبت به تأسیس انجمن مشابهی نشان دادند، که در سال ۱۳۰۱/۱۹۲۲ به نام پرورش به وجود آمد. کامبخش ناگزیر شد در سال ۱۳۴۴/۱۹۶۵ روایت کمی متفاوت در مورد انجمن پرورش بنویسد.<sup>۲</sup> بدین سان، او نوشت که انجمن پرورش توسط گروهی از «آزادی‌خواهان»، دموکرات‌های مشروطه‌خواه قدیمی، تشکیل شد، که سه تن مؤثر آن عبارت بودند از فصیحی، اسدی، و آزاد. در همین سال کامبخش اظهار داشت که این حزب کمونیست بود که تصمیم به ایجاد انجمن پرورش گرفته بود.<sup>۳</sup> گزارش سزّی او به تاریخ ۱۹۴۱ نکات نادرست دیگری نیز دربردارد. در آن نیز او از خود به عنوان مؤسس انجمن پرورش یاد می‌کند: «سرانجام من یک انجمن آموزشی که در ایران از نظر دیسیپلین، فعالیت و اعضا بهترین بود، ایجاد کردم.»<sup>۴</sup> او می‌افزاید که انجمن پرورش یک نامزد انتخابی واحد، شیخ ثابت الموتی، را به عنوان نامزد مشترک انتخابات دوره‌ی پنجم معرفی کرد؛ اما این انتخابات در سال ۱۳۰۲/۱۹۲۳ برگزار شد (مجلس چهارم)!

در گزارش سزّی‌اش برای «ان.کا.و.د.» و کمینترن، به هنگام اظهار نظر در مورد مؤثر بودن فعالیت‌های خویش در این زمینه، که «فراتر از هر انتظاری» به شمار می‌آمدند، کامبخش به همه‌ی کوشش‌های مذکور در بالا تا انتقالش به شیراز، یعنی ۱۳۰۶/۱۹۲۷ (قبلاً گفته بود ۱۹۲۶-۱۹۲۵) نیز اشاره می‌کند.

۱. رضا روستا، «مجمع ادبی فرهنگ»، دنیا، شماره‌ی ۳، پاییز ۱۳۴۴، صص ۸۳-۸۲.  
 ۲. کامبخش، «خاطرات درباره‌ی انجمن فرهنگی پرورش قزوین»، دنیا، شماره‌ی ۳، پاییز ۱۳۴۴، صص ۸۸-۸۵.  
 ۳. کامبخش، «گزارش سزّی».  
 ۴. بنا بر روایت پیش‌تر او، نخستین حوزه‌ی ح.ک.ا. در سال ۱۳۰۷ ایجاد شد، در حالی که انجمن پرورش قزوین در سال ۱۳۰۲ تأسیس شده بود، که تحت تأثیر حزب کمونیستی قرار داشت، که هنوز در آن شهر به وجود نیامده بود. او همچنین می‌آورد که سرهنگ سیامک عضو انجمن و صندوقدار آن بود. او در آن زمان کارمند اداره‌ی شوارع بود و بعدها وارد حسابداری ژاندارمری شد. انجمن صاحب یک دستگاه چاپ ژلاتین بود که از آن برای مبارزاتی انتخاباتی مجلس ششم استفاده می‌شد. این دستگاه توسط پلیس توقیف شد. نگاه کنید به دنیا، شماره ۳، ۱۳۴۷، ص ۱۰۷.

چنانکه در بالا آمد، او مدعی است که نخستین حوزه‌ی ح.ک.ا. در سال ۱۳۰۷، ۱۹۲۸ به وجود آمد، در حالی که، از سوی دیگر، می‌نویسد که اعضای حزب کمونیست پیشاپیش در انجمن پرورش فعال بودند. او باز هم در روایت ۱۹۶۵/۱۳۴۴ خود می‌گوید در زمانی که در قزوین دانشجو بود معلم کمونیستی داشت (که نامش را نمی‌برد، چه شاید کنسول دولت شوروی بوده باشد) که توجه او را به گروه آزادی‌خواهان و مسئله‌ی انتخابات جلب کرد. اما، در عین حال، باز چنانکه در بالا رفت، او را چون نامزد عضویت در ح.ک.ا. پیشنهاد شده بود، که در آن زمان «سازمان کوچکی» در شهر بود، یعنی همان سازمانی که او «هسته» اش را در سال ۱۳۰۷/۱۹۲۸ ایجاد کرده بود. تضاد در سرگذشت‌های مختلف او بیداد می‌کند.

کامبخش سپس می‌افزاید که ک.م. حزب او را به تهران احضار کرد و او را برای کار در کنسولگری روسیه‌ی شوروی به فارس اعزام داشت - که به نظر می‌رسد دستور غریبی بوده باشد! به‌رغم انکارش که او به‌عنوان عضو حزب کمونیست در خدمت دیپلماسی شوروی قرار نگرفته بود، او سرانجام به این تن داد که همچون «منشی - مترجم» در کنسولگری شوروی کار کند، اما با پادرمیانی حسین شرقی به نمایندگی از جانب ک.م. و قول منشی سفارت شوروی به نام رفیق سلاویتسکی یک سال بیشتر در آنجا نماند.

او در زمینه‌ی فعالیت‌های حزبی‌اش اطلاعات دقیقی به دست نمی‌دهد، او تنها به اختلافات معروف درون حزب و دو جناح طرفدار و مخالف رضاشاه اشاره می‌کند و می‌گوید که او به جناح مخالف رضاشاه، به رهبری سلطان‌زاده، گروید که در «کنگره‌ی ارومیه» اکثریت داشت.<sup>۱</sup> این امر البته مسلم نیست و در اسناد زیادی که از بایگانی بین‌الملل کمونیست در مورد ح.ک.ا. در سال‌های ۱۹۲۱-۳۱ به دست آمده سخنی از فعالیت او به نام کامبخش نمی‌رود.

۱. مشهور است که کنگره‌ی دوم حزب در ارومیه برگزار شد، اما در واقع آن کنگره در شهر ایوانوو (Ivanovo) در حوالی مسکو بر پا شد. هر کسی که به رهبری حزبی نزدیک بوده باشد باید این مطلب را دانسته بوده باشد، و هر کسی که به آن به‌عنوان کنگره ارومیه از آن یاد می‌کند باید نسبت به این امور حزبی غریبه بوده و اطلاع خود را از طریق مطبوعات کسب کرده باشد.

کامبخش همچنین ادعا دارد که پس از برگزاری آن کنگره (در پاییز ۱۹۲۷) او «برای انجام امور حزبی» به قزوین اعزام شد. «با مأموریت برای عضوگیری و رهبری توده‌ها، کار نیمه‌علنی آزادی‌خواهان، و سازمان مخفی خ.ک.ا.، به قزوین رفت و حزب را «احیا» کرد. «مبارزه‌ی فعالی» که او شایسته‌ی ذکر می‌داند، عبارت از «پرکردن شهر از اعلامیه بر ضد انتخابات مجلس» است (انتخابات مجلس این دوره در تابستان ۱۳۰۷/۱۹۲۸ برگزار شده بود!) در نوشته‌ی ۱۹۵۴ اضافه می‌کند که پس از کنگره‌ی دوم خ.ک.ا. «امور مربوط کار در بین ارتشی‌ها در کمیته‌ی مرکزی به من واگذار شد. (روشن نیست چرا این نکته‌ی مهم را در نوشته‌های پیشین نیاورده بود. همچنین معلوم نیست چرا ک.م. بایستی این امر بسیار مهم را به یک جوان غیر ارتشی ۲۴ ساله محول کرده باشد.) کامبخش، بدون ذکر تاریخ، می‌گوید که پس از کشف اعتبارنامه‌ی شرکت وی در کنگره‌ی اجتماع‌یون در منزل رضا روستا، او در قزوین دستگیر شد. او مدعی می‌شود که از زندان به رفقایش «دستور می‌داد که به انتشار اعلامیه‌ها ادامه دهند»، و بدین ترتیب «بی‌گناهی» خود را در مورد مسئول نبودن در این امر به پلیس ثابت کند. (اینکه او چگونه از درون زندان با رفقایش در خارج تماس می‌گرفت روشن نمی‌شود.) از همین رو، او پس از چند روز آزاد شد. سپس کمیته‌ی مرکزی او را «با مأموریت فعالیت در زمینه‌ی امور نظامی» به تهران فرستاد. امری که او را با «محافل نظامی در تماس قرار داد»، و بدین سان، او «موفق شد ترتیب مسافرتی را به اتحاد شوروی برای آموزش در نیروی هوایی بدهد. او می‌گوید که در مدت چهارسالی که در شوروی بود از «تماس کاملاً سری» با سلطان‌زاده، و از طریق او با کبیروف، برخوردار بود.» (اینکه چرا تماس با سلطان‌زاده در شوروی باید مخفی بوده باشد آشکار نیست. و نیز اینکه مناسبت تماس او با دومین مرد قدرتمند اتحاد شوروی چه بود روشن نمی‌شود!) او همچنین مدعی می‌شود که در نشر ستاره‌ی سرخ (وین، ۱۹۲۸-۱۹۳۲) و پیکار (برلن و وین، ۱۹۳۱-۱۹۳۲) نقش داشت، برای آنها مقاله می‌نوشت و در پخش آنها کمک می‌کرد. اما در اسناد و مدارک خ.ک.ا.

یا کمینترن هیچگونه تأییدی بر این مدعا یافت نمی‌شود. سال‌ها بعد هم که در مورد تاریخ این دوران حزب کمونیست مقاله نوشت از این نقش خود هیچ ذکری نکرد، چه هراس داشت که نکند رضا روستا و اوانسیان مچ او را بگیرند. جالب است که در سرگذشت مورخ ۱۹۵۴ برای نخستین بار می‌آورد که یک بار هم در فوریه‌ی ۱۹۳۳ بازداشت شده بود، اما پس از چند روز به دلیل فقدان دلیل آزاد شد. چنانکه پیش از این دیدیم، او دیگر بار در ژوئیه‌ی همان سال دستگیر شد. نه ماه پس از این دستگیری (۱۳۱۱/۱۹۳۲)، هنگامی که پلیس رضاشاه مطمئن شد که او در جاسوسی‌های اسفندیاری و عسگرینا «شرکت نکرده بود»، به تحقیق در مورد فعالیت‌های او در حزب کمونیست پرداخت. کامبخش مدعی است که پرونده‌ی او به دادگاه نظامی ارسال نشد، چه در رد اتهامات «مبارزه» کرده بود. چگونه؟ روشن نیست. او پس از ۹ ماه آزاد شد و فعالیت‌های حزبی خود را هنگامی از سرگرفت که کامران اصلانی او را در تماس با احدی (سیامک) و سپس دکتر ارانی قرار داد.

به‌رغم همکاری‌اش با پلیس در سال ۱۳۱۶<sup>۱</sup> - امری که بعدها همه‌ی دستگیرشدگان دانستند - کامبخش در گزارش سرّی‌اش به «ان. کا. و. د.» و کمینترن از سر‌آیدن افسانه در مورد «قهرمانی‌اش» در زندان روگردان نیست. «اگر من نبودم ممکن بود اعتصاب غذای [پنج‌روزه‌ی زندانیان] بی‌نتیجه بماند» در کریدور شماره‌ی ۲ زندان، دکتر ارانی و خود من [بر ضد پلیس] فعالیت کردیم و فعال‌ترین نقش از آن من بود. (هیچ یک از خاطرات منتشرشده‌ی این افراد چنین ادعایی را تأیید نمی‌کند. بزرگ علوی از «شکست اعتصاب سخن می‌گوید.»)<sup>۲</sup> کامبخش همچنین اظهار می‌دارد که او در مقابل رئیس زندان نیرومند ایستاد، و کوشش‌های او را برای درهم شکستن مقاومت خود جواب می‌گفت. او همچنین مدعی می‌شود که در زندان بس سختی‌ها کشید و شکنجه شد، و همواره در کنار ارانی بود، که در نتیجه‌ی این

۱. مثلاً، نگاه کنید به طبری، گزراه، ص ۲۸۲؛ اسکندری، خاطرات؛ جهانشاهلو، سرگذشت؛ ملکی، خاطرات؛ و خامه‌ای، پنجاه و سه نفر.

۲. نگاه کنید به پنجاه و سه نفر، ص ۱۱۳.

نوع سختی‌ها در زندان جان داد.

مهم‌تر اینکه، او در گزارش سرّی ۱۹۴۱ اش، خود را یکی از «قهرمانانی» قلمداد می‌کند که «هیچ سرکوبی نمی‌توانست رفتار اخلاقی او را تخفیف دهد.» به‌رغم «سختی‌های» زندان، کامبخش کوشید کسانی را که دور و برش بودند «تحت تأثیر قرار دهد، روحیه‌ی آنان را بالا نگه دارد، از نظر مادی به آنان کمک برساند، و از نظر اخلاقی [کذا] نشریات و روزنامه‌های ممنوعه را برای آنان تهیه و در میان‌شان پخش کند.» البته، هیچ‌یک از این ادعاها از جانب دیگر اعضای گروه که نظرات خود را نوشته‌اند تأیید نشده‌اند، حتی از جانب کمونیستی چون اوانسیانِ هوادار شوروی که سرانجام عضویت کامبخش را به حزب توده تحمیل کرد - ظاهراً به دستور شوروی‌ها. این امر مسلم است که او چنان همه را بر ضد ارانی شوراند که از پس از پایان بازپرسی‌ها تا قرائت پرونده‌ها، به مدت بیش از یک‌سال همه به ارانی ناسزا می‌گفتند و او را بایکوت می‌کردند. کامبخش اطمینان خاطر داشت که فعالیت‌هایش در زندان بیهوده نبودند و «می‌شد از نتایج آن در کار آینده [ی حزبی نیز] بهره‌برداری کرد.»

بنابر نوشته‌ی ولیکف در کمیترین، هم اوربلیانی (که یک کارمند ارمنی-ایرانی «ان. کا. و. د.» بود) و هم کامران (که خود توسط کامبخش جلب شده بود) کامبخش را «مردی توانا، با شخصیتی استوار، شجاع، مبتکر، و همچنین سازمان‌دهنده و توطئه‌گر خوبی معرفی می‌کردند.»<sup>۱</sup>

پس از اینکه کامبخش «گزارش سرّی» خود را در ۲۵ دسامبر ۱۹۴۱ به پ.م. فیتین، رئیس اداره‌ی ضدجاسوسی استالین (در «ان. کا. و. د.») تقدیم داشت (و وی آن را در ۱۹ دسامبر ۱۹۴۲ به کمیترین فرستاد)، کامبخش در رادیو باکو (در جمهوری آذربایجان تحت فرمان جعفر باقر اف) به کار مشغول شد. این از آن رو بود که نظر به رفتارش به هنگام دستگیری در ۱۳۱۶ و لو دادن افراد، رفقایش با عضویت او در حزب توده مخالفت کردند. جالب

است که بنابر نامه‌ای که او به باقر آف نوشت، او از کار خود در رادیو راضی نبود. «من، با سابقه‌ی ۱۷ سال کار مخفی در اوضاع و احوال سخت حاکم بر ایران، شرم دارم که در اینجا [باکو] هیچگونه کار اجتماعی - سیاسی نکنم، به‌ویژه آنکه رفقای آنجا [ایران] این را حمل بر منفعل بودن من بکنند.»<sup>۱</sup> این نامه نشان می‌دهد که شوروی‌ها هم هنوز مناسب نمی‌دیدند به او کار سیاسی رجوع کنند.

در یادداشت پیرامون سرگذشت کامبخش، پلیشفسکی در کمیترین می‌نویسد که «بنابر گزارش دبیر سابق حزب کمونیست ایران میر جعفر جوادزاده پیشه‌وری، کامبخش در زندان مرتکب خیانت شد.»<sup>۲</sup> او همه‌ی اطلاعات سازمانی را [برای پلیس] نوشت. در توضیح این مطلب، کامبخش گفت که او طی بازجویی‌ها واقعاً اعتراف نکرد، بلکه تنها موضوعاتی را نوشت که پلیس قبلاً می‌دانست. او می‌پذیرد که اشتباهاتی مرتکب شده بود، اما نه در زمینه‌ی اعترافات، «بلکه در چهارچوب اعترافات!» شایسته‌ی توجه است که حتی تا سپتامبر ۱۹۴۴/۱۳۲۳، پس از انتخاب کامبخش از قزوین به نمایندگی مجلس چهاردهم، هنگامی که پلیشفسکی گزارش خود را به کمیترین تقدیم می‌کرد، «مسئله‌ی لطمه‌ای که از طریق اعترافات کامبخش به حزب [کمونیست] وارد آمده» بود «هنوز مورد تحقیق قرار نگرفته بود»<sup>۳</sup> - نکته‌ی روشنی که صحت اظهارات کامبخش و حامیانش، چون اوانسیان و کیانوری، را تکذیب می‌کند، که مدعی هستند که کمیترین کامبخش را در برابر اتهام لو دادن تبرئه کرده بود. از جمله، دو نکته‌ی کاملاً ناشناخته در گزارش داخلی کمیترین به قلم ولیکف نیز هست. یکم، «در حزب کمونیست کامبخش

۱. نامه‌ی کامبخش به «رفیق محترم، م.ل. باقر آف» مورخ ۲۱ مارس ۱۹۴۲، (RTsKhIDNI, 495/47/195).

۲. "نکته‌ای که این امر را تأیید می‌کند خاطره‌ی جهانشاهلو (سرگذشت، ص ۸۷) از گفته‌ی پیشه‌وری در زندان است: «کامبخش اگر در اختیار بین‌الملل سوم قرار گیرد، بدون گفت‌وگو تیرباران خواهد شد، چون نه تنها تشکیلات حزب را معرفی کرده [است، بلکه] آن را چند برابر بزرگتر نیز نشان داده است.»

۳. lyshevskii Report, RTsKhIDNI, 495/74/197 تأکید افزوده.

متهم شاه بود به اینکه در سال ۱۹۲۶ به داخل [باغ تابستانی] سفارت بریتانیا رفته بود. کامبخش در رد این اتهام می‌گفت که در آن روز وارد کنسولگری بریتانیا شده بود تا در نه‌ری که آنجا جاری است دست و روی خود را بشوید.<sup>۱</sup> ولیکف می‌افزاید که «این اتهام در مورد او به اثبات نرسید.» دوم اینکه پسر عموی اختر کامبخش، همسر او، و پسر عموی نورالدین کیانوری در پلیس مخفی مقام ریاست را به عهده داشت.<sup>۱</sup> توجه مقامات کمینترن، و به طریق اولی، به این دو امر حائز اهمیت است. اما گزارش کمینترن به این نکته پاسخ نمی‌گوید که مگر در شمیران جا قحط بود که یک کمونیست که سابقه‌ی همکاری با وابسته‌های نظامی شوروی را داشته بود به نهر باغ سفارت بریتانیا برود تا دست و روی خود را بشوید!

او پس از بازگشتش به ایران به نمایندگی مجلس از قزوین (منطقه‌ی اشغالی شوروی) «انتخاب» شد. او همچنین توانست تحت فشار عمال شوروی چون آوانسیان و روستا به عضویت حزب توده درآید. همین که او وارد حزب شد توانست به سرعت مدارج سازمانی را طی کند، به عضویت ک.م. درآید، مسئولیت امور نظامی، و سپس سازمان افسران حزب را به عهده بگیرد.

او تا پایان مجلس چهاردهم (۱۳۲۵) و بحران آذربایجان در ایران ماند. پس از سازمان‌دهی قیام افسران توده‌ای در خراسان، کامبخش مخفی شد، و به قول خودش «رابط» حزب توده و فرقه‌ی دموکرات ماند. در این زمان ارتش ایران ظن داشت که او به قیام‌کنندگان آذربایجان کمک لجیستیک می‌رساند. بنابراین باور عام، او ایران را در سال ۱۳۲۵/۱۹۴۶ ترک گفت. اما یک گزارش آمریکاییان اشعار می‌دارد که او ایران را در سال ۱۹۴۸ ترک کرد.<sup>۲</sup> با اینکه

1. Report, RTsKhidNI, 495/74/195 Velikov

در اینجا باید مراد سرتیپ حاج‌علی کیا (م. ۱۹۰۷/۱۸۸۶) بوده باشد که سمت‌های مختلفی در ارتش داشت و از آن جمله معاونت رکن ۲. او که از همکاران رزم‌آراء بود در زمان مصدق بازنشسته شد، اما پس از کودتای ۲۸ مرداد به ارتش بازگشت و در فرماندهی بزرگ ارتشتاران به کار گرفته شد.

2. US Government, Department of State, *Analysis of Communist Propaganda*, Intelligence Report, June 1954, p. 154.

کامبخش در سرگذشتِ نوشته در سال ۱۹۵۴ می‌آورد که در سال ۱۹۴۷ (پس از شکست دولت خودمختار آذربایجان) ایران را ترک گفت، باز هم سند دیگری حاکی از آن است که او تا سال ۱۹۴۹ در ایران ماند.

یک عامل عملیات سری «کا.ژ.ب.»، به نام ایلیا ژیرکولف که اهل گرجستان بود، در خاطراتی که پس از پناهندگی به بریتانیا نوشت از یک مأموریت نجاتی در ایران سخن می‌گوید. او می‌نویسد که در سال ۱۹۴۸ اداره‌ی سوم «کا.ژ.ب.»، او را احضار کرد و ویشینسکی (دادستان مشهور استالین) شخصاً به او و رئیسش گفت که آنان دستور داشتند «فوراً برنامه‌ای برای خروج رهبران حزب توده را آماده کنند که هنوز در ایران بودند.» او می‌نویسد پس از مخالفت استالین با برنامه‌ی دزدی یک هوایم‌ای ایرانی برای این کار، آنان تصمیم گرفتند که پنج تن از رهبران حزب توده را از مرز بگذرانند. و این کار شد. او می‌افزاید که «اما هنوز یکی از رهبران حزب توده در ایران بود. اوکومبخش (Kombakhsh) نام داشت. و این قرعه به نام من افتاد که نجات او را ترتیب دهم.» پس از ورود به ایران و برقراری تماس با مأمور «کا.ژ.ب.» در تهران ترتیبات لازم داده شد. «کامبخش در واقع دبیرکل حزب توده بود [گفتن دارد که یک گزارش دولت آمریکا، همچون مأمور اطلاعاتی شوروی که او را نجات داد، بر این نظر بود که کامبخش رهبر واقعی حزب توده بود] و باهوش‌ترین رهبر و بهترین تعلیمات سیاسی را دیده بود، چه او دوره‌ی ویژه‌ی مدرسه‌ی عالی حزب کمونیست اتحاد شوروی را گذرانده بود و خود را تماماً وقف اتحاد شوروی کرده بود (utterly devoted). شکست قیام اخیر [آذربایجان] چنان اثر روانی قوی‌ای بر او گذارده بود که کامبخش، که در حوالی تهران مخفی بود، کلاً حاضر نبود مستقلاً یا با کمک دوستان ایرانی سفارت شوروی از مرز بگذرد، با اینکه [می‌دانست] که دیگر رهبران این کار را با موفقیت کرده بودند. با این همه، فرمان استالین دایر بر نجات همه‌ی رهبران حزب توده که در حیات بودند باید اجرا می‌شد. از همین رو

بود که اداره‌ی اطلاعات شوروی تصمیم گرفت که... یک افسر مجرب اطلاعاتی [چون مرا] مأمور نجات یک رهبر کمونیست خارجی کند.» پس از ورود ژیرکولف و ملاقاتش با کامبخش «ما مدتی طولانی صحبت کردیم تا او قانع شد که من واقعاً از شوروی آمده بودم و استالین شخصاً این وظیفه را به عهده‌ی من گذاشته بود که او را به مسکو ببرم.» بدین سان، کامبخش با پوشیدن یک لباس زنانه و چادر به سر به مشهد برده شد و همراه افسر شوروی از مرز ترکمنستان وارد شوروی شد و با او به مسکو پرواز کرد.<sup>۱</sup>

با اینکه این عامل اطلاعاتی شوروی در مورد آغاز این برنامه به جای ۱۹۴۹ (پس از غیرقانونی کردن حزب توده) از ۱۹۴۸ سخن می‌گوید، بقیه مطالبی که تشریح می‌کند درست و قابل قبول به نظر می‌آیند. بنابراین احتمال زیاد دارد که کامبخش ایران را بلافاصله پس از شکست آذربایجان ترک نکرده بوده باشد.

پس از آن، وی در باکو برای فرقه‌ی دموکرات «تبعیدی» آذربایجان کار کرد. و در سال ۱۹۵۰ به مسکو انتقال یافت، و سپس، همانند بیشتر دیگر رهبران حزب در لایپزیک، در مقر جدید حزب توده تا انقلاب ۱۹۷۹، مستقر شد.

در پلنوم چهارم حزبی به سال ۱۹۵۷ او مجدداً به رهبری سه نفره‌ی حزب انتخاب شد. و تا مرگش در لایپزیک در ۱۰ نوامبر ۱۹۷۱/۱۹ آبان ۱۳۵۰ در آن مقام باقی ماند.

این نیزگفتنی است که در سال ۱۹۴۹/۱۳۲۸ یک دادگاه نظامی تحت فرمان شاه رهبران حزب توده، و از جمله کامبخش، را به اتهام توطئه برای قتل شاه (حادثه‌ی صحنه‌سازی شده‌ی ۱۵ بهمن ۱۳۲۷) به اعدام محکوم کرد. در دوران نخست‌وزیری دکتر مصدق، وزارت دادگستری او، کامبخش را، همچون دیگر رهبران حزب توده، و به‌رغم کارزار دشمنانه‌ای که حزب توده بر ضد مصدق و نهضت ملی به راه انداخته بود، از دخالت در توطئه‌ی

1. Dzhirkvelov, Ilya, *Secret Servant, My Life with the KGB & The Soviet Elite*, London, 1989, pp. 67-75

تیراندازی به شاه تبرئه کرد.

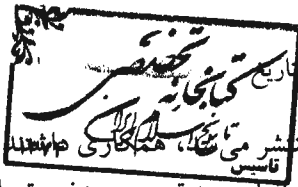
بدین‌سان، به اجمال با سرگذشت کامبخش آشنا می‌شویم. در این فرایند پی‌می‌بریم که او حتی هنگامی که برای مقامات شوروی سرگذشت می‌نوشت همواره حقیقت را نمی‌گفت و بسته به موقعیت زمانی، نگارش برخی مسائل را فراموش می‌کرد و برخی را هم می‌افزود. آیا او توانست دستگاه شوروی‌ها را هم، که میلیون‌ها انسان، از جمله کمونیست‌های روسی و غیرروسی را کشت، فریب دهد؟ پاسخ در گرو بازشدن کامل بایگانی‌های شوروی است.

## ۲. سرگذشت چند کمونیستی که از رهبری

### در حزب توده محروم شدند

#### درآمد

به هنگام قرارداد معروف ۱۹۱۹ توسط وثوق الدوله و لرد کرزن، قراردادی که ایران را به تحت‌الحمایه‌ی بریتانیا تبدیل می‌کرد، همه‌ی مردم ایران متوجه امور سیاسی بودند و بر ضد این قرارداد شوریدند، و شورش عمومی ایران با حمایت‌هایی که در خارج از ایران روبه‌رو شد، به‌ویژه در محافل فرانسه، آمریکا (مقامات رسمی و مطبوعاتی) و حتی در برخی از محافل غیردولتی بریتانیا. در این مبارزه دانشجویان مدرسه‌ی سیاسی تهران که کادرهای اداری و سیاسی حکومت آینده‌ی ایران را تربیت می‌کرد نیز به جنبش عمومی ضدانگلیسی پیوستند و در واقع به زبان رسای این جنبش تبدیل شدند، به‌ویژه که روزنامه‌های معترض یا منعکس‌کننده‌ی اخبار اعتراض در خارج دچار سانسور دولت وثوق شده بودند. از همین رو، بار دیگر همچون دوران مشروطیت، که ده سالی از آن گذشته بود، موج شب‌نامه‌پراکنی آغاز شد، و مردم کوچه و بازار توسط آنها از وضعیت مطلع شده، و در برابر خطری جدی که کشور را تهدید می‌کرد، تهییج و تبلیغ می‌شدند. از میان دانشجویان این مدرسه چند تن که در این اقدامات ضدقرارداد فعالانه شرکت داشتند، چهارتن بعدها به جریانات انقلابی کشور کشانده شدند: ابوالقاسم سجادی که به نام مستعار «ذره» معروف شد (شاید به این دلیل که جُثه‌ای کوچک داشت)، ابوالحسن حسابی از اهالی تفرش و لادین اسفندیاری، برادر کوچک نیما یوشیج، و نیز مرتضی علوی که راهی جدا از این سه تن را به معبد کمونیسم پیمود. حسابی؟ و ذره در همین دوران با نشریه‌ی گل زرد که توسط شاعر جوان



خراسانی یحیی ریحان منتشر می‌شد، همکاری داشتند. متأسفانه اطلاعات زیادی در مورد هیچ‌یک از این سه تن موجود نیست. اما با تکیه بر آنچه تا کنون از منابع پراکنده‌ی ایرانی و خارجی به دست آمده، به زندگی این سه و آن دیگر کوشنده‌ی انقلابی که جان خود را در اتحاد شوروی طی تصفیه‌های استالینی از دست دادند، اشاره می‌کنیم.

### سرگذشت عبدالحسین حسابی

عبدالحسین حسابی، فرزند رضا، که به نام «بینا» در حزب کمونیست ایران شناخته می‌شد، و در خارج از حزب نامش «دهزاد» بود، نام‌های مستعار دیگری داشت، چون راسخ، عینکی، عینک چی، اوچکف، اوچکفسکی و اوچکین. او در سال ۱۸۹۵ در تفرش چشم به جهان گشود. پدرش، همچون بسیاری از تفرشیان، کارمند دولت بود. با اینکه خانواده‌اش صاحب تکه‌زمینی بودند، به گفته‌ی دهزاد، ایشان هرگز تأمین مالی مطمئنی نداشتند. او مادرش را در سن ۱۳ سالگی و پدرش را در ۱۸ سالگی از دست داد. وی تحصیلات خود را در مدرسه‌ی علوم سیاسی تهران به پایان رساند، و آن هم به شکرانه‌ی کمک مالی آن مدرسه. او در سن ۱۷ سالگی (یعنی در سال ۱۹۱۲) وارد خدمت دولتی شده و در قسمت حسابداری وزارت مالیه مشغول به کار شد، و در عین حال به تدریس در یک دبیرستان پرداخت که طی سال‌های بعدی که در ایران می‌زیست به شغل دائمی او بدل گردید.

او فعالیت‌های «سیاسی-انقلابی» خود را از سال ۱۹۱۱، زمانی که هنوز در دبیرستان دارالفنون تهران بود، آغاز کرد و در تظاهرات بر ضد امپریالیسم روسیه‌ی تزاری شرکت جست، که در آن سال به شمال ایران حمله برده بود و خواستار انحلال مجلس دوم ایران شده بود. شعار دانش-آموزان عبارت بود از «یا مرگ یا استقلال». او از سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ به نوشتن شعر و داستان مشغول بود، که برخی از آنها در مجله‌ی گل زرد به چاپ رسیدند.<sup>۱</sup> او

۱. چند قطعه از آنها در مجموعه‌ی از اسلام انقلابی تا گولاگ نشر یافتند.

نوشته‌های خود را در این دوران «حسابی» یا «سید عبدالحسین حسابی» امضا می‌کرد. بنابر گفته‌ی خود او، موضوع این نوشته‌ها ضدیت با سیاست سلطه‌جویانه‌ی امپریالیسم و در درجه‌ی اول روسیه‌ی تزاری و انگلستان بود، و بعدها در تحسین و درود به سیاست دولت شوروی. او در سال ۱۹۱۹ در تظاهرات دانشجویی بر ضد قرارداد وثوق - کرزن شرکت می‌جست و به همراه کارگران تراموای تهران اعتصابی به راه انداخت که در پیرو آن توقیف شد، و مدتی در زندان وثوق به سر برد (دستگیری او در همان زمان در روزنامه گل زرد منعکس شد). پس از اعلام جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران توسط کوچک‌خان و مؤتلفان کمونیست او، حسابی از تهران به رشت فرار کرد و به سردبیری روزنامه‌ی ارگان انقلابیون (ظاهراً ایران سرخ) برگزیده شد. حسابی طی اختلافاتی که بین کوچک‌خان از یک‌سو، و احسان‌الله‌خان دوستدار و کمونیست‌ها، از دیگر سو، روی داد، جانب دسته‌ی اخیر را گرفت و به گفته‌ی خودش در برانداختن دولت کوچک‌خان (یعنی، کودتای ژوئیه‌ی ۱۹۲۰ به سرکردگی احسان‌الله‌خان و رهبری میدوانی گرجی و میکویان از ارامنه‌ی بلشویک روسیه) شرکت جست. در دوران حکومت احسان‌الله‌خان در گیلان، حسابی در سمت‌های ریاست کمیساریای سیاسی ارتش سرخ ایران، عضویت کمیته‌ی انقلابی (کمیته‌ی انقلابی آزادکننده ایران به ریاست احسان)، ریاست شورای تهییج و تبلیغ، (agitprop) نمایندگی در نخستین کنگره خلق‌های شرق در باکو (سپتامبر ۱۹۲۰)، و پس از نزدیکی کمیته‌ی انقلاب آزادکننده‌ی ایران با حزب کمونیست ایران، به‌عنوان نماینده‌ی آن در «کنگره‌ی دوم» حزب کمونیست ایران به سال ۱۹۲۱ شرکت جست، که به طرز غیرقانونی به کوشش سلطانف آذربایجانی در برابر جناح حیدرخان عمواعلی و جناح سلطان‌زاده تشکیل شد و از سوی مقامات کمینترن به رسمیت شناخته نشد. در واقع، او از یک‌سو نماینده‌ی جناح احسان‌الله‌خان در آن کنگره بود، و از دیگر سو به نمایندگی از طرف ارتش سرخ ایران، که زیر نظر همان کمیته و نمایندگان شوروی بود، شرکت می‌جست. پس از سقوط حکومت کمونیستی در گیلان که در پی مصالحه‌ی

شوروی‌ها با حکومت تهران رُخ داد، حسابی به همراه احسان‌الله‌خان و دیگر فعالان جنگل که به کمونیسم متمایل شده بودند، به شوروی مهاجرت کرد، و طی سال‌های ۲۴-۱۹۲۲ در دانشگاه کمونیستی زحمتکشان خاور (KUTV) به فرا گرفتن دروس کمونیستی مشغول شد. در سال ۱۹۲۳ عضو نامزد (آزمایشی) حزب کمونیست شوروی شد. در سال ۱۹۲۴ توسط بخش خاوری بین‌الملل کمونیست برای کار سیاسی به ایران اعزام شد. در این هنگام به عضویت حزب کمونیست ایران درآمد. در سال ۱۹۲۵ به عضویت کمیته‌ی ایالتی حزب در تهران نیز انتخاب شد. اما پس از کشف جلسه‌ی کنفرانس ایالتی حزب در تهران توسط پلیس سیاسی رضاخان دستگیر و زندانی شد. پس از تاجگذاری رضاخان در بهار ۱۹۲۶ از زندان رهایی یافت. در این زمان او به عضویت دفتر مرکزی حزب و هیأت تحریریه‌ی ارگان حزب کمونیست جرقه<sup>۱</sup> برگزیده شد. در سال ۱۹۲۷ در کنگره‌ی دوم حزب کمونیست معروف به «کنگروه‌ی ارومیه»، که بنا به گفته‌ای در شهر استالین‌گراد برگزار شد، اما در واقع در شهر ایوانووا (Ivanovo) در نزدیکی مسکو منعقد شد، شرکت جست و به عضویت کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست درآمد. در سال ۱۹۲۸، در حالی که از طرف پلیس رضاشاه به خاطر شرکت در فعالیت‌های کمونیستی (و احتمالاً برگزاری) تظاهرات اول ماه مه تحت تعقیب بود، ناچار از بازگشت به اتحاد شوروی شد. در این دوران او (مجدداً) به عضویت حزب کمونیست شوروی نیز درآمد و نیز مسئول انتشارات حزبی و به سردبیری روزنامه‌ی ستاره‌ی سرخ (ارگان کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست) برگزیده شد. در این هنگام برای فعالیت سیاسی مُجدد به ایران مأموریت یافت و برای کار حزبی در اصفهان مستقر شد. او در ایجاد اتحادیه‌ی کارگری کارخانه‌ی نساجی وطن<sup>۲</sup> که به اعتصاب ۱۳۱۰ منجر شد

۱. جرقه در ۶۴ صفحه به سردبیری م. ت. ناصحی - رئیس سندیکای اتحادیه‌ی کارگران داروساز - از اسفند ۱۳۲۵/مارس ۱۹۲۷ شروع به نشر کرد. این مجله بی‌گفت‌وگو نشریه‌ای چپی بود. در مورد توضیحات بیشتر نگاه کنید به: صدرهاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، اصفهان، ۱۳۲۷، جلد ۱، شماره ۴۲۷.

۲. در این مورد نگاه کنید به مقاله‌ی پیکار در جلد ششم اسناد تاریخی به کوشش خ. ش.

نقش مهمی ایفا کرد. در سال ۱۹۳۱ (۱۳۱۰) به علت دستگیری اعضای کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست در تهران، به مأموریت از طرف رفقای زندانی‌اش و نیز سلطان‌زاده به‌طور مخفی به تهران بازگشت و در جلسه‌ی پلنوم بقیه‌ی اعضای کمیته‌ی مرکزی شرکت جست. در همین سال‌های ۱۳۱۰ و ۱۳۱۱ بود که چند بار با دکتر تقی ارانی ملاقات کرد و به بحث‌های سیاسی و فلسفی پرداختند.<sup>۱</sup> اما چون پلیس در تعقیب رهبران و فعالان کمونیست بود، او پس از یک سال زندگی مخفی در تهران در ۱۹۳۲ مجدداً به اتحاد شوروی پناه بُرد. طی سال‌های ۳۳-۱۹۳۲، بنابر توصیه‌ی دبیرخانه‌ی امور خاوری بین‌الملل کمونیست، حسابی به تحصیل در دانشکده‌ی پرورش کادرهای حزب کمونیست ایران مشغول شد، و به دلیل تحصیلات خوب کارنامه‌ی خوبی دریافت کرد. در سال ۱۹۳۴ دبیرخانه‌ی کمیترن به شکایتی که از سوی یکی از فعالان حزب کمونیست ایران به نام لطیف‌زاده علیه حسابی شده بود، و طی آن رابطه‌ی حسابی با ابوالقاسم اسدی (از اعضای قدیمی سوسیال دموکراسی ایران و حزب کمونیست که به نام «ضدانقلابی» قبلاً از حزب اخراج شده بود - ظاهراً به‌خاطر رساندن پول به خانواده‌اش در ایران و نیز به‌خاطر حمایت از لادبُن اسفندیاری (که به‌خاطر نگارش یک مقاله «ضدانقلابی» از حزب اخراج شده بود) - تحت محاکمه‌ی حزبی قرار گرفت. بنا بر یک سند هیئت اجرایی کمیترن، یکی از علل اخراج یا تنبیه حسابی عبارت بود از «خرج بی حساب» از بودجه‌ی حزبی. با اینکه کمیترن را نظر بر این بود که حسابی مستحق اخراج از حزب بود، اما با توجه به برخی فعالیت‌های سیاسی او، وی مشمول ابلاغ «توییح‌نامه‌ی حزبی» شد. او پس از «اعتراف به اشتباهات خود» و «پذیرفتن صحت تصمیمات» حزب کمونیست ایران طی نامه‌ای به هیئت اجرایی بین‌الملل کمونیست، به پیروی از تصمیم حزب کمونیست (شوروی؟) به کار در یک کارخانه‌ی تعمیر اتومبیل در مسکو مشغول شد. به هنگام نگارش «گزارش زندگی‌نامه‌اش برای حزب

۱. نگاه کنید به بازجویی‌های ارانی در پرونده‌ی پنجاه و سه نفر. به کوشش حسین فرزانه، تهران ۱۳۷۲، ص ۲۳۷.

(نوامبر ۱۹۳۵)، او در یک مدرسه‌ی متوسطه به تدریس برای فرزندان کارگران مشغول بود.<sup>۱</sup> بنا بر اسناد منتشر نشده بین‌الملل کمونیست، دو تن از حزب کمونیست ایران از هفتمین کنگره‌ی کمیترون (تابستان ۱۹۳۵) شرکت جستند؛ یکی به نام نادری که به احتمال قوی همان نصراله اصلانی (کامران) بود، و دیگری شخصی به نام بینا. و چنانکه در آغاز مطلب آمد، بینا یکی از نام‌های مستعار حسابی بود. حال پرسش این است که آیا شرکت‌کننده‌ی موسوم به بینا همان حسابی است که یک سال پیش از آن مورد تویخ دستگاه کمیترون قرار گرفته بود؟ و اگر او بود، چرا شرکتش در کنگره‌ی هفتم را در زندگی‌نامه‌ی خود یادآور نمی‌شود؟ این هم یکی از اسرارهای است که کمونیست‌های ایرانی از این جهان فانی با خود به زیر خاک برده‌اند.

اینکه عبدالحسین حسابی در چه تاریخی توسط پلیس سیاسی شوروی دستگیر شد و همراه دیگر کمونیست‌های ایرانی به تبعیدگاه اعزام شد، روشن نیست. آنچه بنا بر نوشته‌ی بخش کادرهای بین‌الملل کمونیست روشن شده است، این است که او و برخی دیگر چون مرتضی علوی و لادین اسفندیاری همچنان در ماه دسامبر ۱۹۴۱ حیات داشتند و در بازداشتگاه در اسارت پلیس سیاسی «ان.کا.و.د.» به سر می‌بردند. اینان پس از ارسال نامه‌ای توسط عبدالحسین نوشین از طرف زندانیان سیاسی (کمونیست‌هایی که در نوبت دوم پس از شهریور ۱۳۲۰ از زندان آزاد شدند)، که طی آن خواستار بازگشت کمونیست‌های قدیمی به ایران برای پیوستن به حزب جدید شد (که در حال شکل گرفتن بود، و بعداً به نام حزب توده معروف شد)، به احتمال قوی در اوایل تابستان ۱۹۴۲ به قتل رسیدند.<sup>۲</sup> جالب این است که بخش کادرهای

۱. این نوشته عمدتاً بر اساس «اتوبیوگرافی» (Autobiografia) او تهیه شده است. برای متن کامل زندگی‌نامه حسابی به کتاب زیر نگاه کنید:

خسرو شاکری، میلاد زخم؛ جنبش جنگل و جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران، ترجمه‌ی شهریار خواجهان، انتشارات اختران، تهران ۱۳۸۶.

۲. در این مورد نگاه کنید به:

C. Chaqueri, "Did the Soviets Play a Role in Founding the Tudeh Party", *Cahier du monde russe*, juillet-septembre 1999.

بین‌الملل کمونیست با اعزام برخی از زندانیان به ایران موافقت داشت، و از جمله عبدالحسین حساب، اما دست «ان. کا. و. د.» او را مهلت نداد. حسابی دارای همسری بود به نام صفرا خانم که ظاهراً به خاطر عضویتش در سازمان جوانان حزب کمونیست وارد در مسائل حزبی بود، و اولین تماس ارانی با نصرالله اصلانی (کامران) را در بهار ۱۹۳۵ فراهم آورد. بنا بر گفته‌ی ارانی<sup>۱</sup> در بازپرسی‌هایش، همسر حسابی در یکی از سفرهای محمد شورشیان همراه او به شوروی رفت و فرزند خود سهراب را نیز با خود برد.<sup>۲</sup> اینکه این دو به چه سرنوشتی دچار آمدند دانسته نیست، اما از آنجا که رهبران حزب توده در بازه‌ی سرنوشت آنان نیز سکوت کرده‌اند، بعید به نظر نمی‌رسد که آنان نیز، مانند بسیاری از فرزندان و همسران کمونیست‌های روسی و خارجی، به تبعیدگاه‌های شوروی چون گولاگ اعزام شده بوده باشند.

### سرگذشت لادبن (اسفندیاری)

(رضا) لادبن اسفندیاری، برادر کوچک نیما یوشیج، فرزند ابراهیم نوری و طوبی مفتاح بود. او یکی دو سال از نیما کوچک‌تر بود و باید در حدود سال‌های ۱۸۹۹/۱۹۸۹ متولد شده بوده باشد.<sup>۳</sup> همانند نیما، او دوران اولیه‌ی آموزش را در مکتب محلی نزد ملای دهکده گذرانده و سپس همراه برادر بزرگش به تهران به مدرسه لازاریست‌های فرانسوی، مدرسه‌ی کاتولیک

۱. فرزانه، پرونده‌ی پنجاه و سه نفر، صص ۲۳۳، ۲۴۵؛ و نیز گفته کامبخش (ص ۱۶۸) و اظهارات شورشیان به پلیس (ص ۱۶۴). بنابر گزارش شورشیان به مقامات شوروی، چنانکه خود حسابی در زندگی‌نامه‌اش برای حزب کمونیست نوشته است و پیش از این ذکر شد، او از مسئولان انتشارات حزبی و نشریه‌ی ستاره‌ی سرخ بود، و از همین رو دور نیست که مقالاتی به اسم مستعار در نشریه‌ی اخیر یا پیکار نوشته باشد، یا برخی از نشریات آن حزب را که در آن زمان نشر یافت، تدوین کرده بوده باشد.

۲. اوریلیان صفرا خانم و پسر حسابی، سهراب، را در مرز شوروی تحویل گرفت. نگاه کنید به:

C. Chaqeri, *Iranian Dissident National Communists: The Arani Group of 1926-1928 & 1934-35*, forthcoming .

۳. نیما متولد ۱۵ جمادی‌الاول (۱۱ نوامبر ۱۸۹۷) بود. یادمان نیما یوشیج، به کوشش سیروس ظاهبا، تهران ۱۳۶۸، ص ۲۱.

تهران معروف به سن لویی (St. Louis) فرستاده شد. او تحصیلات خود را در آنجا به پایان رساند. چنانکه نیما می‌نویسد، آخوند مکتب پاهای او را به «درخت‌های ریشه و گزنده‌دار می‌بست و با ترکه‌های بلند می‌زد و مرا مجبور می‌کرد به از بر کردن نامه‌هایی که معمولاً اهل خانواده‌های دهاتی به هم می‌نویسند و خودش آنها را به هم چسبانیده بود و برای من طومار درست کرده بود.»<sup>۱</sup> بدون تردید می‌توان گفت که این رفتار فقط در مورد نیما اعمال نمی‌شد و شاگردان دیگر مکتب، از جمله لادین برادر او، باید به این تجربه گرفتار آمده بوده باشند. لادین همراه برادرش نیما در خردادماه ۱۲۹۶ (۱۹۱۷) از مدرسه‌ی سن لویی فارغ‌التحصیل شد. دانسته نیست که بین سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۰ لادین اسفندیاری چه کاری می‌کرد، و شاید هم مانند ذره و حسابی به تحصیل در مدرسه‌ی سیاسی تهران مشغول بوده باشد. او مانند این دو جوان انقلابی دیگر به نهضت جنگل پیوست و از همکاران احسان‌الله‌خان شد و بعدها پس از مهاجرت به شوروی در دانشکده‌ی کمونیستی زحمتکشان شرق (KUTV) همان دوره‌ای را طی کرد که برخی دیگر از شرکت‌کنندگان نهضت جنگل دیدند.

ظاهرآپس از طی دوره‌ی تحصیل در یکی از شهرهای قفقاز، و به احتمال قوی در تفلیس، مستقر بود و از آنجا گاه به گاه با خانواده‌ی خود در تهران و برادرش نیما مکاتبه می‌کرد. نیما یوشیج در نامه‌ای مورخ ۱۵ بهمن ۱۳۰۱ به لادین از «مفارقت»ی که فعالیت‌های او در «جمعیت» (یعنی حزب کمونیست) با خانواده‌اش موجب شده بود، می‌نالد، و از ناراحتی‌های مادرشان سخن می‌راند.<sup>۲</sup> این نامه و دیگر نامه‌های نیما این را می‌رساند که تماس بین لادین و برادرش بسیار کم بود. در این نامه نیما او را تشویق می‌کند که «کشمکش‌های خود را با آنها؟ [حزبی‌ها؟] تمام» کند تا شاید بتواند به ایران بازگردد. نیما حتی به او هشدار می‌دهد و می‌نویسد: «تاریخ گذشته‌ی روسیه‌ی را بازکن یخبندان

۱. پیشین، ص ۲۷.

۲. برای متن هم‌هی نامه‌ها نگاه کنید به: نامه‌ها از مجموعه‌ی آثار نیما یوشیج، به همت سیروس طاهباز، تهران ۱۳۶۸.

سیبری، تاریکی زندان‌ها، را که نصیب مردمان مهم آن سرزمین شده است بخوان... مقصود این است [که] در آنجا مردمی هستند که ترا معطل کرده‌اند... شخص نباید این قدر فریفته مجازیات بشود که خود را فراموش کرده و به تمامی تسلیم جمعیت [حزب] کند.» نیما همچنین به لادبن هشدار می‌دهد که «از کسی که با تو کار می‌کند به محض اینکه دروغی گفت و چیزی از تو پنهان کرد، یا دقت نکرده چیزی را که تو [بدان] شک پیدا کرده‌ای تصدیق کرد، احتیاط کن. به خویش و آشنا اطمینان نکن که غالباً همین نوع اطمینان‌های ساده شخص را دچار مخاطره و ضرر کلی می‌گرداند.»<sup>۱</sup>

متأسفانه نامه‌های لادبن در اختیار نیست تا بدانیم که نیما بر چه اساسی این هشدارها را به برادرش لادبن می‌داد. مسلم این است که او، افزون بر شناخت رفتار سیاسیون ایران (حتی در میان انقلابیون) به اوضاع و احوال حاکم در شوروی و حزب کمونیست ایران پی برده بود. او می‌افزاید: «الآن فقط می‌دانم زندگی می‌کنم، اما دل سوخته‌ی من هرگز به این راضی نمی‌شود تا اینکه بداند چطور این زندگانی را می‌گذرانی؟ با حوادث چه نوع سازگاری می‌کنی؟ ... تمام سختی‌هایی را که تو می‌کشی برای جمعیت [حزب] است، می‌دانم، اما برای من بنویس، سیاسی لازم نیست، که بتوانی یا نتوانی، از سرگذشت خودت برای من حکایت کن که من به همین مشتاقم.»<sup>۲</sup> در پاسخ نامه‌ای که لادبن در ظرف کمتر از یک ماه برای نیما فرستاده بود، نیما در پانزدهم اسفند همان سال، پس از اظهار خوشوقتی از پاسخ سریع از او خواست که همیشه این کار را بکند. در ضمن نیما توصیه‌ی لادبن را رد کرد که چندین بار از او خواسته بود «به تمامی تسلیم جمعیت» (یعنی حزب) شود، و اضافه کرد که «مگر هیچ کسی به دست خود خودش را به مهلکه می‌اندازد، در صورتی که مهلکه را می‌بیند؟» (همانجا، ص ۶۴). نیما پس از ذکر اینکه او نمی‌توانست این کار را بکند، زیرا «چه کنم عزیزم، من رفیق لنین نیستم. کارل مارکس نیستم.» او اظهار علاقه کرد که کتاب دین و اجتماع لادبن را ببیند، و

۱. پیشین، صص ۵۶ و ۶۰.

۲. پیشین، صص ۶۳-۶۲.

اظهار تعجب کرد که «چرا مخارج طبع آن را نداری؟ حقیقتاً خجالت می‌کشم.» این قسمت مکتوب او می‌رساند که «رژیم تازه [ی شوروی] به کتاب واقعی نمی‌گذارد.» او با بدبینی افزود که «حالا باور می‌کنی که آدم، آدم شدنی نیست. هزار انقلاب که بیاید و بگذرد، طبیعت ذاتیه‌ی انسان همان طبیعت تغییرناپذیر است» (همانجا، ص ۶۶).

می‌بینیم که نیما عدم چاپ کتاب برادرش لادبن را به حساب «طبیعت تغییرناپذیر» انسان می‌گذارد؛ اما آنچه روشن است و ما از تجربه‌ی شوروی می‌دانیم، این است که دستگاه حاکم حزبی فقط با چاپ کتبی موافقت می‌کرد که در خدمتِ آنی آن قرار می‌گرفت، و طرد کتاب لادبن به معنای این است که با محتوای آن موافقت نداشتند. بین این نامه‌ی اخیر و نامه‌ی بعدی نیما یک سال فاصله می‌افتد (۱۴ بهمن ۱۳۰۲). اما نامه‌ی بعدی لادبن به زودی رسید، و نیما آن را در ۷ فروردین ۱۳۰۳ [۲۸ مارس] ۱۹۲۴<sup>۱</sup> پاسخ گفت. در اواخر سال ۱۳۰۳ (اوایل ۱۹۲۵) پدر نیما سفری به گرجستان کرد و ظاهراً به خاطر معالجه و مسلماً بیشتر برای دیدن پسرش لادبن که مقیم گرجستان یا داغستان بود (همانجا ص ۱۱۹). او پس از چندی به ایران بازگشت، اما این سفر هیچ نکته‌ی تاریکی از زندگی لادبن در شوروی را روشن نمی‌کند، حداقل در نامه‌های نیما. در این سال‌ها نامه‌نگاری بین نیما و برادرش لادبن به فواصل نامعین ادامه داشت. پس از مرگ پدرشان در خردادماه ۱۳۰۵، نیما طی نامه‌ای به برادرش (۲۵ خرداد ۱۳۰۵، همانجا، ص ۱۸۴) نوشت که او بایستی مسئولیتی را که اکنون پدرش ترک کرده بود به عهده می‌گرفت: «تو باید برای چند نفر پدر باشی، برای ناکتا و مادر و خواهر کوچکت تکلیف تعیین کنی.» اما ظاهراً این تشویق او برای اینکه از حزب کناره‌گیرد مؤثر نیفتاد. نامه‌ی بعدی که از نیما به لادبن در دست است پس از سه سال فاصله نوشته شد، یعنی در مرداد ۱۳۰۸، و در نامه بعدی مورخ ۲۶ فروردین ۱۳۰۹، نیما نالید که به نامه‌هایی که به نشانی لادبن در کریمه و مسکو نوشته بوده،

۱. در چاپ کتاب (ص ۸۸) تاریخ‌های فرنگی و ایرانی سال ۱۹۲۳ و ۱۳۰۲ ذکر شده‌اند که نمی‌توانند درست باشند. ص ۳۹۹.

جوابی دریافت نداشته بود. (همانجا، ص ۳۹۹). و این می‌رساند که امکان تماس لادین با خانواده‌اش در ایران محدودتر گشته بود. از نامه‌ی چند ماه بعد نیما (مورخ ۲۰ مهر ۱۳۰۹، همانجا، ص ۴۰۷) مستفاد می‌شود که لادین طی سفری به ایران آمده و با او ملاقاتی کرده بود.

این ملاقات ظاهراً در شهر آستارای ایران انجام گرفته بود، زیرا از اول مهرماه آن سال نیما در آن شهر به تدریس مشغول شده بود. از نامه بعدی نیما اینطور استنباط می‌شود که لادین از آستارا به تهران سفر کرده و در آنجا اقامت داشت، و در این زمان با پرویز ناتل خانلری در تماس بود، که قرار گذاشته بود یکی از کتاب‌های نیما را چاپ کند، اما بدان عمل نکرده بود (همانجا، صص ۲۴-۴۲۳). ظاهراً، لادین به محتویات مجله‌ی شرق نو انتقاداتی داشت (همانجا، ص ۴۲۷). ما درباره‌ی این مجله اطلاع دقیقی نداریم؛ تنها می‌دانیم که پس از آغاز سلطنت رضاشاه منتشر می‌شد و در اثر «توهین به برخی از مقامات» توقیف آن را خواستار شده بودند.<sup>۱</sup> طی نامه‌ای که در ۱۳ فروردین ۱۳۱۰ نیما به لادین نوشت به رباعیاتی اشاره کرد که لادین در باکو سروده بود و از او خواست که نسخه‌ای از آنها را برای او ارسال دارد. (همانجا، ص ۴۲۷)

طی همین اقامت لادین در تهران بود که وی با دکتر تقی ارانی ملاقات کرد. تقی ارانی پیش از این تاریخ، کتاب *علل عمومی بحران اقتصادی دنیا* را که لادین تألیف کرده بود و در تهران به چاپ رسیده بود، توسط حسابی به دست آورده بود.<sup>۲</sup> در این ملاقات لادین تعدادی از نشریات حزب کمونیست ایران، یعنی *پیکار* و *ستاره‌ی سرخ*، را برای مطالعه در اختیار ارانی گذاشت. اما، به گفته‌ی ارانی، او فرصت مطالعه‌ی آنها را نیافت، چون لادین آنها را فوراً از او

۱. در مورد شکایت علیه توهین‌های این مجله و مکاتبات مقامات دولتی نگاه کنید به: اسناد مطبوعات ۱۳۲۰-۱۲۸۶ هجری شمسی، به همت کاوه بیات و مسعود کوهستانی‌نژاد، ج ۲، تهران، ۱۳۷۲، صص ۷۴-۷۹.

۲. نگاه کنید به یادمان نیما یوشیج، ص ۲۹؛ بازپرسی‌های پلیس از ارانی در پرونده‌ی پنج‌جاه و سه نفر به همت حسین فرزانه، تهران ۱۳۷۲، ص ۲۳۸؛ در نامه‌های نیما (ص ۵۱۱)، از آن به‌عنوان *بحران اقتصادی دنیا* نام برده می‌شود.

پس گرفت - سخنی که البته ممکن است به خاطر تخفیف فشار پلیس گفته شده بوده باشد.

در میان نامه‌های چاپ‌شده‌ی نیما، نامه‌ای هست به تاریخ ۱۳۱۰ (بدون ذکر ماه و روز) خطاب به دکتر ارانی.<sup>۱</sup> سیروس طاهباز که این نامه را به چاپ رسانده است نگارش این نامه را به نیما نسبت می‌دهد، به‌ویژه آنکه نامه از آستارا ارسال شده بود. اما توجه دقیق به محتوای نامه، که عبارت است از نقد نوشته‌های ارانی، نشان می‌دهد که نمی‌تواند کار نیما بوده باشد، زیرا نوشته‌ی دیگری از او در دست نیست که معلوم دارد او به این مسائل علاقه داشته یا وارد بوده باشد؛ به‌راستی، نامه‌های قبلی وی یأس او را از مسائل سیاسی و اجتماعی کاملاً آشکار می‌کند. به نظر می‌آید که این نامه توسط لادبن نوشته شده بوده باشد، آن هم از آستارای شوروی پیش از ملاقاتش با ارانی در تهران. چنانکه ارانی در بازپرسی‌هایش می‌گوید، او در ملاقات‌هایش با حسابی و لادبن به بحث‌های سیاسی مربوط به کمونیسم پرداخته بود. از این رو، منطقی به نظر می‌رسد که این نامه را لادبن پیش از بحث‌هایش درباره‌ی نظرات ارانی در زمینه‌ی روانشناسی (کتاب معرفت‌الروح) نوشته بوده باشد، نظراتی که با نظرات رسمی حزبی و شوروی تفاوتی قابل توجه داشت. انتقادات نویسنده‌ی نامه به ارانی مسلم می‌دارد که پایبندی او به تفکر و درک استالینی از ماتریالیسم نمی‌تواند با تفکر نیما خوانایی داشته بوده باشد. افزون بر این، نویسنده‌ی نامه از «شخص سومی» در نامه یاد می‌کند که به هنگام نوشتن نامه «غائب» بود که «خیلی نظرات داشت. [او] در حواشی کتاب شما مخصوصاً علامت سؤال‌هایی گذاشته است که من به آنها نمی‌پردازم.» مقصود از شخص «سوم غائب» مسلماً همان عبدالحسین حسابی است که با ارانی درباره‌ی مسائل سیاسی و کمونیستی چند جلسه بحث کرده بود. اما نویسنده‌ی نامه به هر حال از ارانی تقدیر می‌کند («برای تعریف کتاب شما همین یک سطر کافی است که در ایران امروز خواننده‌ای که [آن را] بفهمد وجود ندارد.» (همانجا، ص

۱. نامه‌های نیما، صص ۴۶۴-۶۹.

۴۶۸). او به ازانی توصیه می‌کند که «به این جهت شما می‌توانید بدون دخالت در بعضی مسائل [کار حزبی] که ایجاد زحمت می‌کند، و بدون اینکه فکر کنید چرا [در امور حزبی] دخالت ندارید، بدون مانعی در تأسیس حیات جدید ایدئولوژی ایران کمک بکنید، و در این اقدام خودتان مثل یک پیشرو باشید.» این توصیه یک فعال و کادر سیاسی به یک روشنفکر داوطلب در کادر حزبی است. این شخص «غائب» که در نامه از او یاد می‌شود همان حسابی است که بنا به گفته‌ی ارانی «در تهران چند ملاقات از او در گلاب‌دره کردم. مباحثه‌ی فلسفی زیاد کردیم، و من از او جریان حزب [کمونیست] را می‌پرسیدم، و میل می‌کردم که داخل [حزب] شوم، ولی او موضوع را به من واضح نمی‌کرد.<sup>۱</sup>

به هر تقدیر، پس از بازگشتش از ایران به اتحاد شوروی، لادبن نامه‌ی دیگری به تاریخ ۲۹ اسفند ۱۳۱۰ به نیما نوشت و ظاهراً دیگر خبری از او به خانواده‌اش نرسید.<sup>۲</sup> بعید نیست که لادبن نیز در همین سال ۱۹۳۱، همانند سلطان‌زاده، از جمله نخستین کمونیست‌های ایرانی بوده باشد که مشمول تصفیه‌های اولیه در حزب شدند. آنچه مسلم است این است که نیما، با توجه به هشدارهایی که پیشاپیش به برادرش لادبن می‌داد، به نحوی از سرنوشت تلخ او در شوروی آگاه شده بود. از همین رو، پس از تأسیس حزب توده، نیما یوشیچ هرگز به این حزب نزدیکی نگزید و از آنان فاصله گرفت، و نمی‌توانست مداح دستگامی باشد که برادری را که آنقدر مورد علاقه‌اش بود، از بین برده بود. رابطه‌ی نیما با حزب توده و دیگر طرفداران شوروی در خانه روابط فرهنگی آن کشور در تهران توسط سیروس طاهباز بیان شده است و نیازی به تکرار آن نیست.<sup>۳</sup> کافی است ذکر شود که آنان نیز به خاطر خوش خدمتی به «مدیران سیاسی» خود رفتار خصمانه‌ای را با نیما پیش گرفته

۱. فرزانه، پرونده، صص ۳۸-۲۳۷.

۲. لادبن باید مدتی را هم در آسیای مرکزی گذرانده بوده باشد، زیرا کتابچه‌ای از او در دست این نویسنده است که او درباره‌ی تبلیغ لنینیسم به زبان تاجیکی نوشته است.

۳. به یادمان نیما یوشیچ، صص ۶۹-۵۹.

بودند. نیما در دفتر یادداشت‌های روزانه‌اش می‌نویسد: «خانلری در کنگره [ی نویسندگان] ۱۳۲۵، با احسان‌الله طبری و [ایرج] اسکندری و دیگران همدست شده، پیشوای نثوکلاسیک شد. تعجب است که کسی اعتراض نکرد [که] کلاسیک جدید چه ربطی با شکل شعر من دارد.» و چند صفحه بعد افزود: «خانلری به توسط همین احسان‌الله‌خان [طبری] و رفقای او اسباب کینف کردن مرا در کنگره‌ی نویسندگان کشیده بودند. آنهایی که می‌گویند به کار قیمت می‌دهیم، به کار یک فرد مخرب قیمت دادند و کار مرا غیرعاقلانه و بچگانه وانمود کردند.» (همانجا، ص ۶۲). و تأکید ورزید که: «طبری مرا کوچک کرد برای اینکه بگوید چه کسی است و خود را بزرگ کند. این گرفتاران شهوت، شغل و ریاست که به نام توده دست و پایی کردند، بعد از ۲۸ مرداد شناخته شدند. ... مردم احمق مرا توده‌ای می‌پنداشتند - احمق‌ها! پس چرا امروز پس از ۲۸ مرداد من در روسیه نیستم؟ پس چرا من امروز گرسنه هستم؟ برای اینکه زاد و بومم را دوست داشته و دارم.»

درد از دست دادن برادرش لادبن چشم و گوش او را نسبت به آنچه در شوروی می‌گذشت بیش از هر زمان باز کرده بود. بدینی آغازین نیما تحت تأثیر این ناملایمات و زشت‌کاری‌های جاری و یارانش (توده‌ای و غیر توده‌ای چون خانلری که همسفر و همراه حزب توده شده بود، اما سرانجام مقام وزارت کابینه‌ی شاه را پذیرفت) شدت بیش از حد یافت، چنانکه خطاب به فرزندش شراکیم نوشت: «هیچ وقت به بازی سیاست وارد نشو. عقیده خاصی می‌توانی پیدا کنی (آن هم اگر دیگران تو را گول نزده باشند) و حقیقتاً [به آن] پی برده باشی. اما با یک دسته هم‌پا باش. قبول فکر صحیح، غیر از قبول عمل مردم است.»؟ و این سخن در سایه‌ی سنگین تجربه‌ی برادرش لادبن اسفندیاری و یارانش حسابی و ذره گفته شد که سال‌ها در چهارچوب حزب کمونیست ایران کوشیدند، اما پاداش خود را در سبیری گرفتند.

نکته‌ی مهمی که نباید ناگفته گذارد این است که این سه تن از شاگردان و نزدیکان سید اشرف گیلانی، مدیر نسیم شمال، بودند و بدون تردید تحت

تأثیر این شاعر مردمی و خوش سلیقه و پایه‌گذار شعر سیاسی سده‌ی بیستم میلادی در ایران قرار داشتند. سید اشرف گیلانی عمری را در تهییج مردم به مبارزه با استبداد و برای عدالت اجتماعی گذرانید، اما خود در سختی و تنگ‌دستی زیست و به دست فراموش سپرده شد، و آنان که چون تقی‌زاده‌ها به «مشروطیت خود رسیدند» یادی از او نکردند. چنانکه آمده است، او در یک تیمارستان جنوب تهران جان سپرد.<sup>۱</sup> شاگردان او نیز در اردوگاه‌های استالینی در سبیری جان دادند و کمتر کسی از آنان یادی کرد.

### سرگذشت مرتضی علوی<sup>۲</sup>

مرتضی علوی (با اسم مستعار حزبی «علی جاوید») در تهران در خانواده‌ی حاج سید محمد صراف چشم به جهان گشود. حاج صراف، پدر بزرگ مرتضی و مجتبی (بزرگ) علوی، نماینده‌ی نخستین مجلس شورای ملی بود. حاج سید محمد، صراف‌ی متمکن و صاحب املاک نیز بود. پدر مرتضی و مجتبی (بزرگ)، ابوالحسن علوی، پیش از جنگ جهانی عازم آلمان شد و مرتضی و برادر و خواهرانش در خانه‌ی حاج صراف بزرگ شدند. در اواخر جنگ جهانی مرتضی به مدرسه‌ی علوم سیاسی تهران راه یافت و، بنا بر گفته‌ی

۱. ح. نمینی. جاودانه سید اشرف گیلانی، نسیم شمال، تهران، ۱۳۴۳، ص ۱۱.  
۲. این سرگذشت بر اساس منابع زیر نوشته شده است: اسناد بایگانی وزارت خارجه‌ی آلمان (Auswaertiges Amt) منتشره در:

C. Chaqueri, *Le Mouvement communiste en Iran*, Florence, 1979

در مورد بازجویی از مرتضی علوی از جانب پلیس آلمان، نگاه کنید به Report to the Prussian Minister of Interior, dated 28 August 1931; AA, Abt. III. Akt. betr. "Fragebogen," dated 25 October; (Sozialismus, Bolschewismus, Kommunismus, usw., Bd. 1, Persien, 1929-1934 1932, Morteza Alavi's letter of 26 June 1932 addressed to the Comintern, and "Auszug aus dem Protokoll Nr. 372 Wien. der Sitzung der. Politkommission des EKKI, vom 27 April 1934," (all in RTsKhIDNI, 495/90/205); Stadtund Landes Archives).

(در این مورد مدیون همکارم فریتس کیلر در وین هستم). ح. فرزانه، پرونده‌ی پنجاه و سه نفر، تهران ۱۳۷۲، صص ۲۳۶ به بعد. مکالمه با بزرگ علوی طی سال‌های ۱۹۸۹-۱۹۷۳.

خودش، در «نهضت انقلابی ملی»، شرکت جست، که باید منظورش همان نهضت ضد قرارداد ۱۹۱۹ و ثوق الدوله - کرزن بوده باشد، که برنامه‌اش این بود که ایران را به تحت‌الحمایه‌ی بریتانیا بدل کند. او در اثر فعالیت‌های سیاسی‌اش توسط پلیس دستگیر شد و چندی در زندان ماند. در سال ۱۳۰۱/۱۹۲۲ ابوالحسن علوی دو پسر خود مرتضی و مجتبی (بزرگ) را به همراه برای تحصیلات به آلمان برد. مرتضی در برلن و به مدت کوتاهی در وین به تحصیل اقتصاد سیاسی اشتغال داشت و لیسانس خود را به سال ۱۹۲۷ از دانشگاه برلن دریافت داشت. در سال ۱۹۲۶، او، احمد آسدوف و تقی ارانی فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران را تأسیس کردند که جامعه‌ی ضدامپریالیست پیوست و آنان در کنفرانس و جلسه‌ی شورای آن در بهار و زمستان ۱۹۲۷ شرکت کردند.

در همان سال مرتضی علوی وارد حزب کمونیست آلمان (KPD) و بین‌الملل مدد کارگری (Internationale Arbeiters Hilfe) شد. سازمان اخیر توسط یکی از رهبران مشهور حزب کمونیست آلمان به نام ویلی مونتسبرگ (Willi Muenzenberg) در ارتباط با بین‌الملل کمونیست ایجاد شده بود. همچنین مرتضی علوی همان «علی تهرانی» نامی بود که در دومین کنگره‌ی جامعه‌ی ضدامپریالیست منعقد به سال ۱۹۲۹ در شهر فرانکفورت شرکت جست.

این امر محقق است که مرتضی علوی دست‌کم تا اخراجش از حزب کمونیست آلمان در تماس پنهانی با دوست دوران دانشجویی‌اش ارانی باقی ماند، که در ژانویه سال ۱۹۲۹ به ایران بازگشت و چندی بعد مجله‌ی دنیا را منتشر ساخت.<sup>۱</sup> در زمستان ۱۹۳۱ مسئولیت نشر مجله‌ی پیکار در آلمان به عهده‌ی او گذاشته شد، که موجبات حمله‌های شدید نمایندگی دیپلماتیک ایران در برلن و وزارت خارجه‌ی آلمان به او را فراهم آورد، که سرانجام به اخراج او از آن کشور منجر شد. ظاهراً پس از اخراجش در نوامبر ۱۹۳۱ و

۱. نگاه کنید به بازجویی‌های پلیس از ارانی و علوی در فرزانه، پرونده، صص ۲۴۸، ۳۴۰ و ۳۴۵.

ورودش در آغاز سال ۱۹۳۳ به مسکو در وین می‌زیست و طی آن به نشر پیکار (دست‌نویس) ادامه داد، که موجبات نارضایتی مقامات مسکو را که امور ایران را زیر نظر داشتند فراهم آورد. او به مدت یک‌سال در مسکو مقیم بود تا اینکه از سوی بین‌الملل کمونیست نیز مجازات و در ۲۷ آوریل ۱۹۳۴ از حزب کمونیست اخراج شد.

او در مسکو «مدرسه‌ی لنین» (Lenin School) ثبت‌نام کرد. در تقاضانامه‌ی ("Fragebogen") خود که به زبان آلمانی پر شده است علوی می‌گوید که او «مقررات سرّی» واجب را به هنگام انتقال به آن مدرسه رعایت کرده بود و تنها رفقای «نزدیک» حزبی‌اش از آن امر اطلاع داشتند. پس از اخراج از حزب به آسیای مرکزی نفی بلد شد. بهانه‌ی اخراج او از حزب و تبعیدش، که نمونه‌ای عادی از بهانه‌تراشی‌های دستگاه استالینی بود، اتهام زیر بود، که از جانب مدیر اداره‌ی کادرهای بین‌الملل کمونیست که بر اساس گزارشات «ان. کا. و. د.» تهیه شده بود:

به هنگام اقامت در آلمان او با زنی رابطه داشت که برای پلیس سیاسی [آلمان] کار می‌کرد. او این زن را به رفقای [آلمانی] خود معرفی کرد که فعالیت زیرزمینی داشتند و یکی از خفاگاه‌ها را به او شناساند. چندی بعد این خفاگاه توسط پلیس کشف شد و چند نفر دستگیر شدند. [افزون بر این]، به هنگام ترک آلمان او نشانی خود در مسکو را به آن زن داد. در مسکو مرتضی [علوی] در تماس با عناصر مشکوک [ارانی در ایران؟] قرار داشت. او به‌خاطر این تماس‌ها از طرف هیأت اجرایی بین‌الملل کمونیست از حزب کمونیست آلمان اخراج می‌شود. او بعدها [تاریخ داده نشده است] توسط «ان. کا. و. د.» دستگیر شد.<sup>۱</sup>

اینکه آیا داستان «رابطه با یک زن» راست است یا نه دانسته نیست. اما

1. Guliaev, Secret Report to the General Secretary of the EKKI Comrade G.M. Dimitrov," dated 21 November 1941, RTsKhIDNI, 495/74/192

آنچه قطعی است این است که این بهانه‌ای بود برای نفی بلدکسی که با ادامه‌ی کارزار بر ضد رضاشاه در هنگامی که شوروی‌ها می‌کوشیدند با او کنار آیند و از «مبارزات ضدانگلیسی» حمایت کنند، خطاهای نابخشودنی مرتکب شده بود. این نکته مورد تأیید بازماندگان ایرانی تصفیه‌های استالین در اتحاد شوروی نیز بود. بنا بر آنچه کمونیستی به نام دیلمی<sup>۱</sup>، مسئول برنامه‌ی فارسی رادیو تاجیکستان، به خواهر مرتضی علوی گفت: «مرتضی علوی بعد از آنکه به مسکو آمد در جلسات کمیترین به اتفاق سلطان‌زاده و داراب<sup>۲</sup> که از روشنفکران بنام بودند در جهت مبارزه با حکومت رضاشاه و سرسپردگی او به انگلیسی‌ها اعتراضات شدیدی به تصمیمات کمیترین داشتند و در جلسات کمیترین بر سر عقاید خود جنجال‌ها به پا کردند. به همین جهت او را از مسکو به اداره‌ی نشریات تاجیکستان فرستادند تا به ترجمه‌ی کتاب‌های آلمانی<sup>۳</sup> به فارسی پردازد و در امور سیاسی دخالت نکند!»<sup>۴</sup> بنا بر نوشته‌ی نجمیه علوی، برادر او «به علت مالاریا» در «۸ ژوئیه ۱۹۴۱ درگذشت»، یعنی پس از

۱. دو عضو ح. ک. ایران به نام‌های دیلمی و دراج بر ضد رفقای کمونیست خود شهادت دادند تا جان خود را طی تصفیه‌های استالینی نجات دهند. آنان پس از سال‌ها زندان در فردای کنگره‌ی بیستم ح. ک. شوروی آزاد شدند و در خدمت کا. ژ. ب. باقی ماندند. نگاه کنید به ر. ابراهیم‌زاده، خاطرات یک زن توده‌ای، کلن، ۱۹۹۴، ص ۳۵۲.

۲. مسلماً این همان داراب (احمد اسدوف)ی نیست که با ارانی و مرتضی علوی در آلمان کار می‌کرد و پیش از علوی از آلمان اخراج شد، چه در این زمان او در مشهد می‌زیست و کار می‌کرد.

۳. افزون بر زبان مادری‌اش، علوی آلمانی و فرانسه را نیز می‌دانست.

۴. علوی، نجمیه، سرگذشت مرتضی علوی، دوسلدورف، ۱۳۷۰، ص ۲۰. این کتاب مجموعه‌ای است مغشوش از مقالات پیکار با شرحی از نجمیه علوی که عاری از بی‌دقتی‌ها و سخنان اغراق‌آمیز نیست. در این مجموعه مقالاتی به قلم «روشن» نامی به‌عنوان مقالات او چاپ شده‌اند که به احتمال قوی از خامه‌ی او نیست. (ارانی می‌گوید در مسکو در تابستان ۱۹۳۵ شخصی به نام روشن را در کمیترین ملاقات کرد. علوی در این تاریخ در دوشنبه بود.) مقدمه‌ی کتاب را یکی از کادرهای پیشین حزب توده (حسن نظری غازیانی) نوشته است. برخلاف - آمد - عادت، او، حتی پس از سقوط اتحاد شوروی و رژیم پهلوی، بدون کوچک‌ترین تردیدی و به پیروی از بهترین سنن استالینی به دفاع از رضاخان می‌پردازد و همچنان علوی و پیکار را به «ناآگاهی و تندروی» متهم می‌کند. (همانجا، صص ۹-۱۲)

حمله‌ی آلمان به شوروی. به حکم دادگاه تجدید نظر منعقدہ پس از کنگره‌ی بیستم ح.ک. شوروی (۱۷ سال پس از مرگ) علوی از اتهامات وارده تبرئه شد.<sup>۱</sup> از سوی دیگر، بنابر اسناد کمیترین، در نوامبر ۱۹۴۱، هنگامی که عبدالحسین نوشین از کمیترین خواست که کمونیست‌های ایرانی مقیم شوروی به ایران گسیل داده شوند تا به حزب جدیدالتأسیس (توده) کمک برسانند، علوی وعده‌ای دیگر از کمونیست‌های ایرانی هنوز حیات داشتند. بنابراین، به خلاف سند صادره از سوی مقامات تاجیکستان، در سال ۱۹۵۸، و با توجه به آنچه ما از گزارش گُلّیایف دستگیرمان می‌شود، علوی باید در ۸ ژوئیه‌ی ۱۹۴۲ تیرباران شده بوده باشد.<sup>۲</sup>

---

۱. پیشین، مقدمه، ص ۶.

۲. خود نجمیه علوی تاریخ ۱۹۴۲ را هم می‌آورد. (پیشین، ص ۲۱)

### ۳. سرگذشت دو ایرانی کمونیست در کمیترن،

#### دستیاران سرکوب

##### یروند اوربلیانی<sup>۱</sup>

یرواند اوهانویچ اوربلیانی، (با نام مستعار ابراهیم، و در بازجویی‌های «۵۳ نفر» عربعلی) در پنجم فوریه‌ی ۱۸۹۸ در خانواده‌ی یک فرهنگی ارمنی در تبریز چشم به جهان گشود. پدرش اوهانس نورسیسویچ معلم مدرسه، پدر بزرگش استاد اسلحه‌سازی، و مادرش سوفیا مارکاروونا خاچیکیان بودند. مادرش دهقان‌زاده بود. اوهانس نورسیسویچ خانه‌ای سه‌طاقه از پدرش به ارث برده بود. پدر یروند در سال ۱۹۱۸ درگذشت.

اوربلیانی که یک ایرانی‌ارمنی بود به مدت پنج سال (از ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۰) در مدرسه‌ی ارمنیان تبریز درس خواند، و سپس به همراه پدر و مادرش به مشهد رفت. برادر بزرگ او در اداره‌ی گمرک مشهد به کار اشتغال داشت. اوربلیانی در سال‌های ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۴ در مشهد به تحصیل ادامه داد و زبان‌های روسی، انگلیسی و فرانسه را آموخت. به علت تهیدستی خانواده‌اش، او تا سال ۱۹۱۷ کارمند اداره‌ی مالیه‌ی ایالتی بود. از سال ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۰ در شعبه‌ی بانک شاهنشاهی ایران (بانک انگلیس) در مشهد کار می‌کرد. وی از ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۳ مترجم سرویس دیپلماتیک اتحاد شوروی (خبرگزاری تاس و نشر بولتن خبری رادیو مسکو به روسی و فارسی) بود؛ افزون بر این، در سال ۱۹۲۴ به استخدام «گ. پ. نو» (بعدها به نام ان. کا. و. د. و سپس کا. ژ. پ.) درآمد. اوربلیانی در سال ۱۹۲۸ به اتحاد جماهیر شوروی مهاجرت کرد (یا تبعید

۱. این اطلاعات بر اساس پرسش‌نامه‌ی ("Anket") و بیوگرافی - خود ("Autobigraia") او موجود در بایگانی کمیترن تهیه شده است. (RTsKhIDN, 495/217/387).

شد) و تا سال ۱۹۳۵ به عنوان عامل کارگزار «ان. کا. و. د.» مشغول به کار بود. از سپتامبر ۱۹۳۵ تا سپتامبر ۱۹۳۶ مسئول ایرانیانی بود که در کُوتو (KUTV) تحصیل می‌کردند. با تعطیل این مدرسه، اوربلیانی هم بیکار شد. او در سال ۱۹۳۶، به هنگام پر کردن پرسش‌نامه عضویتش در «ان. کا. و. د.» دبیر هیئت تحریریه کمیترن بود و در عین حال همچنان کارگزار «ان. کا. و. د.» باقی ماند. فعالیت‌های انقلابی اوربلیانی از سال ۱۹۱۷ تحت تأثیر انقلاب اکتبر و در واکنش به استیلاي انگلستان بر ایران آغاز شد. بنا بر گفته‌ی خود او، در آن هنگام با محافل ملی ایرانی همکاری و در مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ فعالیت می‌کرد. (این در زمانی بود که او در بانک شاهنشاهی کار می‌کرد.) اوربلیانی آثار بلشویکی را مطالعه می‌کرد و با «رفقای» که از شوروی به مشهد می‌رفتند در ارتباط بود.

پس از کودتای انگلیسی ۱۹۲۱ او دستگیر و چهار ماه زندانی شد. سپس در جناح چپ حزب کارگران ارامنه - حزبی که در سال ۱۹۲۳ تشکیل شده بود - به فعالیت پرداخت، در سال ۱۹۲۴ به واسطه‌ی ارتباطش با سیفی (عبدالله‌زاده، از فعالان حزب کمونیست ایران) با ح. کک. ایران مرتبط شد. وی در سال ۱۹۲۷ این حزب کارگران ارامنه را منحل کرد، و پس از آن، بیشتر اعضای وفادار و فعال آن حزب به حزب کمونیست ایران پیوستند. آنگاه به دستور کمیته‌ی مرکزی، برای ادامه‌ی فعالیت‌های ضدداشناک در بین ارامنه، حزبی رسمی به نام «نور اوگی» تشکیل داد.

اوربلیانی همچنین در جنبش سندیکایی فعال بود و مسئولیت انتشار مخفیانه‌ی اعلامیه‌ها و شب‌نامه‌های حزبی را به عهده داشت (که احتمالاً در دفتر مرکزی خبرگزاری تاس، محل کار وی، چاپ می‌شدند). او در سال ۱۹۲۵ به خاطر فعالیت‌هایی که در دو حزب کمونیست انجام می‌داد دستگیر شد، ولی به دلیل مداخله‌ی یورینف (سفیر شوروی) آزاد شد. او در سال ۱۹۲۸ در نتیجه‌ی اعترافات چند کمونیست قدیمی، که فعالیت‌های انتشاراتی او برای حزب را افشا کردند، از ایران به شوروی تبعید شد (قاعدتاً باید تا این زمان به تابعیت شوروی در آمده باشد). به محض رسیدنش به مسکو،

واگنر (از بخش شرقی کمیترن) او را به حزب کمونیست اتحاد شوروی فرستاد تا انتقال وی از حزب ایران به حزب شوروی را میسر سازد. سپس او نامزد عضویت و گذراندن دوره‌ی دوساله‌ی آموزشی حزب کمونیست شوروی شد، ولی با توجه به قوانین جدید و پاکسازی‌های سال ۱۹۳۲، عضویت او منتفی شد.

اُربلیانی در سال ۱۹۲۰ با دوشیزه‌ای روس (ارمنی-روس) ازدواج کرد. به هنگام مهاجرت او به شوروی، مادر، خواهر، و برادر وی در ایران ماندند. برادر او که کارمند دولت بود بعدها در میان ارامنه فعال شد. او که فعالیت‌هایش را به عنوان یک دانشناک آغاز کرده بود، در سال ۱۹۲۰ بلشویکی معتقد شد، و در ارتباط با کنسولگری اتحاد شوروی در مشهد قرار گرفت. همین برادر وی در سال ۱۹۲۴ در مراسم سوگواریِ نین سخترانی کرد. وی به دلیل فعالیت‌های سیاسی خودش و همچنین اتهامات برادرش، یرواند، به عنوان یکی از عوامل و کارگزاران «ان. کا. و. د.» دستگیر و به پانزده سال زندان محکوم شد.

اُربلیانی مسئول عالی‌رتبه‌ی کمیترن در امور ایران بود. او کسی بود که شورشیان به نام مستعار «مظلوم» (به هنگام سفرهای مخفیانه‌اش به ایران به او گزارش می‌فرستاد. نام او در بازجویی و محاکمه‌ی گروه پنجاه و سه نفر ذکر شده است.

او همچنین کسی است که، همانند کامران، در ۱۳ دسامبر ۱۹۳۵، یعنی در حدود پنج ماه پس از سفر دکتر ارانی به مسکو، اظهار نظری / (СПРАВКА / Spravka) در مورد وی ارائه داد. این در آغاز موج دوم تصفیه‌های استالینی بود که برای آن کادرهای حزبی در مورد خودشان پرسش‌نامه پر می‌کردند، یا در مورد دیگران مورد پرسش کتبی قرار می‌گرفتند.

از سرنوشت اُربلیانی از سال ۱۹۳۶ به بعد خبری در دست نیست؛ با این حال، دشوار نیست که بپذیریم که او نیز در تصفیه‌های دوره‌ی استالین «پاک‌سازی» شده باشد.

### نصرالله اصلانی معروف به کامران،

#### «نماینده»ی حزب کمونیست ایران در کمیترین<sup>۱</sup>

نصرالله اصلانی معروف به کامران (با نام‌های مستعار کامران، امیری، عبدالصمد مَناش) به سال ۱۹۰۴ میلادی در یک خانواده‌ی روستایی در نزدیکی قزوین زاده شد. او در قزوین بزرگ شد و پس از اتمام مدرسه‌ی متوسطه وارد خدمت پستخانه شد. او در سال ۱۹۲۴ توسط عبدالصمد کامبخش به انجمن فرهنگی قزوین جلب شد و سپس به عضویت حزب کمونیست ایران درآمد، که تحت نفوذ کمونیست‌ها و چپی‌ها قرار داشت. او مدعی است که در اثر فعالیت‌های او در انجمن نام‌برده مدیر پستخانه او را به یکی از دفترهای دوردست منتقل کرد.

او طی خدمت در پست‌خانه در سال‌های ۱۹۲۵-۱۹۲۶ در تماس با یک سرهنگ شوروی به نام کافمن قرار گرفت - نخست از طریق یک کارمند کنسولگری و سپس مستقیماً. کامران مدعی است که او پیش از آن از طریق رد کردن مکاتبات جنگلی‌ها به آنان بدون آنکه به دست سانسور بریتانیا بیفتد به انقلابیون گیلان مدد رسانده بود - ادعایی که واری آن نه تنها دشوار، بل غیرممکن است. در عین حال باید توجه داشت که در سال‌هایی که او در پستخانه کار می‌کرد (۱۳۲۵-۱۳۲۶) نهضت جنگل چند سالی بود که به پایان رسیده بود، و به هنگام اواخر آن جنبش او تنها ۱۶ ساله بود.

در پرسش‌نامه‌ای که او برای کنگره‌ی هفتم کمیترین پر کرد کامران مدعی است که در سال ۱۹۲۸ به حزب کمونیست شوروی و در ۱۹۲۲ به حزب کمونیست ایران پیوست - ادعایی که با گفته‌ی پیشین او پیرامون جلب و پیوستنش به حزب کمونیست توسط کامبخش در ۱۹۲۴ متضاد است.

در سال ۱۹۲۶ او به‌عنوان دانشجوی عضو حزب کمونیست به شوروی فرستاده شد و تا سال ۱۹۳۰ در مدرسه‌ی کوتو به تحصیل پرداخت. او در این

---

۱. این اطلاعات بر اساس بیوگرافی - خود ("Autobigraia") او موجود در بایگانی کمیترین تهیه شده است: RTsKhIDNI, 491/47/594 و نیز: 495/217/4-495/217/199 .RTsKhIDNI,

مدرسه همواره «شاگرد اول» بود و نیز در کمیسیون حزبی عضویت داشت. در سال ۱۹۳۰ کمیتن او را برای فعالیت‌های حزبی به ایران فرستاد. وی تا سال ۱۳۱۰/۱۹۳۱ در کمیته‌ی شهری حزب در اصفهان فعال بود و به‌عنوان قفل‌ساز یا آهنگر در کارخانه‌ی «وطن» کازرونی به کار مشغول بود. در اینجا نیز - چنانکه او مدعی است - کارگران کارخانه را سازمان داد و در اعتصاب سال ۱۳۱۰ آنان را رهبری کرد. باید او این امر را در همکاری با عبدالحسین حسابی (دهزاد) انجام داده باشد که در آن زمان به مأموریت حزبی در اصفهان کار می‌کرد.

طی این اعتصاب کامران همچون دیگر رهبران کارگری دستگیر و به آبادیه تبعید شد. سپس او برای بازجویی به تهران فراخوانده شد. او می‌نویسد که توانست در راه تهران از دست پلیس مراقبش بگریزد. او سپس مخفیانه در تهران زیست، اما در سال ۱۹۳۲ به اتحاد شوروی بازگشت. در این زمان او به‌عنوان «آسپیرانت» (نامزد پست تدریس) مشغول شد و در عین حال به مدت یک سال به آموزش «ویژه»‌ای در آن مدرسه مشغول ماند.

کامران همچنان مدعی است از اعضای هیئت تحریریه‌ی روزنامه پیکار<sup>۱</sup> منتشره در آلمان بود. این ادعا با واقعیات وفق نمی‌دهد؛ او به هنگام انتشار این روزنامه در ایران بود. این روزنامه از فوریه تا اکتبر ۱۹۳۱ منتشر شد و شماره‌های دست‌نوشته‌ی آن که علوی در وین منتشر کرد بدون توافق کمیتن به چاپ رسیدند؛ بنابراین کامران نمی‌تواند نقشی در آن داشته بوده باشد.

در بهار ۱۹۳۴ کامران به مدیریت بخش ۱۵ کو تو گمارده شد که مراقبت آموزش دانشجویان (ایرانی) را به عهده داشت. در اکتبر ۱۹۳۴، چند ماه پس از انتشار دنیا (آغاز نشر در بهمن ۲۱/۱۳۱۲ ژانویه‌ی ۱۹۳۴) کامران از جانب کمیتن به ایران اعزام شد. او همراه یک مأمور شوروی به نام حکیموف از مرز ترکستان و کوه‌های خراسان به مشهد رفت. هدف از

۱. برای مطالعه‌ی مجموعه‌ی کامل شماره‌های این روزنامه رجوع شود به اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، به ویراستاری خسرو شاکری، ۲۳ جلد، فلورانس و تهران ۱۹۶۹-۱۹۹۴، جلد‌های ۲۲-۲۱.

مأموریت او «ایجاد سازمان جدید حزبی» در تهران، تبریز، قزوین، مازندران، اصفهان و خوزستان بود. (شایسته‌ی یادآوری است که واحدهای حزب کمونیست ایران در داخل کشور از طرف پلیس داغان شده بودند و مسئولان و رهبران حزبی در شوروی هم، پس از حملات ایدئولوژیک شدید از کار برکنار شده بودند و در این زمان به تبعید فرستاده می‌شدند یا به‌زودی فرستاده شدند و سپس نابود). او تا ماه مه ۱۹۳۵ در ایران ماند. او می‌افزاید که در ایران «نقطه‌ی اتکایی» نیز ایجاد کرد، که از آنها تاکنون خبری به دست نیامده است.

در این سفر کامران با دکتر ارانی ملاقات کرد. کامران در گزارش خود می‌نویسد که همراه همسفرش (حکیموف؟) همچنین موفق به جلب مجله‌ی دنیا و اتحادیه‌ی دانشجویی (که شاگردان ارانی به وجود آورده بودند) به سازمان جدید کمونیستی شد، که می‌بایست جای حزب کمونیست تعطیل شده را می‌گرفت. (بسیاری، و از جمله دانشنامه‌های شوروی، ادعا کرده‌اند که دنیا ارگان حزب کمونیست بود!).

در بازگشت به مسکو، کامران به‌سال ۱۹۳۵ به مطالعه‌ی دروس «عالیه» در کتو پرداخت و به عضویت هیأت تحریریه‌ی منصوب شد که زیر نظر ویلهلم پیک، یکی از رهبران ح.ک. آلمان قرار داشت. او سپس به‌عنوان یکی از «نمایندگان ح.ک. ایران» در کنگره‌ی هفتم کمیترین شرکت جست. او در ۱۵ ژوئن ۱۹۳۷ از دستگاه کمیترین کنار گذاشته شد (شاید به خاطر نقش‌اش در «فاجعه‌ی لو رفتن «۵۳ نفر»». سپس «ان.کا. و.د.» او را دستگیر کرد.

بنابر شرح خود کامران، او با یک دوشیزه‌ی روس (دختر یک خیاط که فروشنده‌ی مغازه بود و عضو حزب هم نبود) ازدواج کرد. بنابراین نادرست است که گفته شده است که او با یک زن کمونیست ایرانی به نام مهین یا ملیحه زناشویی داشت.

پس از اشغال ایران توسط متفقین، به هنگام تشکیل حزب توده در نوامبر ۱۹۴۱ کامران هنوز حیات داشت. او باید چندی بعد، در سال ۱۹۴۲، همراه

تنی چند از کمونیست‌های ایرانی از میان برداشته شده بوده باشد، که تا آن زمان از تصفیه‌های استالینی جان سالم به در برده بودند، اما همچنان در توقیف «ان. کا. و. د.» قرار داشتند. بنا بر یک گزارش سرّی به دیمیتروف، حتی پیشنهاد شده بود که، پس از یک بازبینی عاجلانه‌ی پرونده‌ی وی (و دیگران) به ایران اعزام شوند تا به حزب توده، سازمانی که به ابتکار شوروی‌ها تازه تأسیس شده بود<sup>۱</sup>، کمک برسانند، چه در پرونده‌ی خصوصی او «بسیاری نکات مثبت» راجع به کار حزبی در اوضاع و احوال مخفی در ایران وجود داشت.

در همین گزارش سرّی کمیترون گفته شده است که کامران «علاقه‌مند به بسیاری از مسائل حزب کمونیست اتحاد شوروی، بین‌الملل کمونیست و حزب کمونیست ایران است.» از او به نام یک کادر «باانضباط، بسیار فعال، و باتجربه» یاد شده است، که در سازمان‌های اجتماعی شرکت جسته و «نسبت به آموزش برخورداری مثبت داشت» و در مناسبات با رفقاییش نیز می‌توانست «مستقلاً» عمل کند.

به هنگام محاکمه‌ی «۵۳» نفر، دکتر ارانی در دفاعیه‌اش بیزاری خود را نسبت به کامران ابراز داشت و از او به عنوان «حمال»، یعنی نادانی که از هرگونه فرهنگی بی‌بهره است یاد کرد.

چنانکه می‌دانیم، و از تحقیقات جدی تاکنون نشریافته برمی‌آید<sup>۲</sup>، کامران در لو دادن دکتر ارانی همدست درازمدت کامبخش بود. مسلماً چنین کسی را

۱. در مورد تأسیس حزب توده به ابتکار و تحت هدایت ارتش شوروی نگاه کنید به مقاله‌ی زیر که بر اساس اسناد جدید مستخرج از بایگانی‌های شوروی نوشته است:  
C. Chaqueri, "Did the Soviets play a role in founding of the Tudeh party in Iran," *Cahier du monde russe*, juillet-septembre 1999.

۲. در مورد لو رفتن ارانی توسط کامبخش، نگاه کنید به دو اثر زیر:

۱- حسین فرزانه، پرونده‌ی پنجاه و سه نفر، تهران ۱۳۷۲.  
۲- خسرو شاکری، اسناد تاریخی، جلد‌های ۱۵ و ۱۴، (آثار تقی ارانی، مقدمه)، فلورانس ۱۹۷۲ و ۱۹۸۳. و نیز:

I. C. Chaqueri, *The Tragedy of Iranian National Communists. The Arani Circles, 1926-1936*, forthcoming .

نباید با سلطان‌زاده اشتباه گرفت. نکند که با این مغلظه در مورد اینکه کامران همان سلطان‌زاده بود خواسته باشند سیاهکاری کامران در مورد ارانی را هم به حساب سلطان‌زاده بنویسند، تا آن شخصیت برجسته‌ی نظریه‌پرداز و سیاسی را، که یک سر و گردن از مجموعه‌ی همه‌ی رهبران حزب توده بلندتر بود، و از همان آغاز کار استقلال رأی خود را نسبت به شوروی و حتی لنین نشان داد، تا حد کامبخش و همکاران او کوچک بنمایانند.

## اظهار نظر یک مسئول امور کادرهای کمیترین

در مورد ایران — ۱۹۴۳

دکتر ارانی — سازمان دهنده‌ی گروه پنجاه و سه نفر، مردی بسیار با فرهنگ که تحصیلات عالی را در آلمان به پایان رساند، از خانواده‌ای نسبتاً بی‌بضاعت بود. او به نحوی همه‌جانبه پیشرفت کرده بود، به حدی که رفقای او را دایرةالمعارف زنده، می‌نامیدند. پس از اتمام دوره‌ی دانشکده‌ی فیزیک — شیمی در برلین و بازگشت به ایران، مدت زمانی مدیر هنرستان فنی در تهران بود، که دستگیر شد. در ماه‌های اولیه‌ی بازداشت، آنگاه که هنوز هم‌بندانش آن عامل مخفی را که در دایره‌ی سیاسی پلیس، اعضای گروه ۵۳ نفر را لو داده بود نمی‌شناختند، همگی به شخص ارانی ظنین شدند، و این نمونه‌ی آرمانی یک کمونیست پاک و بی‌غش چون بلور، مطرود و تقریباً منفور همه واقع شده، و تقریباً تحریم شده بود. فقط پیش از آغاز دادرسی، هنگامی که پرونده‌های بازجویی در حضور همه‌ی زندانیان سیاسی قرائت شد، بر همه معلوم گردید که ارانی نام هیچ‌کس را نبرده بود و کامبخش تمام تقصیر این عمل ناروا و پلید را به گردن ارانی انداخته بود. او [کامبخش] به‌شخصه آدمی بود سست‌عنصر و تقریباً خبرچین، که نه تنها بسیاری از رفقا را لو داده بود، بلکه تمامی شیوه‌های کار کمیترین و اصول مخفی‌کاری را، که تا آن لحظه مأموران اداره‌ی سیاسی حتی فکرش را هم نمی‌کردند، فاش کرده بود.

ارانی در روزهای نخست بازداشت، به منظور بالا بردن روحیه‌ی رفقا، بیانیه‌ای نوشت که در آن، ضمن انتقاد از خودکامگی رژیم دیکتاتوری پلیسی در کشور، جملگی رفقا را فراخواند که مایوس و دلسرد نشوند و مهم‌تر از همه

۱. مالیشف - «توصیف بخش روشنفکری، کمونیست‌ها و هواخواهان آنها». منبع: (RTsKhIDNI, 495/217/201).

رفقا را لو ندهد.

بیانیه به چنگ مأموران اداره‌ی سیاسی افتاد و آنان با مشکوک شدن به دکتر ارانی در این امر، با روش ددمنشانه‌ی خاص خود با تمام قوا کوشیدند از او اعتراف بگیرند.

چند ماه در فصل زمستان او را در بدترین وضعیت در بدترین سلول زندان موقت تهران نگه داشتند. لباسش را از تن درآوردند و نه تنها رختخواب، که حتی زیلو را هم از سلولش بردند تا وی روی کف سیمانی اتاق بخوابد. هر روز روی کف سیمانی آب می‌ریختند تا وی از سرمای گزنده بیشتر آزار ببیند.

در این روزها هنگامی که نفرت بی‌حد و حصر و انزجار نسبت به طبقه‌ی حاکمه شدت یافته بود از ارانی نظریه پرداز علوم ماتریالیستی، ارانی جدید - کمونیست آزموده در عمل - سر برآورده است. او همواره به نحوی پایدار الهام بخش پرشور باقی ماند و از پشت میله‌های زندان مدام به دیگران دل و جرئت می‌داد.

پیش از محاکمه، زندانیان سیاسی دست به اعتصاب غذای همگانی زدند، که مدت پنج روز ادامه داشت. اعتصاب به فرمان شاه سابق (رضاپهلوی) با مجازات سازمان دهندگان آن شکسته شد.

ده نفر (ارانی، آرداشس [اوانسیان]، کامبخش، پژوه، خلیل) انقلاب، بهرامی، ملکی و سه تن دیگر) را با دستبند به محوطه‌ی بیرونی زندان مرکزی بردند و در حضور سرهنگ آقاخانی و نیرومند، رئیس زندان، شلاق زدند.

پس از ضرب و جرح وحشیانه (۲۰۰-۳۰۰ ضربه تازیانه به هریک) آنگاه که زیر بغل رفقای بی‌رمق و نیمه‌جان ما را گرفته و آنان را به درون ماشین حمل محبوسین روی همدیگر می‌انداختند، تا به زندان موقت ببرند، ارانی با مشاهده‌ی این صحنه‌ی دل‌خراش فریاد برآورد: «زنده باد انقلاب!»

دکتر ارانی دیگر به زندان مرکزی بازنگشت. او در حالی که در بدترین وضعیت در سلول انفرادی می‌زیست به بیماری تیفوس مبتلا شد و تنهای تنها، بدون مراقبت لازم در ۱۵ [کذا، ۱۴]، بهمن ۱۳۱۹ درگذشت.

## گواهی کامران اصلانی درباره‌ی دکتر ارانی<sup>۱</sup>

به طوری که خود دکتر ارانی می‌گفت، پدرش تحصیلدار مالیات در دهات بوده است. دیگر بیش از این من راجع به وضعیت اجتماعی او اطلاعی ندارم. دکتر ارانی در موقع تحصیل در برلین در سال‌های ۲۹-۱۹۲۸ [کذا] در نهضت‌های ضد پهلوی محصلین شرکت می‌کند. بعد از رفتن به ایران هم همیشه سعی می‌کرد که با فرقه کمونیست ایران مربوط شود. سال گذشته وقتی من به ایران رفتم دیدم ارانی در توی محصلین نفوذ خوبی دارد و مجله [دنیا] را اداره می‌کند. در او مسائل دیالکتیک ماتریالیزم می‌نوشت. به علاوه، در مجله‌ی خود کم و بیش، حتی الامکان، بر علیه امپریالیست، فاشیزم، و غیره و غیره می‌نوشت. به این واسطه، من او را به کارهای فرقی جلب کرده، تشکیل اتحادیه‌ی محصلین و غیره را در طهران به او محول کردم. و به علاوه، از مجله [ای] او [دنیا] تا آن اندازه که در وضعیت علنی می‌توان استفاده کرد استفاده می‌کنیم. او در مدت کمی برای تشکیل [ات] دادن محصلین و نفوذ در تشکیلات حاضر [ای] محصلین و پیشاهنگان پیشرفت‌های خوبی داشته است. به این واسطه، ما او را قدری بیشتر به کارهای رهبری جلب کرده، و در کارهای محلی طهران، بنا شد، بیشتر او را دخالت دهیم. بعد از کنگره‌ی هفتم [بین‌الملل در تابستان ۱۹۳۵]، در موقع مراجعت از برلین به مسکو آمد، و ما او را یا قطعیات [مصوبات] کنگره و تاکتیک [سازمان] در ایران در حال حاضر آشنا نمودیم، و دستور دادیم که رفقای دیگر را آشنا کرده، و به اتفاق هم اقدام به اجرای قطعیات نمایند.

از ارانی می‌توان خوب در کارهای علنی توده [ای]، و به خصوص در میان محصلین و منورالفکرها استفاده نمود. در این قسمت‌ها می‌توان به کارهای رهبری او را گماشت. [امضا] کامران

۱. «گواهی (срaBкa) کامران اصلانی به فارسی به خط او و ترجمه‌ی روسی آن در بایگانی کمیترن: (RTsKhIDNI, 495/217/2).

دکتر ارانی - Dr. Arani

12

نیاز به گذار دکتر ارانی نیست بر پیش کشیدار به س در دایه بود. در بر سر ارانی  
را میج به وقت اقامت لولا علی می ترازم

دکتر ارانی در موقع حکم در بر لینی در سال ۱۹۳۹ در وقت سی صد هجری قمری  
ترک نشدند. بعد از رفتن به ایران هم پیش سر می کرد و در وقت حکومت ایران در بر لینی  
سال گذشته در وقت رفتن به ایران در وقت ارانی در قری محصلین فخر و داد و بجز  
اداره می نمودند و در وقت رفتن به ایران در وقت ارانی در قری محصلین فخر و داد و بجز  
بر عهده امری است تا در وقت رفتن به ایران در وقت ارانی در قری محصلین فخر و داد و بجز  
مکاتیب طاعتی محصلین در بر لینی در وقت ارانی در قری محصلین فخر و داد و بجز  
در وقت محصلین بران اینده در وقت ارانی در قری محصلین فخر و داد و بجز  
و فخر در وقت محصلین در وقت ارانی در قری محصلین فخر و داد و بجز  
فخر در وقت محصلین در وقت ارانی در قری محصلین فخر و داد و بجز  
بعد از گذار ۶ هجری در وقت محصلین در وقت ارانی در قری محصلین فخر و داد و بجز  
تا کنون در ایران در وقت محصلین در وقت ارانی در قری محصلین فخر و داد و بجز  
هم اقدام به احوال طاعتی در وقت محصلین در وقت ارانی در قری محصلین فخر و داد و بجز

از ارانی تا ایران غرب در لاری محصلین در وقت محصلین در وقت ارانی در قری محصلین فخر و داد و بجز  
نست ۲ قریان به لاری محصلین در وقت محصلین در وقت ارانی در قری محصلین فخر و داد و بجز







لادین اسفندیاری، برادر نیما یوشیج



کامکار



امیر اسکندری



کامران اصلانی



کامبخش پش از فرار از ایران



مر تفضی علوی



پرفسور توماس، استاد راهنمای دکترای ارانی در دانشگاه برلن



عبدالحمین حسایی



محمود پوررضا



محمود بقراطی



یرواند اؤزبیلانی



رادمنش



قریدون متو (۱۲۹۱-۱۳۸۶) از ۵۳ نفر  
در سال ۱۳۱۶

52.-

109

Таких моментов масса и я не собираюсь здесь их перечислять. Да и вообще о своей работе или своих заслугах, я никогда не говорил и не собираюсь говорить. Но поскольку в данном случае вопрос стоит о моем партийном престиже, каковой я ценю больше всего в мире, поскольку чувству скромности не может быть места.

Что же касается беспристрастности в даче вышеприведенных информации, то во мне, во правдивость каждого слова и каждого подчеркнутого момента ручаюсь своим партийным прошлым и настоящим.

ПРИЛОЖЕНИЕ: 1. Список 53-х с указанием времени и причины ареста.

2. Характеристика 53-х.

Тегеран, 25. XII-41г. (Абдулсалим Камбахи).

ВЕРНО:

А. А. А.

نامی کامبخش به کمیترن



کامبخش (نفر دوم از راست) و دوستانش در سالهای آغازین ۱۳۰۰ نفر دوم از چپ: سیامک (احدی)



ویلی مونتینبرگ مؤسس جامعه‌ی ضد امپریالیست و متفکر هندی پاتل در دومین کنگره جامعه، ۱۹۳۲.

## نشریات

## تدقیقات لسانی

### زبان فارسی<sup>۱</sup>

زبان فارسی یکی از السنه‌ی آریایی است که قوانین گرامری و ریشه‌ی لغات ساده‌ی اولیه‌ی آن به سایر زبان‌های آریایی شباهت کامل دارد. برای مثال، در شباهت قوانین گرامری صیغه‌ی جمع افعال را ملاحظه می‌نماییم. در تمام زبان‌های آریایی صیغه‌ی جمع هر فعل به دو نفر و بیشتر دلالت می‌کند. مثلاً کلمه‌ی «آمدند» را می‌توان به آمدن دو نفر و یا بیشتر اطلاق نمود، ولی در زبان‌های دیگر، مانند زبان‌های سامی، این حالت وجود ندارد. بلکه، برای نسبت فعلی به دو نفر صیغه‌ی مخصوص و به بالاتر از آن صیغه‌ی دیگری موجود است. مثلاً، در زبان عربی که جزء السنه‌ی سامی است در فعل آمدن برای دو نفر «جای» و به بالاتر از آن «جانوا» استعمال می‌کنند؛ و در نتیجه، این قبیل اختلافات (در تثنیه و جمع، در مذکر و مؤنث) افعال آریایی باشش صیغه و سامی با ده الی چهارده صیغه صرف می‌شوند؛ و چنانکه می‌دانیم، افعال زبان فارسی شش صیغه بیشتر ندارند. نظیر این ملاحظات را در تمام قواعد گرامری می‌توان به جای آورد. برای مثال، در شباهت لغات کلمات «خدا»، «پدر»، «مادر» و غیره را که کلمات ساده و طبیعی هستند انتخاب می‌نماییم. در کلمه‌ی مادر، مثلاً، برای اینکه اولین بار طفل احتیاج خود را به مادر اظهار نموده، درخواست شیر و غذا نماید، همان حرکتی را که لب‌های او در موقع

---

۱. ایرانشهر، ش ۵-۶، بهمن ۱۳۰۲/فوریه‌ی ۱۳۲۴. این مقاله که در هشتاد سال پیش نوشته شد برای دوران خود، به‌ویژه در میان ایرانیان، اهمیت به‌سزایی داشت. تدوین این مقاله به دست ارانی حاکی از علاقه‌ی او به آخرین تحقیقات علمی، به‌ویژه در مورد ایران، و نیز برخورد انتقادی اوست. و.

مکیدن پستان می نمودند، او در موقع اظهار احتیاج به لب‌های خود می دهد. بدین ترتیب، از فشار لب‌ها به یکدیگر و عقب کشیدن عضلات محرکه‌ی لب حرف «میم» تولید می شود. این حرف در لغت مادر بسیاری از السنه موجود است، ولی در زبان‌های آریایی اختصاصاتی موجود است که به لغت «مادر» شکل مخصوصی می دهد. مثلاً، اطفال آریایی نژاد ابتدا لب‌ها را به هم چسبانیده، بعد باز می نمایند. بدین ترتیب، از این حرکت لب‌ها هجای (سیلاب) «ما» درست می شود؛ ولی، مثلاً در السنه‌ی سامی، مانند عبرانی، یهودی و عربی، ابتدا دهان باز شده بعد لب‌ها به هم فشار داده می شوند. بدین ترتیب، در السنه‌ی نوع اول کلمه‌ی «مادر» به «میم» شروع می شود (مادر، موتر، ماذر و غیره)؛ در صورتی که در السنه‌ی نوع دوم «میم» در آخر کلمه واقع می شود (ام، ایم، ام و غیره). و این تغییرات نتیجه‌ی تأثیرات خارجی از قبیل اختصاصات محیطی و نژادی و غیره است. چنانکه ملاحظه می شود، اختصاصات لغت «مادر» را در زبان‌های آریایی، زبان فارسی نیز دارا است. نظیر این ملاحظات را می توان در حرف «پ» و یا حروف مبدل از آن (ب، ف) که در کلمه‌ی پدر موجودند به جای آورد. برای وجود این حرف در کلمه‌ی «پدر» علت مخصوصی در دست نیست، ولی چون در اغلب السنه دیده می شود، بلاشک این علت طبیعی دارد؛ چه کاملاً نظیر کلمه‌ی «مادر» بوده، از جمله کلمات عمومی از قبیل «ماما» و «مامان» برای مادر برای کلمه‌ی پدر نیز موجود است، مانند «پاپا» و «بابا» و غیره. و نیز مانند حالت سابق، در زبان‌های آریایی این حرف در ابتدای کلمه (پدر، پر، فاطر، فاذر و غیره) و در السنه‌ی سامی در انتهای آن واقع شده (مانند کلمه‌ی آب در زبان عربی). گمان می رود که حروف «ب، پ، ف» در لغات پدر در نتیجه‌ی محبت پدر و بوسیدن او، که یک نوع اظهار محبتی طبیعی است، تولید شده باشد.

از ملاحظات فوق نتیجه می شود که زبان فارسی نیز تمام اختصاصات زبان‌های آریایی را داراست.

السنه‌ی آریایی نیز بواسطه‌ی اختلاف وضع زندگانی و محیط و طبیعت هر قوم هر یک به صورت مستقلی درآمده اند؛ و بدین ترتیب، زبان فارسی قبل از

عرب نیز، که به چند قسم (پهلوی و دری و غیره) تکلم می‌شد، به وجود آمده است. هجوم اعراب همان اثر را که در سایر قسمت‌های تمدن ایرانی نمود. در زبان فارسی نیز تولید کرد. یعنی، بواسطه‌ی تعصب اعراب، مقدار زیادی از لغات فارسی باستانی از میان رفت. در اینجا غفلت و بی‌مبالاتی ایرانیان نیز به خرابی زبان فارسی کمک زیاد کرد. یعنی، هر نویسنده‌ی ایرانی زبردستی خود را در کثرت استعمال کلمات و لغات و احادیث و اخبار و امثله و اشعار عرب فرض نمود. بدین جهت، در حقیقت، زبان فارسی از بین رفته، زبان جدیدی (فارسی جدید) با عده‌ی زیادی لغات عربی و روابط فارسی باقی ماند. بقای یک چنین زبان فارسی نیز در نتیجه‌ی هیجان روح ایرانی در بعضی از اولاد پاک‌نژاد کیان بوده [است]، چنانکه، بنا به تحقیقات حضرت فاضل، محقق و دانشمند معاصر جناب میرزا عبدالعظیم خان [گرکانی] (مختصری از احوال ایشان ذیلاً شرح داده شد)، اولین شاعر فارسی‌زبان بعد از غلبه‌ی عرب در زمان یعقوب لیث صفار بواسطه‌ی میل این پادشاه به شنیدن اشعار فارسی ظهور کرد. توضیح آنکه شعرا در مدح یعقوب پس از فتح در جنگی به زبان عربی اشعاری سرودند، ولی پسند طبع لطیف پادشاه ایرانی نژاد که بعد از دو‌یست سال روح مرده‌ی ایرانی را زنده کرده بود، نیفتاد و گفت: «چیزی را که من ندانم و اندر نیابم چرا باید گفتن.» پس محمد ابن وصیف سگزی که، مطابق تحقیقات عمیق‌ی ادیب محترم فوق‌الذکر، اول شاعر فارسی بعد از غلبه‌ی عرب بر عجم است، اشعاری به زبان فارسی سرود که سه بیت اول آن اشعار را ما محض نمونه ذکر می‌نماییم:

ای امیری که امیران جهان خاص و عام

بنده و چاکر و مولای و سگ بند و غلام

ازلی خطی بر لوح که ملکی بدهید

به ابی یوسف یعقوب بن اللیث همام

لمن الملک بخواندی تو امیرا به یقین

با قلیل الفئه‌ی کت داد بر این لشکر کام

(برای شرح تحقیقات راجعه به اولین شاعر بعد از عرب و بقیه‌ی این اشعار

و سایر شعرای معاصر یعقوب، از قبیل ابن مخلد سگزی و غیره، به مشروحات آقای میرزا عبدالعظیم خان، که مأخذ قسمتی از آنها کتاب تاریخ سیستان است، رجوع شود.

زبانی که بعد از عرب معمول شده [است] با فرس قدیم تفاوت زیاد دارد، و به فارسی تازه یا فرس جدید مشهور است. ولی، به جای اینکه احساسات ایرانیان بیخ زبان‌های دیگر را از شکرستان فارسی براندازد و خیار لغات بیگانه را از گلستان فرس باستان ریشه کن سازد، بدتر تیشه بر ریشه‌ی آثار ملی خود زده، از مخلوط و غیرمستقل شدن زبان خود جلوگیری نکردند. در این میان، فقط چند نفر که آثار روشن نیاکان در آنها جلوه گر و درخشان بود ظهور نمودند، که برای حفظ مقداری از لغات فارسی الحق خدمت بزرگی کردند. از جمله، خلاق سخن دقیقی و از همه مهم‌تر حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی بودند. شاعر اخیر یکی از وجودهای فوق‌العاده‌ی جهان و از بزرگترین افتخارات ایرانیان است، که در حقیقت نمونه‌ی روح و احساسات ایرانی باید شمرده شود.

مقدرات کار زبان فارسی را از قرون وسطی به بعد به جایی کشاند که ادبای ایرانی، نه فقط زبان عربی را داخل فارسی کردند، بلکه عده‌ای نیز در ادبیات عربی زحمت کشیدند؛ قصاید و غزلیات و نظم و نثر خود را به زبان عربی گفتند و نوشتند، به قسمی که عده‌ای از ادبای مهم عرب اساساً فارسی‌زبان و ایرانی‌نژاد هستند. چنانکه بدیع‌الزمان همدانی، که از وجودهای فوق‌العاده بوده و اشعار عربی او امروزه از بهترین منظومات کلاسیک ممالک تازی‌زبان مانند مصر و غیره است، یکی از بهترین نمونه‌ها می‌باشد؛ و نظایر این شاعر زیادند که در علوم نحوی و صرفی، حتی در علوم فصاحت و بلاغت زبان تازی، زحمت‌ها کشیدند و خدمت بزرگی به این زبان ادبی کردند. این مطلب، گرچه ذکاوت نژادی ایرانیان را ثابت می‌نماید، در عین حال سستی و بی‌مبالاتی این نژاد را نیز نشان می‌دهد، که خود زبان برای ادای سخن روزانه ندارند، برای دیگران ادبیات تهیه می‌نمایند؛ این حال تا این اواخر تقریباً همواره در کار بود، ولی خوشبختانه اخیراً دیده می‌شود عده‌ی زیادی از

اشخاص روشنفکر به عنوان اینکه کلمات مغلق لطفی در کلام ندارند اولین گام را برای دوری از به کار بردن کلمات بیگانه بر می‌دارند. از طرف دیگر، هیجان ایران‌دوستی در عده‌ی زیادی از جوانان امروزی پیدا شده [است] که ملیت را بر همه چیز مقدم می‌شمارند و الحق این یکی از نزدیکترین راه‌ها جهت نیل به کلمات برای ایرانیان است.

چنانکه می‌دانیم، زبان امروزی ما ناقص و غیرمستقل است و باید آن را کامل و مستقل نمود. چه امروز هیچ‌کس مقصود خود را بدون استعمال لغات بیگانه نمی‌تواند، چنانکه باید، ادا کند. از طرف دیگر، هر کس می‌تواند به دلخواه خود هر کلمه‌ی عربی و اروپایی را استعمال کند و هر کس عبارت بوقلمون صفت رنگارنگ او را نفهمد جزء جهال است.

عقیده‌ی نگارنده راجع به تکمیل و مستقل ساختن زبان فارسی به شرح ذیل است: اولاً، درباره‌ی لغات معمولی باید آنچه ممکن است لغات فارسی را جمع‌آوری کرده، به کار برد، و آنچه [برایش] دسترسی به لغات فارسی نداریم و از داشتن آنها ناگزیریم، لغات عربی را قبول کرده، ولی عده‌ی آنها را معین و محدود کنیم. به عبارت دیگر، آنها را رسماً فارسی بشناسیم و همان معامله را که با کلمات فارسی می‌کنیم با آنها نیز بنماییم. یعنی، اگر یک کلمه‌ی مفرد را، مثلاً، قبول می‌کنیم، آن را به «واو و نون» و «با و نون» و جمع مکرر مانند عربی جمع نیندیم، بلکه علامت جمع فارسی یعنی «ان» و «ها» را به کار بریم. و همچنین کلمات بیگانه را در هر موردی تابع قوانین گرامری فارسی کنیم؛ و اگر بخواهیم کتاب لغتی برای کلمات فارسی بنویسیم، آن کلمات را نیز جزء آن قرار دهیم، منتها ممکن است مانند سایر زبان‌ها در کتاب لغت علامتی روی کلماتی که از زبان‌های بیگانه گرفته شده‌اند گذاشته شود.

ثانیاً، درباره‌ی لغات علمی باید اصطلاحات بین‌المللی را قبول کرد. توضیح آنکه، چون ما مجبور هستیم علوم جدید را از اروپایی‌ها اتخاذ کنیم، و اصطلاحات معموله در این علوم نه در زبان فارسی و نه در زبان عربی موجودند، ما باید به یکی از سه وسیله متوسل شویم: یا از خود لغت وضع

کنیم؛ یا اصطلاحاتی از فارسی و عربی به طور مسامحه (چون عین اصطلاحات در این زبان‌ها وجود ندارند) در مقابل اصطلاحات علمی به کار بریم؛ یا بالأخره عین اصطلاحات اروپایی را قبول کنیم. به عقیده‌ی، من طریقه‌ی اخیر بهتر است، چه، اولاً، لغات علمی اروپایی میان تمام ملل متمدنه قبولیت عامه دارند؛ بنابراین، برای افاده و استفاده از کتب علمی ملل دیگر اصطلاحات بین‌الملل کمک زیاد می‌کند؛ ثانیاً، اگر ما بخواهیم اصطلاحات وضع کنیم، چنانکه ذکر شد، به طور مسامحه و دور از مفهوم اصلی خواهد بود. چنانکه کلمه‌ی «انرژی» را بعضی شهامت و برخی اثر و غیره ترجمه کرده‌اند، در صورتی که مفهوم انرژی با مفهوم این کلمات تفاوت زیاد دارد. و به عقیده‌ی من بهترین ترجمه‌ای که برای کلمه‌ی انرژی می‌توان یافت همان خود کلمه‌ی انرژی است. و همچنین است سایر اصطلاحات علمی. ولی نباید در اینجا یک مطلب را ناگفته گذاشت، و آن اینکه ملل متمدنه تماماً این اصطلاحات را از دو زبان لاتینی و یونانی گرفته، مطابق زبان خود تغییراتی در آن داده‌اند پس بهتر آن است که ما هم این لغات را از دو زبان فوق‌الذکر بگیریم و گرنه دوچار اشکال زیاد خواهیم شد؛ زیرا عده‌ای که به زبان فرانسه، مثلاً، آشنا هستند اصطلاحات فرانسه، و عده‌ای دیگر انگلیسی، و جمعی آلمانی و غیره را استعمال خواهند کرد، به قسمی که چهار جوان ایرانی ممکن است دور هم جمع شده و هر چهار [تن] عالم به یک علم باشند، ولی چون با زبان‌های مختلفه تحصیل کرده‌اند حرف یکدیگر را نفهمند. همین اشکال در اصطلاحات معمولی نیز موجود است. مثلاً، ایستگاه راه‌آهن را در نواحی آذربایجان، به مناسبت همسایگی با روس‌ها، «واگزال» و در طهران، بواسطه‌ی دخالت بلژیکی‌ها، «گار» می‌گویند؛ و اگر فردا عده‌ای از محصلینی که در آلمان هستند مراجعت کنند [آن را] «بانهوف» خواهند نامید. بنابراین، ما باید به سرچشمه رجوع کنیم و از یک ملت معینی کسب اصطلاحات نکنیم، بلکه همواره باید مرجع ما همان دو زبان لاتینی و یونانی باشد.

شرح فوق را می‌توان چنین خلاصه کرد که ما آنچه لغت داریم به کار انداخته و آنچه نداریم از زبان‌های دیگر (عربی و لاتینی و یونانی) گرفته، و

به کالبد فارسی درآوریم، و قوانین زبان خود را به اسلوب سایر زبان‌های آریایی و السنه‌ی مغرب‌زمین ترتیب دهیم، تا به داشتن یک زبان مستقل موفق گردیم، وگرنه هرکسی که بخواهد فارسی کامل تحصیل کند ابتدا باید مدت‌ها برای آموختن زبان عربی زحمت بکشد، بعد فارسی تحصیل کند؛ پس از تمام این زحمات مشاهده خواهد کرد که به اصطلاحات جدید آشنا نیست. پس باید یکی از زبان‌های اروپایی را نیز تحصیل کند. چیزی که از تمام این اشکالات جلوگیری می‌کند این است که برای فارسی یک لغت جامع مطابق شرح فوق تهیه نموده، آن را از زبان‌های دیگر بی‌نیاز کرد. چون عجالتاً آکادمی نداریم، طریقه‌ی عملی برای این کار این است که هرکس تا می‌تواند لغات ساده‌ی فارسی را مصطلح کرده، به کار بردن آنها را اعلان و پیشنهاد کند، و از حمله‌ی دیگران نیندیشد، چه عاقبت آفتاب حقیقت از زیر ابر باطل بیرون آید و تندرست از ناخوش جدا کند. من در اینجا برای نمونه به پیشنهاد چند کلمه‌ی ذیل مبادرت می‌ورزم:

دانشستان - مدرسه‌ی عالی (اونی ورسیته)

دانشی - محصل در مدرسه‌ی عالی

دبستان - مدرسه‌ی ابتدایی و متوسط

دبستانی - محصل دبستان

بیخشید، پوزش - پاردون، معذرت می‌خواهم

سپاس‌گزارم، سپاس دارم، سپاس، مرسی، متشکرم

درزی - خیاط (این کلمه در نواحی آذربایجان معمول است)

خاتماً متذکر می‌شود که درباره‌ی زبان فارسی جوانان ایرانی نباید یک نکته‌ی مهم را فراموش کنند، و آن اینکه این زبان علاوه بر پیش‌آمدهای فوق‌الذکر رواج اولیه‌ی خود را نیز از دست داده [است]، وسعت قلمرو آن کوچک‌تر شده است. یعنی پیش‌آمدهای تاریخی در بعضی نقاط اهمیت آن را از بین برده [است]، چنانکه در نواحی قفقاز بواسطه‌ی استیلای روس‌ها و تبلیغات ترک‌ها تقریباً اثری از زبان شیرین ما باقی نمانده [است]، در صورتی که این نواحی عده‌ای از سخنوران بزرگ فارسی‌زبان را پرورش

داده‌اند. مثلاً، از شهر شیروان حکیم خاقانی شیروانی برخاسته [است] که احساسات ایران‌دوستی وی از قصیده‌ای که در مقابل خرابه‌های مدائن سروده [است] بر هر شخص تیزبین آشکار و روشن است. ولی، اگر امروز باد صبا پیغام جمال‌الدین اصفهانی را به شهر شیروان برد، مرد سخندانی که سخن او را فهمیده به او جوابی دهد وجود ندارد. نیز شهر گنجه حکیمی مانند نظامی گنجوی را پرورش داده [است] که از شعرای درجه‌ی اول ما و نخستین شاعر رمانتیک زبان فارسی است. با این حال، امروز در این نواحی اثری از زبان فارسی نیست. و نیز در شهرهای ترکستان، مانند بخارا و مرو و غیره که مهد پرورش عده‌ای از شعرای بزرگ ما، از قبیل رودکی و غیره هستند، و همچنین در افغانستان، نزدیک است که تبلیغات ملل دیگر زبان ما را از بین ببرد. پس مردان فداکار و ملیت‌دوست ما باید جان‌نثاری کرده، برای تبلیغ زبان فارسی از فرستادن معلمین فارسی‌زبان و انتشار رساله‌های مجانی و ارزان در این نواحی خودداری نکنند.

در اینجایی مناسب نمی‌دانم که از خدمات یکی از استادان زبان و ادبیات فارسی اظهار قدردانی کرده، وظیفه‌ی حق‌شناسی را به جا بیاورم. چنانکه در صفحات فوق شرح دادیم، یکی از بزرگترین خدمات به زبان فارسی نوشتن قواعدی است که به طرز دستور زبان‌های آریایی باشد. اول کسی که به این کار پرزحمت اقدام کرده [است] حضرت ادیب بزرگوار جناب میرزا عبدالعظیم خان گرکانی، معلم فارسی و ادبیات دارالفنون بود، که این فکر مقدس خود را در کمال خوبی انجام داد، و یک دوره دستور به اسلوب السنه‌ی مغرب در چند جلد برای زبان فارسی تألیف کرد؛ و هرکس دوره‌ی این دستور و ترتیب تقسیمات آن را ملاحظه نماید و فکر بلند مؤلف را در انتخاب این اسلوب و زحمات او را در وضع قوانین و جمع‌آوری امثله و غیره دقت کند، انصاف خواهد داد که حضرتش زنده‌کننده‌ی زبان فارسی است. از خدمات دیگر دانشمند محترم این [است] که قطعه‌هایی منتخبه از نظم و نثر بزرگان و ادبا را جمع کرده، در چند جلد تدوین نموده، و در نتیجه‌ی این زحمات تحصیل زبان فارسی سهل‌تر و رواج آن بیشتر شده است. [وی]

تألیفات دیگر نیز دارد که، مانند کتب فوق، کلاسیک می‌باشند؛ از جمله، یک دوره تاریخ شعراست، که در مدرسه‌ی دارالفنون تدریس می‌شود، و هنوز به طبع نرسیده [است]. افتخار تحقیق اولین شاعر بعد از عرب نیز، چنانکه دیدیم، با این بزرگوار است. [او] قسمت عمده‌ی عمر گرانبهای خود را در مدارس عالی طهران به تعلیم و تربیت جوانان ایرانی صرف نموده، امروز هم با نهایت دلخوشی در محیط قدرناشناس ایران به این امر شریف اشتغال دارد. البته، باید علاقه‌مندان به ایران از این خدمتگزار معنوی قدردانی کرده، زحمات او را با مراتب تقدیر خود جبران کنند. نگارنده هم با این بیان قاصر تشکرات خود را به پیشگاه دانشمند محترم و آموزگار معظم تقدیم می‌دارم.

برلین، ارانی

## سوالات علمی<sup>۱</sup>

چون در نظر داشتیم مقام بزرگان ایران را در میان رجال عالم تعیین نموده تحقیقاتی در باب ذکاوت ذاتی و فطانت فطری این نژاد بنماییم و توجهات ایرانیان را نسبت به بزرگان ایرانی مطلع شده رجال درجه اول ایران را به اکثریت افکار این ملت بدانم از این جهت به ایراد دو سؤال اقدام نمودم:

۱- نخستین پنج نفر از بزرگان غیرسیاسی ایران کدامند؟

۲- نخستین پنج نفر از مردان سیاسی و پادشاهان ایران کیانند؟

پوشیده نباشد که در اینجا نباید اشخاص را فقط در فنّ مخصوص مقایسه نمود، بلکه باید تمام آثار و افکار اشخاص را در نظر آورده سپس تعیین مقام و مرتبتی نموده در صدد سنجش برآمد.

بی مناسبت نیست در اینجا متذکر شوم که معدودی از محققین متحدند که نخستین پنج نفر از بزرگان ایران عبارت‌اند از زردشت، مقنن اخلاقی بزرگ ایرانیان که به طور حتم یکی از اشخاص درجه‌ی اول عالم است - فارابی معاصر سامانیان که در تاریخ تمدن اسلامی به معلم ثانی مشهور است - شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا که به معلم ثالث مشهور و در علوم مختلفه از منطق و فلسفه و طب و غیره مقام بلندی دارد که کتاب طب او تا زمان لوئی چهاردهم نیز اساس علم طب بوده و در حقیقت این دانشمند بزرگوار، علم طب را جمع و تدوین کرده است - حکیم ابوالفتح عمر خیام نیشابوری که در ریاضیات و ادبیات پایگاه بلند و جایگاه ارجمندی دارد. پنجم حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی که از شعرای رزمی درجه اول دنیا به‌شمار است. در خصوص

۱. ایرانشهر، شماره یکم، دسامبر ۱۹۳۳ (۱۳۰۳).

پادشاهان درجه اول عده‌ی زیادی از مطلعین در چهار نفر متفق و در شخص پنجم اختلاف دارند. آن چهار نفر عبارت‌اند از کوروش (سیروس) بزرگ مؤسس دولت ایران - داریوش کبیر هخامنشی - اردشیر بابکان مؤسس دولت ساسانی و انوشروان عادل ساسانی.

از خوانندگان گرامی خواهشمند است عقیده‌ی خودشان را در این باب بیان و مرقوم دارند.

برلین - ارانی

## آذربایجان یک مسئله‌ی حیاتی و مماتی ایران<sup>۱</sup>

از مدتی [پیش] به این طرف روزنامه‌های [ترکیه‌ی عثمانی] مقداری از صفحات انتشارات خود را صرف فحاشی به ایران و ایرانیان نموده [اند]، و از وقاحتی که مخصوص ملل بی‌تمدن و وحشی است خودداری نمی‌کنند.

البته اشخاص مطلع و فکور به این یاوه‌سرایی‌ها وقعی نگذاشته، بلکه اظهارات آنها را با یک خنده‌ی سرد تمسخرآمیز تلقی خواهند نمود، زیرا:  
«شب‌پره گر نور آفتاب نخواهد رونق بازار نکاهد»<sup>۲</sup>

ولی، نظر به اینکه ممکن است بعضی‌ها از روی جهل و نادانی ادعاهای باطل آنها را صحیح بیندارند، ما خود را وجداناً مسئول می‌دانیم که از بیان حقیقت خودداری ننموده، در جواب مطالب بعضی از مقالات اینها عقاید خود را به معرض اطلاع عموم بگذاریم.

آذربایجان، چنانکه از نامش پیدا و آشکار است، مظهر آتش مقدسی است که روشنایی و حرارت فکر ایرانی را در ادوار مختلفه به عالمیان نشان داده و ثابت نموده است که این نژاد دارای احساسات و ذوق مخصوصی است که نظیر آن در ملل دیگر کمتر ملاحظه می‌شود. این ناحیه که از ازمنه‌ی قدیم

---

۱. نامه‌ی فرنگستان، ش ۵، اول سپتامبر ۱۰/۱۹۲۴ شهریور ۱۳۰۳. باید توجه داشت که، بر خلاف ادعای برخی که حمایت حقوق کارگران را در برابر حبّ وطن می‌نهند، ارانی پس از گرویدن به مارکسیسم از نظرهای خود در این زمینه دست برنداشت و بر این نکته در دادگاه رضاشاهی هم پای می‌فشارد. او در دفاعیه‌ی خود در دادگاه از «وطن‌پرستی» و «احساسات ملی» خود در مقاله‌های «زبان فارسی» و «آذربایجان» سخن می‌گوید. (فرزانه، پرونده، صص ۲۷۸، ۵۳۴) همچنین نگاه کنید به «قصیده‌ی میهنی» او که اخیراً تجدید چاپ شده است (پیشین، ص ۳۰۵).

۲. روایت دیگر: شب‌پره گر وصل آفتاب نخواهد، رونق بازار آفتاب نکاهد» (سعدی) به نقل از امثال و حکم دهخدا. و.

مسکن اقوام آریایی نژاد و یکی از مهم‌ترین مهدهای تمدن ایرانی بوده [است] آثاری به ظهور رسانده است که الحق باید تمام آریایی‌های دنیا بدان افتخار کنند. مثلاً، قدیمی‌ترین مُقِنین اخلاقی که برای تهذیب اخلاق هیئت جامعه‌ی بشر قانون وضع نموده، و هنگامی که تمام ملل دنیا به حال توحش بودند مردم را به داشتن عقاید و رفتار دعوت کرد، زرتشت بود، که از این سرزمین برخاست و قوانینی آورده [است] که اساس آنها امروز در قرن بیستم هم می‌تواند پیشوای اخلاقی یک ملت متمدن باشد.

بدبختانه، پس از حمله‌ی وحشیان مشرقی و تسلط قوم خونخوار مغول، که شایع اعمال آنها از صفحه‌ی تاریخ محو شدنی نیست، در قسمت عمده‌ی آذربایجان اهالی زبان خود را فراموش نموده، نظر به اینکه هلاکو خان مراغه را پایتخت خود کرده بود، به زبان ترکی متکلم شده‌اند. ولی، چون احساسات ملی در نهاد اهالی آن سامان سرشته شده و تغییر دادن آن از عهده‌ی قضا و قدر و از حَیْزِ امکان مقتدرترین مؤثرات عالم هم خارج بوده، و ایران‌دوستی در قلب پاک یک آذربایجانی با شیر اندرون شده با جان به در رود.

ترکی‌زبان بودن بعضی از قسمت‌های ایران باعث اشتباه برخی مردمان بی‌اطلاع شد، بدون اینکه این قبیل اشخاص قدری صفحات تاریخ را ورق زده، از حقیقت مطلع شوند، فوراً ادعا می‌کنند که این قوم ترک و هم‌نژاد ما هستند.

ما در جواب این مدعیان باطل باید سؤال کنیم آیا وقتی که مغول‌ها به ایران و آسیای صغیر حمله کردند تمام این نواحی خالی از سکنه بود و فقط قوم مغول زن و بچه‌ی خود را از مغولستان آورده، در آنجا سکنی گزیدند؟ نه، فقط سربازان مغول بودند که حمله می‌کردند، و چون خونخوار بودند، غالب می‌شدند. و پس از آنکه در نواحی مختلفه ساکن می‌شدند، چون عده‌شان نسبتاً قلیل بود، در میام ملل دیگر مستهلک می‌گشتند، و فقط چون غالب بودند، زبان آنها در میان مردم معمول می‌گشت، به قسمی که اهالی آسیای صغیر که امروز ادعای ترک بودن را می‌کنند، قسمت عمده [شان] ترک نیستند، بلکه ایرانی، یونانی، و عرب و ارمنی و رومی و غیره هستند، که خود

را ترک تصور می‌کنند، و در حقیقت عده‌ی ترک‌های حقیقی در آنجا خیلی کم است. با این حال، ما ادعا نمی‌کنیم که ملت ترک صلاحیت حکومت ندارد و باید مضمحل شود، زیرا امروز دیگر دنیایی نیست که فقط هم‌نژادی باعث تشکیل یک حکومت و دولت گردد. بلکه، اوضاع سیاسی و اقتصادی در این مسئله دخالت کلی دارند، به قسمی که ممکن است دو ملت هم نژاد از نقطه‌نظر اقتصاد و سیاست بر خلاف یکدیگر بوده، دو ملت دیگر که نژادهای مختلف دارند متحد باشند. بنابراین، اگر کسی با نظر دقت در ادعای اشخاص فوق‌الذکر بنگرد، نه فقط بطلان آن را درک نموده، بلکه مضحک بودن آن را تصدیق خواهد کرد.

یکی از اشتباه‌کنندگان که اغلب عقاید خود را در این باب انتشار می‌دهد روشن‌بیک نامی است که ادعا دارد در ایران سیاحت نموده، آثار روح ترک را ملاحظه کرده است. [او] مثال می‌زند که گنبد سلطانیه در نزدیکی زنجان و مسجد کبود در تبریز از این قبیل هستند، غافل از اینکه، اگر این آثار از روح ترک و نژاد مغول است، چرا در مغولستان، وطن مبارکشان چند عدد از این شاهکارها نکرده‌اند. حقیقت قضیه غیر از این است که او تصور می‌کند. روح ایرانی در هر موقع آثار خود را به ظهور رسانده، و خواهد رساند. منتها اینکه، چون در زمان استیلای مغول این آثار به ظهور رسیده، به اسم مغول مشهور گشته است، وگرنه همان ذوقی که در ازمنه‌ی قدیمه تخت جمشید، طاق کسری، کوه بیستون، طاق بستان، و طاق بسطام و غیره را به وجود آورده در زمان مغول در تحت صورت گنبد سلطانیه و مسجد کبود تبریز ظهور کرده است. چرا آقای روشن‌بیک، وقتی که ایران را سیاحت می‌کرد، آثار آتش زرتشت را که در هر گوشه از ایران، بلکه در قطرات خون هر ایرانی پاک شعله‌ور است توجه ننموده، فقط از مسجد کبود، «گوی مسجد»، حکم کند که این از آثار ترک است. اگر اینطور باشد خود ایشان ایرانی هستند، چون اسمشان فارسی است. در این قبیل قضایای مهم به ادعای صرف نمی‌توان قناعت کرد، بلکه برای هر موضوع باید دلایل منطقی ارائه نمود، وگرنه ایرانی‌های آذربایجان را «برادران آذری ما» خطاب کردن نتیجه ندارد؛ زیرا،

اگرچه امروز از آتشکده‌های قدیم ایران در آذربایجان و قفقاز جز آثاری بیش نمانده، ولی هنوز قلب هر آذربایجانی در محبت ایران آتشکده‌ی مشتعل و سوزانی است. شاید اگر به ایرانی‌های ایالات دیگر از طرف عثمانی‌ها اظهار محبت و دوستی دروغی بشود، فریفته شده ادعاهای آنها را قبول کنند. ولی اهالی آذربایجان، مخصوصاً در دوره‌ی اخیر، عثمانی‌ها را شناخته، فجایع آنها هنوز فراموش نکرده‌اند. مثلاً، وقتی سربازان وحشی دولت تزاری روسیه آذربایجان را ترک کردند، مردم با یک دنیا شادی و مسرت عثمانی‌ها را استقبال نمودند. ولی این دسته‌ی ظلم و تعدی را به پایه [ای] رساندند که هرکسی دوره‌ی استیلای روس‌ها را آرزو می‌کرد. و اگر سربازان روس تعدی می‌کردند، اقلماً از صاحب‌منصبان می‌ترسیدند. ولی صاحب‌منصبان عساکر هم مذهب ما از سربازها بیشتر مردم را اذیت و آزار می‌کردند [و] تا می‌توانستند از خانه‌ها اسباب بردند و عده‌ی زیادی کسبه، عطار و بقال و غیره ورشکست شدند. یک عسکر ترک هرچه می‌خواست می‌کرد و از هر دکان هرچه می‌خواست می‌برد. ولی در مقابل آذربایجانی‌ها می‌گفتند عیب ندارد هم مذهب و هم دین است؛ باید کمک کرد.

ملت ترک تمام خساراتی را که ایرانی‌ها برای کمک کردن به همسایه‌ی مسلمان خود متحمل شده بودند، تمام جوان‌ها را که در این راه قربانی داده بودند فراموش نموده، امروز به جای تشکر زخم به دل ایرانی‌های آذربایجان زده، آنها را ترک خطاب می‌کنند. گویا نمی‌دانند که یک نفر آذربایجانی ترک شدن را برای خود ننگ می‌داند. گویا اینها با یک آذربایجانی طرف مکالمه واقع نشده‌اند تا ببینند که احساسات ایرانی [بودن] از فرد فرد<sup>۱</sup> این ایرانی‌های پاک لبریز می‌شود. گویا نمی‌دانند کلمه آذری که به آذربایجانی‌ها خطاب می‌کنند به معنی آتشی است که نیاکانشان در روح آنها به ودیعه گذاشته، و آن را برای سوزاندن خرمن هوا و هوس دشمن ذخیره کرده‌اند. جز اینکه هلاکوخان دو روز در آذربایجان اقامت گزیده و باعث تغییر

۱. در اصل: افراد.

زبان اهالی گردیده دلیل دیگری هم برای ترک بودن آذربایجان دارید؟ و این واضح است که سربازان مغول که از آذربایجان عبور کرده‌اند نسبت به غده‌ی نفوس آن ایالت به قدری کم بوده که نمی‌توانسته‌اند در نژاد دخالت کلی حاصل کنند. با این شرح، انصاف باید داد که سلب شرافت ایرانی ظلم صرف است. آقای روشن‌بیک تعجب می‌کند که دولت جوان ترک تمام مدارس خارجه در عثمانی را بسته، ولی دبستان ایرانیان در اسلامبول به دست آذری‌ها مشغول تبلیغ زبان و تمدن ایرانی است. ما در اینجا از خود ایشان انصاف می‌خواهیم که در صورتی که همین آذری‌ها به زبان فارسی آشنا نبوده، در مهد ترک نشو و نما می‌کنند، و پیشرف‌های عثمانی را دیده، عقب‌ماندگی ایران را مشاهده می‌نمایند، آیا جز یک قلب پاک و احساسات سرشار چیز دیگری می‌تواند علت این تعصب ایران دوستی و فداکاری در وطن بشود، که تمام تحقیراتی [را] که ترک‌ها با اطلاق کلمه‌ی عجم و غیره به آنها وارد می‌آورند قبول کرده، باز با نهایت سربلندی و سرافرازی افتخار می‌کنند و خود را شرافتمند می‌دانند که ایرانی هستند؟ بلی، آذربایجانی‌ها، اگر زبان فارسی هم ندانند، مانند طفلی که زبان مادری خود را ندانسته، ولی علاقه‌ی روحی به او دارد، خودشان را نثار خاک پاک مادر عزیز خود، یعنی ایران، خواهند نمود.

بعضی از دلایلی که آقای روشن‌بیک برای اثبات دعوی خود اقامه می‌کند واقعاً ذکر کردنی است. مثلاً، یکجا می‌گوید اسم فلان رود یا کوه ترکی است، پس نژاد آن نواحی ترک است. نمی‌دانم چرا به اسم خود آذربایجان، تبریز، و دهات اطراف آن و رودهای این ایالت توجه نمی‌کند که همه فارسی هستند، و حتی در بعضی دهات آذربایجان سهل است، در قفقاز هم [به] فارسی تکلم می‌کنند، و هنوز پیرمردهای بادکوبه به زبان فارسی با یکدیگر مکاتبه می‌نمایند.<sup>۱</sup>

۱. ایرانی نمی‌دانست که نظام جدید آذربایجان تحت نظر باقراوف به‌زودی ریشه فارسی را در آن دیار خواهد خشکانید. امروزه تنها تات‌ها (مسلمان و یهودی) هستند که توانسته‌اند هنوز تاتی را (که بسیار به فارسی نزدیک است) در مکالمات روزمره خود حفظ کنند. و.

در اینجا اقرار می‌کنم که ما تکاهل کرده، در ترویج و تبلیغ زبان و تمدن خود کوتاهی کرده‌ایم، و اگر بیشتر مسامحه کنیم، بیشتر دچار اشکال خواهیم شد. ولی این مطلب ابدأ نمی‌تواند دلیل بر ترک بودن اهالی قسمت عمده [ای] از ایران بشود.

من چون می‌دانم عقاید نویسنده‌ی فوق‌الذکر در میان عثمانی‌ها موافق زیاد نداشته، حتماً برای جوانان تحصیل کرده‌ی ترک، که دارای معلومات اساسی هستند، حقیقت مسئله روشن است، لذا، از شرح زیاد صرف‌نظر نموده، فقط یک مسئله‌ی مهم را خاطر نشان می‌نمایم. ترک‌ها وقتی که به ایران آمدند وحشی بودند و ایرانی‌ها آنها را به مذهب اسلام در آورده، لباس تمدن به آنها پوشاندند، و تنها ملتی که به این قوم وحشی تمدن آموخت ایرانی‌ها بودند. بنابراین، افراد حق‌شناس ترک باید حقوق ایرانیان را همواره در نظر داشته، در جاده‌ی تمدن آنها را استاد خود بدانند.

امروز عثمانی به مناسبت حسن موقعیت طبیعی خود ترقی کرده، و ترک‌ها خیلی دیرتر از مدتی که لازم بود متمدن شدند. بنابراین، هیچ جای غرور و تکبر نیست و تصور نکنند که، اگر با ایران مخالفتی کنند، نتیجه‌ی مفیدی خواهند گرفت. زیرا دیگر دنیا ایران و ترک را به حال خود نمی‌گذارد، و سیاست دول مستعمرات طلب اروپایی در جزئیات کارها دخیل خواهند بود. در این صورت، واضح است که از این قبیل کدورت‌ها استفاده نموده، ضرر کلی به دو ملت ایران و ترک وارد خواهند کرد. پس، شرط وطن‌پرستی هر یک از افراد ایرانی این است که برای استحکام مراسم مودت این دو ملت کوشیده به اجنبیان مجال استفاده ندهند، و چنانکه سابقاً اشاره شد، تمام ایرانیان به غیر از آذربایجان نسبت به اترک خوشبین و خوش عقیده هستند، و آنها را همسایه‌ی مسلمان و هم‌دین خود می‌دانند. ولی اگر بعضی از اشخاص بی‌اطلاع با اطلاق اسم ترک به عده [ای] از ایرانی‌ها آنها را ننگین کنند، برخلاف سیاست دولت ترکیه رفتار کرده‌اند. و جز تولید نفرت نتیجه‌ی دیگری نخواهند گرفت. بنابراین، دولت عثمانی باید از این قبیل اشخاص جاهل جلوگیری کرده، نگذارد که ملت ترک منفور سه میلیون ایرانی

آذربایجان بشود.

ما در اینجا توجه همه‌ی ایرانیان را به این نکته‌ی مهم جلب می‌نماییم که مسئله‌ی آذربایجان یکی از مهم‌ترین قضایای حیاتی و مماتی ایران است، و بر هر ایرانی واضح است که این ایالت برای ایران حکم سر دارد؛ و اگر به تاریخ نظر کنیم، از خدماتی که اهالی آن به وطن عزیز خود، ایران، نموده‌اند، علاقه‌ی آنها را به این آب و خاک خواهیم فهمید. مثلاً، پس از حمله‌ی عرب و انقراض دولت عجم و ملوک‌الطوایفی، تمام دوره‌ی قرون وسطی، در نتیجه‌ی اقدامات شاهنشاهان صفوی، که از این خاک برخاستند، دولت ایران شخصیت و استقلال خود را از دست نداده، توانست، پس از چند قرن، اُبّهت ملی خود را دوباره جلوه‌گر سازد. اگر زحمات پادشاهان این سلسله نبود، امروز ایران وجود نداشت و هر قطعه‌ی آن در تحت تسلط یکی از دول همجوار بود. همچنین در انقلاب مشروطیت ایران فداکاری‌های آذربایجانی‌ها بر همه‌کس واضح و آشکار است.

پس، در این مسئله باید افراد خیراندیش ایرانی فداکاری نموده، برای از بین بردن زبان ترکی و رایج کردن زبان فارسی در آذربایجان بکوشند. مخصوصاً، وزارت معارف باید عده‌ی زیادی معلم فارسی‌زبان بدان نواحی فرستاده، کتب، رساله‌ها و روزنامه‌جات مجانی و ارزان در آنجا انتشار دهد، و خود جوانان آذربایجانی باید جان‌فشانی کرده، متعهد شوند تا می‌توانند [به] زبان ترکی تکلم نکرده، به وسیله‌ی تبلیغات عاقبت وخیم آن را در مغز هر ایرانی جایگیر کنند. به عقیده‌ی من، اگر اجباری کردن تحصیلات در سایر نقاط ایران برای وزارت معارف ممکن نباشد، در آذربایجان به هر وسیله [ای] که باشد باید اجرا شود، زیرا این امر، نه فقط برای توسعه‌ی معارف ایران، بلکه از نقطه‌نظر سیاسی هم یکی از واجب‌ترین اقدامات است.

## بیرق انقلاب<sup>۱</sup>

ناشر افکار فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران

شماره‌ی ۱- سال اول، اروپا، ژوئیه‌ی ۱۹۲۸

### صفحه‌ی تازه‌ای در تاریخ ایران

افکار عامه‌ی ایران امروزه معتقد است که در حیات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ایران علایمی نمایان می‌شود که دلیل بر ظهور دوره‌ی تازه‌ای در تاریخ ایران می‌باشند.

پیشروان طبقات مختلف ایران و به‌خصوص طبقه بورژوازی و جراید ناشر افکار آنها برای اثبات این نکته متوسل به هزاران دلیل شده بهتر از همه ظهور رژیم رضاخان را شاهد قرار می‌دهند. این فکر اجتماعی و تصور اینکه ایران امروزه زندگی از سر نو را شروع نموده است، نه تنها در دماغ طبقه‌ی حاکمه‌ی ایران، که منافع طبقاتی آنها با رژیم رضاخان توأم است، جای گرفته، بلکه در سر توده‌ی زحمتکش ایران هم که سعادت خود را در سرنگون ساختن این اساس می‌دانند جای‌گیر شده است. آن طبقاتی که حکومت امروزه‌ی ایران را، که امتیازات اقتصادی و سیاسی خود - که در حقیقت منافی با منافع اکثریت جامعه‌ی ایران است - می‌داند اوضاع حاضر را اولین قدم در راه سعادت ایران جلوه‌گر ساخته، هم خود را مصروف اغفال توده‌ی زحمتکش ایران نموده‌اند.

تاریخ عالم بر ما ثابت نموده است که منافع طبقات زیردست تا زمانی که

---

۱. این نشریه دست‌نویس بود و با وسایل ابتدایی تکثیر می‌شد. نسخه‌هایی از آن در بایگانی‌های باکو و وزارت خارجه‌ی فرانسه یافت شدند و برای نخستین بار توسط این ویراستار در سال ۱۳۶۷/۱۹۹۶ تجدید چاپ شدند. (نک. منابع)

آنها قوای حکومتی را در دست خود نگرفته با منافع طبقه‌ی حاکمه هر زمانی متباین بوده، به عبارت آخری، هر جامعه مرکب از دو صف متخاصم است که سعادت‌ی یکی بر [دوش] دیگری استوار می‌باشد. از این لحاظ مفهوم کلمات «سعادت» «تجدد» «حُب وطن» غیره که ورد زبان طبقات مافوق و جراید آنها است به کلی خارج از ایدآلی است که طبقه‌ی زحمتکش در نتیجه‌ی هزاران هزار فداکاری در تاریخ مبارزه خود برای خود قائل شده است. طبقه‌ی زحمتکش ایران نیز معتقد است که در تاریخ ایران دوره‌ی تازه‌ای آغاز گردیده است. منتهی فرقی که هست این است که طبقه‌ی حاکمه‌ی ایران ظهور رژیم رضاخان را علامت شروع دوره‌ی تازه در تاریخ ایران دانسته، در صورتی که توده‌ی رنجبر ایران ظهور جنبش اجتماعی زحمتکشان ایران را علامت دوره‌ی تازه‌ی تاریخ ایران می‌شمارد. کسانی که به قوای اجتماعی ایران اعتماد دارند به خوبی شاهد این جنبش اجتماعی، که با تمام معنی از بین زحمتکشان و پرولتاریات ایران شروع گردیده [است]، می‌باشند. وجود فرقه‌ی جمهوری انقلابی و سایر تشکیلات رنجبران ایران که امروزه در ایران به وجود آمده‌اند و انتشار نامه بیرق انقلاب، که مدافع منافع طبقه‌ی زحمتکش ایران است، خود دلیل صادق بر آغاز ظهور جنبش زحمتکشان ایران محسوب می‌شوند.

از بیست سال پیش به این طرف احزاب مختلف و جراید گوناگون در تاریخ ایران به ظهور رسیده‌اند. از آنجایی که این احزاب و جراید روال تاریخی خود و طبقه‌ی زحمتکش ایران را تشخیص نداده [اند] دارای اصول نظری محکمی نبودند [و] از صفحه‌ی تاریخ ایران محو شدند.

فرقه‌ی جمهوری انقلابی و نامه بیرق انقلاب تاریخ ایام گذشته، و قبل از همه چیز تاریخ استثمار طبقه‌ی رنجبران ایران و تاریخ بیداری و انقلاب طبقات زبردست عالم، را برای خود درس عبرت قرار داده، با یک اساس و تئوری انقلاب طبقه‌ی رنجبر ایران را به جاده‌ی انقلاب و سعادت رهبری می‌نماید.

فرقه‌ی جمهوری انقلابی مطابق اصول انقلابی خود با تمام قوا بر ضد

حکومت طبقاتی اشراف مبارزه می نماید. مقصود اصلی فرقه‌ی جمهوری انقلابی استقرار حکومت جمهوری ملی رنجبران ایران است. مقصود اصلی فرقه‌ی جمهوری انقلابی تأمین حیات اقتصادی عموم زحمتکشان و به خصوص دهاقین ایران می باشد. ضبط بلاعوض اراضی ملاکین و موقوفه و خالصه و اراضی شاهی و تقسیم آنها بین دهاقین سرلوحه آمال ما است.

**بیرق انقلاب** حربه‌ی بُزان و زبان آزاد طبقه‌ی زحمتکش ایران است. **بیرق انقلاب** هیچ فکری و ذکری جز سرنوشت طبقه‌ی پرولتاریات «رنجبران» ایران و شوراندن آنها برضد طبقه‌ی اعیان و اشراف و ملاکین و پاسبان حقوق آنها حکومت استبدادی رضاشاه ندارد.

**بیرق انقلاب** برای رهبری طبقه‌ی زحمتکش ایران و مبارزه با حکومت استبدادی رضاخان به وجود آمده [است].

شماره‌ی اول **بیرق انقلاب** با هزاران خون جگر همانطور که سرنوشت هر نامه انقلابی است منتشر گردید. این نامه‌ی انقلابی همانطور که مایه‌ی وحشت دشمنان طبقه‌ی رنجبر ایران می شود، همانطور هم به کالبد پرولتاریات ایران روح انقلابی می دمد. از این لحاظ زحمتکشان ایران را مخاطب ساخته، می گوئیم فرقه جمهوری انقلابی رهبر باوفای شما است. **بیرق انقلاب** زبان حال و حربه‌ی بُزان شماست با تمام قوا از مدافع منافع و ناشر افکار خود نگاهداری نمایید. به طبقات غارتگر ایران نشان دهید که طبقه‌ی زیردست بیدار شده و جنبش اجتماعی زحمتکشان زنده است. در انتشار این ورقه کوشش نمایید تا به انقلاب نزدیک شده، مقصود اصلی تاریخی خود را به دست آورید.

زنده باد طبقه‌ی زحمتکش ایران!

محبوباد طبقه‌ی غارتگر اعیان و اشراف ملاکین و پاسبان حقوق آنها حکومت استبدادی رضاخان!

نابودباد پشتیبان طبقه‌ی غارتگر ایران امپریالیست انگلیس!

زنده باد حکومت جمهوری ملی رنجبران ایران!

پاینده باد انقلاب ایران!



## نظام اجباری یا وسیله‌ی جدید برای چپاول و سرکوبی دهاقین و کسبه‌ی

### ایران

یکی از اقدامات حکومت رضاخان نظام اجباری است. این قانون مخصوصاً مورد توجه دسته‌جات منورالفکر واقع گردید. با همان طریقه‌ای که مخصوص طفیلی‌ها است طوطی‌وار راجع به این قانون سخن سرایی نموده و آن را از اقدامات مشعشع رژیم رضاخان می‌دانند. در عین اینکه روزنامه‌های جیره‌خور هر روزه در اطراف این قانون مداحی می‌نمودند توده‌ی ملت ایران عملاً بوسیله تظاهرات خونینی مخالفت خود را با این قانون اظهار داشت و دست رد به سینه‌ی زمامداران کنونی زد.

از آنجایی که مسئله‌ی نظام اجباری یکی از مسائل مهم آتیه ایران می‌باشد، لذا حزب جمهوری انقلابی لازم می‌داند نظریه‌ی خود را راجع به نظام [وظیفه‌ی] اجباری برای آگاهی دشمنان و راهنمایی توده‌ی زحمتکش ایران واضح و آشکار بیان نماید.

زمامداران کنونی ایران ظاهراً چنان نشان می‌دهند که قانون نظام اجباری شامل جمیع افراد جامعه ایران بوده، و، به قول خودشان، غنی و فقیر در مقابل این قانون یکسان می‌باشند. آنقدرها محتاج به شرح و بسط نیست. هزاران هزار دهقان و کاسب و زحمتکش ایرانی که در تمام ایران به اسم «مشمولین» دچار ظلم و جور غارتگران مسلح یا امرای نظامی این حکومت هستند به‌خوبی می‌دانند که نظام اجباری در حقیقت چه صورتی دارد. تمام اشراف‌زاده‌ها که استطاعت پرداخت رشوه و زیرسپیلی داشته و یا در ارکان حکومتی دست دارند از این قانون معاف می‌باشند. تمام آن کسانی که این دستگاه حکومتی را از آن خود دانسته خود را برای آقایی در این مملکت خلق شده می‌دانند از این قانون مستثنی می‌باشند. برعکس، فقرا و کسبه و دهاقین ایران، از قدیم‌الایام روزگار دهاقین ایران در مسئله‌ی سربازگیری معلوم بود. دهاقین ایران همه‌وقت زیر شکنجه‌ی مأمورین نظامی بوده، و سربازگیری برای مأمورین نظامی لقمه‌ی چربی بوده که برای آن با یکدیگر

سر و دست می‌شکستند. فقط چیزی که بود کسبه و فقرای شهری از این بلای مبرم راحت بودند. پس از قانون نظام اجباری فقرا و کسبه‌ی شهری ایران به این نکته که قانون نظام اجباری فقط وسیله‌ی جدید برای غارتگری آنها بوده پی برده، مردانه‌وار [کذا] در تمام شهرهای ایران از خانه‌های تنگ و باریک خود بیرون ریخته بر ضد نظام اجباری نمایشات خونینی دادند. اینکه در رشت کسبه و فقرا از زن و مرد بر ضد نظام اجباری نمایشات داده، در ملاء عام عکس رضاخان را آتش زدند خود دلیل بر این است که روح انقلاب هنوز در ایران نمرده و توده‌ی زحمتکش ایران از اصل با رژیم کنونی مخالف است.

تاریخ جنبش زحمتکشان دنیا به ما نشان می‌دهد که در آغاز هر جنبشی عناصر خارج از طبقه‌ی زحمتکش خود را به میان انداخته سعی می‌نمایند که جنبش زحمتکشان را به منفعت خود تمام نمایند. نظیر همین واقعه است که آخوندهای [درباری] ایران از هیجان توده‌ی زحمتکش بر ضد نظام اجباری استفاده نموده، و نهضت رنجبران را وسیله‌ی اجرای مقاصد شخصی خود قرار دادند. با این حال، هیچ جای تعجب نبود اگر این هیجان منجر به شکست توده‌ی زحمتکش گردید. این شکست‌های موقتی که لازم آغاز جنبش زحمتکشان است برای رنجبران ایران درس عبرت بوده، و در آتیه همین قدر که ایام طفولیت خود را به اتمام برساند به منافع طبقاتی خود کاملاً آشنا شده از بین خود رهبران انقلابی به وجود می‌آورد. ده‌اقلین، کسبه، کارگران ایران! نظام اجباری را وسیله قرار داده با همان اسلحه بر دشمنان داخلی یا طبقه‌ی اعیان و اشراف و ملاکین و پاسبان حقوق آنها حکومت رضاخان بکوبید.

نظام اجباری برای رنجبران ایران، نه تنها مایه‌ی ظلم و جور غارتگران نظامی است، بلکه بار سنگین مخارج نظام اجباری نیز بر زحمتکشان تحمیل می‌شود. کسانی که با دیده‌ی بصیرت به آتیه‌ی ایران می‌نگرند به خوبی می‌دانند که بودجه‌ی کنونی به هیچ وجه کفاف مخارج نظام اجباری را، که بعدها چندین برابر حالیه خواهد بود، نداده و در آتیه حکومت مجبور خواهد بود این مخارج را از ممر داخله یا خارجه فراهم نماید. در هر حال، توده‌ی رنجبر

ایران است که متحمل مخارج شده و این بار سنگین را به دوش خواهد کشید. از یک طرف ظلم و جور غارتگران نظامی و از طرف دیگر چپاول و استثمار روزافزون نتیجه‌ی حتمی نظام اجباری برای توده‌ی زحمتکش است.

رنجبران! منورالفکرها! بیرق انقلاب با مشقت بسیار منتشر می‌گردد؛ لذا برای ترویج این نامه‌ی انقلابی کوشش نموده پس از خواندن [آن را] به دیگران بدهید.

مسئله‌ی نظام اجباری در تاریخ دنیا چیز تازه‌ای نیست. به همان اندازه که طبقه‌ی حاکمه‌ی هر جامعه در اجرای نظام اجباری ذی‌علاقه بوده، آن را از جهت حفظ منافع خود لازم می‌داند، به همان اندازه هم پیشروان و قائلین مهم زحمتکشان دنیا به مسئله‌ی نظام اجباری اهمیت داده‌اند.

در موقعی که در پارلمان آلمان قانون نظام اجباری مورد بحث واقع گردید، کارگران و زحمتکشان آلمان جملگی منتظر بودند که پیشروان آنها در پارلمان راجع به نظام اجباری چه رویه را اتخاذ می‌کنند. اگوست بیل سوسیالیست معروف آلمان در پارلمان اظهار داشت: «طبقه‌ی کارگر و توده‌ی زحمتکش بایستی مسلح شده، اصول نظامی را بیاموزد تا آنکه روز انقلاب همین اسلحه را به روی دشمنان خود بکشد.» این اصل مسلم که تمام انقلابیون و زحمتکشان دنیا از آن پیروی نموده‌اند نیز سرلوحه‌ی آمال ما است.

کسانی که به انقلاب آتیه‌ی ایران اطمینان کامل داشته به حکم جریان تاریخ ظهور آن را قطعی می‌دانند؛ به‌خوبی آگاهند که توده‌ی زحمتکش ایران در دقیقه‌ی آخر فقط بوسیله‌ی اسلحه‌ی برهنه قادر به سرنگون کردن رژیم کنونی خواهد بود.

نظام اجباری وسیله‌ی مسلح نمودن توده‌ی زحمتکش است. بوسیله‌ی نظام اجباری توده‌ی زحمتکش با اصول نظامی آشنا شده و در روز انقلاب جهت واژگون کردن رژیم کهنه به کار می‌برد.

حکومت رضاخان مصمم به تشکیل یک قشون سراپا مکمل است تا آنکه روزی بوسیله‌ی همین قشون طغیان و شورش‌های انقلابی توده‌ی زحمتکش و

انقلابیون را سرکوبی نماید. وظیفه‌ی توده‌ی زحمتکش ایران، که امروزه از راه اجبار سرباز حکومت رضاخان است و فردا به طیب خاطر سرباز انقلاب خواهد بود، آن است که در هر موقع مساعد اسلحه را از دست این غارتگران گرفته به سر خود آنها بکوبد. وظیفه‌ی هر فرد زحمتکشی که در این قشون سرباز است آن است که رفقای خود را از مقصد اصلی و اهمیت واقعی این قشون که فقط برای سرکوبی طبقه‌ی زحمتکش ایجاد گردیده آگاه نماید.

بدیهی است، هر آینه اگر روزی ایران مورد حمله‌ی امپریالیزم انگلیس واقع شود، توده‌ی زحمتکش ایران، در عین اینکه به طیب خاطر اسلحه در دست گرفته، ایران را در مقابل حملات امپریالیزم دفاع می‌نماید، در عین حال دشمن داخلی خود را، که بلاشک برای حفظ «وطن عزیز» یا منافع طبقاتی خود حاضر به هر نوع مصالحه با دشمن می‌باشد (انقلاب چین بهترین شاهد این مدعات است) از نظر دور نداشته و در هر موقع مساعد اسلحه را بر مغز دشمنان داخلی می‌کوبد. وظیفه‌ی هر فرد انقلابی است که برای تبلیغ افکار انقلابی در قشون کوشش نموده چشم و گوش دهقان‌زاده‌های بی‌اطلاع را بازنماید. وظیفه‌ی توده‌ی زحمتکش ایران است که حتی‌الامکان از پیشرفت مقاصد این حکومت جلوگیری نماید.

از ایران به ما می‌نویسند:

### انعکاس بیانیه‌ی ما<sup>۱</sup> در ایران

بیانیه‌ی فرقه جمهوری در تمام شهرهای ایران منتشر شد. با تمام زرنگی و کوشش که اولیای نظمیه‌ی طهران و سایر شهرها برای جمع‌آوری بیانیه‌ها به خرج دادند، ما به مدد رفقای انقلابی صدای خود را به گوش ملت ایران رسانده و توده‌ی زحمتکش ایران را با افکار انقلابی خود آشنا ساختیم. رژیم رضاخان کار استبداد و فشار را به جایی رسانده که بعضی از مردم ایران از خواندن بیانیه در کنج اطاق خود هم وحشت دارند، ولی حسن اثر و روی

۱. در همین مجلد، صفحات - ۸۵-۴۵.

خوشی که عامه‌ی مردم ایران با وجود ترور عمال حکومت رضاخان برای خواندن این بیانیه نشان دادند، باز یک مرتبه‌ی دیگر به خوبی بر ما ثابت نمود که هنوز روح انقلابی در ایران زنده بوده، فقط وظیفه‌ی یک حزب منظم انقلابی است که تمام قوای پراکنده ایران را در تحت یک بیرق جمع‌آوری نماید. مخصوصاً شوق و شغفی که عامه‌ی مردم برای خواندن و به دست آوردن بیانیه نشان می‌دادند بیشتر مایه‌ی امیدواری ما گردید. در طهران بیانیه‌ی ما در خفیه دست به دست می‌گشت و به کوری چشم عمال رضاخان در رشت بیانیه ما تا به دوازده تومان به فروش رفت.

با این استقبالی که از طرف عامه‌ی ملت ایران نسبت به بیانیه‌ی ما به عمل آمد ما هر انقلابی باشرف ایران را به کمک طلبیده امیدواریم که در انتشار نامه‌ی بیرق انقلاب که ناشر افکار انقلابی توده‌ی زحمتکشان ایران است از هیچ نوع مساعدت فروگذاری ننموده، وظیفه‌ی انقلابی خود را انجام دهند.

«آزادی طبقه‌ی زحمتکش فقط در اثر مساعی طبقه‌ی زحمتکش به دست خواهد آمد.» (کارل مارکس)

«جوانان پاک‌ترین شعله‌ی انقلاب‌اند.» (کارل مارکس)

### انتخابات وکلای قالبی ایران

تا زمانی که فتودالیزم یا اصول ملوک‌الطوایفی در اروپا حکمفرما بود، طرز اداره‌ی هر مملکتی به عهده‌ی معدودی صاحب قدرت منحصر و در رتق و فتق امور مملکتی هر یک به نوبه‌ی خود قادر مطلق بوده سرنوشت ملت بسته به میل و اراده و منافع شخصی آنها اداره می‌شد. ولی بالأخره این زمان سپری شد. کاپیتالیزم یا اصول سرمایه‌داری بواسطه شروع اختراعات و حرص سرمایه‌داران منافع عده‌ای را از منافع امرا و مالک‌الرقاب‌ها جدا کرد و

جنگ بین سرمایه‌داران و طبقات حاکمه‌ی آن وقت شروع گردید. کاپیتالیسم برای پیشرفت خود و محور فتودال‌ها و فریب ملت که ما در منافع و مقاصد تو شریک هستیم متوسل به وسایل مختلفه گردید.

یکی از آن وسایل حکومت پارلمنتاری است که بانسستن نماینده‌های آن در مجلس شورا و داشتن حکومت بوسیله پارلمان خود را از هر حیث سهم و شریک زندگانی بد و خوب ملت جلوه داده، پارلمان را به نام دموکراسی مسئول ملت قرار می‌دادند. ولی در واقع این طبقه همان گرگ‌هایی بودند که به لباس میشی درآمده، بوسیله‌ی عبارات تازه و طرز جدید اداری مملکتی بهبودی اوضاع اقتصادی را به ملت وعده می‌دادند.

ممالک اروپا بالأخره هر یک به نوبه‌ی خود دیر و زود به همت حرص و طمع سرمایه‌داران موفق به گرفتن حکومت از فتودال‌ها شده استبداد مطلق را نیست و نابود کردند. لیکن، از آن وعده و نویدهایی که کاپیتالیست به طبقه‌ی رنجبر می‌داد جز منافع طبقاتی خودشان چیز دیگری منظور نداشته؛ فقط فقر و فاقه نصیب طبقه‌ی کارگر گردید. به علاوه، باید دانست تا وقتی که طبقه‌ی بورژوازی در دنیا سرکار است این اوضاع دوام خواهد داشت.

ملت ایران هم به قیمت خون خود بالأخره در بیست و دو سال قبل بر استبداد غلبه و مشروطیت را اعلان کرد. ولی به خوبی می‌بینیم که در نتیجه‌ی این انقلاب در واقع حقوق و سرنوشت ملت ایران هم مثل سایر اروپا در موقع اضمحلال فتودالیزم دست خوش یک عده پیشروان او که شخصاً ذی نفع بوده یا منافع هم طبقه‌ی خود را حفظ می‌کرده‌اند شد، اگرچه خود بورژوازی ایران بواسطه‌ی نداشتن تشکیلات و فاقد بودن پیشروان کار کرده و رل‌های سیاسی که امپریالیست روس و انگلیس بازی می‌کرد به مقصد اصلی خود نرسید.

پس از گرفتن مشروطه و برقراری حکومت پارلمنتاریزم مشاهده می‌شود که در مجلس شورای امروزی همان اشخاص یا امثال آنها که در زمان استبداد عناصر حاکمه بوده به اضافه‌ی هیکل و سر و صورت‌های تازه از قبیل ملاک و تجار بزرگ و یک عده کاسه‌لیس، یا به عبارت ساده‌تری، آتش بیارنشسته در دوشیدن طبقه‌ی رنجبر و کارگر ایران دست اتحاد به یکدیگر داده، اول از راه

قانونی کلاه شرعی درست کرده، بعد هم به ضرب چون رضاخان، در عین اینکه او شریک یغما و چپاول است، آن را مجری می‌دارند. طرز انتخابات این وکلای محبوب را در فضای آزاد ایران تا اندازه‌ای همه می‌دانند. آنکه ملاک است در حوزه‌ی املاک خود دهقانی را بوسیله ترساندن و اخراج از ملک تهدید نموده وکیل می‌شود. یک عده از تجار بزرگ هم در شهرها کسبه را به ورشکست و نابود کردن آنها ترسانده به اضافه خرید رأی از این و از آن مقام وکالت را جایز می‌شوند. عده‌ی سوم هم آن آتش‌بیارها یا جیره‌خوارها هستند که به نوبه گاهی از شمال و گاهی از جنوب به ضرب سرنیزه‌ی عمال رضاخان تهیه و انتخاب می‌شوند. و اخیراً در نتیجه‌ی تجربیات ملاکین و بورژوازی ایران به کمک قوه‌ی مجریه (حکومت رضاخان) از نقطه نظر اقتصاد و صرف جیب خود مایه پروپاگاندا را کم کرده، وسیله‌ی جدید و تازه [ای]، که عبارت از بازکردن صندوق آرا و تغییر اوراق است، به کار می‌برند.

اما از آنجایی که بورژوازی ایران روز به روز در ترقی بوده، راه تازه تری برای دوشیدن طبقه‌ی زحمتکش و دهاقین مخصوصاً پیدا می‌کند، همانطور هم در خفه و خاموش کردن احساسات و جنبش طبقه‌ی رنجبر و دهاقین که رو به ازدیاد است، از هیچگونه شکنجه و عذابی از قبیل حبس و تیرباران و غیره کوتاهی نمی‌نماید.

دیکتاتوری حکومت رضاخان چنان عرصه را بر ملت ایران تنگ آورده [است] - از قبیل [تحدید] آزادی قلم، نشریات و تشکیل مجامع که حتی چند نفر در محفلی راجع به اوضاع روزانه‌ی خودشان نمی‌توانند جمع بشوند، چه رسد به حزبی که مدافع حقیقی منافع طبقه‌ی دهاقین و کارگران و کسبه‌ی ایران باشد. جراید هم که در زندگانی یک جامعه آئینه‌ی افکار و مبارزه طبقات مختلفی آن جامعه را هویدا می‌سازند در ایران امروز وسیله‌ای برای عوام فریبی، رشوه و رسیدن به وکالت در دارالشورای ملی شده است. به علاوه، به خوبی می‌توان از روی همین روزنامه‌جات و جرائد وضعیت

پوسیده‌ی داخلی - اخلاقی و اقتصادی - اجتماعی سیاسی [منافع<sup>۱</sup>] این طبقات مافوق ایران را تمیز داد.

از این توضیحات بالأخره نتیجه می‌گیریم که در حکومت حالیه ایران، که اداره‌اش به دست طبقه‌ی ملاکین و بورژوازی است، پارلمان برای طبقه‌ی کارگر و دهقانی بهترین وسیله‌ای است که به کمک نماینده‌های خود در دارالشورا نقاب را از صورت این حکومت برداشته، از کرسی پارلمان چپاول و یغمای عمال حکومت را به گوش ملت برساند.

اما، طبقه‌ی زحمتکش ایران باید بداند که برای رسیدن به مقصود اصلی خود، یعنی نجات از اسارت اقتصادی و اجتماعی و رهایی از چنگال استبداد، این مبارزه اولین قدم در راه انقلاب بوده جنگ حقیقی نه در پارلمان، بلکه به مدد تمام زحمتکشان ایران در خارج [از] مجلس دارالشورا بر ضد این طبقه‌ی حاکمه‌ی ایران و پشتیبان او امپریالیسم انگلیس خواهد بود.

مقصود عمده‌ی حزب زحمتکشان ایران از شرکت در پارلمان، نه این است که بدین وسیله به مشاغل دولتی رسیده، صندلی وزارت را به دست آورد، بلکه همانطور که گفته شد، دارالشورا برای نمایندگان حزب زحمتکش حکم منبری را دارد که از فراز آن حقایق را برای طبقه‌ی زحمتکش آشکار می‌نماید. بنابراین دخول و مشارکت در صدارت و وزارت مصالحه با اعیان و اشراف خواهد بود.

دهاقین، کسبه، و رنجبران ایران از وکالت در مجلس دارالشوری، که تنها راهی است که حکومت حاضره برای تو باقی گذارده، استفاده نموده با تمام قوا کوشش کن که نماینده و طرفداران حفظ حقوق حقیقی تو در مجلس دارالشورا انتخاب شوند.

ما حکومتی می‌خواهیم که فقط نماینده‌ی طبقه‌ی دهاقین و رنجبران در آن نشسته حکومت نمایند، ولی نه حکومت استبدادی امثال رضاخان‌ها که فقط حامی منافع طبقات اعیان و اشراف و امپریالیسم انگلیس هستند.

۱. در اصل کاملاً خوانا نیست. و.

فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران یگانه حامی و طرفدار منافع طبقه‌ی دهاقین و رنجبران ایران است. فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران در تحت لوای سرخ توده‌ی زحمتکش ایران را به طرف سعادت و آزادی و زندگی از سر نوی رهبری می‌نمایند.

م. شعله

### روزنامه‌ی طوفان

دلسوز ملت - مداح استبداد

یکی از جراید طهران که بیشتر از همه نیز حق به جانب به خود داده و به اصطلاح خود را طرفدار زحمتکشان می‌دانند روزنامه‌ی طوفان است.<sup>۱</sup> مطالعه‌ی چند شماره از این روزنامه به‌خوبی واضح می‌سازد که چه هرج و مرج فکری در صفحات این روزنامه حکم فرماست. از یک طرف، کلمات و عبارات سوسیالیست‌مآب و اشعار را شعار روزنامه‌ی خود ساخته، و از طرف دیگر، بیشتر از سایر روزنامه‌های ایران از زمامداران کنونی و شخص رضاخان مانند جیره‌خواری تازه به دوران‌رسیده تملق و چاپلوسی می‌نماید. این روزنامه‌ی «ملی» در تملق و بی‌عقیدگی دست سایر هم‌قطارهای خود از قبیل ایران<sup>۲</sup> و شفق سرخ<sup>۳</sup> را از پشت بسته، و از این حیث مقام اول را دارا است. برای مثل یک نکته را در اینجا ذکر می‌نمایم.

چهارم اردیبهشت روز تاجگذاری «پدر تاجدار» است. در این روز به‌طوری که همه می‌دانند اعیان و اشراف و کاسه‌لیس‌های معروف طهران گرد رضاخان جمع آمده مبالغی از کیسه‌ی ملت خرج عیش و نوش خود نموده، به اصطلاح خودشان «جشن تاجگذاری» می‌گیرند. وظیفه‌ی یک روزنامه که خود را دوستدار توده‌ی زحمتکش قلم‌داده و حتی صورت ظاهری جنبه‌ی سوسیالیستی به خود می‌دهد آیا این است که از اساس با این ترتیبات مخالفت

۱. طوفان به سردبیری فرخی یزدی منتشر می‌شد و خط حمایت از سیاست شوروی در

ایران را دنبال می‌کرد. و. ۲. روزنامه‌ای نیمه‌رسمی. و.

۳. به سردبیری علی دشتی که از سفارت شوروی کمک مالی دریافت می‌کرد. و.

نموده، و فردای آن روز برخلاف جراید جیره‌خور در این مسائل چشم و گوش ملت را باز نماید. اما حالا گوش بدهید که روزنامه‌ی طوفان که دم از طرفداری زحمتکشان ایران می‌داند [می‌زند] در روز ششم اردیبهشت در صفحه‌ی اول روزنامه تحت عنوان «جشن باشکوه» چه‌ها نوشته است:

«جشن تاجگذاری چهارم اردیبهشت در قصر گلستان به همه فهماند که هنوز اقتدار و جلال این کشور پابرجاست.»

به عقیده‌ی این روزنامه، که داد از منافع زحمتکشان ایران می‌زند، جلال رضاخان مستبد و غارتگر جلال ایران محسوب می‌شود. توده‌ی رنجبر ایران به روز سیاه‌گذاری افتاده، امپریالیزم انگلیس ملت ایران را به حالت غلامی درآورده، ولی به قول روزنامه‌ی طوفان جشن تاجگذاری، که فقط تجمل غارتگران ایران را نشان می‌دهد، «به همه فهماند که هنوز اقتدار و جلال این کشور پابرجاست.»

خوشمزه‌تر آنکه به این چند کلمه هم قناعت ننموده به شیوه‌ی کریم شیرهای، که همه حرف را برای خوشایند ارباب می‌گوید، از جشن تاجگذاری تداعی می‌نماید. روزنامه طوفان می‌نویسد: «وزیران ایران و بزرگان به این مهمانی مجلل وضع و حالت با متانتی بخشیده بودند. والا حضرت ولایت‌عهد هم نمونه‌ای از این بزرگی و وقار بود که در میان آن میهمانی شادیبخش جلوه‌ها است. وزیر دربار ایران با چهره‌ی گشاده از مهمانان خودی و بیگانه پذیرایی می‌نمود» (طوفان شماره ۱۷۹ تاریخ ششم اردیبهشت ۱۲۰۷).

اینگونه جراید و اشخاص که با نام شرافتمند توده‌ی رنجبر ایران بازی نموده، به اسم طرفداری از زحمتکشان دورویی و دغل‌بازی را شیوه‌ی خود ساخته‌اند تصور می‌کنند که توده‌ی زحمتکش شاهد نیرنگ‌های آنها نیست. توده‌ی زحمتکش ایران بایستی قبل از همه چیز با این نوع اشخاص ختم حساب نماید. وظیفه‌ی این نامه‌ی انقلابی نیست که با جراید جیره‌خور رضاخان داخل مباحثه شود، ولی درباره‌ی این روزنامه به خصوص ما خود را موظف دانستیم نقاب دغل‌بازی را از صورت این اشخاص برداشته، قیافه‌ی حقیقی آنها را به رنجبران ایران نشان بدهیم.

### نصایح خاله خرسه

راجع به نطقی که علیاحضرت ملکه ایران به مناسبت تأسیس پرورشگاه و تصمیماتی که خانواده‌ی سلطنتی گرفته، مخبر مخصوص ما از ایستگاه بی‌سیم تیمور تاش واقع در محله‌ی داور در شهر طهران مشاهدات خود را از لای پرده در مجلس فوق خبر می‌دهد.

ملکه‌ی جوان بخت نامدار ایران با کمال وقار و متانت که فقط مخصوص خانواده‌ی سلطنتی است خرامان خرامان ظاهرگشته خوانین محترمه، خانم‌های امرای لشکر و اشراف که بادمجان دورقاب چین‌ها برای زینت میل مجلس به رسم شوهران نجیب و فداکار خود سر و دمی جنبانده اذن جلوس از طرف ملکه‌ی آفاق داده شد.

پس از گرداندن چند دور زبان در دهان و سرفه و خراش راه آب، مادر بزرگ وطن مجلس را افتتاح کرده، پیشنهاد نمود، از آنجایی که برای تعالی و ترقی وطن عزیز ما مردان قوی و توانا لازم است (این عبارت آهنین به اندازه‌ای مؤثر و فرح‌انگیز واقع شد که یک‌مرتبه شیحه و صفیری از خانم امیرلشکر پروژ\* که به عفت و عصمت در دربار پدر تاجدار مشهور و معروف بودند بلند شد) و دیده می‌شود که اطفال نوزاد تلف شده باعث اندوه و غم خانواده‌ی سلطنتی می‌شوند. لذا، این روز را که روز افتتاح پرورشگاه است باید روز سعیدی شمرده، یکی از «اعیاد ملی» دانست. یک قسمت از نطق خانم بزرگ راجع به استعمال تجملات و ترک زینت‌آلات بود، که خاطر نشان یک مشت کولی لجاره نموده، تأکید کرد در نتیجه استعمال زینت‌آلات است که اقتصاد مملکت بر باد رفته، ملت روز به روز فقیر می‌شود، و برای سرمشق خانواده پیش قدم شده، شروع به ترک تجملات

---

\* پروژ لغت فرس قدیم است و در اصل پروج بوده، و پروج نام سردار وطن‌پرست شجاعی بوده که در زمان سلطنت سلسله‌ی پهلوی در شش هزار سال قبل که اجداد سلسله حالیه در موقع فتح شهر کنکاون نهصد و نود و نه (۹۹۹) نفر از اهالی را برای عبرت و ضرب شست به دست خود آن مرد دلیر ملت‌خواه سر بریده است.

خواهد کرد. حضار هم در مقام هم‌رأیی و تصدیق سرهای بی‌مغز را، که به کدوی توخالی بیشتر شبیه بود، مثل بز اخوش به حرکت درآورده، لب و بینی و چشم را کج و معوج می‌کردند. در آخر این قصه‌ی طولانی کلثوم<sup>۱</sup> ننه به این عبارت این مجسمه‌ها را مخاطب ساخته گوشزد نمود: «بکشید تا جامه‌ی رنگین ببوشید.» مجلس با کمال شعف و خرسندی ختم شده حشرات الارض به دعاگویی و ثنای خاله خرسه و شاهنشاہ کم‌جاه رضاشاه خرسه و وزوزکنان از طویله بیرون رفتند.



به جای پرورشگاهی که فقط از نقطه‌نظر عوام‌فریبی و گول زدن زحمتکشان ایران تأسیس شده، عده‌ی قلبی اطفال بی‌بضاعت! در آن اداره می‌شوند، ملت (۹) نه میلیونی ایران که هشت میلیون از آن دهاقین و رنجبران شهری هستند زندگانی بهتر لازم داشته، حکومت ملی آزادی می‌خواهد. غم و اندوه ساختگی و شعبده‌بازی‌هایی که خانواده‌ی سلطنتی برای اطفال بی‌بضاعت و اتلاف آنها می‌خورند دلیلش فقر و فاقه و بی‌استطاعتی توده‌ی زحمتکش است که قادر به اداره‌ی زندگی روزانه‌ی خود و اطفالش نبوده باعث [آن؟]<sup>۲</sup> هم حکومتی است که رضاخان و رفقای یغماچی او در آن قرار گرفته. حبس و تیرباران و به کشتن دادن پدران این اطفال برای بقای سلطنت جزو اتلاف نفوس و قضایی محسوب نمی‌شود. امر و نهی و ترک تجملات به واسطه‌ی یک عده از زن‌های هواپرست اعیان و اشراف، در صورتی که خود این لچاره‌ها از خون ملت زینت‌آرایی می‌کنند، [جز؟] فضولی و جسارت نیست. اندوخت پول در بانک‌های مختلف اروپا؛ به دست آوردن املاک مازندران و کرمانشاه و غیره؛ مخارج هنگفت دربار سلطنتی، چپاول رضاخان و عمال او؛ دزدی از بودجه‌ی وزارت جنگ؛ ساختن قصرهای سلطنتی؛ فرستادن مأمورین نظامی به عناوین مختلفه به اروپا با پرداخت پول عیش و نوش آنها؛ تصویب پانصد هزار تومان برای پذیرایی رضاخان جلاد جهت

۱. در اصل: کرثوم. و.

۲. در اصل خوانا نیست. و.

هم مسلک خود؛ برد و باخت محافل انس و قمار رضاخان با شیخ خزعل و تیمورتاش و لجن‌های دیگر، جزء غارت و تجملات محسوب نشده، بلکه لقمه‌نانی که حق ثابت دهاقین و کسبه و رنجبران است، زیادی می‌باشد. دهاقین و زحمتکشان در رنج و تعب و اعیان و اشراف از مرحمت پاسبان، این اساس حکومت رضاخان و امپریالیزم انگلیس، از حاصل دسترنج زحمتکشان در عیش و نوش اند.

رنجبران!! منورالفکرها!! بیرق انقلاب ماهی یک مرتبه منتشر می‌شود.  
برای ترویج این نامه‌ی انقلابی کوشش نموده، پس از خواندن  
[آن را] به دیگران دهید.

## رضاشاه پهلوی کیست؟

رضاشاه قاتل کوچک خان‌ها، کلنل محمدتقی خان‌ها در نتیجه‌ی تزلزل سلطنت پوسیده‌ی قاجاری و هیجانات اخیره توده‌ی ملت ایران به دستگیری دولت انگلیس و سرنیزه‌ی خود، نوکرهای شخصی را به اسم مجلس مؤسسان گرد آورده به تخت سلطنت بالا رفت. رضاشاه که یک صاحب منصب جزء قزاقخانه‌ی تزاری بود در نتیجه‌ی پنج سال غارتگری امروز اولین ملاک و متمول ایران شده و میلیون املاک مازندران و غیره و ثروت شخصی او را نمی توان به حساب آورد. رضاشاه - منجی [در اصل: ناجی] ارتجاع - رژیم پوسیده سلطنتی نیمه‌جان را دوباره زنده کرد. رضاشاه یک عده مزدوران انگلیس را به دور خود جمع کرده و دستورالعمل‌های دربار لندن را اجرا می نماید. ملت فقیر و پریشان می شود. رضاشاه و اطرافیان او و امراء لشکر قوی و متمول می گردند. گروه گروه مردم از معابر در جلوی چشم ما جان می دهند. رضاشاه دویست هزار تومان صرف مخارج تاجگذاری می کند و برای حفظ و تاج و تخت خود صد هزار تومان برای مواجب، هزار و پانصد نفر مفتش تأمینات از زن و مرد خرج می نماید. تنها خیالات او متوجه دفاع منافع طبقه ملاکین و روحانیون [درباری] است. ملت باید جداً آگاه باشد که این شخص هرگز قدمی در راه اصلاحات و نجات ملت برنخواهد داشت. قانون اساسی و مشروطیت و آزادی برای رضاشاه حرف مفت و بی معنی است. او فقط متکی به سیاست انگلیس و سرنیزه و قشون است. افراد را اعدام و تبعید کرد. روزنامه نویسی های مخالف خود را به چوب و ملت گرسنه را به باد گلوله گرفت.

زحمتکشان! آزادی خواهان! کسبه و اصناف آگاه باشید که هرگز رضاشاه‌ها منافع ملت ایران را مدافعه نمی کنند. ملت فقط باید به اتحاد و شادت خود امیدوار باشد. بایستی بر ضد غاصبین حقوق ملت مبارزه کرد و با فشار و مقاومت حق حاکمیت ملت را به دست آورد.

زنده باد حاکمیت ملت! مرده باید سلطنت و رژیم استبداد!

پس از قرانت به دیگری بدهید

### فتح سلطنت پهلوی - مرگ سلطنت پهلوی

پس از ۳ هفته کشمکش خونین شورش خراسان خاتمه یافت. خراسان تنها می‌جنگید و بنابراین قشون انقلابی که با حمایت و مساعدت ملت بر ضد سلطنت قیام کرده بود به پیشرفت انقلاب موفق نشد و شاه توانست قوای خود را از نقاط دیگر به آنجا اعزام کرده شورش را خاموش نماید.

شورشیان خراسان اسلحه ناریه مخصوصاً فشنگ نداشتند ولی دولت از راه درداب از انگلیسی‌ها اسلحه می‌گرفت. ارتجاع انگلیس مستقیماً به سلطنت ارتجاع پهلوی کمک کرد. پهلوی و همدستانش می‌خواستند زمام قشون را به دست مستشاران انگلیسی بدهند. اما ملت و افراد قشون و صاحب‌منبان وطن پرست راضی به اسارت نیستند، پهلوی و عاملی انگلیس و ثوق‌الدوله‌ها - قوام‌السلطنه‌ها - [...] - نصره‌الدوله‌ها - داورها - تدین‌ها - نمی‌توانند بدون کمک مستقیم ارتجاع انگلیس زندگانی کنند. آنها دارای منفعت واحدند اما نفع ملت ایران غیر از این است.

هموطنان! با وجود اصول مشروطه! در سلماس صدوپنجاه نفر از شورشیان با کمال قساوت تیرباران شدند و عده‌ی دیگر منتظر همین سرنوشت هستند. این‌هاست عدالت شاه جدید!

در خراسان قریب هزار نفر از شورشیان که اکثرشان سواره بودند از سرحدگذشت به اراضی جمهوری شوروی رفته‌اند. در میان آنها عده‌ای از صاحب‌منصبان انقلابی بود. در موقعی که خراسان و سلماس و خوی بر ضد دیکتاتوری پهلوی می‌جنگید، طهران و تبریز ورشت ساکت ماند. مابین افراد قشون اعزامی به جنگ شورشیان تبلیغات نشده بود.

با همه نواقصی که شورش اخیر خراسان و سلماس داشت معذک که سلسله‌ی پهلوی متزلزل شد. اضطراب دولت و امرای لشکر بهترین دلیل

ضعف آنهاست. ملت و افراد قشونی فهمیدند که ممکن است به این سلطنت قساوتکار ضربت وارد آورد. ملت و قشون از اشتباه بیرون آمدند و جلاد خود را شناختند. بدبختی و فقر ملت و فشار و استبداد پهلوی حاکی است که رژیم دیکتاتوری متزلزل و این قبیل شورش‌ها [آغاز] شد. ولی این مرتبه باید از پیش آمد اخیر عبرت گرفت. تشکیلات ملی را قوی کرد و تبلیغات و تهییجات بیشتر بین مردم و قشون به کار برد و برای غلبه بر سلطنت پهلوی تصمیم و اراده‌ی قطعی لازم است.

زنده باد جنگ بر ضد سلسله‌ی قدیم و جدید سلطنتی - بر ضد

خائنین ملت و عاملین انگلیسی‌ها - وثوق‌الدوله‌ها

زنده باید جنگ در راه تشکیل قشون ملی - در راه جمهوری ملی.

۲۰ تیر ۱۳۰۵ جمعیت استقلال و آزادی ملی

## بیرق انقلاب

ناشر افکار فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران  
شماره‌ی ۲- سال اول، اروپا، ژوئیه‌ی ۱۹۲۸

### وکلا‌ی دوره‌ی هفتم

انتخابات قالبی با سرعت هرچه تمام‌تر صورت گرفت. ملاکین و جیره‌خواران حکومت رضاخان به مقام بندگی ملت حائز آمدند. یک نظر سطحی که به وکلای فرمایشی رضاخان بیفکنیم برای یک مرتبه‌ی دیگر این حقیقت را برای ما ثابت می‌نماید که در ایران امروز طبقه‌ی حاکمه طبقه‌ی تمام قوای حکومتی را در دست داشته و آن را برای حفظ منافع خود به کار می‌اندازد همان طبقه‌ی اشراف و ملاکین است. قسمت اعظم و بلکه نود درصد از وکلای این پارلمان ملاکین مشهور نواحی مختلفه ایران می‌باشند [دولت در اصل ناخوانا] خوانین گوردستان رؤسای ایلات و غیره) که به ضرب شلاق خود و امرای لشکر رضاخان به مقام وکالت پارلمان رسیده‌اند. مابقی وکلای پارلمان همان کاسه‌لیس‌های قدیمی رضاخان می‌باشند که یک خائنی مانند فرخی به آنها اضافه شده است.

یکی از تظاهرات مخصوص این مجلس هفتم عدم انتخاب آن دسته از منورالفکرهایی است که با سیاست کج‌دار و مریز از یک طرف وجهه‌ی ملی به خود داده، و از طرف دیگر بواسطه‌ی همین سیاست شریک جنایات حکومت امروزی می‌باشند. بهترین نمونه‌ی این دسته از منورالفکرها تقی‌زاده و دکتر مصدق به شمار می‌روند که در این دوره حسب‌الفرموده از مقام وکالت محروم مانده‌اند.<sup>۱</sup> رضاخان در ابتدای حکومت خود اینگونه

۱. مخلوط کردن مصدق با تقی‌زاده که بلافاصله به مقام وزارت رضاشاه رسید نشانه‌ی عدم اطلاع کامل نویسنده‌ی مقاله از مبارزات مصدق با رضاخان در دوره‌های پنجم و

عناصر [چون] تقی‌زاده که در انقلاب ایران در بین توده نام آبرومندی تحصیل کرده بودند به خود جلب نموده، از آنها استفاده نمود. این اشخاص که کم و بیش بین توده وجهه‌ی ملی داشتند با صورت حق به جانبی طرفداری از حکومت رضاخان را پیشه‌ی خود ساخته و امیدوار بودند که بوسیله‌ی تولید نفوذ و عرض نصایح حکیمانه افکار خود را پیش برده وسایل ترقی خودشان را فراهم آورند. این عناصر بواسطه‌ی این [؟] واهی و مالیخولیایی ملت ایران را از وضعیت واقعی حکومت رضاخان فریب می‌دادند. چهار سال قبل تقی‌زاده فوری پس از ورود به ایران قلم در دست گرفته و رضاخان را برای ایران مشیت الهی نامید، و البته یک چنین اظهاری از زبان امثال تقی‌زاده برای رضاخان آن روزی که حکومت خود را هنوز مستقر ننموده بود موفقیت درخشانی بود. تقی‌زاده در چهار سال قبل [یا؟] این اظهارات خیانت خود را مسجل نمود و چهار سال آنگار به این رول مفتضحانه‌ی خود ادامه داد.

اما، امروز که رضاخان حکومت خود را مستقر نمود و از وجود این قبیل اشخاص بی‌نیاز است آنها را از درب خانه‌ی خود رانده و حتی لایق مقام وکالت مجلس مفتضح دوره‌ی هفتم هم محسوب نمی‌آورد. درست که نگاه کنیم تقی‌زاده امروز به مکافات اعمال خود رسیده و چهار سال سیاست طرفداری از رضاخان او را رسوای خاص و عام نموده است. حسن تقی‌زاده که در زمان انقلاب ایران [قائد؟] و علم‌دار مبارزه بر ضد استبداد محمدعلی میرزا بود امروزه در مقابل رب‌النوع استبداد و [؟] رضاخان مانند غلام حلقه به گوش سر تعظیم فرود آورده و به همین دلخوش است که مورد الطاف او واقع می‌شود.\*

از نقطه‌نظر توده‌ی زحمتکش ایران، بایستی از اینکه این عناصر را به مجلس هفتم راه ندادند اظهارخوش‌وقتی نمود. یا به‌طوری که ذکر شد، امثال

\* ششم تقنینیه است. و.

\* روزنامه‌ی طوفان شماره ۸۸ در ضمن شرح اخبار شرفیابی مدیران جراید و نویسندگان به حضور رضاخان می‌نویسد: در پایان بیانات ملوکانه نسبت به آقای تقی‌زاده اظهار ملاطفت فرمودند.

تقی‌زاده‌ها مانع از این بودند که ملت ایران به حقایق حکومت رضاخان پی برده؛ به علاوه، عدم انتخاب تقی‌زاده و سایر عناصر منورالفکر برای سایر منورالفکرها که هنوز معتقدند قوای اجتماعی توده‌ی ملت ایران نبوده و آزادی [ملت؟] ایران را نتیجه‌ی زحمت یک فرد می‌دانند درس [؟] خوبی داده، به آنها حالی می‌نماید که هر نوع امیدواری از حکومت امروزه جهت آزادی و ترقی ایران خیال‌واهی بوده، و آزادی ایران فقط نتیجه‌ی جنبش اجتماعی توده‌ی زحمتکش‌شان خواهد بود و بس.



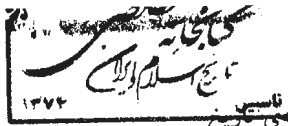
#### امتیازات جدید انگلیسی‌ها

اخیراً دو کمپانی مشهور انگلیسی از حکومت ایران تقاضای امتیاز معادن جیوه و سنگ مانگانز ایران را نموده‌اند. در سال‌های قبل از ظهور حکومت رضاخان با وجودی که حکومت‌های وقت ضعیف بودند هیچکدام جرئت اینکه به انگلیسی‌ها امتیازی بدهند نداشتند، و اگر هم کسی مانند وثوق‌الدوله قرارداد ۱۹۱۹ را عقد می‌نمود، فشار و اراده‌ی ملی الغای آن را مجبور می‌نمود. ولی در زمان حکومت رضاخان کارها تمامی بی‌سر و صدا بدون آنکه کسی ملتفت مطلب باشد انجام می‌گیرد. در سال اول حکومت رضاخان انگلیسی‌ها به رسمیت شناختن پول‌های رشوه را به ایران قبول‌اندند سپس امتیاز هواپیمایی در خاک ایران و ساختن استاسیون‌های نظامی را گرفته، و اینک در صدد گرفتن امتیاز معادن جیوه و سنگ مانگانز می‌باشند. حکومت رضاخان بدون هیچ سر و صدا تمام این تقاضاهای انگلیسی‌ها را انجام داده و هیچ کس مسبوق نمی‌شود. بلاشک، امتیاز این معادن هم داده خواهد شد و حکومت رضاخان پیش ارباب خود انگلیسی سرافراز خواهد بود.



#### ایران و کارگران انگلیسی

مقاله‌ی ذیل به قلم یک نفر انگلیسی است که در سال ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱ یکی از اعضای



مهم سفارت انگلیس در ایران بود.<sup>۱</sup> (مشارالیه فعلاً یکی از عناصر مبارزه حزب کارگران انگلیس و در انتخابات آتیه انگلیس کاندید وکالت پارلمان می‌باشد.<sup>۲</sup>

چه در چین و چه در ایران ممالک روسیه‌ی شوروی و امپریالیزم انگلیس هر یک سیاست مخصوصی را تعقیب می‌نمایند. امپریالیزم انگلیس از نقطه‌نظر سرمایه که در این ممالک به کار انداخته فقط از یک حکومت و از رژیمی طرفداری خواهد کرد که منافع اقتصادی و سیاسی او را ملحوظ بدارد. در صورتی که حکومت جماهیر شوروی بوسیله عقد قراردادهای جدید برخلاف سیاست امپریالیستی با ایران مطابق اصول برابری رفتار می‌نماید.

دیپلماسی انگلیس مسائل سیاسی ایران را فقط از نقطه‌نظر منافع خود در هندوستان حل و فصل می‌نماید. از آنجایی که ایران در راه هندوستان واقع شده، لذا مشی سیاسی امپریالیزم انگلیس بر این قرار گرفته که ایران را همیشه تحت کنترل خود داشته باشد. معادن نفت جنوب، توسعه روزافزون محصول نفت این قسمت این نقشه‌ی انگلیس را تأیید نموده، باعث شده است که دیپلماسی انگلیس بیش از پیش، به هر قیمت که شده، سعی نماید ایران را اقتصاداً و سیاستاً تحت کنترل و تفتیش خود داشته باشد.

حکومت انگلیس قسمت اعظم سهام نفت جنوب را در دست خود نگاه داشته [است]، و در سال ۱۹۲۶ از فروش سهام نفت ایران در بازار دنیا ممانعت نمود، [زیرا؟] که تمامی کشتی‌های جنگی انگلیس از نفت ایران اداره می‌شدند، و همین مسئله که نفت ایران سوخت کشتی‌های انگلیس را تهیه می‌نماید خود به‌خوبی منافع حیاتی و مماتی امپریالیزم انگلیس را در ایران نشان می‌دهد. بانک شاهنشاهی نیز به‌نوبه‌ی خود که عروق و شریان تجارت و مالیه‌ی ایران را در دست گرفته، با کمپانی نفت جنوب در تمام مسائل اقتصادی و سیاسی متحداً کار می‌نمایند. و این دو مؤسسه خود بهترین نمونه

۱. در اصل، بوده است.

۲. مراد رجینالد بریجمن Reginald Bridgeman وزیر مختار پیشین بریتانیا در تهران (۲۱-۱۹۲۰) است. و.

نفوذ اقتصادی و سیاسی امپریالیزم انگلیس در ایران می‌باشند. کودتای سید ضیاء‌الدین که در فوریه‌ی ۱۹۲۱ به وقوع پیوست در ابتدای امر چنان نشان می‌داد که برای سرنگون کردن حکومت ارتجاعی و اصول رشوه و غارتگری کوشش می‌نمود<sup>۱</sup>، ولی پس از مدت کوتاهی معلوم شد که تمام امیدها بیهوده بوده، و آقای سید ضیاء فقط برای پیشرفت مقاصد امپریالیستی انگلیس و به روی کار آمدن حکومت مرتجع رضاخان می‌بود. حکومت رضاخان در بدو امر برای فریب توده صورت حق به جانب به خود داده، با آزادی خواهان کار کرد، ولی بعد از مدت کمی پرده از روی کار برداشته ظاهر و آشکار خدمتگزاری خود را در مقابل انگلیس به ثبوت رساند. حکومت رضاخان فقط بوسیله مساعدت مستقیم انگلیس موفق به تمرکز قوای حکومتی گردید و سرکوب ظاهری شیخ خزعل خود بهترین شاهد این مدعاست. در موقع جنگ عمومی شیخ خزعل، مانند بختیاری‌ها، لوله‌های نفت و واقعه مابین معادن و رود کارون را حفظ می‌نمود. از همین جهت مورد حمایت و مدد انگلیس واقع شده بود، ولی از آن ساعتی که رضاخان به‌شخصه انجام این خدمت را برای حکومت انگلیس بطرز اکمل به عهده گرفت، امپریالیزم انگلیس از وجود خزعل مستغنی شده، دست از حمایت [او] برداشت. کمپانی نفت در موقع مبارزه رضاخان با شیخ خزعل به رضاخان کمک بسیار نموده، و در حقیقت رضاخان حکومت خود را بایستی مرهون کمپانی نفت بداند.

اهمیت معادن نفت ایران در ماه مه سال ۱۹۲۶، در موقعی که بیش از شش میلیون کارگران انگلیس اعتصاب نموده بودند، به طبقه‌ی کارگر انگلیس واضح و آشکار گردید. در ماه مه سال ۱۹۲۶ در موقع اعتصاب عمومی که کارگران معادن ذوغال [کذا] نیز اعتصاب نموده بودند. حکومت انگلیس بواسطه‌ی آنکه خود صاحب نفت ایران بود و مقدار زیادی نفت در دست

۱. در اصل: می‌نماید. و.

داشت، نفت را به جای ذوغال سنگ به کار انداخته، و در نتیجه اعتصاب کارگران را تا حدی عاطل و باطل ساخت. در نتیجه‌ی این اعتصاب، به علت فوق منابع بزرگی به کمپانی نفت رسید. از روی اعانه‌ای که کمپانی نفت در سال ۱۹۲۶ برای داوطلبان ضداعتصاب داد به خوبی می‌توان منافعی را که در اعتصاب سال مذکور عاید کمپانی نفت گردید قیاس نمود. در اعتصاب عمومی سال ۱۹۲۶ کمپانی نفت بیش از ۵۰ هزار پوند جهت داوطلبان ضداعتصاب اعانه داد.

استعمال نفت عموماً روز به روز در وسایل حمل و نقل هندوستان و مصارف نظامی آن زیادتر می‌گردد. بنای جاده‌ی جدید نظامی بین کراچی و پشاور لزوم کنترل نظامی را بر نفت ایران به خوبی نشان می‌دهد.

با شرح فوق می‌توان گفت که دست‌اندازی انگلیس در نفت ایران، از یک طرف موجب استحکام حکومت اشرافی و روی کار آمدن یک پادشاه مرتجع و میلیتاریست مانند رضاخان در ایران شد؛ و از طرفی دیگر، باعث استقرار قوت سرمایه‌داران انگلیس گردیده است. و به علاوه، در مسئله‌ی اعتصاب عمومی ۱۹۲۶ باعث سرکوبی اعتصاب هفت‌ماهه‌ی میلیون‌ها کارگران معادن زغال سنگ انگلیس شد. از این نقطه نظر، طبقه‌ی کارگر انگلیس می‌بایست در مسئله‌ی ایران علاقه‌ی تامی نشان داده، و با هر نوع سیاست امپریالیستی حکومت سرمایه‌داری انگلیس در ایران مبارزه نماید. کارگران ایرانی، به خصوص کارگران منابع نفت، بایستی با تمام قوا برای ایجاد تشکیلات کارگری کوشش نموده، و در مبارزه‌ی طبقاتی با یکدیگر و به کارگران انگلیس کمک نمایند.

جنبش کارگران نفت ایرانی نه تنها برای ایجاد تشکیلات کارگری ایران است، بلکه در جنبش کارگران انگلیس هم ذی‌مدخل است، و چنانچه در فوق ذکر شد، موضوع نفت در موقع اعتصاب عمومی شاهد مناسبی است. امروزه کارگران ایرانی بواسطه‌ی عدم تشکیلات کارگری بیش از کارگران سایر ممالک دچار استثمار و غارت سرمایه‌داری می‌باشند. معهداً، جنبش انقلابی در ایران روز به روز رسوخ نموده و تنها وجود حکومت انقلابی کارگری

جماهیر شوروی در همجواری ایران کافی است که چشم و گوش توده‌ی کارگر و دهقان ایران را باز نموده، آنها را به منافع طبقاتی خود آشنا نماید. کمپانی نفت جنوب با تشکیلات مرتب و منظم خود از هر نوع تبلیغات برای تشکیل اتحادیه‌ی کارگران جلوگیری می‌نماید، و از این جهت تبلیغات سوسیالیستی بین کارگران ایرانی چندین سال عملیات مقدماتی لازم دارد. عشق مفرطی که زحمتکشان ایران برای تحصیل آزادی و درهم شکستن طرق عبودیت داشته و دارند به ما امیدواری کامل می‌دهد که توده زحمتکش ایران در مبارزه‌ی حیاتی و مماتی خود بر ضد ارتجاع و امپریالیزم به زودی هر چه تمام‌تر مظفر و منصور شاهد آزادی را در آغوش خواهد گرفت. آن کسانی که آتیه‌ی دنیا را از آن طبقه‌ی کارگر و دهقان دانسته برای استقرار یک جامعه‌ی سوسیالیستی کوشش می‌نمایند بایستی با تمام قوا به زحمتکشان ایرانی در مبارزه بر ضد امپریالیزم و ارتجاع کمک مادی و معنوی بنمایند.



### خطاب به توده‌ی زحمتکشان و منورالفکرهای آلمان!

ترجمه‌ی ورقه‌ای است که حزب جمهوری انقلابی [حوزه‌ی آلمان] به مناسبت ورود تیمورتاش در برلین به زبان آلمانی چاپ و منتشر نموده است.

این روزها تیمورتاش وزیر دربار دولت استبدادی رضاخان وارد برلین گردید. این شخص که در تمام ممالک اروپا استقبال‌های باشکوهی از او شد یکی از منفورترین جلادان [۹\*] ایران است. تیمورتاش در عقد قرارداد ایران و انگلیس ۱۹۱۹ یکی از عوامل مهم بود. این قرارداد که به سبب آن ایران یکی از مستعمرات امپریالیست انگلیس بایستی باشد، در تمام نقاط ایران هنگامه‌ی انقلاب را بر پا نمود. از آن تاریخ دولت بریتانیا یکی از مزدورهای خود تیمورتاش را برای سرکوبی جنبش آزادی‌خواهانه و انقلابی ایالات

\* یک لغت ناخوانا.

گیلان بر آن جانب اعزام داد. جنایت و شکنجه‌های این جلاد در [؟\*] حکومت گیلان خود از خاطر ایرانی‌ها فراموش نشدنی است. آرزوی [؟\*] صورتی از دهاقین را که دستگیر نموده بودند برای کسب تکلیف نزد او آوردند. این شخص در حالت مستی امر کرد که برای عبرت سایرین بیست نفر آنها را به دار بزنند. در جواب اینکه کدام یک بیست نفر از محبوسین بایستی اعدام شوند اسامی نفراتی که در اول لیست محبوسین نوشته شده بود تعیین نموده و بیست نفر از دهاقین بی تقصیر را در آن روز به دار آویختند.

حکومت رضاخان به کمک این قبیل جلادان تشنه به خون انقلابیون دوره‌ی استبدادی قرون وسطی را در ایران تجدید نموده و از هیچ نوع شکنجه برای سرکوبی دهاقین کارگران و آزادی خواهان فروگذار نمی‌نماید. روزنامه‌های بورژوازی آلمان حکومت استبدادی رضاخان را به رنگ دیگری درآورده، دولت آلمان آن را یک حکومت ملی و ترقی خواه اعلام می‌کنند. اخبار دروغ و غلط در باب اوضاع سیاسی اقتصادی و اجتماعی ایران منتشر می‌نماید. البته، منافی که از واردات آلمان به ایران به سرمایه‌داران آلمانی می‌رسد مانع از آن است که در روزنامه‌های بورژوازی سطری راجع به چگونگی زندگانی دهقان و کارگر ایران نوشته شود، از جنایت‌کاری‌ها و خیانت‌های حکومت رضاخان سخنی رانده شود.

یگانه تکیه گاه حکومت رضاخان امپریالیسم انگلیس می‌باشد. برای سرکوبی مخالفین و برطرف نمودن آنها امرای لشکر و مأمورین حکومت، نه فقط از جنایت‌های علنی خودداری نمی‌کنند، بلکه از ترور نمودن مخالفین نیز باکی ندارند. حقوق ملت به کلی ربهوده شده، از آزادی قلم آزادی بیان آزادی مجامع و آزادی‌های معمول به دیگر هیچ اثر و نشانی در ایران حالیه نیست. کار رشوه و دزدی در دستگاه حکومت به منتهی درجه توسعه یافته، اوضاع اجتماعی دهاقین به حدی رسیده که آنها را به نان شب محتاج و به غلامی ارباب مجبور نموده [است]. زندگانی کارگران، مخصوصاً کارگران معادن نفت جنوب، شباهت به زندگانی کارگران دوره‌ی ماقبل کاپیتالیسم [است] انگلیس در ممالک مستعمره هیچ حقی برای خواهران و برادران

کارگر ما قائل نیست.

بر خلاف تمام افسانه‌هایی که در روزنامه‌های آلمان در باب حکومت ملی رضاخان نوشته شده، بالأخره بر ملت ایران معلوم شد که سیاست امپریالیست [کذا] انگلیس از برقراری رضاخان در ایران چه در خیال داشت و چه نتیجه گرفت: نتیجه اطاعت مطلق حکومت ایران در مقابل میل امپریالیست انگلیس و تحت‌الحمایه بودن ایران است.

اجازه‌ی هواپیمایی طیارات انگلیس در خاک ایران و حق فرود آمدن آنها بهترین کمک برای پیاده کردن قشون در موقع جنگ بر ضد سویت روسیه می‌باشد. رضاخان این حق فرود طیارات انگلیس را در خاک ایران تصویب و حاکمیت ایران را [پایمال؟] کرد.

پول‌های رشوه که امپریالیست انگلیس به عده‌ای از وزرای ایران برای عقد قرارداد ۱۹۱۹ و مخارجی که حکومت بریتانیا برای تهیه و نگاهداری پلیس جنوب نمود، و پول‌هایی را که برای پرواگاندا در موقع جنگ بین‌المللی بین وزرا و امرای ایران تقسیم کرد، حال از طرف رضاخان به نام قرض دولتی [تحمیل] به دوش ملت ایران گردیده [است]. نقشه کشیدن خط آهن از جنوب به شمال ایران [کوبنده؟]ترین پیشرفتی است که امپریالیست انگلیس برای مقاصد نظامی خود به عمل آورده است. از حیث منافع اقتصادی اهمیت این خط آهن برای ایران بالنسبه هیچ است.

تمامی این عملیات که به‌طور نمونه ذکر نمودیم دلیل بر آن است که رضاخان، این دست‌نشانده‌ی انگلیس، این خائن پست فطرت، قدم به قدم با خیالات امپریالیست انگلیس همراه [شده]، و حق حاکمیت و استقلال ایران را بر باد داده است.

مسافرت تازه‌ی وزیر دربار رضاخان قاتل بیست نفر دهقان بی‌تقصیر، تیمورتاش، به لندن نیز برای ارتباط خیالات خائنانه رضاخان و امپریالیست انگلیس بوده است. ما به نام طبقه‌ی کارگران و دهاقین انقلابی ایران و به نام برادران ما که در راه آزادی کشته شده‌اند صدای خود را بلند کرده، به پذیرایی این شخص خائن و جانی از طرف اولیای امور آلمان پروتست

می‌نماییم، و از توده‌ی زحمتکشان و منورالفکرهای آلمان تقاضا داریم که با ما در این پروتست شرکت نمایند.  
فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران، حوزه‌ی آلمان

اهمیت جاه و جلال دربار سلطنتی رضاخان، چپاول امرای لشکری، غارت اعیان و اشراف بیشتر است تا تأمین زندگانی اطفال بی‌بضاعت گرسنه که در کوچه و بازارهای شهرها و دهات ایران از فقر و ناخوشی در حال جان دادن هستند؟

از ایران به ما می‌نویسند!

### حجازی قربانی ارتجاع سیاه رضاخان

در اوایل ماه اوت ۱۹۲۸ (امرداد ۱۳۰۷) یکی از کارکنان فعال فرقه‌ی کمونیست ایران با کمال رشادت و شجاعت در زندان و سیاه‌چال کشیف رضاخان «شاهنشاه عدالت‌گستر» ایران بعد از [فشارهای؟] سخت و ظالمانه در طهران کشته شد. این کارگر جوان انقلابی رفیق حجازی بود.  
مرتضی حجازی در سال ۱۲۸۱ هجری از یک خانواده‌ی فقیر متولد شد. تحصیلات ابتدایی خود را به‌زحمت در مدارس طهران به اتمام رساند. اما، وضعیت پریشان و سخت معیشت خانوادگی او را مجبور کرد که به‌زودی داخل کار شود. بنابراین در بحبوحه‌ی جوانی، یعنی در سن ۱۶ سالگی، داخل در مطبعه و مشغول کار شد. شغل حجازی حروفچینی بود، اما سواد و معلومات و پشت‌کار و انتظام در [کار؟] به زودی او را میان کارگران ممتاز ساخت. این اوقات کار حجازی مصادف با جنبش کارگری در ایران و جنگ عمومی و انقلاب اکتبر روسیه بود. بنابراین، کارگران مطابع جداً قانون هشت

ساعت کار روزانه و تشکیل اتحادیه و اضافه‌مزد و نظام‌نامه‌ی کار را از صاحبان مطابع مطالبه می‌کردند، و برای دریافت این حقوق اعتصاب کردند. (سال ۱۹۱۹) با وجود فشار پلیس و حکومت وقت کارگران مقاومت کرده، و بالأخره یک نظام‌نامه‌ی کارگری از طرف حکومت نوشته شد، و هشت ساعت کار در مطابع تثبیت شد. در این اعتصاب رفیق حجازی در صفوف اول اعتصابات قرار داشت. بایستی ذکر نمود که این اعتصاب کارگران مطابع با سخت‌ترین شرایط و موقعیت بوجود آمد، زیرا که این موقع دوره‌ی تسلط و دیکتاتوری رثوق‌الدوله و رژیم قرارداد و سلطه‌ی سیاست انگلیس بود. در این اوقات قشون انگلیس سرتاسر ایران را فرا گرفته و هر جنبش انقلابی با شدیدترین وضعی مجازات و متهم به بالشویکی می‌شد. در تاریخ نهضت کارگری ایران این اعتصاب اولین تظاهر قوا و فهم کارگری و مبارزه‌ی طبقاتی در ایران است.

حجازی از این به بعد، با وجود جوانی، یکی از مجاهدین و پیشقدمان کارگران مطابع شد، و همین که در سال‌های ۱۳۰۰ و ۱۳۰۲ (۲۳-۱۹۲۱) نهضت‌های [۹] و کارگری و تشکیلات حزب کمونیست ایران رو به پیشرفت و ترقی گذاشت سیمای جوان و جسور حجازی در میان این نهضت شروع به درخشیدن کرد. در حقیقت حجازی یکی از مؤسسين اولیه‌ی فرقه و اتحادیه و پیشاهنگ مبارزه‌ی طبقاتی بوده است.

به‌زودی حجازی یکی از اعضای هیئت‌رئیس‌هی کارگران مطابع شد، و در تمام اعتصابات و نمایش‌ها و اجتماعات نطق و خطابه ایراد نموده، کارگران را به حقوق و منافع طبقاتی خود آگاه می‌ساخت. حجازی در احزاب دیگر ایران مانند اجتماعيون (سوسیالیست) نیز یکی از مبارزین و عناصر دست‌چپ [سوسیالیست] های ملی و دموکراسی بود، و به زودی دارای احترام و محبوبیت زیاد در میان کارگران و توده شد. رفیق حجازی، با وجود وضعیت سخت معیشت و کار زیاد روزانه، شب‌ها و ساعات بیکاری را مشغول تهیه‌ی روزنامه [۹] برای کارگران و مقالات و لوایح سیاسی و اجتماعی می‌شد، و حتی اخیراً [مشغول به ۹] تدریس مسائل سیاسی و اقتصادی به زبان ساده جهت

کارگران بود. مقالات [بسیار؟] عمیق حجازی راجع به حیات و شرایط کار و سختی معیشت کارگران بیشتر در روزنامه‌ی حقیقت و اقتصاد ایران منتشر شده است. در حوزه‌ی تناثر هم رفیق حجازی شرکت کرد. چندین مرتبه در طهران به منفعت اتحادیه‌ی کارگران مطابع نمایش ترتیب داد. این کارهای [؟] آور و شرایط نامناسب زندگی که بیشتر کارگران جوان و بچه‌سال مطابع طهران دچار آن هستند رفیق حجازی را به کلی ضعیف و مریض ساخت. [شور] و شوق به کار نمی‌توانست حجازی را از مساعی خود بازدارد.

پاییز سال ۱۳۰۴ (۱۹۲۵) که رضاخان نقشه‌ی سلطنت و دیکتاتوری خود را می‌کشید و کشمکش بین توده و او شروع و منجر به اغتشاشات و توقیف صدها و هزاران افراد مرد و زن [شد]، که به مجلس و دوایر دولتی حمله کرده [بودند؟ این امر] باعث قتل چندین نفر مرد و زن بی‌گناه گردید. در ضمن این توقیف، یک عده از رهبران و مبارزین اتحادیه‌ها و عناصر کارگر و کمونیست نیز در محبس تاریک نظمی [؟] دچار توقیف شدند، و بالأخره پلیس تشکیلات کمونیستی را به دست [آورد؟]. یکی از اشخاصی را که به شدت تعقیب می‌کرد حجازی بود. در این موقع رفیق حجازی مخفی شد تا اینکه در اثر انقراض سلطنت قاجاریه و عفو عمومی [دیگر بار؟] آشکار و علنی شد، ولی معذک نتوانست در ایران بماند و به جماهیر شوروی مسافرت کرد، و در یکی از مطابع تاجیکستان مشغول کار و چند روزی هم خود را معالجه نمود. این مسافرت مدت یک‌سال طول کشید.

شور و شوق عملیات و فعالیت انقلابی باز رفیق حجازی را آزاد نگذاشت. با وجود فشار سخت رژیم وحشیانه قزاقی رضاخان حجازی اوایل سال ۱۹۲۷ به ایران مراجعت کرد و به تعقیب فعالیت انقلابی [؟] خود پرداخت. حجازی کمک زیادی به اجتماع اتحادیه‌ی کارگران مطابع، که در اثر ارتجاع سال ۱۳۰۴ تقریباً منحل شده بود، کرده، و با مساعی و زحمات زیاد دوباره افراد را جمع و شروع به کار نمود. [در] این اوقات با [وجود] ارتجاع سیاه در زیر تضيیقات پلیس و جاسوس‌های رضاخان، حجازی یک فعالیت باورنکردنی در کارهای حزبی بروز داده، و به زودی یک عامل مهم تشکیلات مخفی

حزب کمونیست ایران گردید. امسال (۱۳۰۷) حجازی از طرف کارگران ایران نماینده در کنگره‌ی چهارم بین‌المللی سرخ اتحادیه‌های کارگران انتخاب شده، و به مسکو مسافرت کرد. اوقات مسافرت حجازی مصادف با اول ماه مه و جشن و نمایش عظیم کارگران طهران و انزلی و عملیات ظالمانه‌ی رضاخان برای ایجاد پارلمان فرمایشی و ارتجاعی هفتم شد. بواسطه خیانت بعضی از کارکنان اتحادیه و عناصر [؟] تأمینات نظمی یکی از عاملین مهم این هیجانات حجازی را تشخیص داده، و نوکرها و مزدوران اداره‌ی جاسوسی اداره‌ی رضاخان مثل گرگ در کمین حجازی بودند. به محض اینکه مشارالیه به رشت وارد شد با کمال سببیت به روی طعمه‌ی لذیذ و قیمتی خود افتاد. او را به محبس طهران بردند. در عرض سه ماه حجازی را به بدترین وضعیات به حبس تاریک نگاه داشتند. از هیچ چیز فروگذار نکردند. روی سر او را چندین روز یخ گذارده زیر پای او را متصل آب ریختند. او را کتک زیادی زدند که اسرار فرقه و عملیات خود را بروز دهد و همدستان خود را نشان دهد. اما رفیق، حجازی کمال استقامت را به خرج داده، تسلیم عمال حکومت ظالم پهلوی نشد. با این فجایع و شکنجه و عذاب، بالأخره حجازی را معدوم کردند. در موقعی که حجازی محبوس بود در اثر [؟] و مرض سابق و شکنجه‌ای باورنکردنی، به کلی فاقد قوه و فوق‌العاده در تعب بود. حتی مأمورین و عمال سنگدل و بی‌رحم رضاخان را [متأثر] کرده، به رضاخان گفتند: «حجازی در زیر این شکنجه‌ها معدوم خواهد شد.» [اما؟] ناجی توانای ارتجاع گفته بود: «اگر هم می‌میرد باید در حبس بمیرد.» [برخی؟] اظهار می‌نمایند که حجازی چقدر مهم و تا چه درجه اسباب خوف حکومت پهلوی بوده است.

گرچه اعدام حجازی یک ماتم و عزای بزرگ طبقه‌ی کارگر ایران و فقدان تاریخی برای فرقه‌ی کمونیست ایران است، ولی یک [کار؟] بزرگ این فرقه است که مثل مدرسه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی در عرض چند سال تشکیل و در عمر کوتاه خود توانسته چنین مبارز فداکار و فهیمی در عرصه‌ی سیاست به وجود آورد. اعدام حجازی یک مسئله‌ی اتفاقی و ساده نیست. این مسئله

یک امر تاریخی و قابل دقت است که کارگر ایرانی داخل مبارزه‌ی جدی بر ضد حکومت ارتجاعی ملاکین و پهلوی شده، حقوق خود را مطالبه می‌نماید. اعدام حجازی معلوم می‌دارد که طبقه‌ی کارگر حاضر است آزادی و استخلاص خود و مملکت را از چنگال رژیم ارتجاعی پهلوی و ارباب‌های او، حکومت بریتانیا، به‌زور مبارزه و جانفشانی به دست بیاورد.

اعدام رفیق حجازی تأثیرات [شدیدی؟] در میان طبقات انقلابی و زحمتکش ایران ایجاد کرد. گرچه حکومت سیاه رضاخان هرگونه نمایش و اجتماع را برای تشییع و تدفین جنازه‌ی حجازی جلوگیری کرد، ولی کارگران و هم‌فکرهای او در مجامع و مجالس مخفی جلسات مخصوص به یاد این قربانی طبقه‌ی کارگر تشکیل دادند. در روزنامه‌های [مسکو و بادکوبه مقالاتی راجع به او نوشته شده، و اتحادیه‌ی جوانان کمونیست انگلیس اعتراض‌نامه‌ای بر ضد این اقدام جنایتکارانه منتشر نمود. در بادکوبه شب ماتم عظیمی از طرف معاونت بین‌المللی انقلابیون تشکیل داده شد. انقلابیون و کمونیست‌های ایرانی در این محفل قسم یاد کردند که انتقام حجازی را از جلادان و قاتلین حقیقی حجازی بگیرند.

ما تمام کارگران دنیا و تشکیلات کارگری و انقلابی اروپا و امریکا را به هم حسی برادرانه و پروتست سخت به عملیات حکومت سیاه رضاخان، که خود را نماینده فاشیزم و مزدور سیاست امپریالیزم انگلیس می‌داند، دعوت می‌کنیم.

زحمتکش، طهران، مهرماه ۱۳۰۷

شرح فوق به‌خوبی نشان می‌دهد که حکومت استبدادی ایران برای قتل و اعدام عناصر آزادی‌خواه و کارگران انقلابی از هیچ نوع جنایتی فروگذاری نمی‌نماید.

بیست سال بعد از انقلاب مشروطیت، امروزه دوره‌ی ناصری کاملاً تجدید شده است. دوره‌ی زحمتکش و تمام عناصر انقلابی ایران که برای آزادی ایران از چنگال استبداد و تسلط اجنبی خود را برای هر نوع زجر و شکنجه مهیا نموده است، نام و نشان این فداکاران انقلاب را از صفحه خاطر محو

نخواهند نمود. این قسم شکنجه‌ها برای فقرا و کسبه‌ی ایران تازیانه بوده، بغض و عداوت آنها را نسبت به حکومت رضاخان و طبقه‌ی اشراف ایران زیادتر می‌نماید. ما نیز به نوبه‌ی خود سوگند یاد می‌نماییم که انتقام این فداییان انقلاب را از قاتلین آنها بکشیم. حکومت رضاخان و طبقه‌ی اشراف ایران خاطر جمع باشند که هر قطره خون گران‌بهای انقلابیون ایران ریخته شود دست قهار زحمتکشان ایران آنها را بلاانتقام نخواهد گذاشت.

امروز یکی از ما، فردا هزارتا از شما.

زاماداران کنونی ایران سیاست جابرانه‌ی خود را منحصر به ایران ننموده، بلکه در خارج ایران هم سعی می‌نمایند که عناصر انقلابی را دچار مشقت و آنها را سرکوبی نمایند. اخیراً اداره‌ی پلیس فرانسه، بلژیک و آلمان به دستور حکومت‌های خود و کمک جاسوسان ایرانی عده‌ای از ایرانیان را تحت استنطاق در آورده، راجع به انتشارات و لوایح حزب جمهوری انقلابی ایران سؤالاتی نموده‌اند، و حتی در شهر برلن یک عضو فعال را بواسطه‌ی اینکه عقاید سیاسی خود را راجع به حکومت ایران اظهار و عملاً بر ضد حکومت اقدام نموده است با کمک پلیس محل از برلین تبعید نمودند.

ما نیز با سایر برادران ایرانی که برای پروتست بر ضد این اقدام جابرانه قیام نموده‌اند همصدا شده آنان را برای مبارزه با حکومت ارتجاعی رضاخان دعوت می‌نماییم.

حکومت ایران که مانند سگِ هار انقلابیون را تعقیب می‌نماید سعی می‌کند، همانطوری که در ایران آزادی‌خواهان و انقلابیون را مورد شکنجه و عقاب قرار می‌دهد، در خارجه هم ایرانیان آزادی‌خواه را در به در و بی‌خانمان نماید. اولیای حکومت امروزه بایستی بدانند که تمام این اقدامات به هیچ وجه موجب ترس و واهمه‌ی عناصر انقلابی را فراهم نساخته، بلکه آنها در هر نقطه‌ی دنیا که باشند از اقدام عملی بر ضد این حکومت دست برنداشته و در مبارزه با این اساس پوسیده از هیچ قسم جان‌فشانی فروگذار نخواهند نمود.

### سیدعلی را بپا

کار جاسوسی در داخله‌ی ایران به جایی کشیده که هیچ‌کس از نزدیکان خود هم مطمئن نیست، و از همین جهت هم کسی جرأت نفس کشیدن ندارد. از چندی به این طرف این کار در خارجه هم رواج پیدا کرده، و سفارت‌خانه‌ها و بعضی از اعضای شیرین‌زبان آن که به کاسه‌لیسی مشهورند در شهرهای اروپا این در و آن در زده با کمال مهارت به کمک پلیس مشغول پاییدن و تعقیب ایرانی‌های مقیم خارجه می‌باشند؛ و مخصوصاً بعضی از این جاسوس‌ها که تنه‌ی خود را به لشی و بی‌غیرتی زده‌اند گوی سبقت را از سایر رفقای خود ربوده، جدیت مخصوصی در این امر به خرج می‌دهند. لذا، بر هر آزادیخواه و انقلابی مقیم اروپا لازم است که در هر مورد شرط احتیاط را از دست نداده، به کلمات شیرین این اراذل‌گول نخورند. ما توجه جمیع رفقای انقلابی را به این اشخاص جلب نموده خاطر نشان می‌نمایم سیدعلی را بپا.

### مجسمه‌ی رضاخان

به قراری که جراید ایران خبر می‌دهند، کمپانی نفت جنوب اخیراً در شهر محمره [خرمشهر] با مخارج سی و پنج هزار تومان مجسمه‌ی رضاخان را نصب نموده است. آیا نصب مجسمه‌ی رضاخان از طرف حکومت انگلیس (به‌طوری که همه می‌دانند، تمامی سهام نفت جنوب در دست خود حکومت انگلیس می‌باشد و بنا و علیهذا بانی این مجسمه هم حکومت انگلیس است.) دلیل بر این نیست که رضاخان نوکر مطیع و سگ باوفای انگلیس‌هاست؟ با آنکه هنوز بعضی از منورالفکرهای ساده‌لوح ما، که دم از شرافت ملی می‌زنند، این مسئله را دلیل بر تجدید عظمت ایران می‌دانند (؟) لایق رضاخان همین است که انگلیس‌ها برای او مجسمه بسازند نه ملت ایران. راستی که سرمایه‌داران انگلیسی مردمان قدرشناسی می‌باشند.

۲۲ ژوئیه ۱۹۲۷

### ورود کنگره‌ی ملی هند در جمعیت ضدامپریالیزم

مطابق مکتوبی که رئیس کنگره‌ی ملی هند به کمیته‌ی اجرائیه جمعیت ضدامپریالیزم نوشته [است]، کنگره‌ی ملی هند رسماً ورود خود را به جمعیت اعلام داشته، و اظهار امیدواری می‌نماید که در آتیه‌ی نزدیکی روابط ملیون هند با سایر ملل زبردست برای مبارزه مستحکم تر گردد.

### ورود حزب اجتماعیون ایران در جمعیت ضدامپریالیزم

حزب اجتماعیون ایران بوسیله‌ی مکتوبی که از سلیمان میرزا [اسکندری] به دارالانشای جمعیت رسیده [است] از عدم شرکت نماینده‌ی حزب اجتماعیون در کنگره‌ی بروکسل [فوریه‌ی ۱۹۲۷] اظهار تأسف نمود، و تصمیم اجرائیه‌ی مرکزی حزب اجتماعیون را برای ورود در جمعیت ضدامپریالیزم اعلام می‌دارد.



## نقد یک کتاب

### ۱. تحریف آگاهانه‌ی تاریخ<sup>۱</sup>

ستمگران اقتصادی، سیاسی، و فرهنگی (از جمله ستمگران ایدئولوژیک) همواره در طول تاریخ کوشیده‌اند تاریخ را به سیاقی بنویسند که طی آن گفته‌ها و کرده‌های خویش را پاکیزه و موجه جلوه دهند، و آن دیگران را سیاه و تباه کننده. بدین سان تا پیدایش سبک علمی تاریخ‌نویسی و تاریخ‌شناسی، آنچه ستمگران می‌نوشتند یا می‌دادند بنویسند، نه فقط عاری از علمیت، که کوششی بود در جهت ارائه‌ی یک نظر خاص از آنچه در روند حکومت ایشان گذشته بود. البته، بودند کسانی که در خدمت زر نمی‌ایستادند و با کوشش‌های فردی خویش در راستای روشن کردن تاریخ آنچنان که رُخ داده بود یا آنچنان که خود دیده بودند، و مستقل از قدرت حاکم تحلیل کرده بودند، گام می‌زدند. علی‌رغم انکشاف و تفکر علمی در تاریخ‌نگاری و تاریخ‌شناسی هنوز هم نمی‌توان گفت که اقدام در این جهت به کلی فارغ از مقاصد فردی، جمعی، یا خالی از تحریف و توجیه، و رها از قید و بندهای ایدئولوژیک است. بهترین دلیل بر تداوم تاریخ رسمی همین است که همه‌ی حکومت‌ها از دسترسی تاریخ‌نگاران و تاریخ‌شناسان به همه‌ی بایگانی‌های کشوری جلو می‌گیرند، و در پاره‌ای از ممالک و برخی از موارد، دست‌یابی به کُل یا بخشی از بایگانی‌ها هرگز اصولاً اجازت نمی‌یابد.

---

۱. این متن بازنویسی کوتاه‌شده‌ی نقدی است بر کتاب حمید احمدی، تاریخچه‌ی فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران و «گروه ارانی»، برلین، ۱۳۷۱، که در آرش. (ش.ش ۳۰ و ۳۲، ۱۳۷۲) منتشر کردم. اسناد این کتاب در صحت این نقد تردیدی باقی نمی‌گذارند. خ.ش.

اما، متأسفانه این شیوه‌ی سرکوب تاریخی تنها از سوی حکومت‌ها اعمال نمی‌شود؛ صاحبان دیگرگونه‌های قدرت نیز با استفاده از همین شیوه‌ی سرکوب مانع شناخت تاریخی گذشته‌های دور و نزدیک می‌شوند. از همین روست که بازنگری در تاریخ و کوشش خستگی‌ناپذیر برای دستیابی به اسناد و مدارک تاریخی در بایگانی‌ها، کتابخانه‌های عمومی و خصوصی، مصاحبه با کوشندگان سیاسی، با تکیه به شیوه‌های علمی تاریخ (شفاهی)، و امثالهم، از الزامات کار تاریخ‌نگاری و تاریخ-شناسی است، و بازنگری در پرتو این نوع اقدامات بلاانقطاع امری ضروری برای شناخت تاریخ گذشته است.

گفتن ندارد که امر تاریخ‌نگاری و تاریخ‌شناسی در ایران، همانند همه‌ی دیگر امور، زیر فشار فرهنگ استبدادی استعماری دستخوش انحرافات فاجعه‌آمیزی شده است. در دوران معاصر نگون‌بختی مردم ما در این زمینه به‌ویژه مکتور بوده است. از یک سو، زورمندان و توانمندان ایرانی و انیرانی با دخالت‌های مداوم خویش مردم ایران را از تعیین آگاهانه‌ی سرنوشت خویش محروم ساخته‌اند، و از دیگر سوی، احزاب و گروه‌ها، و حتی افراد شرکت‌کننده در مبارزات ضداستبدادی و ضداستعماری نیز (که با تکیه به قدرت مردم، یا برای تکیه به آن، به میدان آمده و در جهت کسب قدرت حکومتی کوشیده‌اند) سخت در تلاش بوده‌اند تا به روی اشتباهات، کجروی‌ها، ندانم‌کاری‌ها، و به‌ویژه خیانت‌های دانسته و ندانسته‌ی خویش، پرده‌ی استتار بکشند. در همین راستا، گروه‌های مُدعی قدرت، همانند صاحبان قدرت، همواره عامدانه یا به نوشتن «تاریخ» رسمی گروه یا حزب خود دست یازیده‌اند، یا با معدوم کردن اسناد و مدارک سازمانی و فردی خویش، یا پنهان نگاه داشتن آنها از دسترس تاریخ‌نگاران و تاریخ‌شناسان، تلاش کرده‌اند تنها قصه‌ی سحرآمیز خویش را به گوش قربانیان قدرت‌طلبی‌های خود برسانند.

دسته‌ها، گروه‌ها، و حتی افراد سیاسی، به‌بهانه‌ی پرهیز از دستیابی اسناد و مدارک آگاهی‌بخش و مدد رسان به تاریخ‌شناسی، و لذا برای سرکوب آگاهی

تاریخی مردم، اگر نه همواره، که در غالب اوقات، هم‌دست و شریک جرم صاحبان قدرت بوده‌اند.

نگون‌بختانه، خاطره‌نویسان عصر حاضر نیز به‌ندرت توانسته‌اند خویشتن را از قید و بند سنتی تحریف تاریخ رها سازند. نگاهی به خاطره‌هایی که پس از سقوط رژیم سلطنتی نشر یافته‌اند، نشان می‌دهد آنچه مدّ نظر مدعیان شکست خورده‌ی قدرت بوده است، کمتر آگاهانیدن مردم، و بیشتر خودستایی و توجیه کرده‌ها و گفته‌های خویش، از یک سو، و لجن مالی رقبای خود، از دیگر سوی بوده است.

بدین سان، روشن می‌شود که امر تاریخ‌نگاری و به‌ویژه تاریخ‌شناسی کوششی رنج‌آور، بی‌ارج و غالباً افسردگی‌زاست. این امر به‌ویژه در مورد نهضت چپ، که ده‌ها سال اسیر یک قدرت نیرومند جهانی بود، صادق بوده است. تاریخ چپ، تا آنجا که نوشته می‌شد، چیزی بیش از یک تاریخ رسمی با اجازه و از دیدگاه حکومت شوروی نبود، که به دست کارشناسان روسی یا غربی یا عمّال ایرانی آنان نوشته می‌شد. اسناد و مدارک آن در پس دیوارهای بلند تحت محافظت پاسداران قدرت مطلقه‌ی «پرولتاریا» یا مخالفان آن (و در اینجا هر دو شریک بودند) «حراست» می‌شد. بتر اینکه، منش فکری این مکتب خاص که امروز به استالینسم معروف است - شیوه‌ای که متأسفانه تنها به شاگردان رسمی آن محدود نمی‌شود! - در پیوند با خوی غیرعالمانه و متعصب، و در عین حال غیرمنصف، حاکم بر فضای فرهنگ استبدادی و استعمارزده‌ی ایران، مانع از آن شده است که کوشش‌های پراکنده‌ای که در جهت شکستن این سدّ سکندر انجام گرفته است، به بار نشیند، چه رسد به اینکه نتایج ژرف و درازمدت بر جای گذارد.

افزون بر این، هرگاه یکی از شاگردان همان مکتب که به لحاظ سرخوردگی شخصی یا شکست مرحله‌ای سازمان سیاسی‌اش از یکی از این دسته‌ها کنار می‌کشد، می‌کوشد با نگارش خاطرات خویش یا نگارش «تاریخ»، از طریق خودستایی و ناسزاگویی به دیگران (رقیبان و یا فریب‌دهندگان)، یا کرده‌ها و گفته‌های خود را در چهارچوب آن سازمان

شکست خورده به بوته‌ی فراموشی بسپارد، یا بکوشد «هویت» تازه‌ای برای خود دست و پا کند. نوشته‌های خلیل ملکی، احسان طبری، انور خامه‌ای، اردشیر اوانسیان و سرانجام کیانوری از شناخته‌شده‌ترین این نوع «تاریخ‌نگاری» است.

تاریخچه‌ی فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران و «گروه ارانی» نوشته‌ی حمید احمدی، متأخرترین کوشش در این سواست.

احمدی که تا هنگام نگارش کتاب یادشده آموزش سیاسی خود را در چهارچوب حزب توده، تحت رهبری مطلقه‌ی نورالدین کیانوری (یعنی مُهلک‌ترین نوع استالینسم ایرانی)، دیده بود، در پیشگفتار کتاب مدعی می‌شود که هدف او «عمدتاً باز نمودن ابعاد تحریف‌ها و آشنایی با واقعیت‌های مکتوم مانده‌ی» (ص پ) تاریخچه‌ی جنبش مورد بحث در کتاب است، زیرا «محافل و نیروهایی» کوشیده‌اند «با نوشته‌ها و گفته‌های» خود «نگذارند واقعیت‌های درست این تاریخ [چپ] بر مردم ایران معلوم گردد. تحریفات و ابهامات گسترده - از موضع چپ و راست - سبب شده که حتی دقیق‌ترین و با حسن‌نیت‌ترین مورخان و نویسندگان [که احمدی معلوم نمی‌دارد کدام‌اند؟] دچار سردرگمی شوند.» (ص پ). او، بدون ذکر نام‌های مشخص و با طرح اتهامات مبهم، همه را با چوب «جدی نبودن» تاریخ‌نگاری‌شان به یکسان می‌زند؛ همه را متهم می‌کند که «در واقع عمده‌تاً به نرخ روز در این باره قلم زده‌اند... زیرا نه می‌خواستند و نه می‌توانستند!» [پی‌کاو و نکته‌یاب، در این راستا پژوهش کنند.] او برخی دیگر را، باز بدون ذکر نام، به «رونویسی یا نقل و تکرار - دانسته یا نادانسته - برخی از همان نوشته‌ها و اظهارنظرهای تحریف شده» متهم می‌سازد، که از همین رو «عملاً نتوانسته‌اند صحنه‌های روشن [!] دوره‌های تاریخ را با واقع‌گرایی ترسیم کنند... برخی از این دسته با برخورد پولتیک و حرکت از دیدگاه‌های صرفاً سیاسی به سهم خود به اغتشاش فکری موجود در این زمینه بیشتر دامن زده‌اند.» (ص ت). پس، احمدی مدعی است که کوشش او «کنکاش پیرامون تاریخچه‌ی فرقه‌ی

جمهوری انقلابی ایران و گروه ارانی» است که «متأسفانه تاکنون زیر آوار انواع تحریف‌ها و کژنگری‌های آگاهانه و ناآگاهانه ناشناخته مانده است.» (صص ت، ث)

اگرچه وی در این اثر هیچ‌گاه تز کتاب خود را به صراحت بیان نمی‌کند، و آن «تحریف دانسته یا نادانسته» را دقیقاً ریخت‌بسته (فورموله) اظهار نمی‌دارد، اما از لابلای اتهاماتی که به همه وارد می‌آورد، تزش سرانجام به این نکات اساسی خلاصه می‌شود:

الف) دکتر تقی ارانی کمونیست نبود، عضو حزب کمونیست هم نبود، بلکه همراه با مرتضی علوی و احمد اسدوف (که نامش را به لحاظ «تحریف‌زدایی» با روس‌زدایی به «اسدی» بدل می‌کند) فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران را تأسیس کرد.

ب) فرقه‌ی مزبور کمونیستی نبود، بلکه سوسیال دموکرات بود، یعنی با «شرکت»ش در کنگره‌ی بروکسل اترناسیونال سوسیال دموکرات، رویاروی حزب کمونیست قرار می‌گرفت و مورد حمله‌ی آن حزب و بین‌الملل سوم قرار داشت.

ج) دکتر تقی ارانی یک گروه کوچک تشکیل داده بود.

د) دکتر تقی ارانی، که نخستین نشانه‌ی پیدایش تفکر «ماتریالیسم دیالکتیکی» اش در جوانی در سال ۱۳۰۴ پدید آمد، از «مارکسیسم به‌مثابه متدولوژی تحلیل مسائل سیاسی اجتماعی» استفاده می‌کرد و تحت تأثیر روانشناسی فروید بود (صص ۳۲-۳۱). (او، بدون اینکه بداند «ماتریالیسم دیالکتیکی» ربطی به مارکسیسم ندارد و از ابداعات استالین پس از مرگ لنین است، قسمت دوم را از «کشفیات» خود معرفی می‌کند!). (در این مورد نگاه کنید به بخش دوم این مقاله در پایین.)

ه) خط فکری و سیاسی ارانی یعنی «انقلاب ملی و جمهوری دموکراتیک ایران» که از سال ۱۳۰۴ توسط او و «یاران او» مطرح شده بود، «عملاً به یک

---

۱. او چندی بعد در مقاله‌ای تحت عنوان «ارانی کمونیست نبود» (آدینه، ش ۸۸، ۱۳۷۲) سرانجام این تز را به صراحت بیان داشت.

رویاریویی ایدئولوژیک سیاسی شش ساله بین دو سازمان چپ ایران (سوسیالیستی و کمونیستی) در آن سال‌ها منجر شده بود، و همچنین عملاً موجب انشقاق نظری - سیاسی در درون حزب کمونیست ایران گردید. از همین رو، یکی از «هدف‌های» انتشار ستاره‌ی سرخ، ارگان تئوریک حزب کمونیست ایران، «به‌نوعی تقابل سیاسی - تبلیغی علیه فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران و جریان جدید فکری در درون کمیته‌ی مرکزی ح.ک.ا. بود.» (ص ۴۷). (و تماس و مناسبات دکتر ارانی با کمینترن و معرفی او به‌عنوان یکی از تشکیل‌دهندگان حزب کمونیست ایران از بحث‌انگیزترین و در عین حال مغشوش‌ترین مباحث تاریخچه‌ی گروه ارانی است.

با اینکه تحریف‌های بسیار و انتحال / سرقت متن (Plagiat) سراسر نوشته‌ی احمدی را فراگرفته است، در این نقد تنها به چند مسئله‌ی اساسی خواهیم پرداخت.

\* \* \*

احمدی می‌نویسد که فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران در اثر «مناسبات دوستی و فکری این سه دانشجو [یعنی ارانی، علوی، و اسدوف] پدید آمده بود (ص ۷)، و خواننده را به پانویس شماره‌ی ۲۹ (ص ۱۵۶) رجوع می‌دهد. از این رو، خواننده‌ی جست‌وجوگر امیدوار می‌شود که منبع این ادعا را در آنجا خواهد یافت. اما، افسوس، چنین منبعی در آنجا اعلام نمی‌شود؛ پس روشن می‌شود که خواننده باید فرضیات و توهمات احمدی را به جای واقع تاریخی (فاکت تاریخی) بپذیرد. استفاده از «مناسبات دوستی و فکری» در اینجا برای لاپوشانی جریان فکری‌ای است که این سه دانشجو به آن گرایش شدید داشتند، یعنی کمونیسم.

از نوشته‌ی خود ارانی روشن می‌شود که «انجمن ایران» (یعنی سازمان علنی‌ای که از آن به‌طور سرّی فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران تشکیل شد) پس از قرائت مانیفست کمونیسم که توسط مرتضی علوی در اختیار او گذاشته شده

بود، پدید آمد.<sup>۱</sup> اینجا روشن می‌شود که این سه تن با برنامه‌ی ویژه‌ی ایجاد یک سازمان پیشخوان (فرونت اورگانیزیشن) «انجمن ایران» را پدید آورده بودند، تا بتوانند از آن طریق کادرسازی کنند، به‌ویژه آنکه، بنا بر گفته‌ی ارانی، مرتضی علوی «که از همه‌ی شاگردان انقلابی تر بود، داخل هیئت رئیسه شد.» ارانی می‌افزاید، با اینکه فرقه‌ی جمهوری انقلابی، که مخفیانه در درون «انجمن ایران» عمل می‌کرد، کمونیست نبود، اما دو نفر کمونیست (که جز علوی و اسدوف نبودند) و دو نفر «تا حدی سوسیالیست (پوررضا و مهدوی)» در آن فعال بودند. با توجه به شرکت علوی در هیأت رئیسه و با توجه به نحوه‌ی عمل کمونیست‌ها در سازمان‌های پیشخوان به‌سختی می‌توان تردید کرد که «انجمن ایران» و سپس فرقه جزو پیشخوان‌های کمونیستی نبوده باشند.

با تکیه بر همین توهمات است که او اظهار نظر می‌کند که اعلامیه‌ای که از آن فرقه در جلد ششم اسناد تاریخی<sup>۲</sup> چاپ شده است، نه در پاییز ۱۳۰۶ (۱۹۲۷) که به «احتمال زیاد» پس از تاجگذاری رضاشاه منتشر شد، «اواخر ۱۳۰۴». چرا؟ او این ادعا را ثابت نمی‌کند؛ به‌علاوه، وی فراموش می‌کند که تاجگذاری رضاشاه در ۴ اردیبهشت ۱۳۲۵/۲۴ آوریل ۱۹۲۶ انجام گرفت. او همچنان به ویراستار اسناد تاریخی این ایراد را می‌گیرد (صص ۷-۸ و ۱۵۶) که سند مزبور را می‌بایستی نه در قسمت کمونیستی، که در بخش سوسیال دموکراسی به چاپ می‌رساند، زیرا آن فرقه یک جریان سوسیال دموکراسی بود. چه خوب بود احمدی این ادعاهای خود را با ارجاع دقیق به بایگانی وزارت خارجه‌ی آلمان که متأسفانه منابع آن را با دقت علمی به دست نمی‌دهد، اثبات می‌کرد، تا روشن شود که هم تاریخ سند ۱۳۰۵ بود و هم فرقه تحت تأثیر غیر کمونیست‌ها!

۱. «برگی از تاریخ از زبان ارانی»، آغازی نو، ش ۲۳-۲۴، فروردین ۱۳۷۲، ص ۲۳. اصل این مطلب سپس در کتاب زیر منتشر شد: حسین فرزانه، پرونده‌ی پنجاه و سه نفر، تهران، ۱۳۷۲، صص ۲۳۵ به بعد.

۲. اسناد تاریخی: جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی، و کمونیستی ایران، به کوشش خسرو شاکری، ۲۳ جلد، فلورانس و تهران، ۱۹۹۳-۱۹۶۹، جلد ۶، صص ۲۹-۱۲۸.

احمدی بر اساس این تحریفات اولیه می‌کوشد دیگر توهمات ذهنی و آرزوهای قلبی خود را به خواننده‌ی بی‌اطلاع تلقین کند. او می‌نویسد فرقه‌ی جمهوری انقلابی با احزاب سوسیال دموکرات اروپا و حزب سوسیالیست ایران (به رهبری سلیمان میرزا اسکندری) «ارتباطات و مناسبات» برقرار کرد، در حالی که کوچک‌ترین سندی برای این ادعای نادرست خویش به دست نمی‌دهد. از همین دست است شهرت «چهره‌ی شناخته‌شده‌ی سلیمان میرزا» نزد رهبران سوسیال دموکرات اروپا مانند کائوتسکی و ژان ژورس (که البته قبل از جنگ جهانی اول کشته شده بود). او برای این ادعا، به جای استناد به منابع اروپایی، به نوشته‌ی تبلیغاتی سرهنگ ساواک، زیبایی، که خود سندی در این مورد ارائه نداده است، تکیه می‌کند (ص ۹ و ص ۱۵۷).

تحقیقات وسیع نویسنده‌ی این سطور در سوسیال دموکراسی انقلابی ایران در بایگانی‌های مختلف اروپا نشان داده است که تنها سوسیال دموکرات‌های ارمنی ایرانی و فقط در یک مورد فرقه‌ی اجتماع‌یون عامیون (مرکز باکو) با سوسیالیست‌های بین‌الملل دوم در تماس بودند.<sup>۱</sup> رابطه‌ی سلیمان میرزا با سوسیال دموکراسی اروپا یا شناخت سوسیال دموکراسی اروپا از او تنها مخلوق ذهن افسانه‌پرداز احمدی است. او بنا بر تمایلات کنونی خود سخت می‌کوشد فرقه‌ی جمهوری انقلابی را به سوسیال دموکرات‌های اروپا متصل سازد. به دنبال همین نیت است که وی به جعل بزرگ دیگری دست می‌یازد: «بدین ترتیب در مدتی که سلیمان میرزا در برلن اقامت داشت، زمینه‌ی مشارکت آنان [یعنی او و پایه‌گذاران فرقه‌ی جمهوری انقلابی] در کنگره بروکسل، که از سوی جناح چپ سوسیال دموکرات‌های اروپا تشکیل شده بود، فراهم گردید.» (ص ۹، تأکید افزوده). او منبعی برای این ادعا ذکر نمی‌کند. او با سوءاستفاده از بی‌اطلاعی ایرانیان از تاریخ جریان‌های سیاسی

1. c chaqueri "The Role and Impact of Armenian Intellectuals in Iranian Politics," *Armenian Review*, 41, vol. 1988; (و پس از آن) idem, *Origins of Social Democracy in Iran*, Seattle, 2001.

و ترجمه‌ی فارسی آن: خسرو شاکری، پیشینه‌های اقتصادی-اجتماعی جنبش مشروطه و انکشاف سوسیال دموکراسی، تهران، اختران، ۱۳۸۴.

چپ اروپا، به یک مانور ناشیانه دست زده است. واقعیت‌های تاریخی کدام‌اند؟

نخست اینکه، حضور سلیمان میرزا در برلین پس از سفر او به مسکو بود که در ماه نوامبر ۱۹۲۷ برای شرکت در جشن دهمین سالگرد انقلاب اکتبر و آن هم در کنار فرخی یزدی، علی دشتی، حاج امین‌الضرب، سرمایه‌دار بزرگ ارمنی ایرانی، الکسان‌خان تومانیانتس، حاجی میرزا حبیب‌الله‌خان امین‌التجار به دعوت بین‌الملل کمونیست و حزب کمونیست شوروی صورت گرفته بود.<sup>۱</sup> اگر سلیمان میرزا از سوسیالیست‌های بین‌الملل سوسیالیست اروپایی بود یا با آنان نزدیکی داشت، محال بود که شوروی‌ها او را برای یک چنین مراسم مهمی دعوت کنند. هر کسی به تاریخ اختلافات کمینترن (و شوروی) و سوسیال دموکراسی آگاه بوده باشد، به این فاکت آگاه می‌بود.

اما، مهم‌تر از این، در این جعل، مغلطه‌ی بزرگ در مورد کنگره‌ی بروکسل است. چنانکه در جلد ششم اسناد تاریخی (صص ۳۲-۱۳۰) آمده است، کنگره‌ی بروکسل که رسماً علوی و اسدوف در آن شرکت جستند در ماه فوریه‌ی ۱۹۲۷ برگزار شد. این کنگره به نام «نخستین کنگره‌ی بین‌الملل بر ضد استعمار امپریالیستی» از سوی جامعه‌ی ضدامپریالیست (Liga gegen Imperialismus) برپا شد، که تحت رهبری کمونیست مشهور آلمانی (ویلی مونتسبرگ / Willi Muenzenberg) از کادرهای برجسته‌ی بین‌الملل کمونیست، ایجاد شده بود.<sup>۲</sup> نگاهی به مذاکرات کنگره‌ی جامعه‌ی مزبور و مقالات پیرامون آن نشان می‌دهد که این کنگره با همت کمونیست‌ها و برای

۱. در این مورد نگاه کنید به خاطرات ایرج اسکندری، جلد ۱، ص ۱۵؛ اسناد تاریخی، جلد ۶؛ خ. شاکری، پیشینه‌های اقتصادی-اجتماعی جنبش مشروطه و انکشاف سوسیال دموکراسی. (مطالبی که قرار بود در منبع پانوشت شماره‌ی ۵ مقاله‌ی اصلی بیاید در همین کتاب آمده‌اند.)

۲. خواننده‌ی علاقه‌مند می‌تواند به مقالات زیر رجوع کند:

W. Muenzenberg, "The First International Congress against Imperialist Colonisation," *International Press Correspondence*, no. 12, 4 Feb. 1927, pp. 246 ff; "The Brussels Congress of the League against Imperialism," *International Press Correspondence*, no. 71, 15 Dec. 1927.

ایجاد یک سازمان بین‌المللی پیشخوان در میان خلق‌های مستعمره ایجاد شده بود.

این کنگره با کنگره‌ی دیگری که نیز در بروکسل برگزار شد - اما پیش از یک سال و نیم پس از آن - کوچک‌ترین ربطی نداشت. کنگره‌ی بین‌المللی سوسیال دموکرات‌ها، که در تابستان ۱۹۲۸ در بروکسل منعقد شد و مورد حمله‌ی بین‌الملل کمونیست قرار گرفت<sup>۱</sup>، سومین گردهمایی احزاب سوسیال دموکرات اروپا<sup>۲</sup> بود.

مطالعه‌ی مذاکرات و تاریخ این کنگره‌ی سوسیال دموکرات‌ها نشان می‌دهد که هیچ ایرانی در آن شرکت نجسته بود. بدین سان، روشن می‌شود که ادعای احمدی یک تحریف بزرگ غیرقابل بخشش است.

افزون بر این، در مورد کنگره‌ی جامعه‌ی ضدامپریالیست در فوریه‌ی ۱۹۲۷ باید افزود، که برخلاف ادعای کاذبانه‌ی احمدی، سلیمان میرزا اسکندری حتی نتوانسته بود به خاطر عدم دریافت گذرنامه، در آن شرکت جوید، و از همین رو، تلگراف پوزشی برای مسئولان آن ارسال داشت.<sup>۳</sup> رسماً، دو ایرانی در کنگره‌ی ضدامپریالیست حضور داشتند: مرتضی علوی و احمد اسدوف؛ تا پیش از اینها می‌پنداشتم که احتمالاً تقی ارانی هم حضور داشته بوده باشد، اما، به لحاظ مخفی‌کاری و چشم‌انداز بازگشت به ایران نامش در ردیف حضار رسمی نیامده بود.<sup>۴</sup> اکنون با پیدا شدن عکس او در میان شرکت‌کنندگان تردید رفع می‌شود. از میان آن دو، تنها اسدوف سخنرانی

1. "On the Communist Strategy and Tactics in China, India, and Similar Countries, *International Press Correspondence*, no. 88, Dec. 12 1928, pp. 1675-76

2. *Dritter Kongress der Sozialistischen Arbeiter Internationale, Brussel, 5 bis 11 August 1928*, Zuerich, 1928, Bd. II, Ableitung V, Das kolonial Roble; *Geschichte der Sozaitischen Arbeiter Internationale (1923-1940)*, von einem Autorenkollektiv under der Leitung W. Kowalski, berlin, 1985; M. Sokoova, *Congres de l'Internationale Socialiste, entre les deux Guerres*, Paris, 1953

۳. نگاه کنید به اصل تلگراف در اسناد تاریخی، جلد ۶، ص ۱۳۰.

۴. پیشین، صص ۱۳۱-۳۲، و نیز، (C. Chaqueri, *Le Mouvement communiste en Iran*, Florence, 1978) صص ۵۷۳-۷۶.

کرد. اما سلیمان میرزا در اجلاس هی شورای جامعه‌ی ضدامپریالیست در دسامبر ۱۹۲۷ (پس از شرکتش در مراسم دهمین سالگرد انقلاب اکتبر در مسکو) حضور یافت. قطع‌نامه‌های مشترکی که نمایندگان فرقه‌ی جمهوری انقلابی و سلیمان میرزا به اجلاس هی عرضه دادند و مورد استناد نادرست احمدی است، به همین جلسه و نه کنگره‌ی فوریه‌ی ۱۹۲۷، مربوط می‌شود. لذا، اظهارنظر فاضل منشانه‌ی احمدی دایر بر اینکه «درست این بود که [این اسناد] در بخش سوسیال دموکراسی در آن مجلد قرار می‌گرفت (ص ۱۵۷ یادداشت ۳۴)، کاملاً بی‌ربط است، زیرا در این تاریخ علوی و اسدوف هر دو عضو حزب کمونیست آلمان بودند و خود فرقه نیز تحت تأثیر جریان کمیترن و حزب کمونیست آلمان بود (نگاه کنید به اسناد مکاتبات با کمیترن در این کتاب). پس، چنانکه می‌بینیم، ادعای احمدی در مورد شرکت علوی، اسدوف و سلیمان میرزا در کنگره‌ی سوم بین‌الملل سوسیال دموکرات‌ها، که مورد حمله‌ی کمیترن و حزب کمونیست ایران بود، کاملاً بی‌بایه، نسنجیده و به‌ناحق است. او عامدانه اجلاس هی ماه دسامبر ۱۹۲۷ جامعه‌ی ضدامپریالیست را با کنگره‌ی سوم سوسیال دموکرات ملل اروپا جانشین می‌کند (صص ۹۰-۹۱)، چه ممکن نیست یک فرد مطلع چنین کند. لذا، باید گفت که اگر کسی (با هر هدف سیاسی خاص) در تاریخ شناخته شده‌ای چون تاریخ کمیترن، بین‌الملل سوسیال دموکرات‌ها و نیز جامعه‌ی ضدامپریالیست به تحریف حقایق تاریخی با جعل آشکار دست بزند، و تفاوت یک سازمان پیشخوان کمونیستی مخلوق کمیترن و کمونیست‌های آلمان را (که برخی سوسیالیست‌های چپ مستقل انگلیسی و آلمانی مانند لدبور (Ledebour) با آن همکاری داشتند) در ذهن خواننده‌ی کم‌اطلاع مغشوش کند، باید شدیداً مورد مؤاخذه قرار گیرد. این مؤاخذه به‌ویژه هنگامی ضروری است که تحریف‌کننده با جسارت بی‌سابقه‌ای دستور دهد که کدام سند متعلق به جنبش سوسیال‌دموکراسی و کدام از آن جنبش کمونیستی است.

این نکته را نیز نباید ناگفته گذاشت که احمدی برای استحکام جعل خود در ذهن خواننده‌ی بی‌خبر از این تاریخ، از حقایق آشکاری که حتی به زبان

فارسی موجود است چشم می‌پوشد؛ از این دسته‌اند اسناد یادشده‌ی فرقه در اسناد تاریخی (جلد ششم) و نیز آن‌بخش از خاطرات اسکندری (جلد ۱، ص ۱۰) که از شرکت عمویش سلیمان میرزا در «کنگره‌ی ملل مظلوم» (همان جامعه‌ی ضدامپریالیست) و ملاقات با رهبر حزب کمونیست فرانسه مارسل کاشن (Marcel Cachin) و نه کائوتسکی، سخن می‌گوید. او از این اسناد کلاً چشم می‌پوشد تا تز بین‌الملل سوسیال دموکرات خود را جا بیندازد. احمدی بدون کوچک‌ترین عذاب وجدانی و بدون ارائه‌ی کوچک‌ترین سند یا استدلالی، و نیز نفی قلمی اسناد مغایر امیالش (یعنی اینکه ارانی و همکارانش در این دوران یا کمونیست بودند یا متمایل به آن)، ایرج اسکندری را که خود در آن جریان بوده به «کارنامه‌سازی» متهم می‌کند. (او همچنین نویسنده‌ی این سطور را که در سیاه‌ترین دوران با کلّ حزب توده جنگ تاریخ‌نگارانه داشت به رونویسی از کیانوری متهم می‌سازد. صص ۱۵ و ۱۷۳). او با وصل کردن نوشته‌های اسکندری (که متأسفانه همواره دقیق نیستند) و اسناد چاپ‌شده به ویرایش این نویسنده با گفته‌های «استاد» کیانوری، که امروز از سگه افتاده است، از یک سو، و نوشته‌های کارشناس رسمی آمریکایی کمونیسم، جورج لنچافسکی، از دیگر سوی، قصد دارد، به همان سبک حزب توده، با ارعاب و برچسب‌زنی، پیش‌کسوتان این تاریخ‌نگاری را به «جریان‌ات امپریالیستی» منسوب دارد.<sup>۱</sup>

تحریف دیگری که احمدی با دست‌چینی خاص به آن دست می‌یازد، «حملات» ستاره‌ی سرخ (ارگان حزب کمونیست ایران) به فرقه‌ی جمهوری انقلابی است. او این «حملات» را «دلیل» سوسیال دموکرات بودن فرقه‌ی

۱. اگر در اینجا در پرده سخن می‌گوید، پس از انتشار این دو نقد در «پاسخی» خطاب به (آرش، ش ۳۳-۳۴، ۱۹۹۴) به‌صراحت می‌گوید: «شما نامه‌ی چندسطری من خطاب به شما [را] همراه با یک توضیح مهم تاریخی و با برخی تأکیدات که در متن مقاله‌ی من قرار داشت و اثبات‌گر ماهیت تاریخ‌سازی آقای شاکری و سابقه‌ی جعل تاریخی این جریان در ارتباط با وزارت خارجه‌ی آمریکا بوده (که به‌طور مستند این دو جعل تاریخی نشان داده شده بود و خوانندگان را به‌کنه قضیه آشنا می‌ساخت) حذف فرمودید؟!» [تأکید افزوده].

جمهوری انقلابی معرفی می‌کند! او مدعی می‌شود که در مقام «مقایسه با دیدگاه‌های نظری - سیاسی فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران» تبلیغات حزب کمونیست ایران «برای جوانان دانشجوی ایرانی آن روز نمی‌توانست جاذبه داشته [بوده] باشد». (ص ۱۸). او احتیاج بزرگی به این ادعا دارد، زیرا باید از این طریق یک «کارنامه‌ی سوسیال دموکراسی» برای ارانی بترشد و آن را پرچم هویت امروزی خود سازد. لذا، او عامدانه از این واقعیت که مرتضی علوی، دکتر بهرامی، و احمد اسدوف، هر سه، کمونیست بودند و عضو حزب کمونیست آلمان، چشم می‌پوشد، با اینکه اطلاع دارد و خود در کتابش این را در جایی ذکر می‌کند. او همچنین به این «خدمت» بزرگ حزب توده و حزب کمونیست شوروی تکیه می‌زند که ایرانیان علاقه‌مند را از این محروم داشته‌اند که مثلاً بدانند مرتضی علوی در نوامبر ۱۹۲۷ به عضویت حزب کمونیست آلمان درآمد و در سال ۱۹۳۴ از حزب کمونیست اخراج شد.<sup>۱</sup> یادآور شویم که محمود پوررضا و دکتر تقی ارانی به‌عنوان مسئولان فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران، به‌عوض تماس با بین‌الملل سوسیال دموکرات، مورد علاقه‌ی امروزی احمدی، با حزب کمونیست آلمان و بین‌الملل در تماس بودند و رابط آنان ویلی مونتسبرگ، عضو برجسته‌ی حزب کمونیست آلمان، مسئول کمیترین در امداد سرخ و موجد اصلی جامعه‌ی ضدامپریالیست بود، که رابطه‌اش با احزاب کمونیست پیش از این ذکر شد (بنگرید به اسناد این کتاب). ادعای احمدی بدون پایه و اساس است و از موهومات و تخیلات شخصی او نشئت می‌گیرد. او با نقل یک قول از ستاره‌ی سرخ<sup>۲</sup> مدعی می‌شود که کمیترین نیز آن فرقه را به‌سان یک «جریان راست» و «طرفدار جمهوری دموکراسی بورژوایی به‌شدت زیر آماج قرار داد». (احمدی، صص ۱۹-۱۸) اما حتی همان نوشته‌ی ستاره‌ی سرخ که مورد استناد احمدی است از فرقه‌ی جمهوری انقلابی به‌عنوان جمعیتی یاد می‌کند که دور آن یک دسته‌ی «مترقی نسبتاً محکم‌تر و باپرنسب‌تر در تحت تقاضاهای بورژوازی صنعتی و طبقات

۱. نگاه کنید به سرگذشت مرتضی علوی در این کتاب.

۲. نگاه کنید به اسناد تاریخی، جلد ۲۲، صص ۱۶-۱۱۵.

کوچک» مقیم اروپا گرد آمدند؛ و می‌افزاید که «مشکل است به این مؤسسه اسم حزب [فرقه] را داد زیرا از دایره‌ی عده‌ای محصلین منورالفکر خارج نشده و هیچ‌گونه ارتباطی با هیچ‌یک از توده‌ی طبقات ایران ندارد.»<sup>۱</sup> افزون بر اینها، چه بسیار دیده شده است که جزریان‌های کمونیستی رقیب (حتی در درون یک حزب) یکدیگر را به نمایندگی خرده‌بورژوازی و بورژوازی متهم کرده‌اند.

اکنون بنگریم که خود ارانی که از مؤسسان و مسئولان همان فرقه بود در مورد آن چه می‌گوید:

در درون انجمن ایران علاوه بر هیئت ظاهری یک جمعیت سرّی هم به عضویت اشخاص ذیل: دکتر علی اردلان، فروهر، محمود پوررضا، ابراهیم مهدوی، مرتضی علوی، مرتضی یزدی، محمد بهرامی، احمد اسدوف، احمد فرهاد، و تقی ارانی (من) تشکیل شد. بعدها حاجی ابوالحسن علوی (پدر مرتضی) و منصور رکنی بدان اضافه شدند. این جمعیت سرّی به‌عنوان یک فرقه تشکیل شده، مرام آن حفظ اصول دموکراسی و تا حدّی حزب ملّی مختلط از اشخاص کاملاً متفاوت بود. البته این حزب ابداً کمونیست نبود. فقط دو نفر کمونیست و دو نفر تا حدّی سوسیالیست (پوررضا و مهدوی) و چند نفر بورژوا در آن موجود بود[ند]. به واسطه‌ی متجانس نبودن اعضا، این حزب به‌هم خورد، ولی باطناً مرتضی علوی به‌تنهایی مشغول شده، مقداری اوراق چاپ و منتشر می‌کرد. ... اما، تقریباً در سال ۱۳۰۷ آن جمعیت دیگر وجود نداشت.<sup>۲</sup>

بدین‌سان دیده می‌شود که شرح ارانی از فرقه با نوشته‌ی ستاره‌ی سرخ در زمینه‌ی «ترکیب طبقاتی» تفاوت چندانی ندارد، و در عین حال فعالیت کمونیستی چون مرتضی علوی در میان اعضای جمعیت سرّی، جهت‌گیری آن را به‌خوبی نشان می‌دهد. همین‌جا نیز باید توجه داشت که ارانی آنچه را که

۱. اسناد تاریخی، جلد ۲۲، ص ۱۱۵.

۲. «برگی از تاریخ از زبان ارانی» آغازی نو، ش. ۲۳-۲۴، فروردین ۱۳۷۲، ص ۴۱، و نیز فرزانه، پرونده‌ی پنجاه و سه نفر، صص ۶-۲۳۵.

می‌گفت، یا می‌نوشت در مقابل پلیس عرضه می‌داشت و از نظر امنیتی ملاحظه به خرج می‌داد، و به‌جز از علوی که در آن زمان در شوروی به سر می‌برد (به‌احتمال قوی در بازداشتگاه پلیس سیاسی استالین) از کس دیگری به‌عنوان کمونیست با صراحت نام نمی‌برد. اما، چنانکه در بالا دیدیم، اسناد و مدارک در اختیار ما امروز نشان می‌دهد که هم ارانی و هم محمود پوررضا به‌عنوان مسئولان جمعیت سرّی و نیز منصور رکنی با حزب کمونیست آلمان و بین‌الملل سوم تماس داشتند. ولی، ارانی از آن ذکری در مقابل پلیس نکرد، و این کاملاً قابل فهم است. این را نیز نباید ناگفته گذارد که هیچ‌جا سخنی از تماس با بین‌الملل سوسیال دموکرات‌ها در میان نیست، اگرچه چنین تماسی از سوی آنان با چنان محافظی نمی‌توانست مورد اعتراض رژیم پهلوی بوده باشد! باید اضافه کرد که در نامه‌ای که ارانی و مسئول دیگری از فرقه به کمونیسم بین‌الملل نوشتند، جریان خود را مُلهم از انقلاب اکتبر دانسته و خواستار کمک همه‌ی احزاب کمونیست، به‌ویژه حزب کمونیست روسیه (R.K.P) به فرقه‌ی خود شدند. اسناد آن فرقه در همین زمینه فراسوی هرگونه تردید، مُشعر بر این‌اند که مسئولان آن فرقه از نوروز ۱۳۰۵ (نگاه کنید به اسناد بالا) با احزاب مهم کمونیست جهان و مرکزیت آن در مسکو در تماس بودند و ترجمه‌ی برنامه‌ی خود را به زبان آلمانی در اختیار آنان گذارده بودند.<sup>۱</sup>

با توجه به همه‌ی این فاکت‌های تاریخی، احمدی با جسارت خاص بی‌سابقه‌ای ایرج اسکندری را متهم می‌کند که از بیان «دیدگاه ایدئولوژیک سیاسی» این فرقه «خودداری ورزیده است». (ص ۱۴)، و گفته‌ی او را که «عملاً [از] دکتر ارانی و مرتضی علوی و از جمله خودش... به‌عنوان کمونیست‌های مرتبط به حزب کمونیست ایران» یاد کرده است «خلاف واقعیت» قلمداد می‌کند، زیرا «اسناد مربوط به این جریان سیاسی» آن را تأیید

۱. نگاه کنید به بالا در مورد فرقه‌ی جمهوری انقلابی و نیز (Chaqueri, *Le Mouvement communiste en Iran*, pp 561-67) در مورد متن فرانسه مورد بحث در بیان حق، که در جلد ۲۲ اسناد تاریخی، و اکنون در این کتاب به چاپ رسیده است).

نمی‌کند! (ص ۱۵). اما او سندی در رد گفته‌ی اسکندری عرضه نمی‌دارد، مگر بیان حق که از آن البته چنین نفی‌ای استنباط نمی‌شود. هرگاه نوشته‌ها یا گفته‌های اسکندری با توهّمات او نمی‌خواند، او اسکندری را «به تحریف تاریخ» متهم می‌سازد. (صص ۱۰-۱۱). با اینکه در خاطرات نشریافته‌ی اسکندری نارسایی‌ها و نواقص کم نیستند، اما این گفته‌ی او در مورد «گروه کمونیست‌های برلین» درست است، زیرا اسنادی که در بالا به آنها رجوع دادیم آن را تأیید می‌کند.

در مورد اینکه فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران تحت برنامه‌ی چند جوان کمونیست مثل علوی و اسدوف به سان یک سازمان پیشخوان به وجود آمد و هدف آن جلب جوانان دانشجویی مقیم اروپا به حزب کمونیست یا یک جریان کمونیستی بود، این نویسنده تردیدی ندارد، به‌ویژه اینکه هم مرتضی علوی، هم بهرامی و هم اسدوف در آن زمان کمونیست بودند، و خود ارانی در گفتار محتاطانه‌اش نزد شهربانی معترف به مطالعات کمونیستی پیش از تأسیس این انجمن سرّی است.<sup>۱</sup> احمدی می‌بایست توضیح می‌داد که چرا «سوسیال دموکراتی» چون ارانی خطر دریافت نشریه‌ی غیرقانونی کمونیستی روندشآو (*Rundschau*) را از طریق پست رضاخانی به جان می‌خرید!

نکته‌ی دیگری که همین مطلب را تأیید می‌کند ادامه‌ی جریان در شکل روزنامه‌ی پیکار است که بنا بر تصمیم حزب کمونیست و به مسئولیت مرتضی علوی در آلمان در ۱۵ فوریه‌ی ۱۹۳۱ با کمک مستقیم کمونیست‌های آلمان نشر می‌یافت. اینکه پیکار نشریه‌ی حزب کمونیست ایران بود، که نه فقط اردشیر آوانسیان (که مورد تأیید و نقل مکرر و مویدانه‌ی احمدی است) بدان معترف است، بلکه درج مکرر مقالاتی به قلم اعضای رهبری حزب کمونیست ایران، همچون سلطان‌زاده (و نیز به امضای مستعار هرمز) و ذره، مؤید این امر است. علاوه بر اینها، اسناد موجود حزب کمونیست ایران نشان می‌دهد که بودجه‌ی پیکار تحت نظر بین‌الملل کمونیست تأمین می‌شد، و

۱. «برگی از تاریخ: از زبان ارانی»، آغازی نو، ش. ۲۴-۲۳، ۱۳۷۲؛ فرزانه، پرونده‌ی پنجاه و سه نفر، صص ۲۳۵ به بعد.

روزی که آن دستگاه تشخیص داد مقالات پیکار به زیان سیاست دوستی شوروی با رضاخان تمام می‌شد، بودجه را قطع کرد، علوی را از حزب کمونیست اخراج کرد، و او را به تبعید فرستاد.<sup>۱</sup> حتی بعید به نظر نمی‌رسد که مقالاتی که از تهران می‌رسیدند - و تعدادشان در پیکار کم نیست - به قلم دکتر ارانی بوده باشند. آنچه این حدس را تقویت می‌کند، مقالات مطلع پیکار، از یک سو، و ادامه‌ی تماس‌های علوی و ارانی، از دیگر سوی است. پس کوشش احمدی برای رد این نظر که پیکار نشریه‌ی حزب کمونیست ایران بود تلاشی عبث است و اتهامات او بر اسکندری و نیز نویسنده‌ی این سطور (صص ۷۵ و ۷۳-۱۷۲)، که گویا از روی نوشته‌های کیانوری و کامبخش رونویسی کرده است، تهمتی نابخردانه است. اینکه همین فاکت‌ها توسط اردشیر اوانسیان (که به قول احمدی عضو کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست بود) در مجله‌ی دنیا<sup>۲</sup> نشر یافت هیچ تأثیری در مفروضات او ندارد. گفتن دارد که همین اوانسیان، که مؤیدانه مورد نقل قول‌های مکرر احمدی است، در مورد جزوه‌ی بیان حق آن فرقه می‌نویسد: «عده‌ای هم در اروپا بودند که با کمونیست‌های ایران تماس و همکاری داشتند. درست به خاطر دارم در اروپا بیانیه‌ای منتشر کردند بسیار مفصل که بعدها معروف شد. اگر اشتباه نکنم این بیانیه‌ی عنوانش بیان حق بود.» (همانجا، صص ۳۸-۱۳۷).

افزون بر اینها، مطالعه‌ی دقیق روزنامه‌ی پیکار و تجدید چاپ مقالات ستاره‌ی سرخ، ارگان حزب کمونیست، در آن جای هیچ تردید نمی‌گذارد که پیکار را حزب کمونیست ایران نشر می‌داد.<sup>۳</sup> از همین نوع تحریفات است ادعای او دایر بر اینکه، در حالی که حزب کمونیست در نشریه‌اش ستاره‌ی سرخ میلیون را آماج حملات خود قرار می‌داد (صص ۶۶-۱۶۴)، فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران چنین موضعی در مورد مردان میهن دوستی چون

۱. نگاه کنید به سرگذشت علوی در بالا.

۲. تجدید چاپ در اسناد تاریخی، جلد اول، چاپ فلورانس، ۱۹۶۹، صص ۱۲۷.

۳. نگاه کنید به شماره‌های مختلف پیکار و ستاره‌ی سرخ در جلد‌های ۶، ۲۱ و ۲۲ اسناد تاریخی.

مصدق نداشت. با اینکه احمدی (یا همکارش) دسترسی به مجله‌ی بیرق انقلاب، نشریه‌ی فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران، داشته است (ص ۱۷۴)، به این بهانه که «فرسودگی» آن امکان عکس برداری از آن را نمی‌داد (گویی نمی‌شد از روی آن یادداشت برداشت!)، از طرح مطالب آن خودداری می‌کند. دست بر قضا، آن شماره‌ی بیرق انقلاب عکس برداری هم شده و در جلد ۲۲ اسناد تاریخی تجدید چاپ شده است (صص ۲۳۶-۲۲۱؛ هر دو شماره‌ی آن در همین کتاب هم تجدید چاپ شده‌اند). در صفحه‌ی ۲ (ص ۲۲۲ اسناد تاریخی) آن نشریه از مصدق به‌عنوان «منورالفکر شریک جرم» جنایات رژیم پهلوی در کنار امثال تقی‌زاده یاد شده است. البته، یک «مورخ» سیاسی طرفدار سوسیال دموکراسی باید یک چنین موضع‌گیری «کمونیستی» را نادیده بگیرد.

با توجه به آنچه در این مختصر رفت، روشن می‌شود که تلاش احمدی برای اینکه خود را «مورخی دقیق و مبتکر» معرفی کند، تقلایی است عبث. کوشش او برای تدوین یک «کارنامه‌ی سوسیال دموکرات» برای ارانی و همکاران او نیز کوششی است آغشته به تحریف، انتحال (سرقت آکادمیک)، و بیش از همه جسارت نابخردانه. ادعاهای بلندپروازانه‌ی او در پیش‌گفتار کتابش، که ما در آغاز از آنها نقل کردیم، تلاشی است برای استتار فضل‌فروشانه در جهت تحریف تاریخ به‌سبک حزب توده که از آن آموخته است. در کُنه مسئله هیچ تفاوتی بین احمدی و کیانوری وجود ندارد، مگر معبدی که امروز به‌سوی آن «نماز» می‌گزارند. غم‌انگیز این است که کسانی که از دستگاه جهنمی حزب توده سر می‌خورند، به جای آزاداندیشی ترقی‌خواهانه، کار علمی جدی را، به‌دور از کینه و بغض، سخت‌کوشانه و بی‌طرفانه و بیش از همه به‌دور از جنجال فخر‌فروشانه، پیشه نمی‌کنند، بلکه به‌سبک حسن کچل قصه‌های ایرانی، بلندپروازانه می‌خواهند بدون مرارت در کسب شیوه‌های فاضلانه، اما با تزویر و تقلب، مقام شامخی را احراز کنند.

## ۲. بازنگری در تاریخ به سان پرچم تازه‌ی ایدئولوژیک

احمدی در کتاب فوق‌الذکر خود، تاریخچه‌ی فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران و «گروه ارانی»، دکتر ارانی را یک «متفکر سوسیالیست» (غیرکمونیست) و همچنین «نخستین پژوهنده‌ی مارکسیسم در ایران» معرفی می‌کند، که «حتی با وفات‌ترین یارانش - به جز ستایش و احترام نسبت به وی - در مجموع نتوانستند سیر تاریخ زندگی فکری و سیاسی این انسان بزرگ را آنگونه که بود و می‌اندیشید بشناسانند. حاصل کم‌کاری‌ها و ناقص‌گویی‌های این بخش، در کنار گفته‌ها و نوشته‌های مغرضانه‌ی محافظ و نیروهایی که - از موضع راست و چپ - کوشیده‌اند تا حقیقت زندگی ارانی بر مردم ایران آشکار نگردد، آن شده است، که نه تنها در میان خوانندگان عادی، بلکه در میان مطالعه‌کنندگان تاریخ سیاسی و اندیشه‌های اجتماعی معاصر ایران، هنگامی که سخن از انگشت‌شمار شخصیت‌های اندیشمند و دموکرات و سوسیالیست ایران به میان می‌آید، نام تقی ارانی، جایگاه واقعی خود را پیدا نکند.» (صص ۵۸-۵۷).

او در توضیح این نوشته‌اش در مورد ارانی می‌کوشد خدمات فکری مارکسیست‌های دوران مشروطیت و پس از آن را به‌عنوان اینکه «در سطح پژوهش ژرف و تئوریک مارکسیستی نبود» و غیره تحقیر کند (ص ۲۱۴). هدف او از این کار این است که ارانی را منحصر به فرد معرفی کند و خود را همچون کاشف الحقایق بی‌سابقه و منحصر به فرد برقرار سازد. اینکه احمدی با این ترفند چه اهداف سیاسی را دنبال می‌کند خارج از بحث ماست؛ آنچه در اینجا مورد توجه این منتقد است این است که نگذاریم حقایق تاریخی که طی سال‌ها کوشش و تلاش پرمرارت و مخاطره‌آمیز، پس از دهه‌ها سکوت و تحریفات توطئه‌آمیز دستگاه استالین و حزب توده، سرانجام، آهسته آهسته، رخ نموده‌اند، دیگر بار به زیر تلی از پوچ‌گویی‌های انحرافی جدید مدفون گردند.

نویسنده‌ی آن کتاب می‌کوشد چنین بنمایاند که ارانی ربط و رابطه‌ای با کمیترن نداشت، و به دنبال ایجاد یک جریان کمونیستی «با مشارکت انقلابیون حرفه‌ای برای ایجاد یک سازمان انقلابی کارگری در ایران نبود.» (ص ۵۹). او برای اثبات این ادعای خود به نوشته‌ی جانبدارانه‌ی منفعلی چون انور خامه‌ای استناد می‌جوید. (صص ۶۰-۵۹).

او به سود خود نمی‌بیند که به انبوهی اسناد موجود، و از جمله خاطرات اسکندری (یار نزدیک ارانی) تکیه کند. اسکندری می‌نویسد: «... من اطلاع نداشتم که دکتر ارانی با جاهای دیگر [یعنی کمیترن] ارتباط دارد. فقط یک بار اوراقی [انکت‌های کمیترن برای اعضای احزاب کمونیست] با خود آورد و به علوی و من پیشنهاد کرد که ما آنها را امضا کنیم. من نگاه کردم دیدم نوشته‌اند "قسم‌نامه"! من سؤال کردم "دکتر این قسم‌نامه چه؟ آخر ما قسم چی بخوریم، برای چی؟" ارانی جواب داد "به من داده‌اند که به شما بدهم." با توجه به آنچه اسکندری در پاسخ به پرسش‌گر خاطراتش می‌افزاید، که این قسم‌نامه مربوط به «وفاداری به کمونیسم و انترناسیونالیسم» بود<sup>۱</sup>، روشن می‌شود که، برخلاف تز احمدی، ارانی سوسیال دموکرات نبود و از همان زمانی که در آلمان بود نسبت به اتحاد شوروی و کمیترن نظر مساعد داشت، اگرچه بدون تردید تفسیر او از مارکسیسم تا حدی با آنچه دستگاه شوروی پخش می‌کرد، تفاوت داشت.

در پی همین تر است که احمدی می‌کوشد اخبار پراکنده‌ی مربوط به سفر ارانی به مسکو را کلاً پوچ و بی‌اعتبار جلوه دهد. او بادست بردن نابه‌کارانه در قولی از خاطرات اسکندری (احمدی، صص ۶۱ و یادداشت ۲۱۷، ص ۲۲۱، اسکندری، ص ۴۴) در مورد سفر ارانی به مسکو، در زمان برگزاری کنگره‌ی هفتم بین‌الملل کمونیست و جابه‌جا کردن سفر دیگر ارانی به خارج از کشور (که خبر آن را از مجله‌ی دنیا نقل می‌کند)، از یک‌سو، و بافتن افسانه‌های دیگر پیرامون خبر عضویت ارانی در جمعیت طرفدار جامعه‌ی ملل (صص

۱. اسکندری، ایرج، خاطرات سیاسی، جلد یکم، به اهتمام ب. امیر خسروی و ف. آذرنور، پاریس ۱۳۶۶، ص ۲۳.

۶۳-۶۲)<sup>۱</sup>، از دیگر سو، احمدی سخت تلاش می‌کند خبر اسکندری و خاطره‌ی خامه‌ای را در مورد سفر ارانی به مسکو مجعول جلوه دهد. (صص ۶۳-۶۱).

در این مورد اسنادی هست که سفر ارانی به مسکو و ملاقات او را با برخی افراد در کمیت‌ترین فراسوی هرگونه تردیدی به اثبات می‌رساند. نخست، دلیلی ندارد که یک همکار پیشین ارانی چون اسکندری، سال‌ها پس از مرگ ارانی و در آستانه‌ی مرگ خویش، چنین دروغ بزرگی را بتراشد. بر این نویسنده آشکار نیست چرا، برخلاف اسکندری، بزرگ علوی، دیگر همکار ارانی و برادر مرتضی علوی، بایستی خبر سفر ارانی را به مسکو «تأیید نکنند» (ص ۶۳ و یادداشت ۲۲۲، ص ۲۲۳) در حالی که همین بزرگ علوی سال‌ها پیش (۱۹۷۳ به‌هنگام برگزاری کنگره‌ی جهانی شرق‌شناسی در پاریس)، با گرفتن قول اینکه تا او حیات دارد نامش ذکر نشود، خبر همین سفر را برای اولین بار به نویسنده‌ی این سطور داد. این خبر به شرح زیر در مقدمه بر آثار ارانی در جلد پانزدهم اسناد تاریخی آمده است: «بنا بر قول یکی از بستگان مرتضی علوی، ارانی مخفیانه به شوروی سفر کرده بود و در آنجا حداقل با مرتضی علوی ملاقات کرده بود.»<sup>۲</sup> اکنون روشن نیست، با توجه به نشر این خبر در سال ۱۹۸۳، چرا بایستی بزرگ علوی (که در سال ۱۹۷۳، به‌هنگام نشر اولین جلد از آثار ارانی - جلد چهاردهم اسناد تاریخی - حاضر نبود مگر در خفا از ارانی و برادر قربانی‌اش به دست دستگاه استالینی سخن بگویند) در سال ۱۹۹۲ دیگر بار خبر مربوط به ارانی و ملاقات مخفیانه او با برادرش در مسکو را انکار کند؟ مگر آنکه امروز [۱۹۹۳] نیز، همچون ۱۹۷۳، بزرگ علوی بخواهد به خاطر منافع کوچکی، چون حفظ مقام و موقعیت دیروزی خود در

۱. مراد در اینجا این نیست که ارانی به عضویت آن جامعه درنیامده بود (این خبر را به سال ۱۹۸۳ در جلد دوم نوشته‌های ارانی، اسناد تاریخی، جلد ۱۵، ص ۱۳۳) از روی اطلاعات به چاپ رساندم. مراد این است که این افسانه‌بافی است که عضویت او در یک سازمان را نفی کمونیست بودن آن بدانیم.

۲. اسناد تاریخی، جلد ۲۳، فلورانس و تهران (مزدک و پادزهر)، چاپ سوم (میکروفیلم دانشگاه شیکاگو، ۱۹۹۱)، جلد ۱۵، ص ۱۱.

آلمان [سابقاً] شرقی، منافع کوچک‌تری همانند آنچه از مصاحبه‌ی اخیرش در ایران حاصل او می‌شود، قباله‌ی تاریخ را با چند رغازی معامله کند. اما، راستی این است که ارانی در تابستان ۱۹۳۵ به مسکو سفر کرد و دست‌کم با برخی از کمونیست‌های ایرانی دیدار و مذاکره به عمل آورد. این خبر را نه فقط از زبان خود ارانی در برابر دادگاه رضاخان می‌شنویم، بلکه منابع مهم تاریخی دیگری نیز (که اکنون در این کتاب آمده‌اند) بر آن صحه می‌گذارند. ارانی در مقابل دادگاه رضاخانی اظهار داشت:

دز تابستان ۱۳۱۴ [۱۹۳۵] من به اروپا رفتم. چون خواستم به اروپا بروم، کامبخش سزّی را به من کشف کرد، و آن این بود که اسم آن شخص [که قبلاً ارانی در ایران ملاقات کرده بود] کامران است، و اسم او را به من داد که ضمناً از او ملاقات کنم. من بدون عبور از مسکو به اروپا رفتم. ... موقع مراجعت از راه مسکو بلیط خریدم. در مسکو کامران پیش من آمد و دو سه روز با من بود. اصول صحبتی که کامران با من کرد چند پیغام به کامبخش بود. یکی از آنها آشکار بود و بقیه رمزی بود که من نیابستی بدانم. پیغام اول که آشکار بود مرام کنگره‌ی هفتم [کمیترن] بود.<sup>۱</sup>

ارانی سپس خلاصه‌ی این برنامه را در برابر دادگاه نقل می‌کند. همین نکته را، اما ظاهراً مفصل‌تر، ارانی به رفقای نزدیک و همکار خویش در مجله‌ی دنیا گفته بود که در خاطرات اسکندری منعکس است<sup>۲</sup>، با این تفاوت که در برابر دادگاه رضاخانی ارانی از شرکت خویش در کنگره سخنی به میان نمی‌آورد، اما ممکن است در مذاکرات سزّی با اسکندری و دیگران از حضور خود در همان کنگره صحبت کرده بوده باشد.<sup>۳</sup>

به هر رو، همین خبر حضور ارانی در مسکو و ملاقاتش با برخی از

۱. «برگی از تاریخ: از زبان ارانی»، آغازی نو، ش ۲۳-۲۴، ۱۳۷۲؛ فرزانه، پرونده‌ی پنجاه و سه نفر، صص ۲۳۵ به بعد.

۲. اسکندری، خاطرات سیاسی، جلد یکم، صص ۴۴-۴۵.

۳. این احتمال نادرست بود، زیرا دستیابی به اسناد کنگره نشان داد که ارانی حتی به‌عنوان ناظر هم در کنگره حاضر نبود.

کمونیس‌ت‌های ایران در شوروی در گزارش سرّی عبدالصمد کامبخش به کمیترین پس از رهایی‌اش از زندان رضاخان مذکور است. او می‌نویسد «هنگامی که رفیق کامران در تهران بود دستورات کمیترین را برای اعزام هرچه بیشتر کادر [به شوروی] برای اینکه تعلیمات حزبی بیابند به ما ابلاغ کرد. این دستورات بعدها توسط ارانی، و نیز پس از آن از طریق شورشیان ابلاغ شدند.» او در مورد همکاری ارانی با تشکیلات کمونیستی تحت هدایت خودش می‌آورد: «او به تدریج به همکاری نزدیک‌تری، و حتی به دفتر مرکزی، پذیرفته شد. این امر نتیجه‌ی سفر او به خارج از طریق اتحاد شوروی بود که طی آن - به گفته‌ی خویش - با مسئولان کمیترین و کامران ملاقات کرده بود.»<sup>۱</sup> همین امر را خود کامران (اصلانی) در گزارشی داخلی در مورد ارانی به بین‌الملل کمونیست ثبت می‌کند:

دکتر ارانی در موقع تحصیل در برلین در سال‌های ۲۹-۱۹۲۸ [کذا] در نهضت‌های ضد پهلوی محصلین شرکت می‌کند. بعد از رفتن به ایران هم همیشه سعی می‌کرد با فرقه‌ی کمونیست ایران مربوط شود. سال گذشته وقتی من به ایران رفتم دیدم ارانی در توی [میان] محصلین نفوذ خوبی دارد و مجله [ی دنسیا] را اداره می‌کند [که] در [آن] از مسائل دیالکتیک ماتریالیسم [کذا] می‌نویسد. به علاوه، در مجله‌ی خود کم و بیش حتی الامکان بر علیه امپریالیسم [و] فاشیزم چیز می‌نوشت. به آن واسطه من او را به کارهای فرقی جلب کرده... [سپس] او را قدری بیشتر به کارهای رهبری جلب کرده، و در کارهای محلی تهران بنا شد بیشتر او را دخالت دهیم. بعد از کنگره‌ی هفتم [کمیترین] در مراجعت از برلین به مسکو آمد، و ما او را به قطع‌نامه‌های [کنگره و تاکتیک در ایران در حال حاضر آشنا نمودیم، و دستور دادم که رفقای دیگر را آشنا کرده و به اتفاق هم اقدام به اجرای قطع‌نامه نمایند].<sup>۲</sup>

۱. گزارش سرّی کامبخش به کمیترین به واسطه‌ی فیتین نامی که رئیس بخش خارجی

پلیس ضد جاسوسی استالین بود: RTsKhIDNI,495/74/194.

۲. گواهی کامران در مورد ارانی: (RTsKhIDNI,495/217/201).

بدین ترتیب، آشکار می‌شود که آنچه احمدی افسانه‌وار به هم بافته است نه فقط ارزش تاریخی و آکادمیک ندارد، که با اهداف سیاسی خاصی به تحریفات ضدتاریخی آمیخته شده است.

طرح و قلم‌فرسایی در مورد این مطلب که آیا ارانی همان نادری نماینده‌ی حزب کمونیست ایران در هفتمین کنگره‌ی بین‌الملل کمونیست بود یا نه، همه بحث‌های انحرافی است برای مغلطه‌ی هرچه بیشتر. برای اینکه روشن شود نماینده (یا نمایندگان) ایران در آن کنگره چه کسانی بودند باید به منابع تاریخی رجوع کرد و نه اینکه به رمل و اسطرلاب غیرتاریخی توسل جست. مدارک تاریخی در اختیار ما نشان می‌دهند که چهار تن ایرانی در آن کنگره شرکت جستند و هر چهار تن ظاهراً با اسم مستعار. و چنانکه در بالا دیدیم، کامران می‌نویسد که ارانی پس از پایان کنگره به مسکو رفته بود. هدف احمدی از این مغلطه و جنجال بر سر مسئله‌ای ساده که با رجوع به اسناد می‌تواند روشن شود امر دیگری است که در زیر به آن می‌پردازیم.

هدف اصلی نویسنده‌ی کتاب مورد بحث این است که ارانی را نه یک کمونیست، که یک سوسیالیست (سوسیال - دموکرات) معرفی کند، که به‌نحوی فریب‌نیرنگ‌های دستگاه استالینی کمینترن و مأموران ایرانی آن را خورد، به دام افتاد، و سرانجام در اثر توطئه‌ی آنان از میان برداشته شد. احمدی این‌تر را چون نظریه‌ای بدیع و مکشوفه‌ی شخص خویش مطرح می‌کند (صص ۸۴-۶۶) و برای رد گم کردن دست به تحریفات و انتحال بی‌سابقه‌ای می‌زند.

راستی این است که این تز که مارکسیسم ارانی از همان آغاز با «مارکسیسم» استالینی دوران کمینترن تفاوتی محسوس داشت، برای نخستین بار در مقدمه‌ی ویراستار مزدک آثار ارانی عنوان شد.<sup>۱</sup> این به سال ۱۹۷۳، یعنی بیست سال پیش بود [اکنون ۳۳ سال پیش].

در آن مقدمه از ارانی چون «اندیشمندی» با «تفکر مستقل» یاد شده بود.<sup>۲</sup>

۱. اسناد تاریخی، جلد ۱۳، که سپس با تکمیل در مقدمه‌ی جلد پانزدهم و نیز چاپ سوم - یکجای - این دو مجلد نشر یافت. ۲. پیشین، ص ۵.

ما او را «یکی از مارکسیست‌های نادر» ایران معرفی کردیم.<sup>۱</sup> در مورد تفاوت بین آثار ارانی و محصولات حزب توده نوشتیم که جنبش اخیر

به سبب اینکه اسیر چنگال استالینسم بود، یعنی به خاطر اینکه تفکر را به زنجیر می‌کشید، نتوانست محصولی تئوریک تولید کند و به دست دهد. مقایسه‌ی تجربه‌ی حزب کمونیست ایران و همچنین کوشش‌های فکری دوران ارانی با فعالیت‌های حزب توده درست همین تفاوت فاحش را که کیفی است آشکار می‌کند. در دوران حزب کمونیست ایران، به پیروی از شیوه‌ی پژوهش و تفکر مارکس و شاگردانش، بحث در میان مارکسیست‌های ایرانی آزاد بود، از هرگونه اعمال فشار رها بود، که سهل است تشویق هم می‌شد.

در همین مقدمه آمده بود که ارانی از ماتریالیسم تاریخی مارکس آغازیده بود، و برای او هیچ امری «مقدس» نبود. «او بر اساس مطالعات علمی و نیز ماتریالیسم تاریخی آموخته بود که نباید نسبت به هیچ چیزی دچار فتیشیسم شد. او مکتبی فکر نمی‌کرد.» (همانجا). نگاهی به آن مقدمه‌ی مختصر به سال‌های ۱۹۷۳ و نیز ۱۹۸۳<sup>۲</sup> نشان می‌دهد که احمدی ابداع نمی‌کند، بلکه با انتحال (سرقت متن) می‌کوشد آنچه را که دیگران بیست سال پیش گفته و نوشته بودند به خود نسبت دهد، در عین حال، آنان را به دنباله‌روی از کامبخش و کیانوری (احمدی، ص ۲۲۱) و همچنین به «آشفته‌فکری»، «فرمول‌بندی‌های ساختگی»، متهم سازد «که طی سال‌ها از جمله از جانب چندتن از اعضای رهبری حزب توده مطرح شده و گاهی دیگران [ویراستار مزدک] به حساب تحقیق خود آنها را رونویسی و تکرار کرده‌اند.» (همانجا، ص ۱۹۵).

او در اینجا به یک ناراستی کم سابقه دست می‌یازد. او اظهار نظری را از صفحه‌ی ۹ جلد دوم اسناد تاریخی، که نوشته‌ی گروهی از کمونیست‌های مخالف حزب توده در ایران بود (گروه تحت هدایت توکلی)، نقل می‌کند

۱. پیشین، ص ۶. ۲. پیشین، صص ۸-۱.

دایر بر اینکه «ارانی آشنایی عمیق و همه‌جانبه‌ای با مارکسیسم نداشت و به‌خصوص درک وی از جنبه‌ی فلسفی مارکسیسم کمابیش سطحی و بیشتر به ماتریالیسم قبل از مارکس نزدیک بود تا به ماتریالیسم دیالکتیک». وی این اظهارنظر را، که صریحاً از مقدمه‌ی این سند داخل کشور (ص ۹) برداشته بود، به قلم ویراستار مزدک «بزرگ - د.» نسبت می‌دهد (احمدی، صص ۳۵ و ۱۸۲)، در حالی که به‌روشنی آفتاب آشکار است که ویراستار مزدک کوچک‌ترین دخالتی در نگاشتن آن کتاب نداشته است، و صریحاً در یادداشت چند سطر از آغازین کتاب آمده است که آن سند بدون کوچک‌ترین تغییری عیناً از روی نسخه‌ی تهران تجدید چاپ می‌شود.

احمدی سپس به یک ناراستی دیگر دست می‌زند. او می‌نویسد که این نظریه‌ی گروه توکلی از روی مجله‌ی دنیا، نشر کمیته‌ی مرکزی حزب توده «نادانسته رونویسی» شده است (صص ۳۴-۳۵)، در حالی که اصل سندی که در جلد دوم اسناد تاریخی نشر یافته است سال‌ها پیش از آن شماره‌ی ویژه‌ی دنیا در ایران در اوضاع و احوال مخفی نشر یافته بود. باید افزود که حتی آن شماره‌ی ویژه‌ی مجله‌ی دنیا، که برخی آثار ارانی را برای نخستین بار پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ توسط حزب توده نشر داد، خود بعد از نشر همان آثار توسط انتشارات مزدک انجام گرفت، و مقابله‌ای بود از سوی حزب توده با آن انتشارات. البته، احمدی همه‌ی این نشریات را در اختیار دارد و، به‌دقت، تاریخ نشر همه‌ی آنها را می‌داند، اما با توجه به عدم دسترسی دیگران به آنها، به تحریف خود ادامه می‌دهد. چرا؟ زیرا او می‌خواهد ویراستار مزدک را به «اظهارنظرهای متناقض درباره‌ی دیدگاه منفی دکتر ارانی» و نیز رونویسی از رهبری حزب توده و همچنین «عدم شناخت لازم» از ارانی متهم سازد (ص ۳۵).

همین ناراستی را احمدی در چند صفحه‌ی بعد تکرار می‌کند، هنگامی که با نقل قول دیگری از جلد دوم اسناد تاریخی (نوشته‌ی گروه توکلی) ویراستار مزدک را به این متهم می‌سازد که «بدون شک منظور اصلی ارانی از فعالیت خود این بود که قبل از هر چیز یک سازمان انقلابی کارگری در اینجا

پایه گذاری کنند...» (صص ۵۸ و ۲۲۱، یادداشت ۲۱۳). اینجا نیز ناراستی او مضاعف است، زیرا این نظریه‌ی گروه توکلی را که سال‌ها قبل در ایران نوشته شده بود به رونویسی از کیانوری (نوشته‌ی او به سال ۱۳۴۲) نسبت می‌دهد. اما قربانی این ناراستی مضاعف، نویسندگان اثر چاپ شده در جلد دوم اسناد تاریخی (یعنی، گروه توکلی) نیستند، بلکه ویراستار مزدک است (صص ۱۶۲ و ۲۲۱). اینکه چرا یک قربانی کیانوری نیاز دارد از نظر روانی قربانیان دیگری برای کیانوری بتراشد، به این نوشته مربوط نیست.

آنچه اینجا باید تأکید کرد همین امر است که احمدی دست به دو ناراستی بزرگ دیگر زده است و آگاهانه با نسبت دادن نوشته‌های یکی به دیگری و پس و پیش کردن تاریخ نشر آنها، همه را دنباله‌رو کیانوری و رهبری حزب توده قلمداد کرده است.

اما، زشت‌ترین و در عین حال غمناک‌ترین ناراستی احمدی در بافتن تز خود پیرامون پیدایش «انشقاق نظر سیاسی» در درون حزب کمونیست ایران، یعنی بین سلطان‌زاده و عبدالحسین حسابی (دهزاد) است.<sup>۱</sup> بنا بر این تز تحریف آمیز، که گویا به «تقابل سیاسی - تبلیغی علیه فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران و جریان جدید فکری در درون کمیته‌ی مرکزی ح. ک. ا.» انجامید (ص ۴۷)، دهزاد با «شعار انقلاب کارگران و دهقانان، یعنی خط جناح اکثریت کمیته‌ی مرکزی ح. ک. ا.»، مرزبندی می‌کند. (ص ۴۶). چگونه این مرزبندی انجام می‌گیرد؟ بنا بر ادعای احمدی، به شرح زیر: دهزاد در مقاله‌ی «انقلاب ملی چیست و چرا ما طرفدار آن هستیم؟» دیدگاه نظری خود را اینگونه بازتاب می‌دهد و می‌نویسد: «انقلاب ایران باید انقلاب با روح بورژوازی باشد، و بعد از این چنین انقلابی لازم است که تحولات دموکراتیک را اجرا کرد. چنین تحولاتی نه تنها مانع رشد اصول سرمایه‌داری نخواهد بود، بلکه بالعکس برای اولین مرتبه راه به جهت سرمایه‌داری را باز می‌نماید. صرف نظر از اینکه رشد مزبور به منافع طبقه‌ی بورژوازی تمام می‌شود، ولی

۱. برای سرگذشت سلطان‌زاده نگاه کنید به مقدمه‌ی اسناد تاریخی، جلد ۴؛ برای سرگذشت حسابی، در همین کتاب.

در عین حال مشاهده می‌نماییم که کارگران هم از ترقیات بی‌نصیب نخواهند ماند و آنها نیز در این کار دارای منافع هستند. انقلاب فلاحی و تقسیم کردن اراضی بین دهاقین اولین قدمی است برای ترقیات بورژوازی. در انقلاب ملی، کارگران و زحمتکشان و طبقه‌ی بورژوازی هریک به‌نوبه‌ی خود ذینفع و علاقه‌مند هستند. معذالک مشاهده می‌شود که طبقه‌ی بورژوازی در عین حال طرفدار بقای یک قسمت از باقی‌مانده‌های اصول دوره‌ی فنودالی می‌باشد، از قبیل سلطنت و امثال آن.» (همانجا، صص ۴۷-۴۶)

احمدی سپس می‌افزاید این «خط فکری و سیاسی که تحت عنوان «انقلاب ملی و جمهوری دموکراسی ایران» از سال ۱۳۰۴ توسط ارانی و یاران او مطرح گردیده بود، عملاً منجر به یک رویارویی ایدئولوژیک - سیاسی شش‌ساله بین دو سازمان چپ (سوسیالیستی و کمونیستی) در آن سال‌ها شد.» (همانجا، ص ۴۷)

آنگاه احمدی خواننده‌ی خود را به مرجع مقاله‌ی «انقلاب ملی چیست و چرا ما طرفدار آن هستیم؟» حواله می‌کند. (یادداشت ۱۷۴، ص ۲۰۱). اما متأسفانه خواننده‌ای که تاکنون به‌علت سانسور دستگاه استالینی و حزب توده از رؤیت روزنامه‌ی پیکار محروم مانده است، نمی‌تواند بداند که امضای کدام نویسنده‌ای در پای مقاله‌ی «انقلاب ملی چیست؟» قرار دارد. او نمی‌تواند بداند که آیا نویسنده‌ی مقاله‌ای که همه‌ی تر احمدی بر آن استوار است به‌راستی همان عبدالحسین حسابی (دهزاد) است، چنانکه احمدی مدعی است، یا کس دیگری. احمدی با تکیه به سال‌های طولانی سانسور استالینی امیدوار است که این ناراستی او هرگز رونشود و خواننده نتواند به هویت نویسنده‌ی واقعی مقاله دست بیابد؛ اما، اکنون که دستیابی به آن شماره از روزنامه‌ی پیکار که مقاله‌ی «انقلاب ملی چیست؟» را درج کرده است، برای همگان میسر است (اسناد تاریخی، جلد ۲۲، صص ۲۵۴-۲۵۳)، آشکار می‌شود که مقاله‌ای که بنا بر ادعای احمدی به قلم عبدالحسین حسابی علیه نظرات سلطان‌زاده نوشته شده بود، در واقع به‌خامه‌ی خود سلطان‌زاده است. چنین ناراستی بزرگی که طی آن مقاله‌ی کسی (سلطان‌زاده) به مخالف

ادعایی او و علیه خود نویسنده‌ی مقاله نسبت داده شود، تا حال از سوی هیچ دستگاه جاعلی، حتی دستگاه استالینی، انجام نگرفته است. این تحریف بزرگ احمدی را باید به راستی شاهکار تقلب‌های ضد تاریخی دانست، به‌ویژه از این‌رو که بدین وسیله، کلی جملات به‌شکل تز مقابله‌ی «دو جناح» در حزب کمونیست ایران به هم بافته شده است. احمدی حتی پا را فراتر می‌گذارد و مقاله‌ی دیگری از سلطان‌زاده را که در شماره‌ی بعدی (شماره‌ی ۹) پیکار درج شده است به‌عنوان حمله‌ی سلطان‌زاده به «مقاله‌ی دهزاد» (یعنی مقاله‌ی خود سلطان‌زاده!) معرفی می‌کند (احمدی، ص ۲۰۱؛ اسناد تاریخی، جلد ۲۲، ص ۲۶۱).

چنین تحریف عظیمی در مورد یک نوشته‌ی سلطان‌زاده و انتساب آن به دهزاد در مقام مخالف نظری او، نه تنها غیرقابل اغماض و بخشش است، که معمولاً در هر مؤسسه‌ی علمی و دانشگاهی به اخراج جاعل و محرومیت همیشگی او از تحصیل می‌انجامد.<sup>۱</sup>

نوشته‌های احمدی در مورد عدم ارتباط اولیه‌ی روزنامه‌ی پیکار با حزب کمونیست و سلطان‌زاده «و نقش لاهوتی» در ایجاد تماس بین سلطان‌زاده و مرتضی علوی (ص ۲۰۲) از همین دست تحریفات است. در ایجاد این تماس لاهوتی کوچک‌ترین نقشی نداشت؛ اگر احمدی می‌خواست، می‌توانست بداند که نام «لاهوته» تنها یک اشتباه چاپی در شماره‌ی ۱۰ پیکار بود، و در شماره‌ی ۱۳ آن نشریه این توضیح تصحیحی داده شد که اصل نام لاهوری (یکی از نویسندگان کمونیست هند) بوده و روزنامه‌ی پیکار «ابتداً ارتباطی با لاهوتی نداشته و ندارد.» (اسناد تاریخی، جلد ۲۲، ص ۲۷۲)

نگاهی به شماره‌های پیکار نشان می‌دهد که این نشریه از همان آغاز خط

۱. همانند جعلیات تروفیم د. لیسنکو (Trofim D. Lysenko) که در زمان استالین به عرش برده شد، اما پس از آنکه نتایج مخرب آن در کشاورزی شوروی در زمان خروشچف آشکار شد، او کلاً از همه‌ی مسئولیت‌های دانشگاهی طرد شد. اما لطمات جبران‌ناپذیر بودند؛ یا چون تحقیقات جعلی روان‌شناس انگلیس سیریل برت (Cyril Burt) که با جعلیات خود «ثابت کرد» که هوشمندی انسان‌ها ارثی است، و لذا اروپاییان از دیگر ملل هوشمندتر و لذا برترند.

حزب کمونیست ایران را به پیش می‌برد و نویسندگان اساسی آن از همان شماره‌ی اول هرمز، مراغه (دو اسم مستعار سلطان‌زاده)، سلطان‌زاده، ذره و امثالهم بودند، به‌ویژه اینکه خبر تأخیر چاپ ستاره‌ی سرخ یا فروش کتب کمونیستی از جمله لنین و لنینیسم به قلم استالین (شماره ۵، پیکار) تجدید چاپ در اسناد تاریخی، جلد ۲۲، ص ۲۴۷)، در آن آمده است، و چند مقاله از ستاره‌ی سرخ در آن تجدید چاپ شده‌اند، از جمله «قوانین مصوبه‌ی دولت مرتجع بر علیه فرقه‌ی کمونیست ایران و وظایف فرقه‌ی کمونیست ایران» (پیکار، شماره‌ی ۹) به قلم سلطان‌زاده! (اسناد تاریخی، جلد ۲۲، ص ۲۶۱).

متأسفانه، دیگر اظهارنظرهای احمدی درباره‌ی سلطان‌زاده، شعاعیان، آخوندزاده، حسابی و تکیه بیش از حد به خاطرات چاپ‌شده و چاپ‌نشده‌ی اردشیر اوانسیان، که خود را به نادرستی عضو کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست ایران معرفی کرده است، از همین روش سودجویانه نشئت گرفته است.

این نکته‌ی اساسی را نیز نباید ناگفته گذارد که، به‌واریونه‌ی ادعای احمدی، فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران نه فقط طرفدار انقلاب و جمهوری ملی بود، بلکه، همچون حزب کمونیست ایران «حکومتی می‌خواهد [است] که فقط نماینده [گان] طبقه‌ی دهاقین و رنجبران در آن نشسته، حکومت نمایند.» احمدی برای اینکه «انشقاقی» بین این فرقه و حزب کمونیست بتراشد، چنانکه در نوشته‌ی پیشین دیدیم، ناگزیر مدعی شده است که روزنامه‌ی بیرق انقلاب قابل فتوکپی شدن نبوده است!

علاوه بر اینها، احمدی به انتحال‌های دیگری دست می‌یازد، از جمله کوشش او برای نمایاندن این امر که او خود اسناد مربوط به گروه ارانی را از مطبوعات کشور (شماره‌های اطلاعات، آبان ۱۳۱۷) و بایگانی بریتانیا یافته است. او همه‌ی اینها را از روی مقدمه و محتویات جلد پانزدهم اسناد تاریخی نادرستکارانه به عاریت گرفته است! (ص ۲۵۳؛ آنچه او به‌عنوان شماره‌ی مرجع سند بایگانی بریتانیا عرضه داشته است کلاً تحریف آمیز است؛ چنین

۱. بیرق انقلاب، شماره‌ی ۱، ژوئیه‌ی ۱۹۲۸، صفحه‌ی ۱۰؛ اسناد تاریخی، جلد ۲۳، و نیز همین کتاب.

شماره‌ای در آرشیو بریتانیا وجود ندارد!<sup>۱</sup>

در ارزیابی کلی، باید گفت که این «اثر تاریخی» نه تنها امری را روشن نکرده است، که به اغتشاش موجود نیز افزوده است. احمدی چیز تازه‌ای به تاریخ جنبش چپ ایران نیاموخته است. تز او دایر بر اینکه دستگاه استالینی موجب لو رفتن گروه ارانی بود، تز تازه‌ای نیست، حتی برای اولین بار توسط انور خامه‌ای پس از دهه‌ها سکوت مطرح نشد. این تز برای نخستین بار در مقدمه‌ی آثار ارانی نشر مزدک به روشنی عنوان شد. «تازه» این است: احمدی کوشیده است با برخورد چاپلوسانه نسبت به ارانی، همانند دستگاه رهبری حزب توده، دیگر بار مارکسیست‌های ایرانی چون چلنگریان، سلطان‌زاده، و شعاعیان را سطحی یا چپ‌رو معرفی کند؛ این «گره‌ی مرتضی علی» همواره «چارچنگولی» به زمین فرومی‌آید و بر سر «چپ‌رو»ها خراب می‌شود. در داوری نهایی در مورد این مارکسیست‌ها نظر احمدی و کیانوری، کامبخش، خامه‌ای، و حتی اسکندری یکی است. و این البته پارادوکس کل این تفکر توده‌ای است.

در مورد لو رفتن گروه ارانی و «فریب» او توسط مأموران کمینترن و دستگاه پلیس سیاسی شوروی هم توضیح‌های احمدی از «تئوری توطئه‌ی» رایج فراتر نمی‌رود. لب کلام او این است که اگر آن دستگاه‌ها توطئه نمی‌کردند، گروه ارانی سالم می‌ماند و خود او از میان نمی‌رفت. صرف نظر از اینکه ارانی به سان یک کمونیست (اما با دید فلسفی انتقادی) طرفدار شوروی بود، باید فهمید که ساده‌انگاری خود او در مورد شوروی و سیاست آن راجع به ایران و کمونیست‌های ایرانی همانقدر در از میان رفتن گروه و خود وی مؤثر بود که توطئه‌ی دستگاه استالینی. در مورد قربانیان استالینسم انداختن تقصیر به گردن فاعلان فاجعه و ندیدن عدم هشجاری کامل قربانیان آن نسبت به ماهیت دستگاه حاکم بر شوروی و نداشتن دید انتقادی بُرانسب

۱. گفتنی است که تا پیش از انتشار این کتاب طی نامه‌های تملق‌آمیزی به این نویسنده خواستار نسخه‌های اسناد تاریخی و برخی کتب دیگر می‌شد. این نامه جزو اسناد شخصی و آرشیو این نویسنده در اختیار یک مرکز علمی قرار خواهد گرفت.

به آن، همانقدر فاجعه‌آمیز است که خود آن فاجعه؛ بهترین دلیل این امر همان است که، پس از مرگ ارانی، حزب توده و همه‌ی گرایش‌های طرفدار شوروی و انواع گوناگون استالینیسم بدان دچار آمدند.

هنگامی که این مقاله در دست نگارش بود، «اثر تازه‌ای» از احمدی رسید.<sup>۱</sup> در این «اثر» یک مجموعه‌ی ده‌شماره‌ای از نشریه‌ی ستاره‌ی سرخ است (که پیش از این در سه جلد از اسناد تاریخی نشر یافته بودند)<sup>۲</sup> به چاپ رسیده است. چاپ مجدد این ده‌شماره آنقدر معیوب و ناخواناست که حتی ناشر خود بالاچار می‌نویسد: همانطور که ملاحظه می‌کنید، صفحات زیادی از این کتاب ناخوانا و سیاه می‌باشد. «برای تهیه نسخه‌ی بهتر [ای] با آقای حمید احمدی تماس گرفتیم. ایشان نمونه‌ی فوق را تنها سند موجود قلمداد کردند.» بدین سان، روشن می‌شود که هدف احمدی از نشر مجدد شماره‌های چاپ‌شده‌ی ستاره‌ی سرخ نشر مقدمه‌ی او است که لبه‌ی تیز حملات آن متوجه نویسنده‌ی این سطور است. قصد نویسنده در اینجا پاسخ‌گویی به این حملات نیست، بلکه پرتو افکندن به جعلیات، تحریفات و سرقت متن (انتحال)ی است که احمدی با اهداف خاص باز هم در این مقدمه‌ی اخیر ادامه می‌دهد. او نخست اظهارنظر این نویسنده را پیرامون فعالیت‌های سلطان‌زاده در غرب در میان دانشجویان ایرانی به عنوان «کار فرمول‌بندی ساختگی عبدالصمد کامبخش» معرفی می‌کند؛ سپس «قضاوت» خود را درباره‌ی نشر ستاره‌ی سرخ عرضه می‌کند، دایر بر اینکه این عمل «با آمدن نخستین گروه دانشجویان دولتی به اروپا در زمان رضاشاه بی‌رابطه نبود.» (صص ت، ث، ج) او سپس دیگر بار این عمل را همچون مقابله‌ی آن حزب با فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران قلمداد می‌کند.

البته، چنانکه در نقد پیشین نشان دادیم، این ادعا از بُن نادرست و تحریف‌آمیز است، چون افزون بر علایق خود ارانی به شوروی، دو نفر از

۱. ستاره‌ی سرخ، ...، به همراه گفتاری درباره‌ی مجله‌ی ستاره‌ی سرخ و تاریخچه‌ی حزب کمونیست ایران، سپانگا (سوند)، ۱۹۹۳.  
۲. اسناد تاریخی، جلد‌های ۶، ۲۱، ۲۲.

پایه گذاران آن فرقه خود کمونیست بودند. به دنبال همین ادعای کاذب، احمدی آنچه را که در «اثر» پیشین خود در مورد «دو جناح» کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست ایران آورده است تکرار می‌کند، که بدان‌ها در بالا پاسخ داده شده است. آنچه در اینجا تازه است این ادعاست که ستاره‌ی سرخ و گرداننده‌ی اصلی آن سلطان‌زاده، خط‌مشی کمیترون را دنبال می‌کرد [تد] (صص ۳ و ۴). احمدی آگاهانه، برای اینکه خوانندگان خود را اغفال کند، به کلی از ذکر این نکته‌ی اساسی سر باز می‌زند که یکی از کارمندان «ایران‌شناس» شوروی و کمیترون به نام گلبراس (Gelbras) تحت نام مستعار «رنجبر» مقاله‌ای از همان نوعی که احمدی نوشته است علیه سلطان‌زاده و به‌ویژه ستاره‌ی سرخ نشر داد، و زمینه‌ی تعطیل آن مجله و «محاكمه‌ی» سلطان‌زاده را به‌عنوان یک عنصر «ضدلنینی»، که علیه سیاست خارجی شوروی می‌نوشت و عمل می‌کرد («چپ‌روی»)، فراهم آورد.<sup>۱</sup> اینکه می‌گویم آگاهانه، از این‌روست که ترجمه‌ی فارسی حملات هیستریک «رنجبر» علیه ستاره‌ی سرخ در جلد نهم اسناد تاریخی (صص ۱۱۰-۱۰۴) چاپ شده است، و این مجلد بر احمدی ناشناخته نیست (کتاب اخیر او، ص ۹، یادداشت ۲۹). «تصادفاً» گلبراس (رنجبر) نیز، همانند ایوانووا، کامبخش و اوآنسیان محبوب احمدی، سلطان‌زاده را به «چپ‌روی» متهم می‌سازد. چون درباره‌ی گلبراس و حملات او بر ضد ستاره‌ی سرخ و سلطان‌زاده در جای دیگر توضیح داده‌ام (سرگذشت سلطان‌زاده) از تطویل کلام در اینجا می‌پرهیزم.

تحریف و انتحال دیگر احمدی در این است که سند اولیه‌ی کمیته‌ی مرکزی فرقه‌ی کمونیست ایران موسوم به «آنچه ما از مجلس هفتم متوقعیم!» را که هم در کتاب جمعه (تهران) و هم در جلد ۱۹ اسناد تاریخی (صص ۹۱-۸۹) آمده است، با تغییراتی در انشای ترجمه‌ی آن به چاپ رسانده (صص ۳، ۴، ۵) اما مدعی شده است که آن را از متن روسی آن که به سال ۱۹۲۸ در تاشکند

۱. نگاه کنید به مقدمه‌ی جلد ۴ اسناد تاریخی، سرگذشت سلطان‌زاده.



نشر یافته بود گرفته است. اما، به هنگام دادن منبع سند (یادداشت ۱۴، ص ذ)، خواننده را به یادداشت ۴ (ص ت) ارجاع می‌دهد که در آن خبری از نشریه‌ی روسی زبان بولتن مطبوعاتی شرق مرکزی موجود نیست، بلکه منبع کتابی است از اردشیر اوانسیان به نام صفحاتی از جنبش کارگری و کمونیستی ایران.<sup>۱</sup>

در این مقدمه‌ی جدید تقلبات و تحریفات همچنان دنبال می‌شوند، چه او تحریفی را که در بالا از آن در مورد نسبت دادن مقاله‌ی سلطان‌زاده به حسابی یاد کردیم، باز تکرار می‌کند و درباره‌ی آن به قلم‌فرسایی می‌پردازد، بدون آنکه قادر بشود، با سند و مدرک، جای پای «دانش مارکسیستی چهره‌ی برجسته‌ی» (ص ۱۲) حسابی را که، به قول او، در مقابل سلطان‌زاده عرض اندام تنوریک می‌کرد، حتی در یک مقاله به امضای او نشان دهد. احمدی همچنین با جسارت خاصی به تحریف نظرات سلطان‌زاده، این قربانی مضاعف دستگاه استالینی و حزب توده، ادامه می‌دهد، او را متهم می‌سازد (ص ۷) که دنباله‌رو «درک کمینترنی» از مسائل ایران و جهان بود. او عامدانه و آگاهانه فراموش می‌کند که سلطان‌زاده از همان کنگره‌ی نخست حزب (انزلی، ژوئن ۱۹۲۰) تا آخرین روزی که اجازه‌ی قلم زدن داشت، تنها کمونیستی بود که جرئت می‌کرد در مقابل تزه‌های رسمی کمینترن بایستد، و حتی از همان کنگره‌ی دوم کمینترن حتی رویاروی لنین ایستاد و نظراتی مخالف تزه‌های او را ارائه داد. چون این مسائل را در دیگر جاها به تفصیل نوشته‌ام (از جمله سرگذشت او) نیازی به تفصیل در مورد آنها در اینجا نیست.

استناد به نوشته‌های اردشیر اوانسیان، «سند» محبوب احمدی، جز تکرار نظرات «مورخان» دستگاه استالینی، از گلبراس گرفته تا ایلینسکی، ایوانف، ایوانوا، و امثالهم نیست. از همین دست است ادعای او در مورد «نعل وارونه‌ی شوروی‌ها که گویا به تحریف واقعیت مربوط به نظر سلطان‌زاده در کنگره‌ی نخست حزب کمونیست دست زدند، و از قول او نوشتند که انقلاب

۱. نشر حزب توده، تهران، ۱۳۵۸.

ایران باید تحت لوای انقلاب سوسیالیستی صورت گیرد.» (ص ۲) به راستی که نعل وارونه را احمدی می‌گوید که سخن این نویسنده را چنان تفسیر می‌کند (ص ۳ و یادداشت ۲۲)، که گویا منظورم از دفاع از سلطان‌زاده این بود که مورخان شوروی و مطبوعات حزب توده، آگاهانه سیاست چپ‌روانه‌ی کمیترون و حزب کمونیست شوروی را در آن دوران لاپوشانی کرده‌اند! برعکس، آنچه من نشان داده‌ام (و در این مورد به تفصیل در کتاب مربوط به جنگل - میلاد زخم<sup>۱</sup> - و نیز تاریخ حزب کمونیست - قربانیان ایمان<sup>۲</sup> - تحقیق و تشریح کرده‌ام) این است که شوروی‌ها، نه چپ‌رو، که از همان آغاز با سیاست سازشکارانه‌ی شوونیستی به دنبال مردانی چون چانکای چک، آتاتورک و رضاخان بودند، نه یک جریان سوسیالیستی در ایران.

بر همین اساس است که نباید دیگر نوشته‌های احمدی را در مورد مواضع چپ‌روانه‌ی ابوکف در کنگره‌ی انزلی در برابر سلطان‌زاده (ص ۲) جدی گرفت. از همین جمله‌اند اغتشاش در مورد هویت یکسان (احتمالی!) ابوکف و عوض‌اف (ص ۵)، که اولی یهودی قفقازی - روسی و دومی مسلمان آذری ایرانی بودند؛ روابط سلطان‌زاده و ارژونیکیدزه، «کودتای ۱۶۹ نفری» (ص ۷)، «ترکیب جدید کمیته‌ی مرکزی» به نقل از شاهین ابراهیم‌اوف، (ص ۸) و غیره.

نگاهی به مذاکرات کنگره‌ی اول انزلی که در نشریه‌ی بین‌الملل کمونیست چاپ شده است (ترجمه و تکثیر فارسی در جلد یکم اسناد تاریخی) و نیز برنامه‌ی مصوب کنگره‌ی انزلی (جلد ششم اسناد تاریخی) بطلان نظرات احمدی را نشان می‌دهد. همین شیوه‌ی انتحال را احمدی در مورد مسئله‌ی تزه‌های کمیته‌ی مرکزی دوم حزب کمونیست ایران، که توسط چین‌شناس کمیترون سکاچکو نوشته شده بودند و حزب توده به تبعیت از «ایران‌شناس» روس بانو ایوانوا، به حیدرخان نسبت داده بود، به کار می‌گیرد. او چنین وانمود

۱. میلاد زخم؛ جنبش جنگل و جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران، دکتر خسرو شاکری، ترجمه‌ی شهریار خواجهیان، نشر اختران، تهران ۱۳۸۶.

2. Idem, *Victims of Faith. Iranian Communists and Soviet Russia*, forthcoming

می‌کند که این «کشف حقیقت» از شخص او بوده است، که برای لاپوشانی و مغلظه‌ی هرچه بیشتر آن مدعی می‌شود که ترجمه‌ی فارسی از آن طبری بوده است، بدون آنکه ذکر کند که همه‌ی این اطلاعات را از چاپ دوم جلد یکم اسناد تاریخی «به عاریت» گرفته است، و بدون آنکه یادآور جعل بزرگ حزب توده در حذف بخش‌های مهمی از آن تزاها شود که سال‌ها پیش از انقلاب در همان مجلد اخیر الذکر به دقت بازتاب یافته بود.

سرانجام باید گفت که حملات احمدی به سلطان‌زاده نمی‌تواند این حقیقت را گل‌اندود سازد که سلطان‌زاده، به‌رغم ایمانش به «اولین حکومت کارگری»، جهان، هرگز در تحلیل‌های خود دنباله‌رو کمیترن و شوروی نبود و آثار او بهترین گواه این نظر است. دفاع او از شوروی در برابر امپریالیسم، که مکرراً مورد تهاجم احمدی است، ذره‌ای از پختگی تحلیل‌های او در مورد وضعیت سیاسی و اقتصادی ایران (و نه نوشته‌های برنامه‌ای او) نمی‌کاهد و هنوز پس از گذشت دهه‌ها (و باید گفت متأسفانه) کسی در چپ ایران پیدا نشده که آثار او را پشت سر بگذارد یا ترفیع بخشد.

روشن است که ما هنوز باید برای شناخت تاریخ سده‌ی بیستم ایران، به‌ویژه بخش چپ آن که به تحریفات، تقلب‌ها و دست‌بُردهای نابه‌کارانه آغشته شده است، به‌کوشش بسیار، آگاهانه، بدون غرض، و جامع دست‌زینم. اما، این مهم تنها از کسانی برمی‌آید که توانایی‌های فکری و علمی لازم را اکتساب کرده‌اند، زیرا برای صعود به قله‌ی رفیع دانش، چنانکه مارکس یا دیگران گفته‌اند، باید مرارت‌های بسیار تحمل کرد.

□

#### بعدالتحریر:

یادآوری کنم که احمدی دانشجو در جویبای، به‌جای پاسخ به یک‌یک انتقادهای من (در صورت امکان)، به سبک همان مکتبی که در آن آموزش دیده بود، به تحریف و حتی ناسزا توسل جست. او نه فقط «جعلیات» این نویسنده را «در ارتباط با وزارت خارجه‌ی آمریکا» معرفی کرد، که همچنین در صلاحیت آکادمیک من به‌عنوان یک دانشگاهی و محقق تردید وارد کرد

که نزد چند استاد برجسته‌ی سوربن و جهانشهر، چون زنده‌یاد پروفیسور  
ماکسیم رودنسون، تلمذ کرده‌ام و پایان‌نامه‌ی دکترایم با تصویب آنان اهدا  
شده است. این گستاخی نسبت به این علمای بزرگ تاریخ مرا واداشت در طی  
انتباه‌نامه‌ای از انتشار آن نقد اظهار تأسف کنم. اما، اکنون که این کتاب به  
همت اختران نشر می‌یابد، درست این دیدم که همان نقد را با بازنویسی  
مختصری به چاپ برسانم.<sup>۱</sup>

---

۱. نگاه کنید به «پاسخ به یک "نقد"...» او و انتباه‌نامه‌ی این نویسنده در آرش، ش  
۳۳-۳۴، ۱۹۹۴.



## نمایه

- آ  
 آبراهامیان، یرواند، ۱۱  
 آتاتورک، ۲۵۵  
 آخوندزاده، ۳۵۰  
 آذری، عباس، ۹۴، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۶، ۱۲۱  
 آزاد، عبدالقدیر، ۱۱۲، ۱۱۶، ۲۱۷  
 آقاخان (سرهنگ)، ۲۵۵  
 آگنت، ۱۳۴  
 آنانکیگف، ۳۴  
 آیرم، ۱۳۳، ۲۱۷  
 الف  
 ابراهیم، ۲۴۶  
 ابراهیم‌زاده، رضا، ۱۲۳، ۲۴۴، ۱۱۶  
 ابراهیمف، ۱۱۶  
 ابن مخلد سگری، ۲۶۹  
 ابوالفتح‌خان، ۲۶  
 ابوعلی سینا، ۲۷۵  
 ابوکف، ۳۵۵  
 اجتهادی، ۹۵، ۹۶  
 احدی (سیامک)، ۲۱۴، ۲۲۰  
 احمد میرزا، ۵۶  
 احمدی، احمد، ۳۳  
 احمدی (پزشک)، ۳۲، ۳۳  
 احمدی، حمید، ۳۳، ۱۷۰، ۳۲۱، ۳۲۴  
 ۳-۳۳۰، ۳-۳۲۶-۸، ۴۱-۳۳۵، ۵۶-۳۴۴
- احمدی، عبدالحسین، ۱۱۶  
 اردشیر بابکان، ۲۷۶  
 اردلان، علی، ۲۴، ۳۳۴  
 ارژونیکیدزه، ۳۵۵  
 اروبلیانی، ۱۸۵  
 استالین، ۱۲، ۲۱، ۱۱۳، ۱۲۹، ۱۵۸  
 ۱۷۲، ۳-۱۹۱، ۱۹۶، ۲۱۴، ۲۲۱  
 ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۴۴، ۲۴۸، ۳۲۵  
 ۳۳۵، ۳۳۹، ۳۴۳، ۳۴۹، ۳۵۰  
 اسدوف، ۳۰، ۳۵، ۱۷۲، ۳۲۶، ۳۲۷  
 ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۶  
 اسدوف، احمد [داراب]، ۲۴، ۲۸، ۳۰  
 ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۴۲، ۲۴۴، ۳۲۵  
 ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۳۴  
 اسدی، ابوالقاسم، ۲۱۷، ۲۳۱  
 اسعدالعلماء، ۱۵۴  
 اسعدی طیب، ۱۵۴  
 اسفندیاری، رضا (لادین)، ۳۱، ۹۶، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۶، ۲۱۳، ۲۲۰  
 ۲۲۷، ۴۰-۲۳۱  
 اسکندری، ایرج، ۳۳، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۸  
 ۱۳۰، ۱۳۹، ۱۷۲، ۱۸۶، ۱۹۵، ۲۲۰  
 ۲۴۰، ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷  
 ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۵۱  
 اسکندری، سلیمان میرزا، ۸۲، ۱۷۰  
 ۲۱۵، ۳۱۹-۳۲، ۳۲۸  
 اسمعیل آقا، ۵۵

- اسناد تاریخی، ۲۲، ۲۵، ۳۳، ۱۲۸، ۱۷۹،  
 ۱۹۶، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۳۰، ۲۵۰، ۲۵۲،  
 ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۲-۵، ۳۳۷،  
 ۳۳۸، ۳۴۱، ۵۳-۳۴۴، ۳۵۵، ۳۵۶  
 اشتری، ابوالقاسم، ۱۱۶، ۱۲۴  
 اصفهانی، احمد، ۱۱۶  
 اصلاتی (کامران)، نصراله، ۲۳۲، ۲۳۳،  
 ۲۴۹  
 اطلاعات، ۳۵۰  
 اعزازی، نصرت‌الله، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۲۰  
 افتخاری، یوسف، ۳۴، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۶،  
 ۱۱۷، ۱۱۲، ۱۲۳، ۱۳۴، ۱۹۳  
 الموتی، ضیاء، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷،  
 ۱۱۶، ۱۲۰  
 الموتی، عمادالدین، ۱۲۰، ۱۴۳  
 الموتی، نورالدین، ۱۱۶، ۱۲۰  
 امامی (دکتر)، ۳۳  
 امان‌الله (مشهدی)، ۹۶  
 امیر حسین، ۵۶  
 امیرخان، ۲۱۰  
 امیری، ۱۰۶، ۲۴۹  
 امین‌التجار، حاجی میرزا حبیب‌الله‌خان،  
 ۳۲۹  
 انقلاب پرولتری، ۱۹۳  
 انقلاب [آذر]، خلیل، ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۹۵،  
 ۲۵۵  
 انیکین، ۲۱۲  
 آوانسیان، آرداشس [اردشیر - پژوه]، ۱۹،  
 ۳۴، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۲،  
 ۱۱۶، ۱۴۶، ۳-۱۹۵، ۲۳-۲۲۰،  
 ۲۵۵، ۳۲۴، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۵۰، ۳۵۳،  
 ۳۵۴  
 اوچکفسکی، ۲۲۸  
 اوچکین، ۲۲۸
- اورلیان، ۲۳۳  
 اورلیانی، یرواند اوهانویچ، ۱۸۴، ۱۸۶،  
 ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۲۱، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸  
 اوزلی، جان، ۷۵  
 ایران، ۲۹۵  
 ایران‌دوست، ۲۲  
 ایران سرخ، ۲۲۹  
 ایلینسکی، ۳۵۴  
 اینشتاین، آلبرت، ۲۷، ۱۸۲  
 ایوانوآ، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵  
 ایوانف، ۳۵۴
- ب  
 بابائی، آناقلیچ، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۶، ۱۲۲  
 باتمانف، ۲۱۲  
 بازرگان، مهدی، ۲۴  
 باقرآف، جعفر، ۲۲۱  
 باقرآف، م.ل.، ۲۲۲، ۲۸۱  
 بختیاری، اسعد، ۳۳، ۱۷۰  
 برت، سیریل، ۳۴۹  
 بریجمن، مراد رجینالد، ۳۰۶  
 بقراطی، محمود، ۸۷، ۹۴، ۹۵، ۱۱۸،  
 ۱۲۷، ۱۲۸  
 بلوچ، عبدالکریم، ۳۳  
 بنگارد، ۲۱۲  
 بوخارین، ۱۷۲  
 بهرامی، محمد، ۲۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۸،  
 ۱۹۵، ۲۵۵، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۶  
 بهرامی، فرج‌الله، ۳۰  
 بهمن شمالی، ۱۲۳، ۱۲۴  
 بیات، کاوه، ۲۳۷  
 بیان حق، ۳۳۷  
 بیرق انقلاب، ۳۳۸، ۳۵۰  
 بیل، اگوست، ۲۸۹

- بینا، ۱۸۵  
بین الملل کمونیست، ۳۵۵
- پ**  
پادگان، ۱۴۷  
پتروف (راسکولنیکف)، ۱۷۲  
پروژ، ۲۹۷  
پرویز، ۱۷۲  
پریوش، ۲۱۳  
پژوه، محمد، ۱۱۶، ۱۲۴  
پلانک، ماکس، ۲۷، ۱۸۲  
پلیشفسکی، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۲۲  
پوررضا، محمود، ۲۴، ۳۵، ۳۶، ۱۵۸،  
۱۶۲، ۱۷۰، ۳۲۷، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵  
پهلوی، رضاشاه، ۱۲، ۱۳، ۳۲، ۳۳،  
۳۴، ۳۵، ۴۰، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۳۰، ۲۳۷،  
۲۴۴، ۲۵۵، ۲۸۶، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۳،  
۳۵۲، ۳۷۷  
پیاتینسکی، ۱۷۲  
پیکار، ۲۵، ۳۱، ۳۲، ۴۱، ۴۲، ۱۸۵،  
۲۱۹، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۴۲، ۲۵۰، ۳۳۶،  
۳۳۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰  
پیک، ویلهلم، ۲۵۱
- ت**  
تاج بخش، ۱۰۳  
تدین، ۱۱۶  
تریت، حسین، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۲۲، ۲۱۳  
تقی زاده، حسن، ۲۸، ۳۴، ۳۵-۳۰۳، ۳۳۸  
تکایی، ۱۱۶  
تینبرگ، ۲۱۰  
تینبورگ، ۱۰۳  
توکلی، ۳۴۵، ۳۴۶  
تومانیا تئس، الکسان خان، ۳۲۹
- تهرانی، علی، ۲۴۲  
تیمورتاش، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۹
- ثابت الموتی (شیخ)، ۲۱۷  
ثقفی، یوسف، ۱۲۴
- ج**  
جان محمدخان، ۵۷  
جاوید، علی، ۲۴۱  
جرقه، ۲۳۰  
جمال الدین اصفهانی، ۲۷۳  
جمالزاده، محمد علی، ۲۸  
جوادزاده (پیشه وری)، میر جعفر، ۲۲۲  
جوانشیر، ۹۶، ۱۰۰-۹۸، ۱۰۳، ۱۰۶  
جودت، ۱۴۸  
جورابچی، ضیاء، ۱۰۷  
جونز، هارتفورت، ۷۵  
جهانشاهلو [افشار]، نصرت الله، ۱۱۶،  
۱۲۴، ۱۲۸، ۱۸۶، ۱۹۵، ۲۲۰، ۲۲۲
- چ**  
چانکای چک، ۳۵۵  
چلنگریان، ۳۵۱  
چیچرین، ۱۷۲
- ح**  
حشیم، ساموئل هستیل، ۲۱۶  
حاج امین الضرب، ۳۲۹  
حیبی، حسن، ۱۲۱  
حجازی، مرتضی، ۱۶-۳۱۲،  
حزب توده، ۱۳-۱۱، ۱۹، ۲۱، ۲۴، ۲۹،  
۳۳، ۳۱-۱۲۷، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷،  
۵۰-۱۴۸، ۱۸۲، ۱۸۹، ۱۹۲، ۲۱۰،  
۲۲۱-۵، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۳۲، ۲۳۳

- ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۴، ۳-۲۵۱، ۳۲۴، ۲۳۹، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۲-۳۵۱، ۶-۳۵۴
- حزب کمونیست آلمان، ۲۲، ۳۱، ۴۰، ۱۹۳، ۲۴۲، ۲۴۳، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۵
- حزب کمونیست ایران، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۴۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۸۳، ۲۲۲، ۲۲۸، ۳۲-۳۲۹، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۲، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳-۳۳۱، ۷-۳۳۵، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۵
- حسابی، ابوالحسن، ۲۲۷
- حسابی (بینا)، عبدالحسین (دهزاد)، ۳۱، ۱۰۵، ۱۵۰، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۲، ۳۴-۲۲۷، ۴۰-۲۳۷، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۴
- حسابی، عباس، ۳۴
- حسن نائینی، سید جلال ۱۱۶
- حکمی، علیتقی، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۳
- حکیم‌الهی، ۱۲۴
- حکیموف، ۲۵۰، ۲۵۱
- حیدرخان عمواغلی، ۲۲۹، ۳۵۵
- خ
- خاچیکیان، سوفیا مارکاروونا، ۲۴۶
- خاطرات اسکندری، ۳۳۲
- خاقانی شیروانی، ۲۸، ۲۷۳
- خامهای، انور، ۱۰۴، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۴۴، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۵، ۲۲۰، ۳۲۴، ۳۴۰
- ۳۴۱، ۳۵۱
- خانلری، پرویز ناتل، ۲۳۷، ۲۴۰
- خاور نزدیک، ۵۱، ۷۶
- خروشچف، نیکیتا، ۳۴۹
- خزعل (شیخ)، ۵۵، ۲۹۹
- خواجهوی، ولی، ۱۲۲
- خیام نیشابوری، ۲۷۵
- د
- داریوش هخامنشی، ۲۷۶
- دانشور، ۱۲۴
- دانشیان، ۱۴۷
- داودخان، ۱۱۶
- دراج، ۲۴۴
- دشتی، علی، ۲۹۵، ۳۲۹
- دقیقی، ۲۶۹
- دنیسا، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۳۲، ۳۴، ۱۱۹، ۱۲۹، ۳-۱۳۱، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۴، ۵۱-۱۴۸، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۴۲، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۶، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۶
- دهقان، ۱۱۶
- دیلمی، ۲۴۴
- دیمیتروف، گئورگی، ۱۲، ۲۵۲
- دینا مراد، ۳۴
- ذره، ۱۵۰، ۲۲۷، ۲۳۴، ۲۴۰، ۳۳۶، ۳۵۰
- ر
- رادمنش، رضا، ۱۱۶، ۱۱۹
- راسخ، مصطفی، ۳۳، ۲۲۸
- رایش، ۲۸
- رحیمی الموتی، رحیم، ۱۲۳
- رحیم [همداد؟]، ۱۱۶
- رسانی، مهدی، ۱۱۶، ۱۲۳
- رضاخان (شاه)، ۴۰، ۴۱، ۶۲-۵۵، ۶۴، ۸-۶۵، ۲-۷۰، ۲-۸۰، ۸۵، ۱۰۸، ۱۶۹، ۱۷۶، ۱۷۹، ۲۳۰، ۲۴۴، ۲۸۴

ستاره‌ی سرخ، ۲۵، ۳۱، ۱۸۲، ۲۱۹،  
۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۷، ۳۲۶، ۴-۳۳۲،  
۳۳۷، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۳

سجادی، ابوالقاسم، ۲۲۷  
سجادی، حسن، ۱۲۴  
سجادی، مجتبی، ۱۲۴  
سجادی، مرتضی، ۱۲۴  
سعدون، (شیخ)، ۷۵  
سکاچکو، ۳۵۵  
سلاویتسکی، ۲۱۸  
سلطان‌زاده، ۳۱، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۹، ۲۳۱،  
۲۳۹، ۲۴۴، ۲۵۳، ۳۳۶، ۵۶-۳۴۷،  
۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۵

سلطانف آذربایجانی، ۲۲۹  
سلیمی، ۱۵۵  
سیامک، ۱۳۲  
سیامک (احدی)، ۱۸۹  
سید جمال واعظ، ۲۸  
سیدعلی، ۳۱۸  
سی سال پلنیک، ۵۲، ۶۲  
سیف، ۱۰۰  
سیفی، ۲۴۷

ش

شاگری، خسرو، ۱۱، ۲۲، ۲۴، ۳۳، ۳۹،  
۴۰، ۲۱۰، ۲۵۰، ۲۵۲، ۹-۳۲۷،  
شاندرمنی، اکبر، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۱،  
۱۲۲

شاهرودی، ۲۱۵  
شاه‌عباس، ۷۳، ۷۵  
شاهین ابراهیم‌اوف، ۱۰۴، ۳۵۵  
شاهین، تقی، ۱۰۵، ۱۱۶، ۱۲۳  
شجیعی، زهرا، ۳۵  
شراگیم، اسفندیاری، ۲۴۰

۹۱-۲۸۵، ۶-۲۹۳، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۳،  
۳۰۴-۱۲، ۳۰۷-۱۸، ۳۱۴-۱۸، ۳۳۷،  
۳۴۲، ۳۴۳، ۳۵۵

رضوی، مرتضی، ۱۲۲  
رضوی، مهدی، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۶، ۱۵۴  
رکنی، منصور، ۲۴، ۳۰، ۳۳۴، ۳۳۵  
رُگاجف، ۲۱۲  
روتشتاین، ۲۱۲  
رودکی، ۲۷۳  
رودنسون، ماکسیم، ۳۵۷  
روستا، ۱۴۹، ۱۵۰، ۲۱۷، ۲۲۳  
روستا، رضا، ۱۱۲، ۱۵۵، ۲۱۶، ۲۱۷،  
۲۲۰، ۲۱۹

روشن، ۱۸۴، ۲۴۴  
روشن‌بیک، ۲۷۹، ۲۸۱  
روشنی‌بیک، ۲۸  
روندشآو، ۳۳۶  
ریحان، یحیی، ۲۲۸

ز

زاهدی (سرلشکر)، ۱۷۲  
زردشت، ۲۷۵  
زمانی، شعبان، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۶، ۱۲۱  
زنجان، ر، ۳۴  
زوولون، لئو، ۱۱۶  
زیبایی، ۳۲۸

ژ

ژ، ۱۲۸  
ژورس، ژان، ۳۲۸  
ژیرکولف، ایلیا، ۲۲۴، ۲۲۵

س

ساشا، ۱۱۶

- ع
- عادل ساسانی، انوشروان، ۲۷۶  
عباس کدخدا، ۱۰۲، ۱۰۳  
عباس گاندی (علی امید)، ۱۱۶  
عباس میرزا، ۵۶  
عباسی خان، ۹۶  
عبدالصمد (میرزا)، ۲۱۵  
عبدالعظیم خان (میرزا) [گرکانی]، ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۶۹  
عبداللهزاده، ۲۴۷  
عتیقه‌چی، ۱۲۴  
عدل قاجار، رخساره، ۲۱۱  
عسگرنیا، ۲۱۳، ۲۲۰  
عضدی، ۳۰  
عطار، ۱۱۶
- علل عمومی بحران اقتصادی جهان، ۳۱، ۲۳۷  
علوی، ابوالحسن، ۲۴، ۲۴۱، ۲۴۲، ۳۳۴  
علوی، بزرگ، ۳۳، ۱۱۹، ۱۸۷، ۲۲۰، ۲۴۱، ۲۴۱  
علوی، تقی، ۱۸۸  
علوی، مجتبی (بزرگ)، ۱۱۶، ۲۴۱  
علوی، مرتضی، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۵، ۴۲، ۴۳، ۱۲۸، ۱۵۰، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۲۷، ۲۳۲، ۲۴۱-۵، ۲۴۳، ۲۵۰، ۳۲۵-۷، ۳۲۹-۳۱، ۳۳۳، ۳۳۴-۷، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۹  
علوی، نجمیه، ۲۴۴  
علی‌زاده، ۱۱۶  
عوض‌اف، ۳۵۵  
عینک‌چی، ۲۲۸  
غلام، ۱۱۶
- شرقی، حسین، ۲۱۸  
شیرلی، آنتونی، ۷۵  
شرفی، ی.، ۲۷، ۲۹، ۳۳  
شعاعیان، ۳۵۰، ۳۵۱  
شفق سرخ، ۲۹۵  
شفیعی، ۱۵۵  
شورشیان، محمد، ۸۷-۹۲، ۹۹-۹۶، ۱۰۱-۷، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۴۳، ۲۳۳، ۲۴۸، ۳۴۳  
شورشیان، سهراب، ۱۰۵، ۲۳۳  
شوستر، ۶۲، ۶۳  
شیرین‌اف، ۱۰۳، ۲۱۵، ۲۱۶  
شیرینلو، جمال، ۱۰۳، ۱۳۳
- ص
- صادق‌پور (کامکار)، علی، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۱۶، ۱۱۸  
صادق‌خان، ۷۵  
صدر هاشمی، ۲۱۵، ۲۳۰  
صراف، حاج سید محمد، ۲۴۱  
صفرا خانم، ۱۰۵، ۲۳۳  
صفحاتی از جنبش کارگری و کمونیستی ایران، ۳۵۴
- ط
- طاهباز، سیروس، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۳۹  
طباطبائی، سید ضیاء‌الدین، ۳۰۷  
طبری، احسان، ۱۹، ۴۱، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۲۱۰، ۱۳۰، ۱۳۸، ۱۴۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۰، ۳۲۴، ۳۵۶  
طوبی، ۲۳۳  
طوفان، ۲۹۵، ۲۹۶

۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۷-۸، ۱۳۰-۵۰،  
 ۱۵۳-۵، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۸-۹۱،  
 ۱۹۳-۶، ۲۱۰-۲۶، ۲۳۳، ۲۴۹،  
 ۲۵۲-۵، ۳۳۷، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۵،  
 ۳۵۳، ۳۵۲، ۳۵۱  
 کامبخش، غلامرضا، ۲۱۱  
 کامران (اصلانی)، ۳۲، ۱۵۰، ۱۸۱، ۱۸۳،  
 ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۱۴، ۲۲۰، ۲۴۸-۵۳،  
 ۲۵۶، ۳۴۳، ۳۴۲  
 کامران میرزا قاجار، ۲۱۰  
 کامکار (صادق پور)، ۸۷، ۹۱، ۹۲، ۹۳،  
 ۹۴، ۹۶، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰  
 کتاب جمعه، ۳۵۳  
 کرزن (لرد)، ۱۸۲، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۴۲  
 کریم خان، ۷۵  
 کریم شیرهای، ۲۹۶  
 کشاورز، کریم، ۱۰۳  
 کمیتن، ۱۲، ۲۱، ۲۲، ۲۶، ۳۱، ۳۲، ۳۴،  
 ۳۵-۷، ۴۰، ۴۲، ۸۷، ۱۰۲، ۱۰۵،  
 ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۹، ۱۷۲،  
 ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵،  
 ۱۸۷-۹۱، ۱۹۳-۶، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۴،  
 ۲۱۷، ۲۲۰-۳، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲،  
 ۲۴۴-۵۲، ۲۵۴، ۲۵۶، ۳۲۶، ۳۲۹،  
 ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۴۴-۴۴، ۳۴۰-۶، ۳۵۳-۶  
 کوچک خان، ۲۲۹  
 کوروش کبیر، ۲۷۶  
 کوهستانی نژاد، مسعود، ۲۳۷  
 کیا، حاج علی، ۲۲۳  
 کیا، محمود، ۲۱۱  
 کیانوری، نورالدین، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۵،  
 ۱۳۹، ۱۴۳-۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۲۱۱،  
 ۲۲۲-۴، ۳۳۲، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۵،  
 ۳۵۱، ۳۴۷

ف

فازابی، ۲۷۵  
 فتحعلی شاه، ۵۱، ۷۵  
 فتولی [قوتلولو]، اکبر افشار، ۱۱۶، ۱۲۱  
 فرجامی، محمد، ۱۱۶، ۱۲۳  
 فرحبور صدیقی، ۱۰۰  
 فرخی، ۳۳، ۳۰۳  
 فرخی یزدی، ۲۹۵، ۳۲۹  
 فردوسی طوسی، ۲۶۹، ۲۷۵  
 فرزانه، حسین، ۱۱، ۱۵۳، ۲۳۱، ۲۳۷،  
 ۲۵۲، ۳۲۷  
 فرقه‌ی اجتماعيون عاميون، ۳۲۸  
 فروزی، علی، ۱۰۳، ۱۳۳، ۱۴۸، ۱۵۴،  
 ۱۵۵  
 فروغی، ۳۴  
 فروهر، ۳۳۴  
 فروهید، ۱۰۰، ۱۰۶  
 فرهاد، احمد، ۳۶، ۱۷۰، ۳۳۴  
 فرهپور، جمیل، ۱۰۰، ۱۰۱  
 فرهودی، ۱۵۴، ۲۱۵  
 فصیحی، ۲۱۷  
 فوآد، ۵۶  
 فیتین، پ.م، ۱۲، ۲۱۴، ۲۲۱، ۳۴۳  
 فیصل، ۵۶  
 قدوه، ۱۲۴  
 قنبرآوف، علی سیدوویج، ۲۱۰

ک

کائوتسکی، کارل، ۳۲۸، ۳۳۲  
 کاراخان، ۱۷۲  
 کاشن، مارسل، ۳۳۲  
 کافمن، ۲۴۹  
 کامبخش (قنبراف)، عبدالصمد، ۱۲، ۱۳،  
 ۲۶، ۲۹، ۹۴، ۹۷، ۱۰۳-۱۱، ۱۱۷



۳۶۶ / تقی ارنای در آینه‌ی تاریخ

- کیبروف، ۲۱۹
- م**
- مارکس، کارل، ۱۸۱، ۲۳۵، ۲۹۱، ۳۴۵، ۳۴۶
- مالیشف، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۵۴
- مُتاش، عبدالصمد، ۲۴۹
- متقی، علی، ۱۱۶
- متین، افشین، ۱۴۹
- مجتبی، ۲۴۲
- محمد ابن وصیف سگری، ۲۶۸
- محمدتقی خان، ۵۷
- محمدرضاشاه، ۱۴۱
- محمدعلی میرزا، ۳۰۴
- محمودزاده، ۲۱۶
- مختاری (سریاس)، رکن‌الدین، ۳۲، ۳۳
- ۱۷۰، ۱۴۱، ۱۳۳، ۳۴
- میدیوانی گرجی، ۲۲۹
- مصدق، محمد، ۲۴، ۸۲، ۲۲۳، ۲۲۵، ۳۲۸، ۳۰۳
- مظفر، ۵۵، ۳۰۹
- مکی نژاد، تقی، ۱۰۴، ۱۲۴
- مکی نژاد، تقی، ۱۱۶
- ملکی، خلیل، ۳۳، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۴۴
- ۱۴۶، ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۲۰
- ۲۵۵، ۲۶۸، ۳۲۴
- منصور، ۵۵، ۳۰۹
- منو، فریدون، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۳
- مولوٹف، ۱۷۲
- مونتسنبرگ، ویلی، ۲۳، ۳۵، ۱۵۸، ۱۶۹
- ۱۹۳، ۲۴۲، ۳۲۹، ۳۳۳
- مهدوی، ابراهیم، ۲۴، ۳۲۷، ۳۳۴
- میررحیم، ۱۱۶
- میرقاسم، ۱۱۶
- میکویان، ۲۲۹
- میلاد زخم، ۳۵۵
- گ**
- گاجلان، ر، ۱۸۵
- گالیسو، ۱۳، ۱۸۲
- گیبارتی، ۱۵۸
- گرگانی، فضل‌الله، ۱۲۱
- گروبا، ۳۰
- گری، ادوارد، ۵۲، ۶۲، ۶۳
- گلبراس (رنجبر)، ۳۵۳، ۳۵۴
- گلبن، م، ۲۷، ۲۹، ۳۳
- گل زرد، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹
- گلفام، ۹۳
- گیلیایف، ۲۴۵
- گیبارتی، لویی، ۳۶
- گیلانی، سید اشرف، ۲۴۰، ۲۴۱
- ل**
- لاسلودوبو، ۳۶
- لاله، ۱۲۴
- لاهورتی، ۱۵۰، ۳۴۹
- لاهوری، ۳۴۹
- لیبور، گئورگ، ۳۶، ۱۶۹، ۳۳۱
- لطیف‌زاده، ۲۳۱
- لنچافسکی، جورج، ۳۳۲
- لنین، ۲۳۵، ۲۴۳، ۲۴۸، ۲۵۳، ۳۲۵، ۳۵۴
- لنین و لنینسیم، ۳۵۰
- لونی چهاردهم، ۲۷۵
- لونی شانزدهم، ۶۵، ۸۳
- لوجیستیک، ۲۲۳
- لیث صفار، یعقوب، ۲۶۸
- لیسنکو، تروفیم د، ۳۴۹
- لیلیان، ۳۴

وکیلی (سرگرد)، ۱۲۸  
 ولیکف، ۲۱۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳  
 ویشینسکی، ۲۲۴

ه

هارت، چارلز، ۴۳  
 هاشمی، ۳۳  
 هلاکوخان، ۲۸، ۲۷۸، ۲۸۰  
 همدانی، بدیع الزمان، ۲۶۹

ی

یارمحمد، ۱۱۶  
 یزدی، محمد، ۲۴  
 یزدی، مرتضی، ۳۱، ۱۱۶، ۱۱۸، ۳۳۴  
 یغماچی، ۲۹۸  
 یورینف، ۲۴۷

میلگدورف، لازوس، ۲۱۳  
 میلیسپو، ۶۲، ۶۳، ۸۰  
 مؤمنی، باقر، ۱۱

ن

نائینی، ۱۰۷، ۱۲۴  
 نادری، ۲۳۲، ۳۴۴  
 ناصحی، م. ت.، ۲۳۰  
 ناصرالدین شاه، ۵۰، ۵۷  
 ناکتا، ۲۳۶

نایب حسین کاشنی، ۵۵

نراقی، عباس، ۱۲۰

نسیمی، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۲۴

نصرت الدوله، ۶۰، ۶۳

نظامی گنجوی، ۲۸، ۲۷۳

نظری غازیانی، حسن، ۲۴۴

۵۳ نفر، ۱۲۸

نوائی، حبیب الله، ۹۴

نورسیویچ، او هانس، ۲۴۶

نوری، ابراهیم، ۲۳۳

نوری، حسین، ۱۱۶

نوشین، عبدالحسین، ۱۳۰، ۱۴۶، ۲۳۲

۲۴۵

نیرومند، ح.، ۳۲، ۳۳، ۱۴۱، ۱۹۵

نیکابین، ۱۵۰

نیما یوشیج، ۲۲۷، ۴۰-۲۳۳

و

وارداش، ۱۱۶

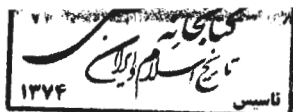
واعظ قزوینی، ۲۱۵

واگنر، ۲۴۸

واندین، ۲۱۲

وثوق الدوله، ۵۴، ۶۱، ۸۰، ۱۸۲، ۲۲۷

۲۲۹، ۲۴۲، ۳۰۵، ۳۱۳



## بوخی از آثار نشر اختران

انگلیسیان در ایران	دنيس رابت - غلامحسين صدرى افشار / ۲۷۰۰ تومان
بدعت‌گرایی و زندگه در ایران عهد ساسانی	ملیحه کرباسیان - محمد کریمی زنجانی اصل / ۱۶۵۰ تومان
پشت دیوارهای بلند	آذر آریان‌پور / ۴۰۰۰ تومان
پیشینه‌های اقتصادی - اجتماعی جنبش مشروطیت و انکشاف سوسیال دموکراسی	خسرو شاکری / ۵۵۰۰ تومان
تاریخچه‌ی فرقه جمهوری انقلابی ایران و گروه ارانی	حمید احمدی / ۲۷۰۰ تومان
تاریخ سیاسی اجتماعی شاهسون‌های مغان	ریچارد تاپر - حسن اسدی / ۶۰۰۰ تومان
تاریخ و فرهنگ زورخانه	غلامرضا انصاف‌پور / ۵۵۰۰ تومان
تأملاتی پیرامون تاریخ شورشیان آرمانخواه در ایران	مازیار بهروز / ۲۰۰۰ تومان
تأملی بر عقب‌ماندگی ما	حسن قاضی‌مرادی / ۲۸۰۰ تومان
تجدد ناتمام، روشنفکران ایران	غلامرضا گودرزی / ۲۴۰۰ تومان
تجدد و تجددستیزی در ایران	دکتر عباس میلانی / ۴۵۰۰ تومان
چکیده تاریخ ایران	حسن نراقی / ۲۰۰۰ تومان
حزب توده در مهاجرت (مطالعه‌ای بر اساس اسناد آلمان شرقی)	قاسم نورمحمدی / ۳۵۰۰ تومان
در تیررس حادثه - زندگی سیاسی قوام‌السلطنه	حمید شوکت / ۴۸۰۰ تومان
دیباچه‌ی بر تاریخ روسیه	کارل مارکس - هوشنگ صادقی / ۱۳۵۰ تومان
دین و روشنفکران مشروطه	غلامرضا گودرزی / ۲۴۰۰ تومان
روشنفکران ایران در عصر مشروطیت	لطف‌الله آجدانی / ۲۴۰۰ تومان
سیری در تاریخ سیاسی ایران از آغاز تا کنون	والف گارثویت - غلامرضا علی‌بابایی / در دست انتشار
شوروی و جنبش جنگل - یادداشت‌های یک شاهد عینی	گریگوری یفیکیان - به‌کوشش برزویه دهگان / ۶۸۰۰ تومان
عصر امپراتوری	اریک هابسبام - ناهید فروغان / ۵۲۰۰ تومان
عصر انقلاب	اریک هابسبام - علی‌اکبر مهدیان / ۲۵۰۰ تومان
عصر سرمایه	اریک هابسبام - علی‌اکبر مهدیان / ۲۵۰۰ تومان
علما و انقلاب مشروطیت	لطف‌الله آجدانی / ۲۲۵۰ تومان
فنون و منابع در ایران از قرن اول تا سیزدهم هجری	پرویز محبی - آرام قریب / ۴۵۰۰ تومان
کشاکش‌های مانوی - مزدکی در ایران عهد ساسانیان	ملیحه کرباسیان - محمد کریمی‌زنجانی اصل / ۲۵۰۰ تومان
کریم‌خان زند و زمان او	پرویز رجبی / ۳۳۰۰ تومان
گزارش یک زندگی	دکتر علی‌اکبر سیاسی / ۳۸۰۰ تومان
ما هم در این خانه حقی داریم	نجفی علوی / ۲۰۰۰ تومان
مشروطه‌ی ایرانی	ماشالله آجدانی / ۶۲۰۰ تومان
معمای هویدا	عباس میلانی / ۶۶۰۰ تومان
میترا - آیین و تاریخ	راینهولد مرکل باخ - توفیق گلی‌زاده / در دست انتشار
میلاذ خم، جنبش جنگل و جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران	خسرو شاکری - شهریار خوابیان / ۱۲۰۰۰ تومان
نان سنگک (از دیدگاه مردم‌شناسی)	پژوهش شاطر دروغنی / ۴۴۰۰ تومان
نگاهی از درون به جنبش چپ ایران «گفتگو با ایرج کشکولی»	حمید شوکت / ۴۰۰۰ تومان